

جلد ششم

ادامه آیات امامت

(فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ \* وَتَعَرَّفَتْهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ... \* آيَه «سقاية الحاج» \* هُوَ الَّذِي أَبَدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ \*  
وَتَعَيَّهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ \* وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ \* الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ  
سِرًّا وَعَلَانِيَةً \* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ \* وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* وَالَّذِي جَاءَ  
بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ...)

عدم تحريف قرآن

سرشناسه: حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶ -  
عنوان و نام پدیدآور: جواهرالکلام فی معرفة الامامة والامام: دروس خارج امامت / علی حسینی میلانی؛ تدوین و ویرایش: هیئت تحریریه مرکز تحقیق اسلامی.

مشخصات نشر: قم: الحقایق، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ج ۶.

شابک: ج: ۷۱-۲۱-۵۳۴۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ج: ۲۲-۴۲-۵۳۴۸-۶۰۰-۹۷۸؛

ج: ۳۳-۶۱-۵۳۴۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ج: ۹۴-۶۹-۵۳۴۸-۶۰۰-۹۷۸؛

ج: ۵-۴-۷۷-۵۳۴۸-۶۰۰-۹۷۸؛ ج: ۳۶-۹۰-۵۳۴۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

al-Imamati wal Imam principles  
of Imam.

یادداشت: ج ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج ۴ (چاپ اول: ۱۳۹۱).

یادداشت: ج ۵ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

یادداشت: ج ۶ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۱. مقدمات - مبانی. ج ۲. مبانی - ادله.

ج ۳. ادله امامت. ج ۴. آیات امامت (آیات مودت - آیات غدیر).

ج ۵. ادامه آیات امامت. ج ۶. ادامه آیات امامت - عدم تحریف قرآن.

موضوع: امامت

موضوع: امامت -- نظر اهل سنت

موضوع: احادیث اهل سنت

شناسه افزوده: مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ ج ۹ ح ۵۴ / BP ۲۲۳

رده بندی دیویی: ۴۵ / ۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۰۴۵۷۹

نام کتاب: جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام / ج ۶

مؤلف: آیت الله سید علی حسینی میلانی

تدوین و ویرایش: هیئت تحریریه انتشارات الحقایق

ناشر: انتشارات الحقایق

شمارگان: ۱۰۰۰

نوبت چاپ: یکم - ۱۳۹۴

قیمت: ۲۱۰۰۰۰ ریال

چاپ: ستاره

شابک: ۳ - ۹۰ - ۵۳۴۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸      ۳ - ۹۰ - ۵۳۴۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

حقوق چاپ محفوظ است

مراکز پخش:

n قم: تلفن: ۰۲۵-۷۸۴۳۶۸۲ و ۰۲۵-۳۷۸۳۷۳۲۰

n تهران: خیابان مجاهدین، چهارراه آبردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، تلفن: ۰۲۱-۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴)

n تهران: خیابان پاسداران، خیابان شهید گلنپی، نبش خیابان ناطق نوری، ساختمان زمره، طبقه دوم، پلاک ۴۳، نشر آفاق، تلفن: ۰۲۱-۲۲۸۴۷۰۳۵

n مشهد: چهارراه شهدا، پشت باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، پاساژ گنجینه کتاب، انتشارات نور کتاب (میلانی)، تلفن: ۰۵۱-۳۲۲۴۲۲۶۲      ۰۹۱۵۱۱۹۹۴۸۶

n اصفهان: چهارباغ پایین، رو به روی ورزشگاه تختی، مرکز تخصصی حوزه علمیه اصفهان، تلفن: ۰۳۱-۳۲۲۴۰۶۰۸

n کاشان: فاز دو ناجی آباد، انتهای خیابان پاسگاه، خیابان مهستان، کتابسرای فیروز، تلفن: ۰۳۶۱-۵۴۳۲۸۸۳

نشانی اینترنت: www.al-haqaeq.org - پست الکترونیک: info@al-haqaeq.org - سامانه پیام کوتاه: ۱۰۰۰۱۴۱۴

## فهرست مطالب

آیه (فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ)

مناقشات ابن تیمیه

پاسخ به مناقشات ابن تیمیه

صحت نقل ابن مغزلی و تعدد راویان آن

بررسی سند روایت ابن مغزلی

محمد بن علی بن خلف عطار

حسین اشقر

عمرو بن ثابت

آیه (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...)

بررسی مناقشات ابن تیمیه به استدلال علامه

تردید در صحت نقل حدیث و استناد به آن

نقد و بررسی

دفاع از منافقان و درازگویی بیهوده

فضیلت تراشی برای دیگران، با انگیزه کم رنگ ساختن فضایل امیرالمؤمنین

آیه «سقایة الحاج»

بررسی مناقشات مخالفان

تردید در صحت نقل

نقد و بررسی مناقشات

نقل روایات صحیح از سوی ابن ابی حاتم

ذکر برخی نصوص روایات

تاویل نادرست آیه براساس روایتی مبهم

آیه (هُوَ الَّذِي آتَىٰكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)

مناقشات ابن تیمیه

نقد و بررسی

آیه (وَتَعِيهَا أذُنٌ وَإِعْيَةٌ)

نقد و بررسی

آیه (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ)

مناقشات مخالفان

۱. تردید در صحت حدیث

نقد و بررسی

راویان حدیث

مواضع نقل حدیث و احادیث مؤید آن

صحت سند و اعتبار حدیث

۲. تردید در مصداق «صدیقان»

آیه (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً)

برخی از روایات مشهور حدیث

روایت در تفاسیر مشهور سنی

استدلال مرحوم علامه حلی به آیه

مناقشه در سند حدیث

سایر مناقشات

آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)

مناقشات درباره استناد به آیه

ذکر برخی اسانید و نصوص حدیث

آیه (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي)

برخی از نصوص حدیث و بررسی دلالت آن  
استدلال علامه حلی به آیه  
مناقشات ابن تیمیه  
نقد و بررسی

آیه (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ...)

استدلال عالمان شیعه به آیه  
مناقشات ابن تیمیه و دنباله روی او  
احادیث معارض  
بررسی سندی روایت طبری  
حمل آیه بر عموم

چکیده بحث آیات

تحریر قرآن

باب یکم: شیعه و تحریف

سخنی در معنای تحریف

۱- تحریف در معنا

۲- تحریف در حروف یا حرکات قرآن

۳- تحریف در کلمات قرآن

۴- افزایش و کم شدن آیه و یا سوره، با حفظ قرآن منزل

۵- تحریف به افزایش

۶- تحریف به کاهش

فصل یکم: گفتار بزرگان شیعه در نفی تحریف

۱- شیخ صدوق

۲- شیخ مفید

۳- سید مرتضی

۴- شیخ طوسی

۵- امین الإسلام طبرسی

۶- سید بن طاووس

۷- علامه حلی

۸- علامه محمدباقر مجلسی

۹- شیخ محمد جواد بلاغی

۱۰- سید محمد هادی میلانی

۱۱- سید ابو القاسم خویی

۱۲- سید محمدحسین طباطبایی

### فصل دوم: ادله شیعه بر نفی تحریف

دلیل نخست: آیاتی از قرآن کریم

شبهه ای بر ادله قرآنی نفی تحریف

دلیل دوم: روایاتی از پیامبر و ائمه

گروه نخست: روایات عرضه بر کتاب (قرآن)

قسم دوم: خطبه غدیر

قسم سوم: حدیث ثقلین

قسم چهارم: ثواب قرائت سوره های قرآن

قسم پنجم: رجوع به قرآن و بازپرسی از آن

قسم ششم: احادیث نمایانگر تمسك اهل البیت به آیات گوناگون

قسم هفتم: احادیثی که قرآن در دست مردم را قرآن نازل شده خوانده اند

دلیل سوم: سخن عمر بن خطاب: «حسبنا کتاب الله»

دلیل چهارم: إجماع

دلیل پنجم: تواتر قرآن

دلیل ششم: اعجاز قرآن

دلیل هفتم: نماز امامیه

دلیل هشتم: گردآمدن قرآن در زمان پیامبر اکرم

دلیل نهم: اهتمام پیامبر و مسلمانان به قرآن

## فصل سوم: احادیث تحریف در کتب شیعه

تعیین موضوع بحث

۱. برخورد با ضروری دین

۲. ناسازگاری با ظاهر قرآن

۳. موافقت با روایات عامه

۴. نادر بودن این روایات

۵. خبر واحد بودن این روایات

پاره ای از اخبار تحریف

بررسی این اخبار

## فصل چهارم: شبهاتی پیرامون قرآن بر پایه روایات شیعه

شبهه نخست: تواتر احادیث تحریف قرآن

شبهه دوم: ناسازگاری قرآن امیرالمؤمنین با قرآن کنونی

شبهه سوم: قرآن زمان امام مهدی

شبهه چهارم: اتفاقات دیگر امتها، در این امت نیز رخ می دهد

## فصل پنجم: بررسی راویان احادیث تحریف در کتب شیعه

۱. نقل روایت، به معنای اعتقاد به مضمون آن نیست

۲. نزد شیعه کتابی که همه آن از آغاز تا انجام درست باشد، یافت نمی شود

۳. سزاوار نیست اعتقادات صاحب يك كتاب را يك طایفه نسبت داد

۴. وجود روایات نادرست در کتب معروف

بررسی سخن شیخ صدوق در عدم تحریف

نام بردن از برخی بزرگان موافق با صدوق

محدثان و اخبار تحریف

## بررسی گروه یکم

۱. شیخ صدوق

فرازهایی از سخنان وی در اعتقادات

۲. شیخ طوسی

نفی تحریف با وجود نقل روایت آن

۳. فیض کاشانی

نفی تحریف، با وجود نقل روایت تحریف

۴. شیخ حر عاملی

۵. علامه مجلسی

### بررسی گروه دوم

۱. سخن قمی در مقدمه تفسیرش

۲. سید نعمت الله جزائری و بررسی دیدگاهش

۳. شیخ نراقی و بررسی دیدگاهش

۴. سید شبر و بررسی دیدگاهش

۵. شیخ محمد صالح مازندرانی و بررسی دیدگاهش

خرده گیری بر سخن وی

۶. بررسی دیدگاه شیخ میرزا حسین نوری

### بررسی گروه سوم

سزاوار نبودن نسبت پذیرش دیدگاه تحریف به محدثان

۱. عیاشی

۲. صفار

۳. کشی

۴. نعمانی

۵. ابو منصور طبرسی

۶. سید هاشم بحرانی

تحقیقی پیرامون دیدگاه کلینی

۱. شرح حال کلینی و بررسی جایگاه کتاب وی

۲. آیا کلینی اخبار تحریف را پذیرفته است؟

۳. سزاوار بودن نسبت دیدگاه عدم تحریف به کلینی

خاتمه باب یکم

باب دوم: اهل سنت و تحریف



## فصل یکم: احادیث تحریف در کتب اهل سنت

افزایش یافتگی قرآن

جابجایی واژگان قرآن

احادیث نقصان قرآن

نمونه های قسم نخست:

۱. احادیثی پیرامون نقصان سوره احزاب

۲. احادیثی پیرامون نقصان سوره توبه

۳. سوره ای که در تعداد آیات و تندی شبیه سوره توبه بود

۴. سوره ای همانند یکی از مسبحات

۵. پیرامون دو سوره خلع و حفد

نمونه های قسم دوم:

۱- آیه «رجم»

۲- آیه «رغبة»

۳- آیه «لو كان لابن آدم وادیان»

۴- آیه جهاد

۵- آیه متعه

۶- آیه «صلوات بر پیامبر»

۷- آیه شهادت

۸- آیه ولایت نبی اکرم

۹. آیه «رضاعة الكبير عشرًا»

۱۰. آیه «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...»

احادیث چگونگی گرد آوری قرآن

## شبّهات برخاسته از این احادیث

شبّهه یکم: گرد آوری قرآن پس از رحلت پیامبر

شبّهه دوم: گرد آوری قرآن پس از کشته شدن حافظان قرآن

شبّهه سوم: گرد آوری قرآن از روی جریده های نخل و مانند آن و سینه مردان

شبهه چهارم: سوزاندن قرآنها به فرمان عثمان  
سخنان صحابه و تابعان در حذف، دگرگونی، و خطا در قرآن

### فصل دوم: راویان احادیث تحریف اهل سنت

کسانی که رواست به آنان دیدگاه تحریف را نسبت داد

۱. مالک بن انس
۲. احمد بن حنبل
۳. محمد بن اسماعیل بخاری
۴. مسلم بن حجاج نیشابوری
۵. أبو عیسیٰ ترمذی
۶. احمد بن شعیب نسائی
۷. ابن ماجه قزوینی
۸. حاکم نیشابوری
۹. ابو جعفر طبری
۱۰. ضیاء مقدسی

### فصل سوم: دیدگاه اهل سنت پیرامون تحریف و احادیث آن

مبنای عالمان شیعه در برابر این روایات

روش و رفتار اهل سنت در برابر این گونه احادیث

۱. احادیث تحریف را روایت کرده، اما دیدگاهشان آشکار نیست
۲. دسته ای احادیث را روایت کرده و به دیدگاه تحریف گرویده اند  
تصریح به روی دادن تحریف
۳. ردّ یا تأویل روایات تحریف از سوی گروهی دیگر
۴. نپذیرفتن احادیث اشتباه در قرآن  
تأویل احادیث خطا در قرآن  
احادیث گرد آوری قرآن، میان ردّ و تأویل  
مراحل جمع آوری قرآن

### دفع شبهات

روایات درباره مرحله نخست

روایات پیرامون مرحله دوم

روایات پیرامون مرحله سوم

ردّ احادیث نقصان قرآن

تأویل احادیث نقصان قرآن

۱ - حمل روایات بر تفسیر قرآن

۲ - حمل بر سُنّت

۳ - حمل بر حدیث قدسی

۴ - حمل بر دعاء

### فصل چهارم: نقد و بررسی

۱ - آثار و روایات در باره خطای قرآن

دلیل کسانی که این آثار را نپذیرفته اند

راه تأویل روایات دال بر نقصان و تحریف

مناقشه در این تأویل

تأویل «لحن» و «خطأ» و پاسخش

شرح حال عکرمه بنده ابن عباس

چکیده سخن

۲ - پیرامون احادیث گرد آوری قرآن

روی برگردانی قوم از امیرالمؤمنین در گرد آوری قرآن

محدود کردن گردآوردندگان قرآن در زمان پیامبر، در شماری معین!

سخنی پیرامون انس بن مالک

رویگردانی از احادیث گرد آوری قرآن در زمان أبو بکر و عمر

رویگردانی از احادیث پذیرش آیه با دو شاهد

پیرامون آنچه عثمان انجام داد

آنچه میان عثمان و ابن مسعود روی داده است

سخنی پیرامون زید بن ثابت

چکیده سخن

۳ - پیرامون احادیث نقصان قرآن

## تحقیقی پیرامون نسخ

۱. این نسخ یا عقلاً محال است و یا شرعاً ممنوع

۲. دلیلی بر منسوخ بودن این آیات نیست

ناممکن بودن حمل این روایات بر نسخ تلاوت

دیدگاه نسخ تلاوت، همان دیدگاه تحریف است

درباره دو سوره «حقد» و «خلع»

رویداد ابن شنبوذ

سخنی ضروری

چکیده سخن

فهرست منابع

آیه (فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه (فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ)

یکی دیگر از آیاتی که با توجه به احادیث ذیل آن به روشنی بر افضلیت و در نتیجه امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد، آیه شریف زیر است:

(فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ)؛<sup>۱</sup>

پس آدم از پروردگارش کلماتی آموخت و به سبب آنها خداوند توبه او را پذیرفت.

مرحوم علامه حلی این آیه شریف را به عنوان برهان دهم در کتاب شریف منهاج الکرامه ذکر کرده

و در ذیل آن می نویسد:

روی الفقیه ابن المغازلی الشافعی باسناده عن ابن عباس، قال: سئل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ. قَالَ: «سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَّا تَبْتَ عَلِيًّا، فَتَابَ عَلَيْهِ!»!

وهذه فضيلة لم يلحقه أحد من الصحابة فيها، فيكون هو الإمام، لمساواته النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي التَّوَسُّلِ بِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛<sup>۲</sup>

فقیه ابن مغزالی شافعی به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت خداوند به واسطه آنها توبه او را پذیرفت، سؤال شد. [پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «از خداوند خواست که به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام توبه او را بپذیرد، پس خداوند توبه او را پذیرفت».

و این فضیلتی است که هیچ یک از صحابه در آن با او شریک نیستند، پس او به سبب مساواتش با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در توسل به او در درگاه خدای تعالی امام است.

بنابر این، براساس آیه شریف و حدیث ذیل آن، مقام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت

علیهم السلام چنان بالا و والاست که حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام برای توبه به درگاه الهی باید به ایشان

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲. منهاج الکرامه: ۱۲۴.

توسل کند، چرا که اینان از چنان منزلتی نزد خدای متعال برخوردارند که هرگز توسل جویندگان به ایشان را رد نمی کند.

### مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه که تحت هیچ شرایطی حاضر به قبول حقیقت نیست، در برابر این برهان نیز مکابره کرده و مناقشات به استدلال مرحوم علامه حلی وارد ساخته است. طبق معمول، نخستین و دومین وجه از مناقشات او، انکار صحت حدیث و ساختگی معرفی کردن آن است و وجوه دیگر مناقشات وی نیز، تفسیر به رأی و اجتهاد مقابل نص است. وی در برابر این استدلال روشن می نویسد:

#### والجواب من وجوه:

أحدها: المطالبة بصحة هذا النقل، فقد عرف أن مجرد رواية ابن المغازلي لايسوغ الإحتجاج بها باتفاق أهل العلم.

الثاني: إن هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم. وذكره أبوالفرج ابن الجوزي في موضوعات عن طريق الدارقطني، فإن له كتباً في الأفراد والغرائب. قال الدارقطني: تفرّد به عمرو بن ثابت عن أبيه، عن أبي المقدم، لم يروه عنه غيرحسين الأشقر. قال يحيى بن معين: عمرو بن ثابت ليس ثقةً ولامأموناً. وقال ابن حبان: يروي موضوعات عن الأثبات.

الثالث: إن الكلمات التي تلقاها آدم قد جاءت مفسرةً في قوله تعالى (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ).<sup>٣</sup> وقد روي عن السلف هذا ومايشبهه، وليس في شيء من النقل الثابت عنهم ماذكره من القسم.

الرابع: أنه معلوم بالإضطرار أن من هو دون آدم من الكفار والفساق إذا تاب أحدهم إلى الله تاب الله عليه، وإن لم يقسم عليه بأحد. فكيف يحتاج آدم في توبته إلى ما لا يحتاج إليه أحد من المذنبين، لا مؤمن ولا كافر؟

وطائفة قد رووا أنه توسل بالنبی صلی الله علیه وسلّم حتى قَبِلَ توبته، وهذا كذب. وروى عن مالك في ذلك حكاية في خطابه للمنصور، وهو كذب على مالك، وإن كان ذكرها القاضي عياض في «الشفاء».

٣. سوره أعراف: آیه ٢٣.

الخامس: أنّ النبي صلى الله عليه وسلم لم يأمر أحداً بالتوبة بمثل هذا الدعاء، بل ولا أمر أحداً بمثل هذا الدعاء في توبة ولا غيرها، بل ولا شرع لأمته أن يقسموا على الله بمخلوق، ولو كان هذا الدعاء مشروعاً لشرعه لأمته.

السادس: أنّ الإقسام على الله بالملائكة والأنبياء أمر لم يرد به كتاب ولا سنة، بل قد نص غير واحد من أهل العلم كأبي حنيفة وأبي يوسف وغيرهما على أنه لا يجوز أن يقسم على الله بمخلوق. وقد بسطنا الكلام على ذلك.

السابع: أنّ هذا لو كان مشروعاً، فآدم نبي كريم، كيف يقسم على الله بمن هو أكرم عليه منه؟ ولا ريب أنّ نبينا صلى الله عليه وسلم أفضل من آدم، لكن آدم أفضل من علي وفاطمة وحسن وحسين. الثامن: أن يقال: هذه ليست من خصائص الأئمة، فإنها قد ثبتت لفاطمة. وخصائص الأئمة لا تثبت للنساء. وما لم يكن من خصائصهم لم يستلزم الإمامة، فإن دليل الإمامة لا بد أن يكون ملزوماً لها، يلزم من وجوده استحقاقها، فلو كان هذا دليلاً على الإمامة لكان من يتصف به يستحقها، والمرأة لا تكون إماماً بالنص والإجماع؛

و پاسخ دارای وجوهی است.

نخستین آنها مطالبه دلیل بر صحت این نقل است، چرا که معلوم است به اتفاق اهل علم تنها با استناد به روایت ابن مغازلی نمی توان به آیه احتجاج کرد.

وجه دوم: این حدیث به اتفاق اهل علم دروغ و ساختگی است و ابوالفرج ابن جوزی این روایت را از طریق دارقطنی در موضوعات آورده است. او در افراد و غرائب کتاب هایی دارد.

دارقطنی [درباره این حدیث] گفته است: آن را عمرو بن ثابت به تنهایی از پدرش، از ابوالمقدام نقل کرده است و غیر از حسین اشقر، کسی از وی روایت نکرده است. یحیی بن معین نیز گفته است: عمرو بن ثابت امین و مورد اعتماد نیست و ابن حبان گفته است: وی از افراد خوش حافظه روایت ساختگی نقل می کند.

سوم: تفسیر کلماتی که به آدم آموخت. در این سخن خدای تعالی آمده است [که فرمود]: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، به یقین از زیان کاران خواهیم شد» و به تحقیق از گذشتگان این مطلب و مشابه آن روایت شده و در هیچ يك از نقل های ثابت شده از آنان، آنچه از این قسم ذکر شده وجود ندارد.



چهارم: به ضرورت و اضطرار معلوم است که هر کسی غیر از آدم - از کافران و فاسقان - اگر به درگاه خداوند توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد، هر چند که او را به احدی سوگند ندهند. پس چگونه است که آدم در توبه خود به چیزی محتاج است که احدی از گناهکاران به آن نیاز ندارند، نه مؤمن و نه کافر؟

و گروهی روایت کرده اند که آدم علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم توسل جست تا توبه اش پذیرفته شود و این دروغ است. و از مالک در این باره حکایتی در خطابش به منصور روایت شده که خود دروغ بستن به مالک است، هر چند که آن را قاضی عیاض در شفاء نقل کرده است.

پنجم: همانا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم احدی را به توبه با چنین دعایی امر نکرده، بلکه احدی به چنین دعایی در توبه و غیر توبه امر نشده است و اصلاً پیامبر بر امتش تشریح نکرده که برای خداوند به مخلوق قسم بخورند، در حالی که اگر این دعا مشروع بود، آن را برای امتش تشریح می کرد.

ششم: قسم یاد کردن برای خداوند به ملائکه و انبیا امری است که در کتاب و سنت وارد نشده است، بلکه بسیاری از اهل علم نظیر ابوحنفیه، ابویوسف و غیر آن دو به روشنی بیان کرده اند که قسم خوردن برای خدا به مخلوق جایز نیست و ما سخن در این باره را مبسوط بیان کرده ایم.

هفتم: حتی اگر این کار مشروع باشد، باز هم آدم علیه السلام پیامبری کریم است، پس چگونه برای خدا قسم می خورد به کسی که برای خدا از او کریم تر است؟ و شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از آدم برتر است، لیکن آدم از علی، فاطمه، حسن و حسین برتر است.

هشتم: این که گفته می شود این از خصائص ائمه نیست، چرا که برای فاطمه علیها السلام نیز ثابت شده است، در حالی که ویژگی های امامان برای زنان ثابت نمی شود و آنچه از خصائص ائمه نباشد مستلزم امامت نیست، چرا که دلیل امامت ناگزیر باید از ملزومات آن باشد و از وجود آن دلیل استحقاق برای امامت لازم می آید. پس چنانچه این آیه دلیلی بر امامت باشد، هر کس بدان توصیف شود مستحق امامت خواهد بود، در حالی که براساس نص و اجماع زن امام نمی شود.

#### پاسخ به مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه در مجموع هشت اشکال بیان کرده است که دو وجه آن ادعای نادرست و ساختگی بودن حدیث، يك وجه تفسیر به رأی، چهار وجه اجتهاد در مقابل نص و يك وجه نیز گزافه گویی از سر جهالت یا تجاهل است.

صحت نقل ابن مغزالی و تعدد راویان آن

حدیثی که مرحوم علامه حلی از ابن مغزلی روایت کرده، توسط حدیث پژوهان و اندیشمندان مشهور دیگر اهل سنت نیز روایت شده است. روایت ابن مغزلی و سند وی بدین صورت است:

أخبرنا أحمد بن محمد بن عبد الوهاب إجازة، أخبرنا أبو أحمد عمر بن عبيد الله بن شوذب، حدثنا محمد بن عثمان، قال: حدثني محمد بن سليمان بن الحارث، حدثنا محمد بن علي بن خلف العطار، حدثنا حسين الأشقر، حدثنا عمرو بن أبي المقدم، عن أبيه، عن سعيد بن جبیر، عن عبد الله بن عباس، قال: سئل النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الكلمات التي تلقا آدم من ربه فتاب عليه، قال: «سأله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت عليّ، فتاب عليه»؛<sup>٥</sup>

احمد بن محمد بن عبد الوهاب - به صورت اجازة - و به سند خود از سعيد بن جبیر، از عبدالله بن عباس روایت می کند که گفت: از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درباره کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و خداوند به واسطه آن توبه اش را پذیرفت سؤال شد. پیامبر فرمود: «آدم خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام خواند که توبه اش را بپذیرد، پس خدا توبه اش را پذیرفت».

همین حدیث را شیخ الإسلام حموینی به صورت زیر روایت کرده است:

أخبرنا الشيخ الصالح جمال الدين أحمد بن محمد بن محمد المعروف بـ (ذكويه) القزويني وغيره إجازة، بروايتهم عن الشيخ الإمام إمام الدين أبي القاسم عبدالكريم بن محمد بن عبدالكريم الرافعي القزويني إجازة، قالوا: أنبأنا الشيخ العالم عبدالقادر بن أبي صالح الجيلي، قال: أنبأنا أبو البركات هبة الله بن موسى الثقفي، قال: أنبأنا القاضي أبو المظفر هناد بن إبراهيم النسفي، قال: أنبأنا الحسن بن محمد بن موسى «بتكريت»، قال: أنبأنا محمد بن فرحان، قال: أنبأنا محمد بن يزيد القاضي، [قال:] حدثنا قتيبة، [قال:] حدثنا الليث بن سعد، عن العلاء بن عبدالرحمن، عن أبيه، عن أبي هريرة، عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: «لما خلق الله تعالى آدم أبا البشر، ونفخ فيه من روحه، التفت آدم يمينه العرش، فإذا في النور خمسة أشباح سجداً وركعاً، قال آدم: يا رب، هل خلقت أحداً من طين قبلي؟ قال: لا يا آدم، قال: فمن هؤلاء الخمسة الأشباح الذين أراهم في هيتتي وصورتي؟ قال: هؤلاء خمسة من ولدك، لولاهم ما خلقتك، هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة أسماء من أسمائي، لولاهم ما خلقت الجنة ولا النار، ولا العرش ولا الكرسي، ولا السماء ولا الأرض، ولا الملائكة ولا الإنس ولا الجن، فأنا المحمود وهذا محمد، وأنا العالي وهذا عليّ، وأنا الفاطر وهذه فاطمة، وأنا الإحسان وهذا الحسن، وأنا المحسن وهذا الحسين».

٥. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام: ٣٤٣ / ش ٤٤٢. همچنين ر.ك: شواهد التنزيل: ١/١٠٢/١ ش ١١٦.

آلِيت بَعَزِّي أَنَّهُ لَا يَأْتِينِي أَحَدٌ مِمِّثَالِ ذَرَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ بَغْضِ أَحَدِهِمْ إِلَّا أَدْخَلْتَهُ نَارِي وَلَا أُبَالِي. يَا آدَمُ! هَؤُلَاءِ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، بِهِمْ أُنْجِيهِمْ وَبِهِمْ أَهْلِكُهُمْ، فَإِذَا كَانَ لَكَ إِلَيَّ حَاجَةٌ، فَهَؤُلَاءِ تَوَسَّلْ». فَقَالَ النَّبِيُّ: «نَحْنُ سَفِينَةُ النِّجَاةِ، مَنْ تَعَلَّقَ بِهَا نَجَا وَمَنْ حَادَ عَنْهَا هَلَكَ، فَمَنْ كَانَ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ، فَلْيَسْأَلْ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»<sup>٦</sup>;

استاد نیکوکار جمال الدین احمد بن محمد بن محمد معروف به مذکویه قزوینی و دیگران به صورت اجازه و به سند خود از ابوهریره نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ما حدیث کرد و فرمود: «هنگامی که خداوند آدم ابوالبشر را آفرید و از روحش در او دمید، آدم به سمت راست عرش التفات کرد، پس در آن جا پنج نور سجده و رکوع می کردند. آدم گفت: پروردگار، آیا پیش از من احدی را از خاک آفریده ای؟ خداوند فرمود: «نه ای آدم». عرض کرد: پس این پنج روحی که آن ها را در شکل و صورت خود می بینم چه کسی هستند؟ خداوند فرمود: «این پنج نفر از فرزندان تو هستند. اگر ایشان نبودند تو را خلق نمی کردم. برای این پنج نفر پنج اسم از اسم های خودم منشق کردم. اگر ایشان نبودند بهشت، جهنم، عرش، کرسی، آسمان و زمین، ملائکه، انس و جن را خلق نمی کردم، پس من محمود و این محمد و من عالی هستم و این علی و من فاطر هستم و این بانو فاطمه و من احسان هستم و این حسن و من محسن هستم و این حسین»<sup>٧</sup>.

به عزت خودم بر عهده گرفتم که احدی با بغض یکی از ایشان به اندازه مثقال دانه ای از خردل نزد من نیاید مگر این که او را داخل آتش کنم و بدان اهمیت نمی دهم! ای آدم، این ها برگزیدگان من از خلقم هستند. به واسطه اینان بندگانم را نجات می دهم، و به سبب بغض اینان بندگان را هلاک می سازم؛ پس چنانچه تو به سوی من حاجتی داشتی، به این ها توسل کن».

آن گاه پیامبر فرمود: «ما کشتی نجاتیم، هر کس به آن درآید نجات می یابد و هر کس از آن دور شود هلاک می گردد. پس هر کس به خداوند حاجتی دارد، به واسطه ما اهل بیت آن را بطلبد».

حموینی از اندیشمندان مشهور و مورد اعتماد سنیان است که رجالیان سنی بسیاری او را ستوده اند.<sup>٧</sup> ذهبی ضمن تجلیل از وی، به صراحت او را از اساتید و مشایخ خود در حدیث معرفی کرده است.<sup>٨</sup>

به غیر از حموینی، ابوالفتح نطنزی نیز در کتاب الخصائص العلویه این حدیث را روایت کرده است. سمعانی از اندیشمندان به نام سنی درباره بهره گیری و اخذ حدیث از ابوالفتح نطنزی می نویسد:

٦. فرائد السمطين: ١ / ٣٦ - ٣٧.

٧. برای اطلاع از شرح حال وی ر.ک: الوافي بالوفيات: ٦ / ٩١ - ٩٢.

قدم علينا مرو سنة إحدى و عشرين، و قرأت عليه طرفا صالحا من الأدب، و استفدت منه، و اغترفت من بحره، ثم لقيته بهمدان، ثم قدم علينا بغداد غير مرة في مدة مقامي بها، و ما لقيته إلا و كتبت عنه، واقتبست منه... سمعت منه أجزاء مبرو من الحديث؛

در سال ۲۱ هجری در مرو بر ما وارد شد و من نکته های نیکویی از ادب از او آموختم و از وی بهره جستم و از دریای دانش او برداشت کردم. سپس او را در همدان ملاقات کردم و پس از آن چندین بار در بغداد بر ما وارد شد. در مدتی که در آن جا بودم، با او ملاقات نمی کردم مگر این که از او حدیث می نوشتم و اقتباس می کردم... اخیراً نیز در مرو، این حدیث را از او شنیدم.

براساس این روایت، اهل بیت علیهم السلام از همه خلائق، اعم از انبیاء و اوصیاء پیشین برترند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تمامی مسلمانان را برای قبولی حاجتشان به توسل به این بزرگواران توصیه فرموده است.

سیوطی نیز حدیث را به دو طریق روایت کرده است. وی در الدر المنثور می نویسد:

وأخرج الديلمي في مسند الفردوس بسند رواه عن عليّ، قال: سألت النبيّ صلی الله علیه وآله وسلم عن قول الله: (فَتَلَقَّى آدَمُ) - فذكر الحديث... قال: فعليك بهؤلاء الكلمات، فإن الله قابل توبتك وغافر ذنبك. قل: أَللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ... فهؤلاء الكلمات التي تلقى آدم». وأخرج ابن النجار، عن ابن عباس، قال: سألت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه. قال: «سأل بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت عليّ، فتاب عليه»؛<sup>۱</sup>

دیلمی در مسند الفردوس و به سند خود از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره سخن خداوند که فرمود: (فَتَلَقَّى آدَمُ) پرسیدم... (این حدیث را ذکر کرده تا این سخن خدای عزوجل که به آدم فرمود): پس بر تو باد به این کلمات. همانا خداوند توبه تو را پذیرفت و گناه تو را آمرزید. بگو: خداوند، از تو می خواهم به حق محمد و آل محمد... پس اینان کلماتی هستند که آدم آموخت.

ابن نجار نیز از ابن عباس آورده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و خداوند توبه او را پذیرفت پرسیدم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «از

۸. ر.ک: تذكرة الحفاظ: ۴ / ۵۰۵ / ش ۲۴.

۹. الأنساب: ۵ / ۵۰۵ - ۵۰۶.

۱۰. الدر المنثور في التفسير المأثور: ۱ / ۶۰ - ۶۱. همچنین ر.ک: شواهد التنزيل: ۱ / ۱۰۱.

خداوند به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین خواست که توبه اش را بپذیرد؛ پس خداوند توبه اش را پذیرفت».

بنابر این روشن شد که حدیث مطرح شده از سوی مرحوم علامه حلی در ذیل آیه، تنها توسط ابن مغزلی روایت نشده است، بلکه عده ای از پیشوایان حدیثی مشهور اهل تسنن آن را روایت کرده اند، افرادی همچون: ۱. رافعی، ۲. ابن نجار، ۳. دیلمی، ۴. نطنزی، ۵. حموی، ۶. سیوطی و دیگران. این حدیث شریف همچنین در کتب معتبر شیعه از امامان اهل بیت علیهم السلام نیز روایت شده است.<sup>۱۱</sup> در نتیجه این حدیث در زمره احادیثی است که فریقین بر آن اتفاق دارند. افزون بر آن، محتوای حدیث نیز با احادیث صحیح دیگر کاملاً سازگار است به طوری که در صدور آن هیچ تردیدی باقی نمی ماند.

#### بررسی سند روایت ابن مغزلی

ابن مغزلی از حدیث شناسان و رجالیان مورد اعتماد سنی است. سمعی در کتاب انساب و در ذیل «جلابی»، به شرح حال ابن مغزلی پرداخته، می نویسد:

المشهور بهذه النسبه أبو الحسن علي بن محمد بن الطيب الجلابي المعروف بابن المغزالي من أهل واسط العراق، كان فاضلاً، عارفاً برجاله واسط و حديثهم، وكان حريصاً على سماع الحديث و طلبه، رأيت له ذيل التاريخ لواسط وطالعته، وانتخبت منه... روى لنا عنه إبنه بواسط؛<sup>۱۲</sup>

مشهور به این نسبت؛ یعنی ابوالحسن علی بن محمد بن طیب جلابی معروف به ابن مغزلی از اهل واسط عراق است. او فاضل و به راویان واسط و حدیث آن ها آشنا بود و بر شنیدن و طلب حدیث حریص بود. برای او در واسط تاریخی دیدم و آن را مطالعه و از آن گزینش کردم... پسر وی در واسط برای ما از او روایت کرد.

کتاب تاریخ ابن مغزلی نیز از متونی است که بزرگان و مشاهیری همچون ذهبی به آن اعتماد کرده و در تذکره الحفاظ از او نقل کرده است.<sup>۱۳</sup> چنان که کتاب وی در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مورد اعتماد حفاظ و حدیث پژوهان بزرگی همچون سمهودی و ابن حجر مکی است. سمهودی در جواهر العقدين و ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة از وی روایت کرده اند.

۱۱. برای اطلاع از این حدیث ر.ک: الخصال: ۳۰۵ ح ۸۴؛ معانی الأخبار: ۱۲۶ / ح ۱؛ الکافی: ۸ / ۳۰۴ - ۳۰۵ / ح ۴۷۲.

۱۲. الأنساب: ۲ / ۱۳۷.

## محمد بن علی بن خلف عطار

یکی از رجال حدیث ابن مغازلی که ممکن است درباره وی شبهه ای باشد، «محمد بن علی بن خلف عطار» است. خطیب بغدادی در شرح حال وی می نویسد:

سمعت محمد بن منصور یقول: کان محمد بن علی بن خلف ثقة، مأمونا، حسن العقل؛<sup>۱۴</sup>

شنیدم محمد بن منصور می گفت: محمد بن علی بن خلف مورد اعتماد و امین است و خردش نیکوست.

آنچه درباره محمد بن علی عطار در تاریخ بغداد آمده، همه توثیق است و هیچ جرحی نسبت به وی در آن نیست. تنها نکته ای که درباره محمد بن علی عطار وجود دارد، ذکر نام وی در کتاب الکامل فی ضعف الرجال است. ابن عدی در این کتاب از وی نقل می کند که گفت:

كنت جالساً مع عمّار، فجاء أبو موسى، فقال: مالي ومالك؟ قال: أألسن أخاك؟ قال: ما أدري إلا أنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلعنك ليلة الجمل، إلى أن قال: إنّه قد استغفرتي، قال عمّار: قد شهدت اللعن، ولم أشهد الإستغفار؛

همانا به همراه عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنه نشسته بودم که ابوموسی اشعری آمد. آن گاه گفت: با من چکار داری! آیا من برادر تو نیستم؟ عمار بن یاسر به ابوموسی اشعری گفت: من شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تو را لعن می کرد. ابوموسی گفت: همانا او بر من استغفار کرد. عمار گفت: من لعن را شاهد بودم، اما استغفار را نه.

ابن عدی پس از نقل این حدیث از محمد بن علی عطار، درباره او می نویسد:

عنده من هذا الضرب عجائب؛<sup>۱۵</sup>

نزد او از این قبیل عجائب وجود دارد.

حتی اگر می توان این تعبیر را جرح شمرد، باید توجه داشت که چنین تعبیری پس از نقل این حدیث از سوی رجال سنی طبیعی است. با این همه، ابن عدی غیر از این تعبیر هیچ طعنی نسبت به محمد بن علی عطار نکرده است. این نکته نیز در خور توجه است که ابن عدی خود محمد بن علی عطار را به صورت مستقل در کتاب الکامل فی ضعف الرجال نیاورده است، با این که وی تمام کسانی را که

۱۳. تذکره الحفاظ: ۳ / ۹۶۶. همچنین ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۱۶ / ۳۵۲.

۱۴. تاریخ بغداد: ۳ / ۲۶۹ / ش ۱۳۱۸.

کمترین حرفی درباره آنها گفته شده در این کتاب نام می برد.<sup>۱۶</sup> بنابر این، چنان که ابن حجر عسقلانی نیز توجه داده، عدم ذکر نام محمد بن علی عطار در کتاب الکامل فی ضعف الرجال از ابن حقیقت حکایت دارد که ابن عدی نسبت به وی طعن و جرحی نداشته است، از این رو در شرح حال حسین اشقر به مناسبت از او یاد می کند و می گوید: «عنده عجائب».<sup>۱۷</sup>

#### حسین اشقر

راوی دیگر حدیث «حسین بن حسن اشقر» است که در مجلدات گذشته اعتبار وی ثابت شد.

#### عمرو بن ثابت

حسین اشقر از عمرو بن ثابت نقل می کند. برخی در ابوالمقدم جرح کرده اند. اما علت جرح وی نیز دقیقاً اتهام وی به تشیع است. ابوالمقدم در تفسیر در زمره رجال ابوداود و ابن ماجه است. ابن مبارک درباره او می گوید:

لا تحدّثوا عن عمرو بن ثابت، فإنّه كان يسبّ السلف؛<sup>۱۸</sup>

از عمرو بن ثابت حدیث نقل نکنید، چرا که او پیشینیان را سب می کند.

همچنین درباره وی گفته شده:

كان يشتم عثمان... ويقدم علياً على الشيخين؛

این مرد به عثمان ناسزا می گفت و علی علیه السلام را بر شیخین مقدم می داشت.

به همین جهت، ابوداود علی رغم اعتماد به وی و نقل حدیث از او، به سبب تشیع ابوالمقدم از او بدگویی می کند. وی درباره ابوالمقدم می گوید:

رافضي خبيث؛

او رافضی خبیث است.

در جای دیگر نیز می گوید:

---

۱۵. الکامل: ۲ / ۳۶۲.

۱۶. ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ۱۶ / ۱۰۰. ذهبی می نویسد: «قلت: يذكر في الكامل كل من تكلم فيه بأدنى شيء لو كان من رجال الصحيحين».

۱۷. لسان الميزان: ۵ / ۲۸۹ - ۲۹۰ / ش ۹۸۸.

۱۸. ر.ک: تهذيب الكمال: ۲۱ / ۵۰۰؛ ميزان الاعتدال: ۳ / ۲۴۹ / ش ۶۳۴۰؛ تهذيب التهذيب: ۸ / ۹.

رجل سوء، قال: لَمَّا مات النبي كُفِرَ الناس إلا خمسة؛

وی مرد بدی است، چرا که او می گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کرد، همه مردم به جز پنج نفر کافر شدند.

ابوداوود در جای دیگر سخن را با ذم او آغاز کرده و می گوید:

قد روی عنه سفیان، وهو المشوم، ليس يشبه حديثه أحاديث الشيعة، وجعل يقول و يعني: أن أحاديثه مستقيمة؛

وی از سفیان - که او فردی شقی و نامبارک است - روایت کرد، و حدیث او شبیه احادیث شیعه نیست و در آغاز سخن گفت یعنی احادیثش مستقیم است.

ابوداوود علی رغم این همه بدگویی از ابوالمقدم، بالأخره به راست گویی او در نقل حدیث اعتراف می کند و می نویسد:

رافضی خبیث، و كان رجل سوء... ولكنّه كان صدوقاً في الحديث؛

وی رافضی خبیث و مردی بدی است... ولیکن راست گو در حدیث است.

بزار هم درباره وی می گوید:

كان يتشيع ولم يترك؛<sup>۱۹</sup>

او شیعه گری داشت و با این حال روایت های وی ترك نمی شد.

بنابر این، همه بدگویی هایی که درباره ابوالمقدم شده صرفاً به جهت تشیع اوست و چنان که پیشتر بیان شد، بر پایه مبانی رجالی سفیان تشیع به وثاقت راوی ضرر نمی زند و به همین جهت است که ابوداوود، ضمن خبیث و بد معرفی کردن ابوالمقدم، اعتراف می کند که او راست گو است و از او حدیث هم نقل و به آن اعتماد می کند. بزار نیز می گوید او شیعه گری داشت، ولی در عین حال می گوید: «لم يترك».

ابوحاتم نیز بر همین اساس می گوید: «كان ردئ الرأي، شديد التشيع»؛<sup>۲۰</sup> با این حال تصریح می کند که «يكتب حديثه».

در نتیجه روایت ابن مغزالی از نظر سند صحیح و بدون اشکال است و ابن تیمیه طبق معمول، از سر عناد و لجاج در صحت آن تردید کرده است. افزون بر آن ابن تیمیه به خاطر تکرار مناقشات بی اساس

۱۹. تهذيب التهذيب ۸ / ۹ - ۱۰.

۲۰. الجرح والتعديل: ۶ / ۲۲۳ / ش ۱۲۳۹.



خود در ذیل همه استدلال های مرحوم علامه حلی، ناخودآگاه ادعا می کند که ابن جوزی حدیث ابن مغزلی را در موضوعات ذکر کرده است. او کلامی هم به دروغ از ابن جوزی درباره سند حدیث نقل کرده است، اما جالب است بدانید که این حدیث در موضوعات نیامده است و ابن تیمیه دروغ گویی خود را در اینجا بیش از پیش نمایان ساخته و حتی بر ابن جوزی هم دروغ بسته و سخنی ساختگی به او نسبت داده است!

به علاوه، اشتهار این حدیث و روایت آن توسط حفاظ مشهور با اسانید متعدد ثابت شد. پس این حدیث معتبر و استدلال به آن کاملاً صحیح است. چنانچه ابن جوزی هم آن را در موضوعات آورده باشد که چنین نیست، باز هم خللی در اعتبار حدیث به وجود نمی آید؛ بلکه به اذعان اندیشمندان سنی، عملکرد ابن جوزی در کتاب موضوعات باطل و مردود خواهد بود، چرا که شتاب زدگی ابن جوزی در ابطال احادیث و گزافه گویی او در حکم به ساختگی بودن آن ها نزد محققان ثابت است. این نکته نیز در خور توجه است که حتی اگر صحت حدیث ابن مغزلی در ذیل آیه ثابت هم نمی شد، باز هم محتوای آن از احادیث صحیح فراوان دیگری به روشنی قابل اثبات، بلکه ثابت است و طالبان حقیقت و هدایت، هرگز در درستی محتوای این حدیث تردید نمی کنند، چرا که براساس احادیث فراوان، توسل حضرت آدم علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ثابت و مسلم است و هر چند در این احادیث برای حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت پیامبر علیهم السلام تلاش فراوانی شده، اما در احادیث فراوان دیگری به وجود نام آن بزرگواران در عرش در کنار نام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تصریح شده است. بنابر این تلاش و اراده حق ستیزان ثمری نبخشیده و براساس مشیت خداوند، حق بر حق جویان آشکار گشته است.

(يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)؛<sup>۲۱</sup>

می خواهند که نور خدا را با زبان هایشان خاموش کنند، ولی خداوند ابا دارد تا این که نور خود را تمام سازد، هر چند کافران ناخوش دارند.

حدیث توسل حضرت آدم علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بسیار مشهور است و محدثان بزرگ و مشهور اهل تسنن به اسانید معتبر آن را در آثار خود ذکر کرده اند که از جمله می توان از اندیشمندان مشهور زیر نام برد:

---

۲۱. سوره توبه، آیه ۳۲.

۱. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین؛

۲. بیهقی؛

۳. طبرانی در المعجم الصغیر؛

۴. ابونعیم؛

۵. ابن عساکر؛

۶. قاضی عیاض و دیگران.

حاکم نیشابوری می نویسد:

حدّثنا أبوسعید عمرو بن محمّد بن منصور العدل، ثنا أبو الحسن محمّد بن إسحاق بن إبراهيم الحنظلي، ثنا أبو الحارث عبدالله بن مسلم الفهري، ثنا إسماعيل بن مسلمة، أنبأ عبدالرحمن بن زيد بن أسلم، عن أبيه، عن جدّه، عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لما اقترف آدم الخطيئة، قال: يا ربّ، أسألك بحقّ محمّد لما غفرت لي. فقال الله: يا آدم! وكيف عرفت محمّداً ولم أخلقه؟ قال: يا ربّ! لأنك لما خلقتني بيدك ونفخت فيّ من روحك، رفعت رأسي، فرأيت على قوائم العرش مكتوباً: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، فعلمت أنّك لم تضيف إلى اسمك إلاّ أحبّ الخلق إليك. فقال الله: صدقت يا آدم! إنّه لأحبّ الخلق إليّ، أدعني بحقه، فقد غفرت لك، ولولا محمّد ما خلقتك».

هذا حديث صحيح الإسناد، وهو أوّل حديث ذكرته لعبدالرحمن بن زيد بن أسلم في هذا الكتاب؛<sup>۲۲</sup>

ابوسعید عمرو بن محمّد بن منصور عدل، از ابوالحسن محمّد بن اسحاق بن ابراهیم حنظلی، از ابوحارث عبدالله بن مسلم فهري، از اسماعیل بن مسلمه، از عبدالرحمن بن زید بن اسلم، از پدرش از جدش، از عمر بن خطاب بر ما حدیث کردند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «هنگامی که آدم مرتکب خطا شد، عرض کرد: ای پروردگار، از آن رو که وقتی مرا به دست خود آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سرم را بالا گرفتم پس دیدم که بر ستون های عرش نوشته شده است: «خدایی جز الله نیست و محمّد رسول خداست»؛ پس دانستم که تو در کنار اسم خود اضافه نمی کنی، مگر اسم کسی را که دوست داشتنی ترین خلق در نزد توست.

۲۲. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۶۱۵.

خداوند فرمود: راست گفתי ای آدم! همانا او دوست داشتنی ترین خلق نزد من است. مرا به حق او خواندی، پس به تحقیق گناه تو آمرزیدم و اگر محمد نبود تو را خلق نمی کردم.»  
این حدیث صحیح الإسناد و نخستین حدیثی است که در این کتاب برای عبدالرحمن بن زید بن اسلم ذکر کردم.

طبرانی نیز می نویسد:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ أَسْلَمَ الصَّدِيقِيُّ الْمِصْرِيُّ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدِ الْمَدِينِيِّ الْفَهْرِيِّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمَدِينِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَا أَذْنَبَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الذَّنْبَ الَّذِي أَذْنَبَهُ، رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى الْعَرْشِ، فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ إِلَّا غَفَرْتَ لِي، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: وَمَا مُحَمَّدٌ؟ وَمَنْ مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ: تَبَارَكَ اسْمُكَ، مَا خَلَقْتَنِي رَفَعْتَ رَأْسِي إِلَى عَرْشِكَ، فَإِذَا هُوَ مَكْتُوبٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَعْظَمُ عِنْدَكَ قَدْرًا مِمَّنْ جَعَلْتَ اسْمَهُ مَعَ اسْمِكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: «يَا آدَمُ! إِنَّهُ آخِرُ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، وَإِنَّ أُمَّتَهُ آخِرُ الْأُمَمِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، وَلَوْلَاهُ يَا آدَمُ مَا خَلَقْتُكَ»<sup>۲۳</sup>

محمد بن داوود بن اسلم صدیقی مصری، از احمد بن سعید مدنی فهری، از عبدالله بن اسماعیل مدنی، از عبدالرحمن بن زید بن اسلم، از پدرش، از جدش، از پسر خطاب برای ما روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «هنگامی که آدم علیه السلام به گناهی که مرتکب شده بود گرفتار شد، سرش را به سوی عرش بلند کرد و گفت: تو را به حق محمد می خوانم که گناهم را بر من بیامری. پس خداوند به او وحی کرد: محمد چیست و محمد کیست؟ عرض کرد: نام تو مبارک است. هنگامی که مرا آفریدی، سرم را به سوی عرش بلند کردم. در آن هنگام در عرش نوشته شده بود: «خدایی جز الله نیست و محمد رسول خداست»، پس دانستم احدی نزد تو قدرش عظیم تر از کسی نیست که نامش را در کنار نام خود قرار داده ای. پس خداوند عزوجل به او وحی کرد که ای آدم! همانا او آخرین پیامبران از ذریه توست و امت او آخرین امت ها از ذریه تو است و اگر او نبود تو را خلق نمی کردم.»

براساس این حدیث، توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم عمل نخستین پیامبر خدا؛ یعنی حضرت آدم علیه السلام است، پس در درستی آن تردیدی وجود ندارد. سبکی در کتاب شفا السقام فی زیارة خیر الأنام با استناد به این حدیث، استدلال می کند که توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در همه حالات و

۲۳. المعجم الصغیر: ۲ / ۸۲ - ۸۳ .

همه زمان ها قبل از خلقت و پس از خلقت ایشان و نیز در دوران زندگی پر برکت ایشان در این دنیا و پس از رحلت آن حضرت، تا زمانی که برزخ به سر می برد و پس از برانگیخته شدن در قیامت و در همه عرصات قیامت و بهشت جایز است.

وی پس از ذکر حدیث حاکم نیشابوری و احادیث دیگر می نویسد:

والحدیث المذكور لم یقف علیه ابن تیمیه علیه بهذا الإسناد، ولأبلغه أن الحاكم صححه، وكيف

یحلّ لمسلم أن يتجاسر علی منع هذا الأمر العظيم الذي لا یرده عقل و لا شرع؟<sup>۲۴</sup>

ابن تیمیه بر حدیث یاد شده با این اسناد واقف نبوده و به او نرسیده که حاکم آن را تصحیح کرده است و چگونه بر مسلمانان جایز است که بر منع از این امر عظیم جرات و جسارت پیدا کند؟ امری که نه عقل و نه شرع آن را رد نمی کند.

به نظر می رسد سبکی افکار ابن تیمیه را حمل بر صحت کرده و آن را به خاطر نا آگاهی وی از این احادیث دانسته است، اما حتی اگر چنین باشد و او تجاهل نکرده باشد و به خاطر ستیزه با حق آن را کتمان نکرده باشد، باز هم جهالت وی ثابت خواهد شد. البته کتمان حقایق منحصر به ابن تیمیه نیست، بلکه در این حدیث نیز کتمان حقیقت مشهور و روشن است؛ زیرا مقرون بودن نام امیرالمؤمنین علیه السلام با نام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در عرش، براساس احادیث صحیح و مقبول نزد فریقین مسلم است و تردیدی در آن وجود ندارد؛ لیکن سنیان می کوشند این فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز همچون سایر فضایل ایشان کتمان کنند، اما خداوند خواسته که این حقیقت روایت شود و باقی بماند. قاضی عیاض، از ابوحمرأ، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند که فرمود:

لَمَّا أُسْرِى بِي إِلَى السَّمَاءِ، إِذَا عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتَهُ بَعْلِي<sup>۲۵</sup>؛

هنگامی که در شب معراج مرا به آسمان بردند، در آن هنگام بر عرش نوشته شده بود: خدایی جز الله نیست و محمد رسول خداست. او را به واسطه علی تایید کردم.

ابن عدی<sup>۲۶</sup> و ابن عساکر<sup>۲۷</sup> نیز این حدیث را از طریق انس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل

کرده اند که فرمود:

۲۴. شفاء السقام في زيارة خير الأنام: ۲۹۶ - ۲۹۷.

۲۵. الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ۱ / ۱۷۴. همچنین ر.ك: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۱؛ المعجم الكبير: ۲۲ / ۲۰۰؛ كنز العمال: ۱۱ /

۶۲۴ / ش ۳۳۰۴۱؛ شواهد التنزيل: ۱ / ۲۹۸ / ش ۳۰۴؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۳۳۶.

۲۶. ر.ك: الدر المنثور: ۴ / ۱۵۳.

۲۷. تاريخ مدينة دمشق: ۴۷ / ۳۴۴.

مَا عَرَجَ بِي رَأَيْتَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتَهُ بَعْلِي، نَصْرْتَهُ  
بَعْلِي؛<sup>۲۸</sup>

وقتی در معراج به آسمان رفتم، بر ساق عرش به صورت مکتوب دیدم خدایی جز الله نیست، محمد رسول خداست و او را به واسطه علی تایید کردم.

حافظ محب الدین طبری نیز در سیره خود، فصلی با عنوان «ذکر اختصاصه بتأییدالله نبیه صلی الله علیه وآله وسلم به، وکتبه ذلك على ساق العرش، وعلى بعض الحيوان» آورده است.<sup>۲۹</sup>

طبری در این فصل، حدیث را از ابو حمراء با روایتی طولانی در سیره خود آورده است. وی همچنین از ابن عباس نقل می کند که گفت:

كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِذَا بِطَائِرٍ فِي فِيهِ لَوْزَةٌ خَضْرَاءُ، فَأَلْقَاهَا فِي حَجَرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَأَخَذَهَا، فَقَبَّلَهَا، ثُمَّ كَسَرَهَا، فَإِذَا فِي جَوْفِهَا دَوْدَةٌ خَضْرَاءُ مَكْتُوبٌ فِيهَا بِالْأَصْفَرِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، نَصْرْتَهُ بَعْلِي، خَرَجَهُ أَبُو الْخَيْرِ الْقَزْوِينِيُّ الْحَاكِمِيُّ؛<sup>۳۰</sup>

ما نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم. پرنده ای آمد که در دهانش بادام سبزی بود. آن را به سینه پیامبر انداخت و پیامبر آن را بوسید و سپس شکست. در درون آن حشره سبز رنگی بود که روی آن با رنگ زرد نوشته شده بود: «خدایی جز الله نیست، محمد رسول خداست، او را به واسطه علی یاری کردم». ابوالخیر حاکمی قزوینی این حدیث را آورده است.

بنابر این، روشن است که نام امیرالمؤمنین علیه السلام در عرش کنار نام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نام خداوند متعال نوشته شده و حضرت آدم علیه السلام نام ایشان را دیده و دریافته که آنان محبوب ترین خلق نزد خداوند هستند؛ از همین رو با توسل جستن به ایشان، توبه کرده و خداوند نیز توبه او را به برکت اهل بیت علیهم السلام پذیرفته است.

براساس آنچه تاکنون بیان شد، روشن شد که برخلاف ادعا، حدیث ابن مغزلی صحیح است و این حدیث، از احادیث مشهور و مقبول نزد فریقین است و براساس آن، کلماتی که آدم علیهم السلام از پروردگار آموخت، توسل به اهل بیت علیهم السلام بود و آنچه ابن تیمیه ادعا می کند، تفسیر به رأی بوده و اجتهاد

۲۸. شواهد التنزیل: ۱ / ۲۹۳ / ش ۳۰۰؛ تاریخ بغداد: ۱۱ / ۱۷۳ / ش ۵۸۷۶؛ میزان الاعتدال: ۱ / ۵۳۰ / ش ۱۹۷۷.

۲۹. الرياض النضرة: ۳ / ۱۳۱.

۳۰. همان.

در برابر نص است. همچنین برخلاف اجتهاد باطل ابن تیمیه، خدا و رسولش بندگان را به توسل جستن به اهل بیت علیهم السلام فراخوانده اند و این توسل را مایه قبولی دعا و توبه قرار داده اند.

و نیز معلوم شد که علی رغم دشمنی و لجاجت ابن تیمیه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نزد خداوند سبحان از حضرت آدم و تمامی انبیاء و اوصیاء پیشین برترند. به این ترتیب هفت وجه از وجوه هشت گانه مناقشات ابن تیمیه پاسخ داده شده. اما وجه هشتم که می گوید این ویژگی خصائص ائمه و مستلزم امامت نیست سخنی جاهلانه است، زیرا مرحوم علامه حلی آن را از ویژگی های امام ندانسته، بلکه داشتن آن را نشانه افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده است و با اثبات افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام و براساس قاعده عقلی قبح تقدم مفضول بر فاضل، امامت و خلافت بلافصل آن حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثابت می شود.

آيه (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...)

### آیه (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...)

یکی از ادله افضلیت و در نتیجه خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام این است که خداوند بغض او را علامت شناخته شدن منافقان قرار داده و فرموده است:

(وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ)<sup>۳۱</sup>;

و اگر می خواستیم آنها را به تو نشان می دادیم تا تو آنها را به چهره هایشان بشناسی و به تحقیق آنها در نحوه سخن گفتنشان به تو می شناسانیم و خداوند به همه کارهای شما آگاه است.

براساس احادیث منقول از حفاظ بزرگ، محدثان و مفسران مشهور سنی در ذیل این آیه، علامت شناخت منافقان بغض امیرالمؤمنین علیه السلام است. مرحوم علامه حلی با استناد به این آیه شریف و روایتی که از ابونعیم در ذیل آن مطرح می کند، بر افضلیت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده، می نویسد:

البرهان الخامس عشر: قوله تعالى (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ).

روی ابونعیم الحافظ، باسناده عن أبي سعيد الخدري في قوله تعالى: (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ)

قال: ببغضهم علياً. ولم يثبت لغيره من الصحابة ذلك، فيكون أفضل منهم، فيكون هو الإمام<sup>۳۲</sup>;

برهان پانزدهم سخن خداوند است [که می فرماید]: (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ).

حافظ ابونعیم به اسناد خود از ابوسعید خدری درباره آیه (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ) روایت کرده است که گفت:

[یعنی] به بغض آن ها نسبت به علی.

و این مطلب برای احدی از صحابه غیر از او ثابت نیست. پس او از آنها برتر است و در نتیجه او امام خواهد بود.

۳۱. سوره محمد، آیه ۳۰.



## بررسی مناقشات ابن تیمیه به استدلال علامه

علامت نفاق و بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها در روایات ذیل این آیه شریف، بلکه در احادیث فراوان دیگری به صراحت تمام مورد تاکید قرار گرفته است؛ از این رو ابن تیمیه پس از تردید در صحت حدیث و دروغ معرفی کردن آن - که عادت اوست! - دچار چالش شدیدی شده و با دراز گویی و ادعاهای بی اساس، در انکار این فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بسیار کوشیده است. اینجا به نقد و بررسی مناقشات ابن تیمیه در برابر استدلال مرحوم علامه می پردازیم.

### تردید در صحت نقل حدیث و استناد به آن

ابن تیمیه طبق معمول، در صحت حدیث تردید کرده و ادعا می کند که به اتفاق حدیث شناسان حدیث مورد استناد مرحوم علامه کذب است! وی می نویسد:

الجواب: المطالبة بصحة النقل أولاً،

والثاني: أن هذا من الكذب على أبي سعيد عند أهل المعرفة بالحدیث،

الثالث: أن يقال لو ثبت أنه قاله، فمجرد قول أبي سعيد قول واحد من الصحابة، و قول الصحاب إذا خالفه صاحب آخر ليس بحجة باتفاق أهل العلم، و قد علم قدح كثير من الصحابة في علي، و إنما احتج عليهم بالكتاب و السنة لا بقول آخر من الصحابة؛<sup>۳۲</sup>

پاسخ: نخست مطالبه اثبات درستی این نقل است و دوم این که این حدیث نزد حدیث شناسان دروغی به شمار می آید که بر ابوسعید بسته شده است.

و سوم این که گفته می شود: اگر ثابت شود ابوسعید این را گفته است، باز هم سخن ابوسعید تنها قول یکی از صحابه است و به اتفاق اهل علم - در صورتی که نظر يك صحابي با صحابي ديگر مخالف باشد - آن سخن حجت نخواهد بود و قدح بسیاری از صحابه درباره علی دانسته شده است و همانا باید براساس کتاب و سنت برای آنان احتجاج کرد، نه برپایه نظر اصحاب ديگر.

### نقد و بررسی

۳۲. منهاج الكرامة: ۱۲۷ - ۱۲۸.

۳۳. منهاج السنة: ۷ / ۱۰۴ - ۱۰۵.

درباره صحت نقل همین بس که این تفسیر ابوسعید خدری از آیه شریف را گروهی از حافظان بزرگ، محدثان و مفسران نامدار سنی روایت کرده اند. مشاهیری همچون: احمد بن حنبل، حاکم حسکانی، ابونعیم اصفهانی، ابن عساکر دمشقی، ابن مردویه اصفهانی و ابن مغزلی شافعی. این اندیشمندان نامی حدیث را از طریق حافظان بزرگ و مورد اعتماد سنیان روایت کرده اند و معلوم نیست چه نکته ای سبب خشم ابن تیمیه شده است که مدعی است، این حدیث را به دروغ به ابوسعید بسته اند؟!!

احمد بن حنبل همین حدیث را با سندی نقل می کند که بدون تردید از نظر حدیث شناسان و رجالیان سنی صحیح است. احمد در کتاب فضائل الصحابة، ذیل فضائل علی علیه السلام می نویسد:

حدثنا عبدالله، قال: حدثني أبي، قثنا أسود بن عامر، قال: قثنا إسرائيل الأعمش عن، عن أبي صالح، عن أبي سعيد الخدري، قال: إنما كنا نعرف منافقي الأنصار ببغضهم علياً؛<sup>۳۴</sup>

عبدالله از پدرش، از اسود بن عامر، از اسرائیل، از اعمش، از ابوصالح، از ابوسعید خدری روایت کرد که گفت: همانا ما، منافقان انصار را از روی بغضشان نسبت به علی علیه السلام می شناسیم.

این حدیث به سند دیگری هم از ابوسعید روایت شده است. ترمذی در صحیح خود می نویسد:

حدثنا قتيبة، أخبرنا جعفر بن سليمان، عن أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدري، قال: إن كنا لنعرف المنافقين نحن معشر الأنصار ببغضهم علي بن أبي طالب؛<sup>۳۵</sup>

قتیبه از جعفر بن سلیمان، از ابوهارون عبدی، از ابوسعید خدری بر ما حدیث کرد که او گفت: همانا ما گروه انصار، منافقان انصار را از بغضشان نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام می شناسیم.

در سند این روایت، به جهت وجود ابوهارون عبدی خدشه شده است، به همین جهت ترمذی برای از میان رفتن اشکال یاد آور می شود که حدیث به سند دیگری هم روایت شده و سند روایت پیشین را به عنوان شاهدی بر صحت حدیث ذکر می کند. عبارت ترمذی پس از ذکر روایت فوق چنین است:

هذا حديث غريب، و قد تكلم شعبة في أبي هارون العبدی، و قد روي هذا عن الأعمش، عن أبي صالح، عن أبي سعيد؛<sup>۳۶</sup>

۳۴. فضائل الصحابة: ۲ / ۵۷۹ / ش ۹۷۹.

۳۵. سنن الترمذی: ۵ / ۲۹۸ - ۲۹۹ / ش ۳۸۰۰.

۳۶. همان: ۵ / ۲۹۹.

این حدیث عجیبی است و شعبه درباره ابوهارون عبدی بدگویی کرده است و به تحقیق این حدیث از اعمش، از ابوصالح، از ابوسعید [نیز] روایت شده است.

بنابر این، ترمذی پس از نقل اشکال به سند روایت دوم، برای رفع آن سند روایت نخست را مطرح می کند که بدون هیچ شبهه ای صحیح و بدون اشکال است. اما سند روایت دوم نیز اشکالی ندارد و خدشه در ابوهارون عبدی صرفاً به سبب اتهام وی به تشیع است و خدشه کنندگان درباره وی، عثمانی مذهب و در مخالفت با تشیع افراطی اند. ابن عبدالبر درباره ابوهارون یا همان «عمارة بن جوین عبدی» می گوید:

أجمعوا على أنه ضعيف الحديث، و قد تحامل بعضهم، فنسبه إلى الكذب، روى ذلك عن حماد بن زيد و كان فيه تشييع، وأهل البصرة يفرطون فيمن يتشيع بين أظهرهم لأنهم عثمانيون؛<sup>۳۷</sup>  
همه بر این که حدیث او ضعیف است اجماع دارند و برخی از ایشان جفا کرده و به او نسبت کذب می دهند. از حماد بن زید روایت شده که در او تشیع است و اهل بصره درباره کسی که در میان آنها شیعه گری است افراط می کنند، چرا که اهل بصره عثمانی مذهبند.

ابن حجر نیز درباره وی می نویسد:

قلت كيف لا ينسبونه إلى الكذب؟ و قد روى ابن عدي في الكامل عن الحسن بن سفيان، عن عبدالعزيز بن سلام، عن علي بن مهران، عن بهز بن أسد، قال: أتيت إلى أبي هارون العبدی، فقلت: أخرج إلي ما سمعت من أبي سعيد، فأخرج لي كتاباً، فإذا فيه حدثنا أبوسعید أن عثمان أدخل حفرة وأنه لكافر بالله، قال: قلت: تقرّ بهذا؟ قال: هو كماترى. قال: فدفعت الكتاب في يده و قمت. فهذا كذب ظاهر على أبي سعيد؛<sup>۳۸</sup>

می گویم: چگونه به او نسبت کذب ندهند؟ در حالی که ابن عدی در الكامل از حسن بن سفیان، از عبدالعزیز بن سلام، از علی بن مهران، از بهز بن اسد روایت کرده که گفت: نزد ابوهارون عبدی رفتم و گفتم: آنچه از ابوسعید شنیده ای به من بده. پس کتابی به من داد که در آن نوشته بود: ابوسعید برای ما نقل کرد: همانا عثمان داخل قبرش شد در حالی که به خدا کافر بود. بهز بن اسد گفت: به او گفتم: به این مطلب اقرار می کنی [و آن را قبول داری]؟ گفت: مطلب چنان است که می بینی. [بهز بن اسد] گفت: آن نوشته را به دست او دادم و برخاستم، پس این دروغی آشکار بر ابوسعید است.

۳۷. ر.ك: تهذيب التهذيب: ۷ / ۳۶۲ / ش ۶۷۱.

۳۸. همان.

بنابر این بدگویی درباره ابوهارون صرفاً به جهت اتهام وی به تشیع و اعتقاد او درباره عثمان است، در حالی که براساس مبانی رجالی سنیان، تشیع و اعتقاد راوی به وثاقت راوی لطمه نمی زند و عجیب است که ابن حجر در این مورد به نقل بهز بن اسد اعتماد کرده است، در حالی که او را در زمره رجال بخاری معرفی می کند که به خاطر مذهبش از او بد گفته اند. افزون بر آنکه «بهز بن اسد» نیز اهل بصره و از نواصب است؛ از این رو طبیعی است که درباره ابوهارون راه افراط در پیش گیرد.

حاصل آنکه حدیث مربوط به تفسیر ابوسعید خدری از آیه شریف، از نظر سند صحیح و بدون اشکال است؛ به همین جهت ابن تیمیه در وجه سوم از مناقشات خود، از ادعای دروغ بودن حدیث تنزل می کند و این بار ادعا می کند که حتی اگر ابوسعید چنین تفسیری از آیه داشته باشد، باز هم نمی توان به آن احتجاج کرد؛ زیرا این تنها نظر اوست و چون صحابه دیگر با این نظر مخالفند و حتی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام قبح می کنند، بنابر این سخن ابوسعید به خاطر وجود معارض از حجیت می افتد؛ از این رو برای اثبات مطلب نمی توان به نظر صحابه استناد کرد، بلکه باید به کتاب و سنت احتجاج شود.

در پاسخ به این ادعا می گوئیم که: اولاً عدم اعتماد به صحابه با حدیث «أصحابي كالنجوم...» ناسازگار است، در حالی که سنیان به این حدیث باور دارند و آن را مبنای اعتقاد خود صحابه قرار می دهند. ثانیاً این تفسیر از آیه تنها منحصر به ابوسعید نیست، بلکه از صحابه بزرگ دیگر هم نقل شده است.

حافظ ابن عبدالبر در کتاب استیعاب، در باب مربوط به شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام روایتی را از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است. وی می نویسد:

وروی عمار الدّهني، عن أبي الزبير، عن جابر، قال: ما كنا نعرف المنافقين إلا ببغض علي بن أبي طالب [عليه السلام]؛<sup>۳۹</sup>

عمار دهنی از ابو زبیر، از جابر روایت کرد که گفت: ما منافقان را نمی شناختیم مگر به سبب بغضشان نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام.

سند این روایت بدون شك صحیح و بدون اشکال است.

۳۹. الإستیعاب: ۳ / ۱۱۱۰. همچنین ر.ك: الجوهرة في نسب الإمام علي وآله: ۷۳.

این تفسیر از جناب ابوذر رحمه الله نیز نقل شده است. حاکم نیشابوری در مستدرک، به اسناد خود از ابوذر رحمه الله روایت می کند که گفت:

ما کنا نعرف المنافقين إلا بتكذيبهم الله و رسوله، و التخلف عن الصلوات، و البغض لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه. هذا حديث صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه؛<sup>٤٠</sup>

ما منافقان را نمی شناختیم مگر به سبب آن که خدا و رسولش را تکذیب و از نمازها روی می گرداندند و نسبت به علی بن ابی طالب علیهم السلام بغض داشتند. این حدیث براساس شرط مسلم صحیح است، هر چند وی آن را نیاورده است.

بنابر این غیر از ابوسعید، اصحاب دیگر نیز از تفسیر آیه خبر داشته اند و به صورت قطعی بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را علامت نفاق می دانستند. بی شك چنین دیدگاهی در میان صحابه بزرگ ریشه در سنت نبوی دارد و ایشان هرگز به رأی خود و براساس هوای نفس قرآن را تفسیر نکرده اند، چنان که خود ابن تیمیه در خلال مناقشاتش به احادیث نبوی، به این مطلب اشاره کرده است. وی در وجه ششم از مناقشات خود، پس از ذکر روایتی مبنی بر علامت نفاق بودن بغض انصار، روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود:

إنه لعهد النبي الأمي إلي، أنه لا يحبني إلا مؤمن ولا يبغضني إلا منافق؛<sup>٤١</sup>

همانا پیامبر امی به من وعده داد که مرا دوست نمی دارد مگر مؤمن و نسبت به من بغض ندارد مگر منافق.

چنان که ابن تیمیه گفته است، این حدیث در صحیح مسلم آمده و وی آن را از طریق عدی بن ثابت، از زر بن حبیش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است.

#### دفاع از منافقان و درازگویی بیهوده

٤٠. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٢٩.

٤١. منهاج السنة: ٤ / ١٦٠، ٥ / ٣٨ و ٧ / ١٠٥. همچنین ربك: صحیح مسلم: ١ / ٦١؛ سنن ابن ماجه: ١ / ٤٢ / ش ١١٤؛ سنن النسائي: ٨ / ١١٧؛ المصنف (ابن أبي شيبة): ٧ / ٤٩٤؛ السنة (ابن أبي عاصم): ٥٨٤ / ش ١٣٢٥؛ السنن الكبرى (نسائي): ٥ / ٤٧ / ش ٨١٥٣ و ١٣٧ / ش ٨٤٨٥ و ٨٤٨٦ و ٥٣٥ / ٦ / ش ١١٧٥٣؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام (نسائي): ١٠٤ - ١٠٥؛ مسند أبي يعلى: ١ / ٣٤٧ / ش ٤٤٥؛ صحیح ابن حبان: ١٥ / ٣٦٧؛ الاستيعاب: ٣ / ١١٠٠؛ الرياض النضرة: ٣ / ١٨٩ - ١٩٠؛ كنز العمال: ١٣ / ١٢٠ و منابع دیگر.

از عادات ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه که بسیار مشهود است، دفاع از منافقان، درازگویی بیهوده و تراشیدن وجوه فراوان و بالأخره بدگویی و فحاشی نسبت به شیعیان است. وی در وجه چهارم و هفتم از مناقشات خود، در صدد دفاع از منافقان برآمده است. او در وجه چهارم می نویسد:

إِنَّا نَعْلَمُ بِالْإِضْطِرَارِ أَنَّ عَامَّةَ الْمُنَافِقِينَ لَمْ يَكُنْ مَا يَعْرِفُونَ بِهِ مِنْ لِحْنِ الْقَوْلِ هُوَ بَغْضِ عَلِيٍّ، فَتَفْسِيرِ الْقُرْآنِ بِهَذَا فَرِيَةٌ ظَاهِرَةٌ؛<sup>۴۲</sup>

همانا ما به ضرورت می دانیم که این گونه نیست که تمامی منافقان از نحوه گفتارشان که همان بغض نسبت به علی باشد شناخته شوند. به همین جهت تفسیر قرآن به این مطلب افتزایی آشکار است. این سخن چیزی نیست مگر دفاع از منافقان براساس ادعایی پوچ و مخالفتی آشکار با احادیث صحیح. ابن تیمیه دفاع از منافقان را در وجه هفتم چنین ادامه می دهد:

السَّابِعُ: أَنَّ عِلَامَاتِ النِّفَاقِ كَثِيرَةٌ، كَمَا ثَبَتَ فِي الصَّحِيحِينَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذِبًا، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اتَّمَنَ خَانَ» فَهَذِهِ عِلَامَاتُ ظَاهِرَةٍ. فَعَلِمَ أَنَّ عِلَامَاتِ النِّفَاقِ لَا تَخْتَصُّ بِحَبِّ شَخْصٍ أَوْ طَائِفَةٍ وَلَا بِبُغْضِهِمْ، إِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الْعِلَامَاتِ. وَلَا رَيْبَ أَنَّ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا اللَّهُ بِمَا يَسْتَحِقُّهُ مِنَ الْمَحَبَّةِ لِلَّهِ، فَذَلِكَ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى إِيمَانِهِ، وَكَذَلِكَ مَنْ أَحَبَّ الْأَنْصَارَ، لِأَنَّهُمْ نَصَرُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَذَلِكَ مِنَ عِلَامَاتِ إِيمَانِهِ. وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا وَالْأَنْصَارَ لِمَا فِيهِمْ مِنَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ، فَهُوَ مُنَافِقٌ.

وَأَمَّا مَنْ أَحَبَّ الْأَنْصَارَ أَوْ عَلِيًّا أَوْ غَيْرَهُمْ لِأَمْرٍ طَبِيعِيٍّ، مِثْلَ قَرَابَةِ بَيْنَهُمَا، فَهُوَ كَمَحَبَّةِ أَبِي طَالِبٍ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَذَلِكَ لَا يَنْفَعُهُ عِنْدَ اللَّهِ. وَمَنْ غَلَا فِي الْأَنْصَارِ، أَوْ فِي عَلِيٍّ، أَوْ فِي الْمَسِيحِ، أَوْ فِي نَبِيِّ، فَأَحَبَّهُ وَاعْتَقَدَ فِيهِ فَوْقَ مَرْتَبَتِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَحِبَّهُ فِي الْحَقِيقَةِ، إِثْمًا أَحَبَّ مَا لَا وَجُودَ لَهُ، كَحَبِّ النَّصَارَى لِلْمَسِيحِ، فَإِنَّ الْمَسِيحَ أَفْضَلَ مِنْ عَلِيٍّ.

وهذه المحبة لاتنفعهم، فإنه إنما ينفع الحب لله، لا الحب مع الله.

قال تعالى: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ).<sup>۴۳</sup>

۴۲. منهاج السنه: ۷ / ۱۰۵.

۴۳. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

ومن قَدَّرَ أَنَّهُ سَمِعَ عَنْ بَعْضِ الْأَنْصَارِ أَمْرًا يُوجِبُ بَغْضَهُ فَأَبْغَضَهُ لِذَلِكَ، كَانَ ضَالًّا مُخْطِئًا، وَلَمْ يَكُنْ مُنَافِقًا بِذَلِكَ. وَكَذَلِكَ مَنْ اعْتَقَدَ فِي بَعْضِ الصَّحَابَةِ اعْتِقَادًا غَيْرْمُطَابِقٍ، وَظَنَّ فِيهِ أَنَّهُ كَانَ كَافِرًا أَوْ فَاسِقًا فَأَبْغَضَهُ لِذَلِكَ، كَانَ جَاهِلًا ظَالِمًا، وَلَمْ يَكُنْ مُنَافِقًا.

وهذا ممَّا يُبَيِّنُ بِهِ كَذِبَ مَا يُرَوَى عَنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ كَجَابِرٍ، أَنَّهُ قَالَ: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا بِبَغْضِهِمْ عَلَيَّ بِنِ الْيُطَالِبِ» فَإِنَّ هَذَا النَّفْيَ مِنْ أَظْهَرِ الْأُمُورِ كَذِبًا، لَا يَخْفَى بَطْلَانُ هَذَا النَّفْيِ عَلَى أَحَادِ النَّاسِ، فَضْلًا عَنْ أَنْ يَخْفَى مِثْلَ ذَلِكَ عَلَى جَابِرٍ أَوْ نَحْوِهِ. فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَكَرَ فِي سُورَةِ التَّوْبَةِ وَغَيْرِهَا مِنْ عِلَامَاتِ الْمُنَافِقِينَ وَصِفَاتِهِمْ أُمُورًا مُتَعَدِّدَةً، لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنْهَا بَغْضُ عَلِيٍّ.

كقوله: (وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْتِنِّي لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا).<sup>٤٤</sup>  
وقوله: (وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ).<sup>٤٥</sup>

وقوله: (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ)<sup>٤٦</sup>  
وقوله: (وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ نَأْتِيَنَّكَ مِنْ قَبْلِهِ لَنَنْصَرِّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ) إِلَى قَوْلِهِ (وَمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).<sup>٤٧</sup>

إلى أمثال ذلك من الصفات التي يصف بها المنافقين، وذكر علاماتهم، وذكر الأسباب الموجبة للنفاق....

وعامة علامات النفاق وأسبابه ليست في أحد من أصناف الأمة أظهر منها في الرافضة، حتى يوجد فيهم من النفاق الغليظ الظاهر ما لا يوجد في غيرهم....

والمقصود هنا أنه يمتنع أن يقال: لا علامة للنفاق إلا بغض علي، ولا يقول هذا أحد من الصحابة، لكن الذي قد يقال: إن بغضه من علامات النفاق كما في الحديث المرفوع: لا يبغضني إلا منافق. فهذا يمكن توجيهه;<sup>٤٨</sup>

٤٤. سورة توبه، آيه ٤٩.

٤٥. همان: آيه ٥٨.

٤٦. همان: آيه ٦١.

٤٧. همان: آيه ٧٥ - ٧٧.

٤٨. همان: ٧ / ١٠٦ - ١٠٩.

هفتم: همانا نشانه های نفاق فراوانند، چنان که در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ثبت شده که فرمود: «نشانه منافق سه چیز است: اگر سخن گوید دروغ می گوید، و اگر وعده دهد تخلف می کند، و اگر امین شمرده شود خیانت می کند» و این نشانه ها ظاهرند. پس دانسته شد که نشانه های نفاق به دوست داشتن و یا بغض نسبت شخص و یا طائفه ای اختصاص ندارد، اگر چه آن از نشانه ها [ی نفاق] باشد. و شکی نیست که هر کس علی را برای خدا و به سبب شایستگی او در محبت خدا دوست داشته باشد، پس آن دوست داشتن از دلایل ایمان او به شمار می رود. و همچنین کسی که انصار را به جهت آنکه خدا و رسولش را یاری کردند، دوست داشته باشد، پس آن دوست داشتن از نشانه های ایمان اوست؛ و هر کس علی و انصار را به خاطر ایمان به خدا و رسول و جهادشان در راه خداوند دشمن بدارد، منافق است.

اما کسی که انصار، یا علی و یا غیر ایشان را به سبب يك امر طبیعی همچون خویشاوندی با آنان دوست بدارد، نظیر محبتی که ابوطالب علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله داشت، برای او نزد خداوند نفعی ندارد! و هرکس درباره انصار، یا علی، یا مسیح و یا پیامبر غلو کند و ایشان را دوست بدارد و درباره آن ها به بیش از جایگاهشان اعتقاد داشته باشد، در حقیقت ایشان را دوست نمی دارد، چرا که او چیزی را دوست می دارد که وجودی ندارد؛ مثل محبت نصارا نسبت به مسیح. پس همانا مسیح برتر از علی است و این محبت به آنها نفعی نمی رساند، زیرا محبتی که برای خدا باشد نفع می رساند، نه محبتی که در کنار محبت خدا باشد.

خدای تعالی می فرماید: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ).

و هر کس تشخیص داد که درباره برخی از انصار مطلبی شنیده که موجب بغض به او می گردد و بر همین اساس او را دشمن داشت، او گمراه و خاطی است؛ ولی به سبب این بغض منافق نمی شود. همچنین هر کس درباره برخی صحابه اعتقاد غیر صحیح داشته باشد و گمان کند که او کافر و یا فاسق است و براساس آن او را دشمن بدارد، جاهل و ظالم است؛ ولی منافق نیست و این مطلبی است که با توجه به آن دروغ بودن آنچه از برخی صحابه بزرگ همچون جابر روایت شده آشکار می شود. نظیر این روایت که از جابر نقل شده است که گفت: «ما در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم منافقان را نمی شناختیم مگر به سبب بغضشان نسبت به علی بن ابی طالب». پس دروغ بودن این گفتار از آشکارترین امور است و بطلان آن برای تك تك مردم پوشیده نیست تا چه رسد به این که برای افرادی همچون جابر و نظیر او پوشیده باشد!



همانا خداوند در سوره توبه و سایر سوره ها، امور متعددی از نشانه ها و ویژگی های منافقان را ذکر کرده که در هیچ يك از آنها بغض علی وجود ندارد، مثل این گفتار که:

(وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْتِنَّا لِي وَلَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا).

و سخن او که می فرماید: (وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَاِنْ اَعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا اِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ).

و سخن او: (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ اُدُّنْ قُلُّ اُدُّنْ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمِنِ بِاللَّهِ).

و سخن او و از آن آیات: (وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهُ لَئِنْ اٰتٰنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ) تا این سخن او (وَمَا كَانُوا يَكْذِبُوْنَ).

و نظیر این ویژگی ها که منافقان را به آن توصیف کرده و نشانه هایشان را برمی شمارد و اموری را که موجب نفاقشان است، ذکر می کند.

و عموم نشانه های نفاق و اسباب آن در هیچ يك از اصناف امت آشکارتر از آنچه در رافضه است وجود ندارد تا آن جا که در آنها نفاق غلیظ آشکاری یافت می شود که در غیر آنان یافت نمی شود...

و مقصود [از طرح این بحث] در اینجا این بود که ممنوع است گفته شود نفاق نشانه ای جز بغض علی ندارد و هیچ يك از صحابه هم این سخن را نگفته اند؛ لیکن آنچه گفته می شود این است که بغض او از نشانه های نفاق است، چنان که در حدیث مرفوع آمده است: «کسی جز منافق مرا دشمن نمی دارد». پس توجیه این مطلب ممکن است.

ابن تیمیه این همه دراز گویی کرده تا بگوید منافقان غیر از بغض امیرالمؤمنین علیه السلام نشانه های دیگری هم دارند. آیاتی که وی به آن ها استشهاد کرده، همه به معرفی برخی از منافقان و کارها و سخنان خاصی که از آنها صادر شده، پرداخته شده است. مثلاً بیان شده که گروهی از منافقان برای شرکت نکردن در جهاد بهانه تراشی می کنند و از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذن می خواهند. یا گروهی در تقسیم صدقات به پیامبر اعتراض می کنند و گروهی از آنان از پیامبر عیب جویی می کنند و یا به دروغ ادعا می کنند که اگر خداوند مالی به آنان عطا کند، انفاق خواهند کرد. و یا در حدیثی از پیامبر که در آن، سه ویژگی برای منافقان ذکر شده که به هنگام سخن گفتن دروغ می گویند، خلف وعده کرده و در امانت خیانت می کنند.

حال سؤال اینجاست که اگر منافقی هرگز سخنی نگوید تا مرتکب دروغ شود و یا وعده ای هم ندهد تا تخلف کند و امانتی هم به او سپرده نشد تا در آن خیانت کند، و در هیچ يك از گروه هایی که

خداوند در آیات مذکور نام برده است قرار نداشت، در این صورت می توان حکم کرد که او منافق نیست؟! براساس تفسیر ارائه شده از آیه، به یقین پاسخ این سؤال منفی است؛ زیرا آن خصوصیتی که هر منافقی را معرفی و نفاقش را آشکار می سازد، بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام است.

بنابر این درازگویی ابن تیمیه در اینجا کاملاً بیهوده است، چرا که اگر بگوییم بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام ویژگی بارز همه منافقان است، این را نفی نمی کند که برخی منافقان ویژگی های دیگری هم دارند یا مرتکب کارهای ناشایستی هم شده اند.

ابن تیمیه در ضمن این دراز گویی بیهوده، به توضیح واضحات هم پرداخته و می گوید: «حَبِّ امیرالمؤمنین علیه السلام اگر برای خداوند باشد سودمند است». این هم مطلبی واضح است و کسی نگفته بغض امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان يك فرد و شخص انسانی نشانه نفاق است؛ بلکه همین ارتباط ایشان با خداوند است که بغض او نشان گر نفاق است. به عبارت دیگر، چون امیرالمؤمنین علیه السلام بنده محبوب خداوند و حجت اوست، حب او نشانه ایمان و بغض او علامت نفاق است و این همان فضیلتی است که مرحوم علامه به آن اشاره کرده است.

اما بحث غلو که ابن تیمیه به آن پرداخته، هیچ ارتباطی به این بحث ندارد و انگیزه او از پرداختن به این بحث هم چیزی جز اطناب بلا طائل نیست و ارزش طرح و پاسخ گویی ندارد. همچنین اهانت های وی به شیعه ارزش پاسخ گویی ندارد، چرا که آنچه وی به شیعیان نسبت داده، لایق خود او و اسلاف و پیروان اوست.

ابن تیمیه بالأخره و در پایان این سخن دراز، اعتراف می کند که بغض امیرالمؤمنین علیه السلام از نشانه های نفاق است و پس از آن می گوید که توجیه این مطلب هم ممکن است. حال باید از وی پرسید به چه انگیزه ای درصدد توجیه این سخن برآمده و چرا از منافقان دفاع می کند؟!

#### فضیلت تراشی برای دیگران، با انگیزه کم رنگ ساختن فضایل امیرالمؤمنین

ابن تیمیه در وجه پنجم و ششم از مناقشات خود، با انگیزه کم رنگ ساختن فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، می کوشد برای عمر و انصار در برابر حضرت امیرالمؤمنین فضیلتی بسازد و براساس همین فضیلت سازی، در انتهای مناقشات باطل خود، ادّعی بی اساسی نیز مطرح کرده است. وی می نویسد:

الخامس: أن علياً لم يكن أعظم معاداة للكفار والمنافقين من عمر، بل ولا نعرف أنهم كانوا يتأذون منه كما يتأذون من عمر، بل ولا نعرف أنهم كانوا يتأذون منه إلا وكان بغضهم لعمر أشد.

السادس: أن في الصحيح عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «آية الإيمان حبّ الأنصار، وآية النفاق بغض الأنصار». وقال: «لا يبغض الأنصار رجل يؤمن بالله واليوم الآخر». فكان معرفة المنافقين في لحنهم ببغض الأنصار أولى.

فإن هذه الأحاديث أصح مما يروى عن علي، أنه قال: «إنه لعهد النبي الأمي إليّ أنه لا يحبني إلا مؤمن ولا يبغضني إلا منافق». فإن هذا من أفراد مسلم، وهو من رواية عدّي بن ثابت، عن زرّ بن حبيش، عن علي. والبخاري أعرض عن هذا الحديث، بخلاف أحاديث الأنصار، فإنها ممّا اتفق عليه أهل الصحيح كلّهم: البخاري وغيره. وأهل العلم يعلمون يقيناً أنّ النبي قاله، وحديث عليّ قد شك فيه بعضهم...<sup>٤٩</sup>.

و نفاق من يبغض الأنصار أظهر، و أنّ النفاق في بغض عمر أظهر منه في بغض عليّ؛<sup>٥٠</sup>

پنجم: همانا علی در دشمنی برای کفار و منافقان عظیم تر از عمر نیست، بلکه ما نمی دانیم که کفار و منافقان از ناحیه او اذیت شده باشند، آن گونه که از ناحیه عمر اذیت شده اند؛ بلکه نمی دانیم که آنها از ناحیه او اذیت شده اند، جز این که بغضشان برای عمر شدیدتر است.

ششم: همانا در [روایتی] صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده که گفت: «علامت ایمان، دوست داشتنی انصار و نشانه نفاق، بغض انصار است». و گفت: «مردی که به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشد، انصار را دشمن نمی دارد». پس شناخت منافقان در لحنشان، به بغض انصار سزاوارتر است. پس همانا این دو حدیث صحیح تر از حدیثی است که از علی علیه السلام روایت می کنند که گفت: «همانا پیامبر امی به من وعده داد که مرا جز مؤمن دوست نمی دارد و جز منافق نسبت به من بغض ندارد». این حدیث از احادیثی است که مسلم به تنهایی نقل کرده و آن روایت عدی بن ثابت از زر بن حبیث، از علی علیه السلام است و بخاری از این حدیث اعراض کرده است، به خلاف احادیث انصار که همه صاحبان صحیح بر آن اتفاق نظر دارند، اعم از بخاری و غیر او. اهل علم نیز به یقین می دانند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را گفته است، در حالی که درباره حدیث علی علیه السلام برخی تردید کرده اند... و نفاق کسی که انصار را دشمن می دارد آشکارتر است و همانا نفاق در بغض عمر آشکارتر از نفاق در بغض علی علیه السلام است.

٤٩. منهاج السنة: ١٠٥/٧-١٠٦.

٥٠. همان: ١٠٩/٧-١١٠.

این که ابن تیمیه ادعا می کند دشمنی برای کفار و منافقان عظیم تر از دشمنی امیرالمؤمنین علیه السلام با آنان است و عمر از سوی منافقان و کفار بیشتر اذیت شده و امیرالمؤمنین علیه السلام از ناحیه آنها آزار ندیده است، صرفاً ادعایی بی دلیل است که هیچ مستندی برای این ادعا ذکر نمی کند. ضمن این که واقعیات مسلم تاریخی برخلاف این ادعای بی اساس است. به راستی عمر در کجا با کفار و منافقان دشمنی کرده و از سوی آن ها اذیت شده است؟! آیا منظور ابن تیمیه آزاری است که عمر در جنگ احد به خاطر فرار متحمل شده است؟! یا آزاری که در سقیفه به هنگام مختصر مشاجره ای که برای تصاحب حکومت به وی رسیده است؟!

ابن تیمیه در وجه ششم، دو روایت مطرح می کند که در آنها حب انصار نشانه ایمان و بغضشان نشانه نفاق معرفی شده است. حال از ابن تیمیه می پرسیم که چگونه می توان به این احادیث باور داشت، در حالی که خود انصار معترفند که در میان خود آنها منافقاتی هستند که به سبب بغضشان نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، تشخیص داده می شوند. چنان که پیشتر روایت آن مطرح شد، احمد بن حنبل می نویسد:

حدثنا أسود بن عامر، قال: حدثنا إسرائيل، عن الأعمش، عن أبي صالح، عن أبي سعيد الخدري، قال: إنا كنا نعرف منافقي الأنصار ببغضهم علينا<sup>۵۱</sup>

اسود بن عامر برای ما روایت نقل کرد و گفت: اسرائیل از اعمش، از ابوصالح، از ابوسعید خدری بر ما حدیث کرد که گفت: همانا ما منافقان انصار را از روی بغضشان نسبت به علی علیه السلام می شناسیم. در وجود منافقانی در میان انصار هیچ تردیدی نیست.

آیا براساس حدیثی که ابن تیمیه آن را صحیح می داند، حب همه انصار نشانه ایمان و بغض همه آنها نشانه نفاق است، یا برخی از آن ها اینگونه اند؟! مسلماً با وجود منافقاتی در میان انصار، هرگز نمی توان گفت حب تمامی آنان نشانه ایمان است، در حالی که در احادیث مذکور، حب همه آنها به صورت مطلق نشانه ایمان معرفی شده است و این بدیهی البطلان است.

در مقابل، تفسیر آیه از سوی صحابه بزرگی همچون جابر، ابوذر و ابوسعید بسیار روشن و مستند به حدیثی است که ابن تیمیه با نهایت تعصبی که دارد، نتوانسته آن را رد و یا در سند آن خدشه کند و تنها گفته است: «برخی درباره آن شك دارند!» روشن است که شك در مقام احتجاج ارزشی ندارد و ما

۵۱. فصول الصحابة: ۲/ ۵۷۹ / ش ۹۷۹.

می توانیم با استناد به صحت حدیث نزد برخی از اندیشمندان مقبول و مشهور سنی همچون مسلم، به آن احتجاج کنیم. روشن است که درباره حدیث انصار، قضیه بر عکس است و براساس اصول نخستین مناظره، مخالفان با تکیه بر مقبولات خودشان هرگز نمی توانند بر ما احتجاج کنند و صحت حدیث نزد آنان برای ما اهمیتی ندارد و ما ملزم به پذیرفتن آن نیستیم.

بنابر این، علامت نفاق بودن بغض انصار بدیهی البطلان است و ابن تیمیه در مقام مناظره نمی تواند با استناد به احادیث خود، برابر شیعه استدلال و احتجاج کند. در نتیجه این ادعا باطل است که گفته شود: «نفاق کسی که انصار را دشمن می دارد آشکارتر است»؛ چرا که اصل علامت نفاق بودن بغض انصار ثابت نشده و ممتنع است، تا چه رسد به آشکارتر بودن آن از نفاق کسی که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بغض دارد!

درباره بغض عمر نیز مطلب از همین قرار است و ادعای ابن تیمیه اساس و پایه ای ندارد و او باید روشن کند که چگونه و براساس چه مستند و دلیلی بغض عمر را از نشانه های نفاق می داند؟ تا آن گاه ادعا کند که آن آشکارتر از نشانه نفاق بودن بغض امیرالمؤمنین علیه السلام است. مسلماً هیچ دلیلی از میان احادیث منقول در کتب مورد اعتماد سنیان وجود ندارد که این ادعا به آن مستند شود.

حال آنکه بدون تردید و براساس سنت صحیح نبوی و تفسیر صحابه بزرگ، بغض امیرالمؤمنین علیه السلام علامت نفاق است و این به خاطر عبودیت و ارتباط ویژه ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام با خداوند دارد و فضیلتی بزرگ به شمار می رود که سایر صحابه از آن برخوردار نیستند، و به حکم قاعده عقلی قبح تقدیم مفضول بر فاضل، امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می شود.

آيه «سقاية الحاج»

### آیه «سقایة الحاج»

آیه دیگری که با توجه به احادیث ذیل آن، بر افضلیت و در نتیجه خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد، آیات نوزدهم و بیستم از سوره مبارک توبه است. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹)

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ؛<sup>۵۲</sup>

آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را در رتبه همچون کسی قرار می دهید که به خدا و روز واپسین ایمان آورده و در راه خداوند جهاد کرده است؟ اینان نزد خداوند یکسان نخواهند بود و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. آنان که ایمان آورده و هجرت کردند و در راه خدا با اموال و جانشان جهاد کردند، نزد خداوند از نظر درجه بالاترند و همانان رستگارند.

براساس احادیث تفسیری ذیل این آیه که در متون معتبر سنیان و توسط محدثان و مفسران نامدار و مورد اعتماد آنان روایت شده، این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. هنگامی که طلحه بن شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر می کردند و یکی سقاییت و آب رسانی به حجاج را نشانه برتری خود معرفی می کرد و دیگری کلید داری و تعمیر مسجد الحرام را فضیلت بالاتری می دانست. امیرالمؤمنین علیه السلام با اشاره به ایمان، هجرت و جهاد خود در راه خدا افضلیت خویش را یادآور می شوند. در این هنگام خداوند سبحان در تایید ولی خود، این آیات را نازل فرمود. بر همین اساس، عالمان بزرگ شیعه همواره با استناد به این آیات بر افضلیت و شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام و بالتبع امامت آن حضرت

۵۲. سوره توبه، آیه ۲۰.

پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در برابر مخالفان احتجاج و استدلال کرده اند. مرحوم علامه حلی در زمره همین عالمان است. ایشان در ادله امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسند:

البرهان السابع عشر قوله تعالى: (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ...)

روی رزین بن معاویه فی «الجمع بین الصحاح الستة»: «أنها نزلت في علي عليه السلام لما افتخر طلحة بن شيبه والعباس.

وهذه فضيلة لم تحصل لغيره من الصحابة، فيكون أفضل، فيكون هو الإمام؛<sup>۵۳</sup>

برهان هفدهم قول خدای تعالی است که می فرماید: (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ...).

رزین بن معاویه در الجمع بین الصحاح الستة روایت کرده است که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. آن گاه که طلحة بن شیبه و عباس به هم تفاخر می کردند و این فضیلتی است که برای هیچ یک از صحابه غیر او حاصل نشده است. پس او افضل و در نتیجه همو امام است.

مرحوم سید شرف الدین نیز در کتاب ارزشمند المراجعات می نویسند:

و فيهم و فيمن فاخرهم بسقاية الحاج و عماره المسجد الحرام أنزل الله تعالى: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ...)<sup>۵۴</sup>

درباره ایشان و درباره کسانی که به واسطه آب رسانی به حاجیان تعمیر مسجد الحرام برایشان فخر می فروختند، خدای تعالی این آیه را نازل فرمود که:

(أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ...).

در حاشیه این عبارت می نویسند:

نزلت هذه الآية في علي، و عمه العباس، و طلحة، بن شيبه، و ذلك أنهم افتخروا، فقال طلحة: أنا صاحب البيت، بيدي مفاتيحه و إلى ثيابه. و قال العباس: أنا صاحب السقاية و القائم عليها. و قال علي: ما أدري ما تقولان! لقد صليت ستة أشهر قبل الناس، و أنا صاحب الجهاد: فأنزل الله تعالى هذه الآية. هذا ما نقله الإمام الواحدي في معنى الآية من كتاب أسباب النزول عن كل من الحسن البصري، والشعبي، و القرظي.

۵۳. منهاج الكرامة: ۱۲۹.

۵۴. المراجعات: ۹۷.



و نقل عن ابن سيرين و مرّة الهمداني أنّ عليّاً قال للعباس ألا تهاجر؟ ألا تلحق بالنبي صلى الله عليه وآله وسلّم ألسنت في أفضل من الهجرة؟ ألسنت أسقي حاج بيت الله و اعمر المسجد الحرام؟ فنزلت الآية؛<sup>٥٥</sup>

این آیه درباره علی علیه السلام، عمویش عباس و طلحة بن شیبه نازل شد و مناسبت آن این است که آنان بر یکدیگر فخر می فروختند. طلحه گفت: من ملازم خانه خدایم و کلیدهای آن در دست من و پوشاندنش بر عهده من است. ابن عباس گفت: من مسئول آب رسانی و برپا دارنده آن هستم. علی علیه السلام نیز فرمود: نمی دانم این دو چه می گویند. به تحقیق شش ماه پیش از مردم نماز خواندم، در حالی که صاحب جهاد هستم. پس خدای تعالی این آیه را نازل کرد.

این حدیثی است که امام واحدی در معنای آیه، در کتاب اسباب النزول از حسن بصری، شعبی و قرطبی نقل کرده است. وی از ابن سرین و مرّه همدانی نقل کرده که علی علیه السلام به عباس فرمود: آیا تو هجرت کردی؟ آیا تو به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پیوستی؟ عباس گفت: آیا در من ویژگی برتر از هجرت نیست؟ آیا من حاجیان خانه خدا را آب رسانی و مسجد الحرام را آباد نمی کنم؟ پس این آیه نازل شد.

### بررسی مناقشات مخالفان

براساس این آیات شریف و احادیث تفسیری ذیل آن ها، حقیقت کاملاً برای حق جویان آشکار است؛ اما حق ستیزان هیچ گاه حاضر نیستند در برابر حق کرنش کنند و حقیقت را بپذیرند، چرا که این حقیقت را مخالف هوای نفس خود می یابند و پیروی از هوای نفس را بر پذیرش حق ترجیح می دهند؛ از این رو با وجود روشن بودن حقیقت، در غبار آلود کردن آن می کوشند. در همین راستا ابن تیمیه و اتباعش مناقشاتی به این استدلال های روشن کرده اند که در اینجا به بررسی و نقد آن ها می پردازیم.

### تردید در صحت نقل

ابن تیمیه مطابق معمول در صحت نقل حدیث مورد استناد مرحوم علامه تردید می کند و می نویسد:

### والجواب من وجوه:

أحدها: المطالبة بصحة النقل. ورزين قد ذكر في كتابه أشياء ليست في الصحاح.

الثاني: أنَّ الذي في الصحيح ليس كما ذكره عن رزين، بل الذي في الصحيح ما رواه النعمان بن بشير، قال: كنت عند منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقال رجل: لا أبالي أن لا أعمل عملاً بعد الإسلام إلا أن أسقي الحاج، وقال آخر: لا أبالي أن لا أعمل عملاً بعد الإسلام إلا أن أعمّر المسجد الحرام، وقال آخر: الجهاد في سبيل الله أفضل ممّا قلتُم. فزجرهم عمر، وقال: لاترفعوا أصواتكم عند منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وهو يوم الجمعة، ولكن إذا صليت الجمعة دخلت فاستفتيته فيما اختلفتم فيه. فأنزل الله تعالى: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) الآية إلى آخرها. أخرجه مسلم.

وهذا الحديث يقتضي أنَّ قول عليّ الذي فضّل به الجهاد على السّدانة والسقاية أصحّ من قول من فضّل السّدانة والسقاية، وأنّ عليّاً كان أعلم بالحق في هذه المسألة ممّن نازعه فيها. وهذا صحيح؛<sup>٥٦</sup>

پاسخ به آن وجوهی دارد:

نخستین آنها مطالبه دلیل بر صحت نقل است و رزین در کتابش روایاتی آورده که در صحاح نیست. دوم این که آنچه در صحیح آمد، چنان نیست که [علامه] از رزین نقل کرده است؛ بلکه آنچه در صحیح است، حدیثی است که نعمان بن بشیر آن را روایت کرده و گفته است: من پای منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم که مردی گفت: باکی ندارم که بعد از اسلام عملی انجام ندهم جز آنکه مسجد الحرام را تعمیر کنم و آباد سازم.

دیگری گفت: جهاد در راه خدا برتر از چیزی است که شما گفتید.

آن گاه عمر بر سر آنها فریاد زد و گفت: صدای خود را نزد منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بالا نبرید. - این اتفاق در روز جمعه بود - ولیکن پس از خواندن نماز جمعه، نزد پیامبر می روم و درباره آنچه اختلاف کردید از ایشان استفتاء می کنم. پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود که: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

اقتضای این حدیث آن است که سخن علی که جهاد را بر خادم بودن و آب رسانی برتری داده بود، صحیح تر از سخن کسی است که خادم بودن و سقایت را برتر می دانست و علی در این مسأله از کسی که با او در این باره منازعه می کرد عالم تر است و این درست است.

همین مناقشه به صورت دیگری از سوی اتباع ابن تیمیه به استدلال مرحوم شرف الدین وارد شده و در برابر استدلال ایشان گفته شده است:

إِنَّ أَمْرَ هَذَا الْمُؤَلَّفِ مِنْ أَعْجَبِ الْعَجَبِ! كَانَتْ الْأَمَانَةُ الْعِلْمِيَّةُ تَقْتَضِيهِ أَنْ يَشِيرَ - مَجْرَدَ إِشَارَةٍ - إِلَى الرِّوَايَةِ الْأُولَى - عِنْدَ الْوَاحِدِيِّ - فِي سَبَبِ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ، لَكِنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ! إِذْ وَجَدَهَا تَنْقُضَ اسْتِشْهَادَهُ!

فقد روى مسلم في صحيحه... من حديث النعمان بن بشير، قال: كنت عند منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فقال رجل: ما أبالي أن لا أعمل عملاً بعد الإسلام إلا أن أسقي الحاج. وقال الآخر: ما أبالي أن لا أعمل عملاً بعد الإسلام إلا أن أعمر المسجد الحرام. وقال آخر: الجهاد في سبيل الله أفضل مما قلتم، فزجرهم عمر، وقال: لا ترفعوا أصواتكم عند منبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو يوم الجمعة، ولكتني إذا صليت الجمعة دخلت، فاستفتيت رسول الله فيما اختلفتم فيه؛ فنزلت هذه الآية.

الطبري... ومسلم... وأورده السيوطي في «الدر»... وزاد نسبه لأبي داود، وابن المنذر، وابن أبي حاتم، وابن حبان، والطبراني، وأبي الشيخ، وابن مردويه.

وهكذا! ترك المؤلف الرواية الصحيحة المسندة، وعمد إلى الروايات الأخرى التي لا سند لها، وبعضها مرسل، وكلها تسقط أمام الرواية الأولى الصحيحة، واستشهد بها، على أن في متن بعضها ما يشهد بعدم صحتها. فطلحة الذي يشير إليه المؤلف لم يسلم، وإنما الذي أسلم هو عثمان بن طلحة؛

همانا کار این مؤلف (مرحوم شرف الدین) از عجیب ترین عجایب است! امانت داری علمی اقتضا می کند که او اشاره می کرد - صرف اشاره - به روایت نخستین که واحدی در سبب نزول این آیه آورده است؛ لیکن این کار را نکرده است، چرا که آشکار شدن آن، استشهاد او را نقض می کند. مسلم در صحیح خود... حدیثی از نعمان بن بشیر روایت کرده که گفت: من پای منبر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بودم. آن گاه مردی آمد گفت:

باکی ندارم که پس از اسلام عملی انجام ندهم جز آن که به حجاج آب رسانی کنم. و دیگری گفت: باکی ندارم که پس از اسلام عملی انجام ندهم جز تعمیر مسجد الحرام. دیگری نیز گفت: جهاد در راه خدا برتر از چیزهایی است که گفتید.

پس عمر بر سر آنها فریاد زد و گفت: صدای خود را نزد منبر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بالا نبرید - روز جمعه بود - ولیکن وقتی نماز جمعه را خواندم، بر رسول خدا وارد شدم و درباره آنچه در آن اختلاف کرده بودند از ایشان استفتاء کردم تا این که این آیه نازل شد.

طبری و مسلم این حدیث را نقل کرده اند و سیوطی در الدر المنثور آن را آورده و نسبت روایت آن را به ابوداود، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن حبان، طبرانی، ابوالشیخ و ابن مردویه افزوده است.

و این چنین مؤلف (مرحوم شرف الدین) روایت صحیح و مستند را رد کرده و به روایات دیگری متوسل و به آنها استشهاد کرده است که سندی ندارند؛ برخی از آنها مرسلند و همه در مقابل روایت صحیح نخست [از اعتبار] ساقط می شوند، با این که در متن بعضی از آن ها مطالبی هست که به عدم صحت آن شهادت می دهد. پس طلحه ای که مؤلف به آن اشاره می کند مسلمان نشد و آنکه به دین اسلام مشرف شد، عثمان بن طلحه است.

#### نقد و بررسی مناقشات

ابن تیمیه و دنباله رو او، احادیثی را که مرحوم علامه و مرحوم شرف الدین مطرح ساخته اند غیر صحیح معرفی کرده و در مقابل حدیث دیگری را مطرح ساخته اند. اما باید دانست که این کار تجاهلی آشکار در برابر حقیقت و انکار حق است، زیرا حدیثی که این دو عالم بزرگوار مطرح کرده اند، از جمله صحیح ترین احادیثی است که در بسیاری از معتبرترین کتاب های مورد اعتماد سنیان روایت شده است و مضمون و محتوای آن روشن و مورد قبول فریقین است. در مقابل، آنچه ابن تیمیه و دنباله رو وی به آن استناد کرده اند، تنها نزد سنیان مقبول است؛ از این رو براساس قواعد و اصول اولیه مناظره، آن ها در مقام احتجاج برای شیعه هرگز نمی توانند به آن استناد و استدلال کنند. این ساده ترین و روشن ترین اصلی است که بسیاری از اندیشمندان مشهور سنی همچون ابن حزم اندلسی به آن اذعان و تصریح کرده اند.<sup>۵۷</sup>

افزون بر آن، حدیثی که آن دو به نقل از کتاب مسلم آورده اند، از نظر محتوا ابهام دارد و در آن نام مفاخره کنندگان ذکر نشده و به جای آن تعابیر، «قال رجل» و «قال آخر» به کار رفته است. اما در حدیثی که دو عالم بزرگوار شیعه مطرح کرده اند، به روشنی نام قائلان ذکر شده است و از این جهت نیز احادیث مورد استناد مرحوم علامه و مرحوم شرف الدین بر آنچه مخالفان آورده اند اولویت و ارجحیت

۵۷. ر.ک: الفصل في الملل والأهواء والنحل: ۴ / ۹۴.

دارد؛ زیرا حدیثی که صرفاً به انگیزه بیان مفاضله و مفاخره میان افراد نقل شده است، ولی با این وجود نامی از مفاخره کنندگان به آن نیامده، هیچ فایده و ارزشی ندارد.

نکته در خور توجه دیگر این که میان احادیث مطرح شده از سوی عالمان بزرگوار شیعه، با آنچه ابن تیمیه و پیرو او مطرح کرده است هیچ تناقض و تعارضی وجود ندارد، بلکه احادیث مورد استناد علمای بزرگوار شیعه را می توان مفسر و مبین حدیث مبهم مسلم دانست.

حدیثی را که مرحوم علامه و مرحوم شرف الدین مورد استناد قرار داده اند، توسط محدثان، مفسران و اندیشمندان مشهور و مورد اعتماد زیر روایت شده است:

۱. عبدالرزاق بن همام صنعانی،<sup>۵۸</sup>

۲. ابوبکر بن ابی شیبیه،<sup>۵۹</sup> (هر دو استاد بخاری هستند)،

۳. محمد بن جریر طبری،<sup>۶۰</sup>

۴. ابن ابی حاتم،<sup>۶۱</sup>

۵. طبرانی،

۶. ابن منذر،

۷. ابن مردویه،<sup>۶۲</sup>

۸. ابن عساکر دمشقی،<sup>۶۳</sup>

۹. ابونعیم اصفهانی،<sup>۶۴</sup>

۱۰. ابو الشیخ اصفهانی،<sup>۶۵</sup>

۱۱. ثعلبی،<sup>۶۶</sup>

---

۵۸. ر.ک: تفسیر القرآن: ۲/۲۶۹.

۵۹. ر.ک: المصنف: ۷/۵۰۴ / ش ۶۱.

۶۰. ر.ک: تفسیر الطبري: ۱۰/۱۲۴ / ش ۱۲۸۶۶.

۶۱. ر.ک: تفسیر ابن ابی حاتم: ۶/۱۷۶۸ / ش ۱۰۰۶۵.

۶۲. ر.ک: مناقب علي بن أبي طالب وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ۲۵۷ / ش ۳۸۴.

۶۳. ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۵۷ - ۳۵۸.

۶۴. ر.ک: الدر المنثور: ۳ / ۲۱۸.

۶۵. ر.ک: همان.

۶۶. ر.ک: تفسیر الثعلبي: ۵ / ۵ / ۱۹ - ۲۰.

۱۲. واحدی،<sup>۶۷</sup>

۱۳. ابن اثیر<sup>۶۸</sup> و دیگران.<sup>۶۹</sup>

این اندیشمندان، حدیث مذکور را از تعدادی از صحابه و تابعان بزرگ و مشهور نقل کرده اند. افرادی همچون عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله، بریده، انس بن مالک، شعبی، حسن بصری و دیگران. تمامی این افراد از پیشوایان مشهور حدیث و تفسیری اهل سنت اند و نقل حدیث از سوی آنان، برای اثبات درستی نقل کفایت می کند.

#### نقل روایات صحیح از سوی ابن ابی حاتم

همانطور که در مباحث گذشته اشاره شد، التزام ابن ابی حاتم به نقل حدیث صحیح در کتاب تفسیری اش، به منزله صحت و درستی آن حدیث است؛ چرا که وی در تفسیر خود، خود با ملتزم به نقل احادیث صحیح کرده است. ابن ابی حاتم در این باره می نویسد:

سألنی جماعة من اخواني اخراج التفسير القرآن مختصراً باصح الاسنيد... فاجبتهم الى ملتسمهم...

فتحریرت اخراج ذلك باصح الأخبار اسناداً، واشبهتها متنناً؛<sup>۷۰</sup>

جماعتی از برادران دینی ام از من درخواست نگاشتن تفسیر قرآنی کرده اند که مختصر بوده و با صحیح ترین اسانید نقل شده باشد... از این رو، من پاسخ درخواست آنان را دادم... نگاشتن آن را با صحیح ترین اخبار از جهت سند و شبیه ترین از جهت متن پیگیر شدم.

نکته قابل توجه، پذیرش این سخن ابن ابی حاتم از سوی ابن تیمیه است. ابن تیمیه در منهاج السنة

در این باره می نویسد:

من الكتب التي يرجع إليها في النقل... ولا رويها ما قلنا فيه أنه موضوع باتفاق أهل النقل من أمة

أهل التفسير، الذين ينقلونها بالأسانيد المعروفة، كتفسير ابن جريج... وابن أبي حاتم وأبي بكر المنذر

۶۷. ر.ك: أسباب النزول: ۱۶۴.

۶۸. ر.ك: جامع الأصول: ۸ / ۶۶۳ / ش ۶۵۱۴.

۶۹. ر.ك: تفسير السمعاني: ۲/۲۹۴؛ شواهد التنزيل: ۱/۳۲۰ / ش ۳۲۸ و ۳۲۹؛ تفسير البغوي: ۲/۲۷۵؛ زادالمسير في علم التفسير:

۲۷۹/۳؛ تفسير الجلالين: ۴۳۸؛ الدر المنثور: ۳/۲۱۸؛ تفسير الرازي: ۱۱/۱۱۶؛ ربيع الأبرار و نصوص الأخبار: ۴/۱۸۲.

۷۰. تفسير ابن ابی حاتم: ۱ / ۱۴.

وغيرهم من العلماء الأكابر، الذين لهم في الإسلام لسان صدق، وتفاسيرهم متضمنة للمنقولات التي يعتمد عليها في التفسير؛<sup>٧١</sup>

از کتاب هایی که در نقل به آن مراجعه می شود [تفسیر ابن ابی حاتم است] ... و آنان روایتی را که ما قائلیم به اتفاق اهل نقل، جعلی است، روایت نمی کنند. از پیشوایان اهل تفسیر که به اسانید معروف آن را نقل می کنند، مانند تفسیر ابن جریر...، ابن ابی حاتم، ابوبکر منذر و غیر ایشان از عالمان بزرگ که زبان راست گویی در اسلام دارند و تفاسیرشان در بردارنده منقولاتی است که در تفسیر به آن ها اعتماد می شود. سیوطی نیز به این التزام ابن ابی حاتم ملتزم شده<sup>٧٢</sup> و می نویسد:

وتفسير السدي... ولم يورد منه ابن أبي حاتم شيئاً، لأنه التزم أن يخرج أصح ما ورد؛<sup>٧٣</sup>

و تفسیر سدی... ابن ابی حاتم از تفسیر سدی چیزی نیاورده است؛ چرا که وی ملتزم است صحیح ترین روایات را بیاورد.

وی در جای دیگر می نویسد:

قد التزم ان يخرج فيه أصح ما ورد ولم يخرج حديثاً موضوعاً البته؛<sup>٧٤</sup>

همانا ابن ابی حاتم ملتزم شده است که صحیح ترین روایات وارد شده در تفسیر را در تفسیر خود بیاورد؛ از همین رو است که به یقین حدیث جعلی در کتابش نیاورده است.

این نکته هم در خور توجه است که بسیاری از مفسران مشهور و مورد اعتماد سنیان، این حدیث را در ذیل آیات مورد بحث مطرح کرده و حتی برخی از آنها این احادیث را در تفسیر آیه بر سایر اخبار و اقوال مقدم داشته اند.

#### ذکر برخی نصوص روایات

ابن کثیر که اتباع ابن تیمیه به وی اعتماد دارند، در ذیل آیه شریف می نویسد:

قال عبدالرزاق: أخبرنا ابن عيينه، عن إسماعيل، عن الشعبي، قال: نزلت في عليّ و العباس رضي الله

عنهما بما تكلمنا في ذلك؛<sup>٧٥</sup>

٧١. منهاج السنة: ٧ / ١٢٦.

٧٢. ر.ك: اللآلي المصنوعة في الأحاديث الموضوعية: ١ / ١٩.

٧٣. الإتقان في علوم القرآن: ٢ / ٤٩٧ / ش ٦٣٩٢.

٧٤. اللآلي المصنوعة في الأحاديث الموضوعية: ١ / ١٦.

٧٥. تفسير ابن كثير: ٣٥٥/٢.

عبدالرزاق گفت: ابن عیینة از اسماعیل، از شعبی به ما خبر داد که گفت: آیه درباره علی و عباس نازل شده است، به خاطر گفتگوی آن دو در آن موضوع.

عبدالرزاق صنعانی در تفسیر خود می نویسد:

معمر، عن عمرو، عن الحسن، قال: لما نزلت (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ فِي عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ، وَعِثْمَانَ، وَشَيْبَةَ، تَكَلَّمُوا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ عَبَّاسٌ: مَا أَرَانِي إِلَّا تَارِكًا سِقَايَتَنَا! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقِيمُوا سِقَايَتَكُمْ، فَإِنَّ لَكُمْ فِيهَا خَيْرًا).

عبدالرزاق عن ابن عیینة، عن إسماعيل، عن الشعبي قال: نزلت في علي وعباس، تكلما في ذلك؛<sup>۷۶</sup> معمر از عمرو، از حسن به ما خبر داد که گفت: وقتی آیه (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ) درباره علی، عباس و شیبه نازل شد، درباره آن گفتگو می کردند، آن گاه عباس گفت: نظرت درباره این که من سقایت را ترك کنم چیست؟ پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: سقایتت را ادامه بده، همانا در آن کار برای شما خیر هست.

از ابن عیینة، از اسماعیل، از شعبی [نقل شده که] گفت: درباره علی و عباس نازل شده است، آن گاه که آن دو در این باره گفتگو می کردند.

ابن ابی حاتم نیز این حدیث را در تفسیر خود آورده است. وی می نویسد:

حدَّثَنَا أَبِي، ثنا ابن أبي عمر العدني، ثنا سفیان، عن ابن أبي خالد وزكريا، عن الشعبي، قال: تكلّم علي، والعبّاس، وشيبة في السقاية والحجّابة، فأنزل الله تعالى: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)

و قال: حدَّثنا الحسن بن محمد بن الصباح، ثنا مروان بن معاوية الفزاري، عن إسماعيل بن أبي خالد قال: قال الشعبي: نزلت «سقاية الحاج» في عباس و علي رضي الله عنهما؛<sup>۷۷</sup>

پدرم از ابن ابی عمر عدنی، از سفیان، از ابن ابی خالد و زکریا، از شعبی بر ما حدیث کرد که گفت: علی، عباس و شیبه درباره سقایت و پرده داری مکه با هم سخن می گفتند تا این که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...).

حسن بن محمد بن صباح، از مروان بن معاویه فزاری، از اسماعیل بن ابی خالد، از شعبی نقل کرد که گفت: آیه (سِقَايَةَ الْحَاجِّ) درباره علی و عباس نازل شد.

۷۶. تفسیر القرآن: ۲ / ۲۶۹.

۷۷. تفسیر ابن ابی حاتم: ۶ / ۱۷۶۷ - ۱۷۶۸ / ش ۱۰۰۶۴ و ۱۰۰۶۵.



ابن ابی شیبیه در المصنف حدیث را به همین صورت و با اندکی تفاوت نقل کرده است.<sup>۷۸</sup> سیوطی نیز در الدر المنثور، حدیث را از ابو الشیخ و ابن منذر آورده است.<sup>۷۹</sup> ابن جریر طبری هم در تفسیر خود، حدیث را به این صورت روایت می کند:

حَدَّثَنِي يُونُسُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهَبٍ، قَالَ: أَخْبَرْتُ عَنْ أَبِي صَخْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ كَعْبِ الْقُرْظِيِّ يَقُولُ: افْتَخَرَ طَلْحَةُ بْنُ شَيْبَةَ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ طَلْحَةُ: أَنَا صَاحِبُ الْبَيْتِ، مَعِيَ مِفْتَاحُهُ، لَوْ أَشَاءَ بَتُّ فِيهِ. وَقَالَ عَبَّاسٌ: أَنَا صَاحِبُ السَّقَايَةِ وَالْقَائِمِ عَلَيْهَا، وَلَوْ أَشَاءَ بَتُّ فِي الْمَسْجِدِ. وَقَالَ عَلِيُّ: مَا أُدْرِي مَا تَقُولَانِ، لَقَدْ صَلَّيْتُ إِلَى الْقِبْلَةِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ قَبْلَ النَّاسِ، وَأَنَا صَاحِبُ الْجِهَادِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) الْآيَةَ كُلَّهَا.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: ثَنَا أَسْبَاطُ، عَنِ السَّيِّدِيِّ: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ) قَالَ: افْتَخَرَ عَلِيُّ، وَعَبَّاسٌ، وَشَيْبَةُ بْنُ عَثْمَانَ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: أَنَا أَفْضَلُكُمْ، أَنَا أَسْقَى حَجَّاجَ بَيْتِ اللَّهِ. وَقَالَ شَيْبَةُ: أَنَا أَعْمَرُ مَسْجِدَ اللَّهِ. وَقَالَ عَلِيُّ: أَنَا هَاجَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَجَاهَدُ مَعَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) إِلَى (نَعِيمٌ مُقِيمٌ)<sup>۸۰</sup>؛

یونس از ابن وهب، از ابو صخر، از محمد بن كعب قرظی نقل می کند كه گفت: طلحه بن شیبیه - از فرزندان عبدالدار - ، عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب علیه السلام تفاخر می کردند. طلحه گفت: من ملازم خانه خدایم و کلید آن همراه من است؛ اگر بخواهم در آن بیتوته می کنم. عباس گفت: من مسئول آب رسانی به حجاج و بر پا دارنده آن کارم و اگر بخواهم در مسجد الحرام بیتوته می کنم. علی علیه السلام گفت: نمی دانم چه می گوید! به تحقیق من شش ماه پیش از همه مردم به سوی قبله نماز خواندم و من صاحب جهادم. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را در مرتبه کسی قرار می دهید كه به خدا و روز واپسین ایمان آورده و در راه خدا اجتهاد کرده است. اینان نزد خداوند یکسان نیستند». (سَدَى) گفت: علی، عباس و شیبیه بن عثمان تفاخر می کردند. عباس گفت: من برترین شمایم. من به حاجیان خانه خدا آب می رسانم. شیبیه گفت: من

۷۸. المصنف: ۷ / ۵۰۴.

۷۹. ر.ك: الدر المنثور: ۳ / ۲۱۸.

مسجد الحرام را عمارت می کنم و علی علیه السلام گفت: من همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مهاجرت در راه خدا را برگزیدم و همراه او جهاد کردم، پس خداوند این آیه را نازل کرد: (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) تا (نَعِيمٌ مُّقِيمٌ).

ابن اثیر نیز حدیث را از محمد بن کعب قرظی، در جامع الأصول روایت کرده است. وی می نویسد: محمد بن کعب القرظی قال: افتخر طلحة بن شيبه بن عبدالدار، وعباس بن عبدالمطلب، وعلی بن ابي طالب، فقال طلحة: أنا صاحب البيت ومعني مفتاحه - وفي رواية: ومعني مفتاح البيت - ولو أشاء بت فيه. وقال عباس: أنا صاحب السقاية، ولو أشاء بت في المسجد. وقال علي: ما أدري ما تقولان، لقد صليت إلى القبلة ستة أشهر قبل الناس، و أنا صاحب الجهاد. فأنزل الله تعالى: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

و في رواية: قال: إفتخر علي، و عباس، و شيبه، فقال عباس: أنا أسقي حاج بيت الله، و قال شيبه: أنا أعمار مسجد الله، و قال علي: أنا هاجرت مع رسول الله صلی الله علیه وآله، فأنزل الله تعالى هذه الآية.<sup>۸۱</sup>

ابن عساکر نیز در تاریخ مدینه دمشق، حدیث را با تفصیل بیشتری آورده است. وی می نویسد: أخبرنا أبوالقاسم علي بن إبراهيم العلوي، قال: قرأت على عمي الشريف أبي البركات عقيل بن العباس، قلت له: أخبركم الحسين بن عبدالله بن محمد بن أبي كامل. ح وأخبرنا أبو محمد عبدالكريم بن حمزة السلمي، نا أبوالقاسم عبيدالله بن عبدالله بن هشام بن سوار العبسي الداراني، أنا أبو عبد الله الحسين بن عبدالله بن محمد بن إسحاق، أنا أبو علي أحمد بن محمد بن عبد السلام البيروتي، نا خيرون بن عيسى بن يزيد البلوي بمصر، نا يحيى بن سليمان، عن أبي معمر عباد بن عبد الصمد، عن أنس، أنه قال: قعد العباس وشيبه صاحب البيت يفتخران، فقال له العباس: أنا أشرف منك، أنا عم رسول الله صلی الله علیه وآله، ووصى أبيه، وساقى الحجيج، فقال شيبه: أنا أشرف منك، أنا أمين الله على بيته وخازنه، أفلا ائتمنك كما ائتمنني؟!

۸۰. تفسیر الطبري، ۱۰-۱۲۴ / ش ۱۲۸۶۵ و ۱۲۸۶۷.

۸۱. جامع الأصول: ۸ / ۶۶۳ / ش ۶۵۱۴.

فهما على ذلك يتشاجران حتى أشرف عليهما علي، فقال له العباس: على رسلك يا ابن أخ، فوقف علي عليه السلام، فقال له العباس: إن شيبه فاخربي، فزعم أنه أشرف مني، فقال: فما قلت له أنت يا عمّاه؟ قال: قلت له: أنا عمّ رسول الله صلى الله عليه وآله ووصي أبيه، و ساقى الحجاج، أنا أشرف منك. فقال لشيبه: ماذا قلت له أنت يا شيبه؟ قال: قلت له: أنا أشرف منك، أنا أمين الله على بيته وخازنه، أفلا ائتمنك - زاد العلوي: الله عليه، وقال: - كما ائتمني؟!

قال: فقال لهما: إجعل لي معكما مفخراً؟ قال: نعم. قال: فأنا أشرف منكما، أنا أول من آمن بالوعيد من ذكور هذه الأمة، وهاجر وجاهد.

فانطلقوا - زاد العلوي: ثلاثهم - إلى النبي صلى الله عليه وآله، فجثوا بين يديه، فأخبر كل واحد منهم بمفخره، فما أجابهم النبي صلى الله عليه وآله بشيء، فانصرفوا عنه، فنزل - زاد العلوي: عليه - الوحي بعد أيام فيهم، فأرسل إليهم ثلاثهم حتى أتوه، فقرأ عليهم: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ)؛<sup>٨٢</sup>

ابوالقاسم علي بن ابراهيم علوی به سند خود از انس روایت می کند که گفت: عباس و شیبه، ملازم خانه خدا نشسته بودند و تفاخر می کردند. پس عباس به او گفت: من از تو شریف ترم، چرا که من عموی رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و وصی پدرش و ساقی حاجیان هستم. شیبه نیز گفت: من از تو شریف ترم. من امین خدا بر خانه و خزانه اش هستم. آیا چنان که امین شمرده می شوم، تو امین شمرده می شوی؟

آن دو در حال مشاجره بودند که علی علیه السلام بر آنها اشراف یافت. پس عباس به او گفت: پسر برادر صبر کن! پس علی علیه السلام ایستاد. عباس به او گفت: همانا شیبه بر من فخر می فرود و گمان می کند شریف تر از من است. علی علیه السلام فرمود: ای عمو! تو به او چه گفتی؟ [عباس] گفت: به او گفتم من عموی رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و وصی پدرش و ساقی حاجیان هستم. من از تو شریف ترم. علی علیه السلام به شیبه گفت: ای شیبه، تو به او چه گفتی؟ [شیبه] گفت: به او گفتم: من از تو شریف ترم. من امانت دار خانه و خزانه خدا هستم. آیا تو امین شمرده می شوی؟ علوی [این کلمات را] اضافه کرد: الله عليه و قالا - چنان که مرا امین می شمارند.

[راوی] گفت: [علی علیه السلام] به آن دو گفت: بگذارید من هم به شما تفاخر کنم. گفتند: آری. [علی علیه السلام] گفت: پس من از شما دو نفر شریف ترم. من نخستین کسی هستم که از میان مردان به وعید (دعوت پیامبر) ایمان آوردم و هجرت و جهاد کردم. پس رفتند.

- علوی اضافه کرد: هر سه نفرشان - به سوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رفته و در مقابل ایشان نشستند و هر يك از ایشان افتخار خود را بیان کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در پاسخ آنها چیزی نگفت و آنها از نزد پیامبر رفتند. درباره آنها پس از چند روز وحی نازل شد و پیامبر به دنبال هر سه نفر آنها فرستاد تا نزد او بیایند. آن گاه [این آیه را] برای آنها قرائت کرد: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...).

این تفسیر را بسیاری از عالمان اهل سنت به دست داده اند.

بر همین اساس، سمعانی در تفسیر خود می نویسد:

أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَالْعَبَّاسِ؛<sup>۸۳</sup>

اکثر مفسران بر این نظرند که این آیه درباره علی و عباس نازل شده است.

بنابر این، حدیثی که مرحوم علامه شرف الدین در ذیل این آیه از منابع اهل تسنن آورده، بدون تردید صحیح است و سخن دنباله رو ابن تیمیه از عجیب ترین عجایب است که مرحوم شرف الدین را به عدم رعایت امانت علمی در نقل متهم می سازد! در حالی که خود وی با انگیزه کتمان حقیقت، به این احادیث صحیح و معتبر که با اسانید فراوان از سوی اندیشمندان مورد اعتماد و سنیان روایت شده است، هیچ اشاره ای نکرده است. چنان که روشن شد، این احادیث علاوه بر صحت سند و کثرت نقل در متون معتبر، از نظر محتوا و دلالت نیز کاملاً واضح و عاری از هر گونه ابهام است. برخلاف حدیث مورد استناد ابن تیمیه و دنباله رو او که محتوای آن ابهام داشت. علاوه بر آن که حدیث مطرح شده از سوی مرحوم علامه و سید شرف الدین، از نظر متن مورد قبول فریقین است، در حالی که حدیث مورد استناد طرف مقابل تنها در منابع اهل تسنن، آن هم در برخی منابع ذکر شده است و بیشتر اندیشمندان سنی به آن اهمیت نداده اند.

در اینجا قضاوت را بر عهده اهل انصاف می گذاریم و از آنان می پرسیم که به راستی کدام يك امانت علمی را مراعات نکرده اند؟ مرحوم سید شرف الدین که به روایت معتبر و مقبول نزد فریقین استناد کرده، یا تابع ابن تیمیه که در برابر او حدیث مبهمی را مطرح ساخته که تنها برخی از اندیشمندان سنی روایت کرده اند؟!

ابن تیمیه و اتباعش در موارد متعددی به روایات ابن کثیر و امثال وی استناد می کنند، اما چه شد که در اینجا به تفسیر ابن کثیر هیچ مراجعه نکرده و به آن اهمیت نداده اند؟

۸۳. تفسیر السمعانی: ۲/۲۹۴.

دنباله رو ابن تیمیه به نقل از الدرالمنتور، راویان حدیث مورد استناد خود را بر شمرده است، اما هیچ اشاره ای به حدیث مورد استناد مرحوم شرف الدین نکرده است، در حالی که سیوطی در الدرالمنتور، روایت مورد استناد مرحوم شرف الدین را به بسیاری از پیشوایان حدیث سنی از جمله عالمان و مشاهیر زیر نسبت داده است:

۱. عبدالرزاق بن همام صنعانی؛

۲. أبو بکر بن أبي شيبه؛

۳. محمد بن جریر طبری؛

۴. ابن أبي حاتم؛

۵. ابن منذر؛

۶. ابن عساکر دمشقی؛

۷. ابونعیم إصفهانی؛

۸. ابو الشیخ إصفهانی؛

۹. ابن مردویه.

#### تاویل نادرست آیه براساس روایتی مبهم

ابن تیمیه در مناقشات باطل خود، براساس حدیث مبهمی که مطرح کرده است، ادعا می کند امیرالمؤمنین علیه السلام صرفاً نظری داده که جهاد برتر از سقایت خادمی مسجد الحرام است و آیه شریف سقایة الحاج نیز، تنها درستی نظر امیرالمؤمنین علیه السلام را تأیید می کند و بیان گر فضیلتی برای ایشان نیست. وی در ادامه می نویسد:

و عمر قد وافق ربّه في عدة أمور، يقول شيئاً وينزل القرآن بموافقته. قال للنبي صلى الله عليه وسلم:

لو اتخذت من مقام إبراهيم مصلى، فنزلت: (وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى)<sup>۸۴</sup> وقال: إِنَّ

نساءك يدخل عليهن البرّ والفاجر، فلو أمرتهنّ بالحجاب، فنزلت آية الحجاب. وقال: (عَسَى رَبُّهُ

---

۸۴. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

إِنْ طَلَّقَكَ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مَسْلَمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ»<sup>٨٥</sup> فنزلت كذلك، وأمثال ذلك. وهذا كله ثابت في الصحيح. وهذا أعظم من تصويب عليّ في مسألة واحدة. وأمّا التفضيل بالإيمان والهجرة والجهاد، فهذا ثابت لجميع الصحابة الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا، فليس هاهنا فضيلة اختصّ بها عليّ، حتّى يقال: إنّ هذا لم يثبت لغيره. الثالث: أنّه لو قدر أنه اختصّ بهزّية، فهذه ليست من خصائص الإمامة، ولا موجبة لأن يكون أفضل مطلقاً. فإنّ الخضر لما علم ثلاث مسائل لم يعلمها موسى لم يكن أفضل من موسى مطلقاً، والهدد لما قال لسليمان: (أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ)<sup>٨٦</sup> لم يكن أعلم من سليمان مطلقاً. الرابع: أنّ عليّاً كان يعلم هذه المسألة، فمن أين يعلم أنّ غيره من الصحابة لم يعلمها؟ فدعوى اختصاصه بعلمها باطل، فبطل الإختصاص على التقديرين. بل من المعلوم بالتواتر أنّ جهاد أبي بكر بماله أعظم من جهاد عليّ، فإنّ أبابكر كان موسراً، قال فيه النبي صلى الله عليه وآله وسلم «ما نفعني مال كمال أبي بكر» وعليّ كان فقيراً، وأبوبكر أعظم جهاداً بنفسه;<sup>٨٧</sup>

پروردگار عمر در برخی امور با او توافق کرده است! او چیزی می گوید و در موافقت با سخن او آیه نازل می شود. عمر به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: «اگر از مقام ابراهیم مصلاهی اتخاذ می کردی»، سوره یس نازل شد: (وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ). همچنین گفت: «همانا افراد نیکوکار و فاجر هر دو بر زنان تو داخل می شوند، پس اگر آنها را به حجاب امر کنی بهتر است»، پس آیه حجاب نازل شد و فرمود: (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مَسْلَمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ) و مواردی دیگر از این قبیل و همه اینها در صحیح ثابت است و این بزرگتر از تأیید درستی نظر علی [علیه السلام] در یک مساله است.

و اما تفضیل به سبب ایمان، هجرت و جهاد برای همه صحابه ای که ایمان آورده و هجرت و جهاد کرده اند ثابت است و در اینجا فضیلتی که به علی اختصاص داشته باشد وجود ندارد، تا گفته شود همانا این فضیلت برای غیر او ثابت نشده است.

سوم: اگر فرض شود که مزیتی به او اختصاص یافته است، آن مزیت در زمره ویژگی های امامت نیست و سبب نمی شود که او به صورت مطلق افضل باشد، چرا که خضر به سبب آگاهی از سه مسأله که

٨٥. سوره تحریم، آیه ٥.

٨٦. سوره نمل، آیه ٢٢.

٨٧. منهاج السنة: ٧/١١٣-١١٤.

موسی نمی دانست، مطلقاً از موسی برتر نخواهد بود و هُدْ هُدْ به خاطر این سخن که به سلیمان گفت: «به چیزی اطلاع یافتم که تو به آن آگاهی نداری»، از سلیمان عالم تر نمی شود. چهارم: همانا علی این مسأله را می دانست، اما از کجا معلوم که صحابه دیگر غیر او آن را نمی دانستند؟ پس ادّعی اختصاص علم به این مسأله برای او باطل است؛ از این رو در هر دو صورت اختصاص [فضیلت به علی] باطل است؛ بلکه براساس تواتر معلوم است که جهاد ابوبکر با مال خود بزرگتر از جهاد علی است، چراکه همانا ابوبکر عائله مند بود، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره او گفت: «هیچ مال همچون مال ابوبکر به من نفع نرساند»، در حالی که علی فقیر بود و ابوبکر در جهاد نفس هم بزرگتر بود.

پیش از پرداختن به اصل اشکال، یادآور می شویم که فضیلت سازی ابن تیمیه برای عمر و ابوبکر بسیار عجیب و غریب است. وی عمر را حاکم بر خدا دانسته و امر خداوند را متوقف بر دستور عمر شمرده است! درباره ابوبکر هم ادّعی باطلی کرده که در اینجا مجال ابطال آن نیست، تنها همین مقدار تذکر می دهیم که او هیچ مستندی برای ادّعی خود نیاورده است و اگر هم مستندی از منابع سنیان ارائه می دهد، براساس اصول نخستین و بدیهی مناظره مستندات وی هیچ ارزشی و اعتباری برای مناظره و احتجاج ندارد، چنان که پیش از این نیز به این نکته اشاره شد.

اما اساس اشکال این است که وی بر پایه حدیث مبهمی که در برخی منابع اهل تسنن آمده و آن هم در مقام مناظره ارزش و اعتباری ندارد، آیه را به غلط تأویل کرده و مدعی شده که آیه صرفاً جهت تایید درستی نظر امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده نه برای بیان فضیلت ایشان!

در پاسخ لازم است مجدداً یادآور شویم که حدیث مطرح شده از سوی وی ابهام دارد و از نظر محتوا و دلالت دچار اشکال است و در مقابل احادیث صحیحی قرار دارد که راویان مشهور و متعددی آن ها را در متون مورد قبول اعتماد سنیان روایت کرده اند. این احادیث محتوایی واضح دارند و به روشنی دلالت می کنند که آیه به جهت بیان فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است و چون در شأن کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آیه ای نازل نشده است، پس او افضل از دیگران است و این فضیلت تنها به ایشان اختصاص دارد. بر این اساس، تمامی سخنان ابن تیمیه که مطابق معمول اطناب بلا طائل است ابطال می شود.

قرطبی در تفسیر آیات یاد شده می نویسد:

وظاهر هذه آلاية أنّها مبطلّة قول من افتخر من المشركين بسقاية الحاجّ وعمارة المسجد الحرام، كما ذكره السدّي، قال افتخر عباس بالسقاية، وشيبة بالعمارة، وعليّ بالإسلام والجهاد، فصدق الله عليّاً وكذبهما، وأخبر أنّ العمارة لا تكون بالكفر وإنّما تكون بالإيمان والعبادة وأداء الطاعة. هذا بين لاغبار عليه؛<sup>٨٨</sup>

از ظاهر آیه این چنین به دست می آید که ابطال کننده سخن کسانی از مشرکان است که به سبب آب رسانی به حاجیان و عمارت مسجد الحرام افتخار می کنند، چنان که سُدی ذکر کرده و گفته است: عباس به سبب سقایت و شیبه به سبب عمارت فخر فروشی می کردند و علی علیه السلام به سبب اسلام و جهاد تفاخر می کرد، پس خداوند علی علیه السلام را تصدیق و آن دو را تکذیب کرد و خبر داد که به راستی فرمان روایی با کفر جمع نمی شود و هر آینه با ایمان، عبادت و انجام تکالیف است که سازگاری دارد. این آشکار است و غباری بر روی آن نیست.

براساس تفسیر قرطبی، آیه تفاخر و تفاضل امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر عباس و شیبه را تصدیق کرده است، نه صرفاً نظریه او را. و به تصریح قرطبی، این مطلب بسیار واضح و شفاف است؛ از این رو هر سخنی غیر از این یا نشانه جهل کامل و یا بیان گر تجاهل، تعصب، عناد و لجاج گوینده آن است. قرطبی در ادامه، حدیث مسلم را در ذیل آیه مطرح کرده و اشکالاتی که در متن آن وجود دارد یادآور شده و با این توجیه که از سوی برخی روایت در لفظ حدیث تسامح واقع شده، درصدد دفع اشکالات برآمده است و این نشان می دهد که حتی اندیشمندان سنی نیز بر وجود ابهام و اشکال در حدیث مسلم اذعان دارند. با این حال، ابن تیمیه در برابر حدیث منقول از علامه آن را مطرح ساخته است!

ألوسی در تفسیر این آیه، درباره مراد از خطاب «أجعلتم» می گوید:

الخطاب إمّا للمشركين على طريقة الإلتفات، و اختاره أكثر المحققين... و إمّا لبعض المؤمنين المؤثرين للسقاية، و العمارة على الهجرة، والجهاد و استدل له بما أخرجه مسلم... و بما روي من طرق أنّ الآية نزلت في علي كرم الله وجهه، و العباس... و أيد هذا القول بأنّه المناسِب للإكتفاء في الردّ عليهم ببيان عدم مساواتهم عندالله تعالى للفريق الثاني؛<sup>٨٩</sup>

خطاب آیه یا به مشرکان بر طریق التفات است و اکثر محققان این نظر را برگزیده اند... و یا خطاب به برخی مؤمنان است که سقایت و عمارت را بر هجرت و جهاد مقدم می کردند. برای این سخن، به حدیثی که مسلم آورده استدلال شده است و براساس آن، از طرق متعدد روایت شده که آیه درباره علی

٨٨. تفسیر القرطبی: ٨ / ٩١-٩٢.



علیه السلام و عباس نازل شده است و مؤید این سخن - به این که برای اکتفا در ردّ بر آن کسانی که سقایت و عمارت را بر جهاد مقدم می داشتند - همین بیان مناسب است، به جهت بیان عدم تساوی آنها [مجاهدان] نزد خدای تعالی با دسته دوم [اهل سقایت و عمارت].

از این سخن نکات زیر فهمیده می شود:

۱. میان حدیث مسلم و حدیثی که مرحوم علامه و شرف الدین مطرح کرده اند تعارضی وجود ندارد، چنان که در ضمن مباحث به این نکته اشاره شد؛

۲. حدیث مطرح شده از سوی مرحوم علامه و شرف الدین، از طریق های متعددی روایت شده است نه از يك طریق، چنان که شوکانی هم به این نکته اعتراف و اذعان کرده است؛<sup>۸۹</sup>

۳. برخی مؤمنان سقایت حاجیان و عمارت مسجد الحرام را بر هجرت و جهاد ترجیح می دادند و این آیه، برای نفی قول آنان نازل شده و بیان گر افضلیت کسی است که به سبب هجرت و جهاد تفاخر می کرده است؛ یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

حاصل آن که آیه شریف «سقایة الحاج» بدون تردید و به روشنی بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و براساس قاعده عقلی قبح تقدم مفضول بر فاضل، این آیه از ادله محکم بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام است و به همین جهت عالمان بزرگوار شیعه، در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، به عنوان یکی از دلایل قرآنی به این آیه شریف نیز استناد و استدلال کرده اند.

---

۸۹. تفسیر آلوسی: ۶۷/۱۰.

۹۰. ر.ک: فتح القدير: ۲ / ۳۴۶. وی پس از نقل روایت به اسانید طرق متعدّد می نویسد: «وقد روي معنى هذا من طرق».

آيه (هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)

## آیه (هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)

خداوند سبحان در سوره انفال، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)<sup>۹۱</sup>

اوست که تو را با یاری خود و مؤمنان حمایت و پشتیبانی کرد.

در این آیه شریف، خداوند به صراحت از پشتیبانی و حمایت خود از رسولش خبر می دهد و بیان می کند که این پشتیبانی به واسطه مؤمنان صورت گرفته است. اما مراد خداوند از مؤمنین در آیه چه کس و یا چه کسانی هستند؟ براساس احادیث متعدد و معتبری که محدثان و مفسران سنی از برخی صحابه بزرگ روایت کرده اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مراد از مؤمنین در آیه را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کرده اند.

روشن است که حمایت خداوند از رسولش به واسطه امیرالمؤمنین علیه السلام، فضیلتی بسیار عظیم است که هیچ یک از صحابه از آن برخوردار نیست، در نتیجه این آیه شریف به صراحت بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و به حکم قاعده عقلی قبح تقدم مفضول بر فاضل، دلیلی محکم بر اثبات ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به شمار می رود. بر همین اساس، مرحوم علامه حلی در کتاب شریف منهاج الکرامه می نویسد:

البرهان الثالث والعشرون قوله تعالى: (هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ).

من طریق أبي نعیم، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مكتوب علي العرش: لا إله إلا الله وحده لا شريك له، محمد عبدي ورسولي، أيدته بعلي بن أبي طالب، وذلك قوله تعالى في كتابه: (هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ)، يعني علي بن أبي طالب».

و هذه من أعظم الفضائل التي لم تحصل لغيره، فيكون هو الإمام؛<sup>۹۲</sup>

۹۱. سوره انفال، آیه ۶۲.

برهان بیست و سوم: قول خدای تعالی است [که می فرماید]: (هُوَ الَّذِي آيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ).  
 از طریق ابونعیم از ابوهریره [روایت شده است که] گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «بر  
 عرش نوشته شده خدایی جز الله نیست. او واحد و بدون شریک است و محمد بنده و رسول من است.  
 او را به واسطه علی بن ابی طالب پشتیبانی کردم و آن قول خدای تعالی در کتاب خود است که  
 می فرماید: (هُوَ الَّذِي آيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ) یعنی با علی بن ابی طالب».  
 و این از عظیم ترین فضائلی است که برای غیر او حاصل نشده، پس او امام است.

### مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه باز هم پس از تردید در صحت حدیث و دروغ و ساختگی خواندن آن! در برابر این نص  
 صریح اجتهاد کرده و قرآن را براساس هوای نفس خود تفسیر کرده است. وی در مقابل استدلال محکم  
 مرحوم علامه می نویسد:

#### والجواب من وجوه:

أحدها: المطالبة بصحة النقل، وأما مجرد العزو إلى رواية أبي نعیم، فليس حجةً بالإتفاق...  
 الوجه الثاني: إن هذا الحديث كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث...  
 الثالث: إن الله تعالى قال: (هُوَ الَّذِي آيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ...) وهذا نص  
 في أن المؤمنين عدد مؤلف بين قلوبهم وعلي واحد منهم...  
 الوجه الرابع: أن يقال: من المعلوم بالضرورة والتواتر أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما كان قيام  
 دينه بمجرد موافقة علي...  
 الوجه الخامس: إنه لم يكن لعلي في الإسلام أثر حسن إلا ولغيره من الصحابة مثله، ولبعضهم آثار  
 أعظم من آثاره؛<sup>۹۳</sup>

و پاسخ وجوهی دارد: نخستین آن مطالبه صحت نقل است و اما صرف نسبت دادن و استناد به روایت  
 ابونعیم به اتفاق عالمان حجت نیست.  
 وجه دوم: این حدیث به اتفاق همه حدیث شناسان دروغ و ساختگی است... .

۹۲. منهاج الكرامة: ۱۳۴.

۹۳. منهاج السنة: ۱۳۸/۷-۱۴۲.

سوم: همانا خدای تعالی فرموده است: (هُوَ الَّذِي آيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ...) و این نص است در این که مؤمنان جمع زیادی هستند که میانشان همدلی برقرار می شود، در حالی که علی علیه السلام یکی از آنها است.

وجه چهارم: این که گفته می شود به ضرورت و تواتر معلوم است که بر پایی دین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، به صرف موافقت علی علیه السلام نبوده است...

وجه پنجم: همانا برای علی از اسلام اثر نیکویی نیست مگر این که نظیر آن برای صحابه غیر از او هم وجود دارد و برخی از صحابه آثار و نشانه هایی عظیم تر از آثار علی علیه السلام دارند.

### نقد و بررسی

برای اثبات صحت نقل، همین کافی است که حدیث مورد استناد مرحوم علامه حلی را محدثان و مفسران نامدار سنی به اسانید خود از گروهی از صحابه روایت کرده اند. برخی از راویان حدیث در میان صحابه عبارتند از:

۱. عبدالله بن عباس، ۲. جابر بن عبدالله انصاری، ۳. ابو الحمراء، ۴. ابوهریره و ۵. انس بن مالک. از محدثان مشهوری که این حدیث را در آثار خود ذکر کرده اند نیز می توان به افراد زیر اشاره کرد: ۱. طبرانی، ۲. ابونعیم اصفهانی، ۳. خطیب بغدادی، ۴. ابن عساکر دمشقی و دیگران. طبرانی در المعجم الکبیر می نویسد:

حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، ثنا عبادة بن زياد الأسدي، ثنا عمرو بن ثابت، عن أبي حمزة الثمالي، عن سعيد بن جبیر، عن أبي الحمراء - خادم النبي صلى الله عليه وآله وسلم، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: «لما أُسري بي إلى السماء، دخلت الجنة، فرأيت في ساق العرش مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أيده بعلي ونصرته»؛<sup>۹۴</sup>

محمد بن عثمان بن ابی شیبہ به سند خود از ابو الحمراء خادم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ما حدیث کرد و گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می گفت: هنگامی که در شب معراج مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم، آن گاه دیدم در ساق عرش نوشته شده است: «خدایی جز الله نیست، محمد رسول خداست و او را به واسطه علی حمایت و یاری کردم».

۹۴. المعجم الکبیر: ۲۰۰/۲۲.

ابونعیم اصفهانی نیز به اسناد خود، حدیث را از ابو الحمراء روایت کرده است. وی در حلیة الأولیاء

می نویسد:

حدثنا محمد بن عمر بن سالم الحافظ - وما كتبه إلا عنه - ، قال: حدثني محمد بن الحسين بن مرداس من أصل كتابه، قال: أنبأنا أحمد بن الحسن الكوفي، قال: ثنا إسماعيل بن عليّة، عن يونس بن عبيد، عن سعيد بن جبیر، عن أبي الحمراء صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «رأيت ليلة أسري بي مثبتاً على ساق العرش، أنا غرست جنة عدن، محمد صلى الله عليه وآله وسلم صفوتي من خلقي، أيّده بعليّ». غريب من حديث يونس عن سعيد بن جبیر، لم نكتبه إلا من هذا الوجه؛<sup>٩٥</sup>

محمد بن عمر بن سلم به سند خود، از ابو الحمراء (ملازم رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم) بر ما حدیث کرد و گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «شبی که مرا به معراج بردند، دیدم بر ساق عرش ثبت شده است: من بهشت عدن را درخت کاری کردم، محمد صلى الله عليه وآله وسلم برگزیده من از میان خلق ام است او را به واسطه علی پشتیبانی کردم». حدیث غریبی از یونس از سعید بن جبیر است که آن را ننوشتیم مگر از این وجه.

خطیب بغدادی هم این حدیث را به اسناد خود از انس روایت کرده، می نویسد:

أخبرنا أبو سعد الماليني - قراءة - أخبرنا عبدالله بن عدي الحافظ - بجران - حدثنا عيسى بن محمد بن عبدالله أبو موسى البغدادي - بدمشق - حدثنا الحسين بن إبراهيم البائي، حدثنا حميد الطويل، عن أنس بن مالك. قال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «لما عرج بي، رأيت على ساق العرش مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أيّده بعليّ، نصرته بعليّ»؛<sup>٩٦</sup>

ابوسعد مالینی به سند خود، از انس بن مالک برای ما نقل کرد که گفت: پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «هنگامی که به آسمان عروج کردم، دیدم بر ساق عرش نوشته شده: خدایی جز الله نیست محمد رسول خداست. او را به واسطه علی پشتیبانی کردم، او را به واسطه علی یاری کردم».

و بالأخره ابن عساکر به اسناد خود، حدیث را از ابوهیرره نقل کرده است. وی در تاریخ مدینة

دمشق می نویسد:

أخبرنا أبو الحسن علي بن المسلم الشافعي، أنا أبو القاسم بن أبي العلاء، أنا أبو بكر محمد بن عمر بن سليمان العوفي النّصبي، نا أبو بكر أحمد بن يوسف بن خلّاد، نا أبو عبدالله الحسين بن

٩٥. حلیة الأولیاء: ٢٧/٣.

إسماعيل المهري، ناعباس بن بكار، ناخالد بن أبي عمرو الأسدي، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن أبي هريرة، قال: مكتوب على العرش: لا إله إلا الله وحدي لا شريك لي، ومحمد عبدي ورسولي، أيده بعلي، وذلك قوله في كتابه: (هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ) علي وحده؛<sup>٩٧</sup>

ابوالحسن علی بن مسلم شافعی به سند خود از ابوهریره به ما خبر داد که گفت: بر عرش نوشته شده خدایی جز الله نیست، یگانه و بی شریک ام و محمد بنده و رسول من است. او را به واسطه علی پشتیبانی کردم و آن قول خداوند در کتاب خویش است که فرمود: (هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ) تنها درباره علی علیه السلام است.

این حدیث اسانید دیگری هم دارد که در بحث از آیه شریف (فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ)، به مناسبت نصوص این حدیث مطرح شد و در اینجا به همین مقدار اکتفا می شود. در مجموع اسانید حدیث به گونه ای زیاد هستند که از مجموع آن ها اطمینان به صدور حاصل می شود. علاوه بر این که سند حدیث نیز صحیح است، اما هیثمی پس از نقل روایت طبرانی که پیشتر مطرح شد، درباره سند آن می نویسد:

فيه عمرو بن ثابت و هو متروك؛<sup>٩٨</sup>

در آن عمرو بن ثابت قرار دارد و او متروک است.

چنان که اشاره شد، نصوص این حدیث در ضمن بحث از آیه شریف (فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ) مطرح و سند روایت طبرانی هم بررسی شد. در آن جا روشن ساختیم که علت جرح «عمرو بن ثابت» یا همان «ابو المقدام» و سایر راویان این حدیث صرفاً تشیع آن ها است و چون وی به عثمان ناسزا می گفته و سلف را سب می کرده است، از این رو از او بد گفته اند. مثلاً ابوداوود علی رغم نقل حدیث از ابو المقدام می گوید: او رافضی خبیث و مرد بدی است، اما در عین حال او را تصدیق کرده و گفته است:

عمرو بن ثابت رافضی رجلٌ سوء ولكنّه كان صدوقاً في الحديث.<sup>٩٩</sup>

از آن جا که پیشتر به تفصیل در این باره سخن گفته شده، در اینجا از تکرار آنها خودداری می شود. بررسی شرح حال ابو المقدام نشان می دهد که خدشه هیثمی در سند حدیث مردود است، چرا

٩٦. تاریخ بغداد: ١٧٣/١١ / ش ٥٨٧٦.

٩٧. تاریخ مدینه دمشق: ٣٦٠/٤٢.

٩٨. مجمع الزوائد: ١٢١/٩.

که بارها گفته ایم که به تصریح ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری، تشیع به وثاقت راوی لطمه نمی زند، به همین جهت در میان رجال صحیحین فراوانند کسانی که قائل به تقدم امیرالمؤمنین علیه السلام بر شیخین بوده اند. بالاتر از آن این که بسیاری از صحابه بزرگ و تابعان مشهور بر این عقیده بوده اند، چنان که در کتاب الإستیعاب<sup>۱۰۰</sup> و نیز در کتاب الفصل فی الأهواء و الملل و النحل<sup>۱۰۱</sup> به این حقیقت تصریح شده است.

بنابر این، این حدیث از نظر سند هم صحیح و بدون اشکال است، ضمن این که این حدیث را مصحف ابن مسعود نیز تایید می کند. ابن ابی حاتم در تفسیر خود آورده است که ابن مسعود در مصحف خود آیه شریف (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) را به این صورت نوشته است: «كفى الله المؤمنين القتال بعلی بن ابي طالب»<sup>۱۰۲</sup>.

بنابر این آنچه ابن تیمیه در وجوه سوم، چهارم و پنجم گفته است، اجتهاد در برابر نص و تفسیر آیه براساس هوای نفس خویش است و ارزش نقد ندارد.

حاصل آنکه براساس آیه شریف (هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ) و حدیث تفسیری ذیل آن، خداوند پیامبرش را به وسیله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت و پشتیبانی کرده و این آیه را در شأن ایشان نازل فرموده است. بنابر این، آیه شریف به روشنی بر افضلیت و در نتیجه خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد.

---

۹۹. سنن ابي داود: ۱ / ۷۲. همچنین ر.ک: تهذيب التهذيب: ۹/۸؛ تهذيب الكمال: ۵۵۵/۲۱.

۱۰۰. الإستيعاب: ۳ / ۱۰۹۰ / ش ۱۸۵۵. همچنین ر.ک: أسد الغابة: ۴ / ۱۸؛ تهذيب الكمال: ۲۰ / ۴۸۰ / ش ۴۰۸۹؛ الوافي بالوفيات: ۱۷۸ / ۲۱.

۱۰۱. الفصل في الملل والأهواء والنحل: ۴ / ۱۱۱.

۱۰۲. تفسیر ابن ابي حاتم: ۳۱۲۶/۹ / ش ۱۷۶۴۹. همچنین شواهد التنزيل: ۷/۲ / ش ۶۲۹ و ۶۳۰؛ تفسیر القرطبي: ۸۴/۱؛ الدر المنثور: ۱۹۲/۵؛ تفسیر الألوسي: ۱۷۵/۲۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۶۰/۴۲ و منابع دیگر.



آيه (وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ)

## آیه (وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ)

خداوند سبحان در قرآن، از گوش شنوایی سخن گفته است که تعالیم و حیانی و معارف دینی را با هوشیاری می شنود، به خاطر می سپارد و حفظ می کند که براساس سنت صحیح نبوی، این گوش شنوای هوشیار، گوش حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوه و السلام است. بر اساس حدیث صحیحی که در منابع معتبر و مقبول سنیان از اندیشمندان به نام و مورد اعتماد اهل تسنن روایت شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از خداوند درخواست کرد که گوش امیرالمؤمنین علیه السلام را طرف دریافت حقایق و حیانی قرار دهد و خداوند نیز دعای پیامبرش را اجابت فرموده است. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز از این حقیقت خبر می دهد و تصریح می کند که آیه شریف در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. خداوند در آیه ۶۹ از سوره مبارک حاقه می فرماید:

(لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ)؛<sup>۱۰۳</sup>

تا آن را برای شما مایه تذکار و یادآوری قرار دهیم و گوش شنوای هوشیار آن را فراگیرد و به خاطر بسپرد.

مرحوم علامه حلی در کتاب شریف منهاج الکرامه، به عنوان برهان بیستم به این آیه شریف استناد می کند و می نویسد:

البرهان العشرون قوله تعالى: (وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ).

في تفسير الثعلبي، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: سألت الله عز وجل أن يجعلها أذنك يا علي.

و من طريق أبي نعيم، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

«يا علي، إن الله عز وجل أمرني أن أدنك وأعلمك لتعي، وأنزلت هذه الآية: (أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ)، فأنت أذن واعية للعلم».

وهذه الفضيلة لم تحصل لغيره، فيكون هو الإمام؛<sup>۱۰۴</sup>

۱۰۳. سوره حاقه، آیه ۱۲.

برهان بیستم: قول خدای تعالی [است که می فرماید]: (وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ). در تفسیر ثعلبی [آمده است که] گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ای علی، از خدای عزوجل درخواست کردم که آن [گوش شنوایی هوشیار] را گوش تو قرار دهد».

از طریق ابونعیم [روایت شده که] گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ای علی، همانا خدای عزوجل به من امر فرمود که تو را به خود نزدیک سازم و علم بیاموزم تا آن را فرا گرفته و به خاطر بسپاری و این آیه نازل شد (أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ)، پس تو گوش هستی برای فراگیری و حفظ علم».

و این فضیلتی است که برای غیر او حاصل نشده، به همین روی او امام خواهد بود.

بر اساس احادیثی که مرحوم علامه حلی در تفسیر این آیه شریف از مفسران و محدثان مشهور سنی همچون ثعلبی و ابونعیم روایت کرده است، خداوند تنها گوش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را گوش شنوای هوشیاری قرار داده که ظرف علم نبوی باشد و علم را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فراگیرد و حفظ کند. روشن است که براساس این حدیث، فضیلت برخوردار از گوش شنوا تنها به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص یافته است و هیچ یک از صحابه دیگر از چنین جایگاه و فضیلتی برخوردار نشده اند. در نتیجه، آیه شریف بیان گر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر صحابه است و به حکم قاعده عقلی قبح تقدم مفضول بر فاضل، به روشنی بر امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوه و السلام دلالت دارد. این حدیث را جمع کثیری از پیشوایان حدیثی و تفسیری اهل سنت در ذیل آیه روایت کرده اند که از میان آنها می توان مشاهیر زیر را نام برد:

بلاذری، سعید بن منصور، محمد بن جریر طبری، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ثعلبی، ابن مردویه، أبو نعیم، زمخشری، ماوردی، واحدی، رازی، قرطبی، نیشابوری، ابن کثیر، أبوحیان، سیوطی، ابن عساکر، هیثمی و ضیاء مقدسی.

روشن شد که حدیث مطرح شده از سوی مرحوم علامه حلی در ذیل آیه، توسط جمع کثیری از محدثان، مفسران و مورخان مشهور سنی روایت شده است. با این حال ابن تیمیه مطابق معمول شیوه انکار و تکذیب را پیش گرفته و باز هم اندیشمندان نامدار و مورد اعتماد سنیان را بی اعتبار و غیر قابل اعتماد معرفی می کند و در مناقشه به استدلال مرحوم علامه حلی می نویسد:

و الجواب من وجوه:

أحدها بيان صحّة الإسناد، والثعلبي وأبونعيم يرويان ما لا يحتج به بالإجماع.

الثاني: إنّ هذا موضوع باتّفاق أهل العلم؛<sup>١٠٥</sup>

پاسخ وجوهی دارد: نخست بیان صحت این اسناد است. ثعلبی و ابونعیم احادیثی را روایت می کنند

که به اجماع همگان به آن ها احتجاج نمی شود.

دوم: این حدیث به اتّفاق اهل دانش ساختگی است.

براساس مطالبی که پیشتر بیان شد، سستی و بطلان این ادّعی بی اساس آشکار است، زیرا اولاً

حدیث مورد استناد مرحوم علامه تنها از سوی ثعلبی و ابونعیم روایت نشده است، بلکه جمع کثیری از

اندیشمندان نامدار سنی آن را روایت کرده اند؛ و ثانیاً اگر این حدیث به اتّفاق اهل دانش ساختگی باشد

و کسانی که پیش تر نام بردیم و از اهل دانش به شمار آیند، در این صورت باید گفت که بسیاری از اهل

دانش بر روایت حدیث ساختگی اتّفاق دارند و پذیرفتن این سخن به معنای غیر قابل اعتماد دانستن

اندیشمندان سنی است! اگر پاسخ مثبت باشد، نعم المطلوب و اگر نه، باطل و بی اساس بودن ادّعاهای

ابن تیمیه ثابت می شود و سنیان با انصاف باید به این حقیقت اعتراف کنند و بر بی اعتباری و غیر قابل

اعتماد بودن سخنان ابن تیمیه صحه بگذارند.

ابن تیمیه پس از ساختگی شمردن حدیث، آیه را تفسیر به رأی می کند و می نویسد:

الثالث: أنّ قوله: (لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ \* لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أَدْنُ

وَاعِيَةً) لم يرد به أذن واحد من الناس فقط، فإنّ هذا خطاب لبني آدم.

وحملهم في السفينة من أعظم الآيات. قال تعالى: (وَأَيُّهُ لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ

الْمَشْحُونِ \* وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ).

و قال: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ

صَبَّارٍ شَكُورٍ) فكيف يكون ذلك كله ليعي ذلك واحد من الناس؟

نعم، أذن على من الآذان الواعية، كأذن أبي بكر، وعمر، وعثمان، وغيرهم. وحينئذ فلا اختصاص

لعلى بذلك. وهذا مما يعلم بالإضطرار: أنّ الآذان الواعية ليست أذن على وحدها. أترى أذن رسول

الله صلى الله عليه وسلم ليست واعية؟ ولا أذن الحسن، والحسين، وعمار، وأبي ذر، والمقداد، وسلمان

الفارسي، وسهل بن حنيف، وغيرهم ممّن يوافقون على فضيلتهم وإيمانهم؟

وإذا كانت الآذان الواعية له ولغيره، لم يجز أن يقال: هذه الأفضلية لم تحصل لغيره.

ولا ريب أنّ هذا الرافضي الجاهل الظالم يبني أمره على مقدمات باطلة؛ فإنه لا يعلم في طوائف أهل البدع أو هي من حجج الرافضة، بخلاف المعتزلة ونحوهم، فإنّ لهم حججاً وأدلةً قد تشبّه على كثير من أهل العلم والعقل، وأمّا الرافضة فليس لهم حجة قط تنفق إلا على جاهل أو ظالم صاحب هوى، يقبل ما يوافق هواه، سواء كان حقاً أو باطلاً.

ولهذا يقال فيهم: ليس لهم عقل ولا نقل، ولا دين صحيح، ولا دنيا منصوره. وقالت طائفة من العلماء: لو علق حكماً بأجهل الناس لتناول الرافضة، مثل أن يحلف: إني أبغض أجهل الناس، ونحو ذلك. وأما لو وصّى لأجهل الناس، فلا تصحّ الوصية، لأنها لا تكون إلا قرابة، فإذا وصّى لقوم يدخل فيهم الكافر جاز، بخلاف ما لو جعل الكفر والجهل جهة وشرطاً في الإستحقاق. ثمّ الرافضي يدّعي في شيء أنّه من فضائل عليّ، وقد لا يكون كذلك. ثمّ يدّعي أنّ تلك الفضيلة ليست لغيره، وقد تكون من الفضائل المشتركة؛ فإنّ فضائل عليّ الثابتة عامتها مشتركة بينه وبين غيره، بخلاف فضائل أبي بكر وعمر، فإنّ عامتها خصائص لم يشاركا فيها. ثمّ يدّعي أنّ تلك الفضيلة توجب الإمامة، ومعلوم أنّ الفضيلة الجزئية في أمر من الأمور ليست مستلزماً للفضيلة المطلقة ولا للإمامة، ولا مختصة بالإمام، بل تثبت للإمام ولغيره، وللفاضل المطلق ولغيره.

فبنى هذا الرافضي أمره على هذه المقدمات الثلاث، والثلاث باطلة. ثمّ يردفها بالمقدمة الرابعة، وتلك فيها نزاع، لكن نحن لا ننازعه فيها، بل نسلم أنّه من كان أفضل كان أحقّ بالإمامة، لكنّ الرافضي لا حجة معه على ذلك؛<sup>١٠٦</sup>

وجه سوم: اين سخن خداوند [که می فرماید]: (لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ \* لَتَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أَدْنُ وَاَعِيَّةً) مراد خداوند از آن تنها گوش یکی از مردم نیست، چرا که این خطاب به بنی آدم است و نشانیدن آنها در کشتی از بزرگترین آیات است. خدای تعالی می فرماید: (وَأَيُّهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ \* وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ).

و فرموده: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلَّكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ). پس چگونه همه اینها را یکی از مردم به خاطر می سپارد؟

بله، گوش علی [علیه السلام] از گوش های شنوای هوشیار است، همچون گوش ابوبکر و عمر، عثمان و غیر اینها و در اینجا علی علیه السلام به این امر اختصاص ندارد و این از مطالبی است که به ضرورت

۱۰۵. منهاج السنة: ۷ / ۱۲۱.

۱۰۶. همان: ۷ / ۱۲۱ - ۱۲۳.

دانسته می شود. همانا گوش های شنوا گوش علی علیه السلام به تنهایی نیست. آیا گوش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به نظر تو شنوا نیست؟ و همین طور گوش حسن، حسین، عمار، ابوذر، مقداد، سلمان فارسی، سهل بن حنیف و غیر اینها از کسانی که بر فضیلت و ایمانشان توافق دارند؟ و اگر گوش شنوا برای او و غیر او باشد، جایز نیست که گفته شود این افضلیت برای غیر او حاصل نشده است و شکی نیست که این رافضی جاهل و ظالم، استدلال خود را بر مقدمات باطل بنا می نهد. سپس این رافضی ادعا می کند که آیه در زمره از فضائل علی علیه السلام است، در حالی که به تحقیق چنین نیست. سپس ادعا می کند که این فضیلت برای غیر او نیست، در حالی که به تحقیق از فضائل مشترك است؛ پس همانا همه فضائلی که برای علی علیه السلام ثابت است، میان او دیگران مشترك است، به خلاف فضائل ابوبکر و عمر که همه آنها اختصاصی است و اشتراکی در آنها نیست! وی سپس ادعا می کند که این فضیلت مستلزم امامت است، در حالی که معلوم است که فضیلت جزئی در امری از امور، مستلزم فضیلت مطلق و امامت نیست و به امام اختصاص ندارد، بلکه برای امام و غیر امام و برای فاضل مطلق و غیر او ثابت می شود. پس این رافضی استدلال خود را بر این سه مقدمه بنا نهاد، و هر سه باطل است. سپس آن را به مقدمه چهارمی پیوند می زند که مورد اختلاف است، لیکن ما در آن با او نزاعی نداریم، بلکه می پذیریم که هر کس افضل باشد، به امامت سزاوارتر است، لیکن رافضی بر آن حجتی ندارد.

### نقد و بررسی

ابن تیمیه ادعا کرده که برخورداری از گوش شنوایی که ظرف علم نبوی است به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص ندارد. اما این سخن وی ادعایی است که هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد و این همان تفسیر قرآن بر اساس هوای نفس است که با نص صریح مخالفت می کند. بنابر این ادعای وی پوچ و باطل است. وی می کوشد با داخل کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حسنین علیهما السلام در دایره دارندگان گوش شنوا، اختصاص آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام نفی می کند، اما بطلان این سخن هم روشن است، زیرا:

اولاً - گوش شنوا ظرفی برای فراگیری و حفظ علم نبوی و حقایق وحیانی است، پس خود رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از این دایره خارج و فراتر از آن است.

ثانیاً - چنان که پیش از این نیز یادآور شده ایم - بحث افضلیت در میان صحابه پیامبر و برای اثبات شایستگی جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مطرح می شود و هرگز هیچ يك از صحابه حتی

امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قابل مقایسه نیست و مقایسه آنها با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطایی آشکار و نابخشودنی است.

ثالثاً برخورداری سایر ائمه و جانشینان امیرالمؤمنین علیه السلام از گوش شنوای علم نبوی، هرگز با نزول آیه شریف در شان امیرالمؤمنین علیه السلام منافقات ندارد.

رابعاً داخل ساختن سایر صحابه به ویژه حاکمان پس از پیامبر خدا، در این دایره بی اساس و بدیهی البطلان است. در نتیجه براساس نص صریح و سنت صحیح، آیه شریف تنها در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و این فضیلت در میان صحابه تنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد و بیان گر افضلیت ایشان است؛ از این رو برخلاف ادعای ابن تیمیه، هر چهار مقدمه استدلال مرحوم علامه و نتیجه حاصل از آن قطعاً صحیح است. مقدمات مرحوم علامه این بود:

**مقدمه یکم:** آیه شریف (وَتَعْيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ) بر پایه احادیث صحیح، در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و بیان گر فضیلت ایشان است.

**مقدمه دوم:** نزول این آیه و برخورداری از این فضیلت تنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد و احدی در این فضیلت با او شریک نیست.

**مقدمه سوم:** برخورداری از این فضیلت اختصاصی، به روشنی بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر صحابه دلالت دارد.

**مقدمه چهارم:** به حکم عقل، تقدم مفضول بر فاضل قبیح است.

نتیجه: امیرالمؤمنین علیه السلام باید بر سایر صحابه مقدم شود، پس او امام و خلیفه بلافضل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود.

چون این برهان برهانی است بُرنده و روشن، از این رو ابن تیمیه چاره ای جز یاوه سرائی و بدگویی از شیعیان ندارد. به همین جهت است که در سخن دراز و باطل خود، شیعه را مورد حمله قرار داده و بسیار ناسزاگویی کرده و آنها را به بی عقلی و جهل متهم ساخته است! اما مطالبی که وی درباره شیعیان تفوه کرده، شایسته خود او و اسلاف و پیروانش است؛ از این رو ما از طرح و پاسخ گویی به آنها خودداری و تنها برهان قاطع علامه را بازگو کردیم تا خوانندگان منصف، خود در این باره قضاوت کنند.

در پایان یادآور می شویم که غیر از احادیث مطرح شده از سوی مرحوم علامه، احادیث صحیح دیگری در این باره در متون معتبر نزد سنیان و توسط اندیشمندان مورد اعتماد آنان روایت شده و

احادیث دیگری نیز مضمون آن را تایید می کنند و شاهدهی بر صحت آن هستند. به عنوان نمونه سیوطی در الدر المنثور از طبری، ابن ابی حاتم، واحدی، ابن مردویه، ابن عساکر و ابن نجار نقل می کند که هر یک به اسانید خود از بریده روایت کرده اند که گفت:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعليّ: «إن الله أمرني أن أدنك و لا أقصيك، و إن أعلمك و تعي و حق لك أن تعي، فنزلت الآية (وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ)<sup>۱۰۷</sup>؛

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «همانا خداوند به من امر کرده که تو را به خود نزدیک سازم و از خویش دور نکنم و به تو علم بیاموزم و تو آن را فراگیری و به خاطر بسیاری و حق توست که آن را بیاموزی و حفظ کنی و ظرف آن باشی»، پس این آیه نازل شد.

همان طور که درگذشته اشاره شد، با توجه به التزام ابن ابی حاتم مبنی بر نقل احادیث صحیح در کتاب خود و اجتناب از آوردن احادیث ضعیف، و با توجه به نقل این تفسیر در کتاب وی، می توان به صحت تفسیر این آیه، اهل سنت را ملتزم کرد.

---

۱۰۷. الدر المنثور: ۶ / ۲۶۰. همچنین ر.ک: تفسیر ابن ابی حاتم: ۱۰ / ۳۳۶۹ - ۳۳۷۰ / ش ۱۸۹۶۲؛ کنز العمال: ۱۲ / ۱۳۵ - ۱۳۶ / ش ۳۶۴۲۶ و ۱۳ / ۱۷۷ / ش ۳۶۵۲۵؛ تفسیر الطبري: ۲۹ / ۶۹ / ش ۲۶۹۵۶؛ تفسیر الثعلبي: ۱۰ / ۲۸؛ شواهد التنزيل: ۲ / ۳۶۶ / ش ۱۰۱۲ و ۳۷۲ / ش ۱۰۲۰ و منابع دیگر.



آيه (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ)

آیه (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ)

از آیات دیگری که عالمان بزرگوار شیعه در اثبات امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن استناد کرده اند، آیه نوزدهم سوره مبارک حدید است. خداوند سبحان در این آیه شریف می فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ).<sup>۱۰۸</sup>

و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، آنان همان راست گویان و شاهدانند نزد پروردگارشان اجر و نورشان برای ایشان محفوظ است و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کردند هم آنان اهل آتش دوزخند.

براساس روایات فراوانی که مفسران و محدثان مشهور و مورد اعتماد سنیان در منابع معتبر نزد خود و با اسانید صحیح نقل کرده اند، مراد از صدیقان سه نفرند: حزقیل (مؤمن آل فرعون)، حبیب بن موسی نجار (مؤمن آل یاسین) و حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوه و السلام.

مرحوم علامه حلّی در دو موضع از کتاب شریف منهاج الكرامة، این حدیث را آورده است؛ نخست در ضمن استدلال به سنت بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که می نویسد:

وعن ابن أبي ليلى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الصديقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل ياسين الذي قال: (يا قوم اتبعوا المرسلين)، وحزقيل مؤمن آل فرعون الذي قال: (أ تقتلون رجلاً أن يقول ربّي الله)، وعلي بن أبي طالب وهو أفضلهم؛<sup>۱۰۹</sup>

۱۰۸. سوره حدید، آیه ۱۹.

۱۰۹. منهاج الكرامة: ۸۶ - ۸۷.

از ابن ابولیلی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: صدیقان سه نفرند: حبیب نجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب علیه السلام که برترین آن هاست. همچنین وی، به عنوان برهان بیست و ششم از ادله قرآنی بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، به آیه شریف و حدیث تفسیری آن استناد و استدلال کرده است. ایشان می فرماید:

البرهان السادس والعشرون: قوله تعالى: (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ...).

روی أحمد بن حنبل، بإسناده إلى ابن أبي ليلى، عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الصدِّيقون ثلاثة: حبيب بن موسى النجار مؤمن آل يس الذي قال: (يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ)، وحزقيل مؤمن آل فرعون الذي قال: (أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ)، وعلي بن أبي طالب عليه السلام الثالث وهو أفضلهم».

ونحوه رواه الفقيه ابن المغازلي الشافعي، وصاحب كتاب الفردوس.

وهذه فضيلة تدل على إمامته؛<sup>۱۱۰</sup>

برهان بیست و ششم سخن خدای تعالی است [که می فرماید]: (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

احمد بن حنبل به اسناد خود از ابن ابی لیلی، از پدرش روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «صدیقان سه نفرند: حبیب بن موسی نجار مؤمن آل یس که گفت: (یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ)؛ و حزقیل مؤمن آل فرعون که گفت: (أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ)؛ و علی بن ابی طالب علیه السلام سومین نفر و برترین آن هاست.

فقیه ابن مغازلی شافعی و صاحب کتاب فردوس نیز حدیث را به همین صورت روایت کرده اند و

این فضیلتی است که بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت می کند.

سید بزرگوار مرحوم شرف الدین نیز ضمن طرح این آیه در کتاب المراجعات می نویسد:

هم الصِّدِّيقون و الشهداء و الصالحون؛

اُمّه اهل بیت علیهم السلام راست گویان، شاهدان و نیکوکارانند.

ایشان در حاشیه این مطلب می نویسد:

۱۱۰. منهاج الكرامة: ۱۳۶ - ۱۳۷.

أخرج ابن النجار كما في الحديث ٣٠ ممّا أشرنا إليه من الصواعق عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم: «الصدّيقون ثلاثة: حزقيل مؤمن آل فرعون، و حبيب النجار صاحب ياسين، و عليّ بن أبي طالب».

و أخرج أبونعيم، و ابن عساکر كما في الحديث ٣١ ممّا أشرنا إليه من الصواعق عن ابن أبي ليلى: أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم قال: «الصدّيقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل ياسين قال: (يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ)، و حزقيل مؤمن آل فرعون قال: (أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ)، و عليّ بن أبي طالب و هو أفضلهم».

و الصحاح في سبقه و كونه الصّدّيق الأكبر، و الفاروق الأعظم متواتره؛<sup>١١١</sup>

ابن نجار چنان که در حدیث ٣٠ از احادیثی که از صواعق محرقه به آنها اشاره کردیم، از ابن عباس آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «راست گویان سه نفرند: حزقيل مؤمن آل فرعون، حبيب نجار صاحب ياسين و علی بن ابی طالب».

ابونعیم و ابن عساکر - چنان که در حدیث ٣١ از احادیثی که از صواعق به آن ها اشاره کردیم - از ابولیلی آورده است که: همانا رسول خدا فرمود: «راست گویان سه نفرند: حبيب نجار، مؤمن آل ياسين که گفت: (يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ); و حزقيل مؤمن آل فرعون که گفت: (أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ); و علی بن ابی طالب و او برترین آن هاست».

و احادیث صحیح درباره سابق بودن امیرالمؤمنین علیه السلام در ایمان و صدیق اکبر و فاروق اعظم بودن ایشان متواتر است.

براساس این حدیث، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صدیق امت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است و خداوند این آیه شریف را در شأن حضرتش نازل فرموده و این فضیلتی است که هیچ يك از صحابه غیر ایشان از آن برخوردار نیست. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از سایر صحابه و در نتیجه شایسته امامت و خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. اما حق ستیزان متعصبی همچون ابن تیمیه و پیروانش، تاب دیدن نور حقیقت را ندارند. از این رو درباره این استدلال روشن عالمان بزرگوار شیعه، مناقشات مطرح ساخته اند که برای زدودن غبار از آینه حقیقت، به طرح و نقد آن ها می پردازیم.

## مناقشات مخالفان

از آن جا که در ابتدای بحث از این آیه، استدلال مرحوم علامه و شرف الدین مطرح شد، در مقابل به طرح و نقد مناقشات ابن تیمیه و دنباله رو او به این دو عالم بزرگوار شیعه می پردازیم. البته این نکته هم در خور توجه است که به جز مناقشات این دو، هیچ سخن قابل توجه و مناقشه جدیدی در این باره وجود ندارد و نقد کلام آن دو برای رسیدن به مقصود کفایت می کند.

#### ۱. تردید در صحت حدیث

ابن تیمیه مطابق معمول، ضمن تراشیدن وجوه متعدد برای لاطائلات خود، در آغاز، صحت حدیث مطرح شده از سوی مرحوم علامه را مورد تردید قرار داده و می نویسد:

و الجواب من وجوه:

أحدها: المطالبة بصحة الحديث، و هذا ليس في مسند أحمد، و مجرد روايته له في الفضائل لو كان رواه لا يدل على صحته عنده باتفاق أهل العلم... وإثما هو من زيادات القطيعي... .

الثاني: أن هذا الحديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛<sup>۱۱۲</sup>

و پاسخ وجوهی دارد:

نخستین وجه مطالبه صحت حدیث است و این حدیث در مسند احمد نیامده. به اتفاق اهل علم، صرف روایت حدیث در الفضائل - اگر او روایت کرده باشد - بر صحت حدیث نزد احمد دلالت نمی کند و همانا آن از اضافات «قطیعی» است.

دوم: همانا این حدیث به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت شده است.

دنباله رو ابن تیمیه نیز در این باره چنین ادعا کرده است:

الحديث المذكور في الحاشية موضوع، أخرجه السيوطي في الجامع الصغير من رواية أبي نعيم في المعرفة، و ابن عساكر عن ابن أبي يعلى،<sup>۱۱۳</sup> ولم يتكلم شارحه المناوي بشيء غير أنه قال: رواه ابن مردويه و الديلمي. لكن قال شيخ الإسلام ابن تيمية: هذا حديث كذب. و أقره الذهبي في مختصر المنهاج وكفى بهما حجة.

ولما عراه ابن المطهر الشيعي لرواية أحمد، أنكره عليه شيخ الإسلام في رده عليه، فقال: لم يروه أحمد، لا في المسند ولا في الفضائل، ولا رواه أبداً، وإثما زاده القطيعي عن الكديمي: حدثنا الحسن

۱۱۲. منهاج السنة: ۷ / ۱۶۱ - ۱۶۲.

۱۱۳. «ابن أبي ليلى» صحيح است.

بن محمد الأنصاري، حدّثنا عمرو بن جميع<sup>۱۱۴</sup> حدّثنا ابن أبي ليلى، عن أخيه، عن عبدالرحمن بن أبي ليلى، عن أبيه، مرفوعاً.

فعمرو هذا قال ابن عدي الحافظ: يتّهم بالوضع. والكديمي معروف بالكذب، فسقط الحديث... .  
وليس العجب من عبدالحسين الشيعي في إيراد هذا الحديث، بل العجب كلّ العجب من ابن حجر الهيثمي، في سوجه هذا الحديث وأمثاله في فضائل علي من صواعقه، وقوله قبل سردها: واقتصرت هنا على ذكر أربعين حديثاً، لأنّها من غرر فضائله;

حديث ذکر شده در حاشیه، موضوع است. سیوطی در الجامع الصغیر به نقل از روایت ابونعیم در معرفه [الصحابه] و به نقل از ابن عساکر از ابولیلی آورده است و شارح آن مناوی درباره آن چیزی نگفته است، جز این که ابن مردویه و دیلمی آن را روایت کرده اند. لیکن شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است: این حدیث دروغ است و ذهبی در مختصر المنهاج، صفحه ۳۰۹ سخن او را پذیرفته است و سخن این دو برای اتمام حجت کفایت می کند.

و آن جا که ابن مطهر شیعوی (مرحوم علامه حلی) این حدیث را به روایت احمد نسبت داده است، شیخ الاسلام در رد خود بر او آن را انکار کرده و گفته است: احمد آن را هرگز روایت نکرده است، نه در مسند و نه در فضائل و همانا قطعی به واسطه کدیمی آن را اضافه کرده است که: حسن بن محمد انصاری، از عمرو بن جميع، از ابن ابی لیلی، از برادرش، از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از پدرش به صورت مرفوع برای ما روایت کرد.

ابن عدی درباره عمرو بن جميع گفته است: به ساختن حدیث متهم است و کدیمی به دروغ معروف است، پس حدیث از اعتبار ساقط می شود.

و ذکر این حدیث از عبدالحسین شیعوی [یعنی مرحوم شرف الدین] عجیب نیست، بلکه از ابن حجر هیتمی بسیار عجیب است که به این حدیث و نظایر آن، درباره فضائل علی علیه السلام در صواعقش پرداخته و از سخن او پیش از ذکر این حدیث تعجب است که گفته: در اینجا به ذکر چهل حدیث بسنده می کنیم، چرا که آن از فضائل بارز ایشان است.

#### نقد و بررسی

ابن تیمیه ادّعا می کند صرف نقل حدیثی در کتاب فضائل از سوی احمد بن حنبل، بر صحت حدیث نزد وی دلالت نمی کند. دنباله رو ابن تیمیه نیز ادّعا می کند که این حدیث در الجامع الصغیر

---

۱۱۴. «جميع» صحیح است.

سیوطی به روایت ابونعیم و ابن عساکر نقل شده و مناوی هم روایت آن را به ابن مردویه و دیلمی نسبت داده است. وی اذعان می کند که سیوطی و شارح الجامع الصغیر درباره حدیث خدشه ای نکرده اند و تنها ابن تیمیه آن را دروغ شمرده و ذهبی نیز سخن ابن تیمیه را پذیرفته است و برای اثبات دروغ بودن حدیث، قول این دو کفایت می کند. اما باید دانست که ابن تیمیه تمام احادیثی را که در آنها به فضیلتی برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره شده، بدون هیچ مستندی رد می کند و آن را ساختگی می پندارد و این نکته ای است که در طول بحث خویش بارها به آن اشاره و آن را عیان ساخته ایم. از این رو قول ابن تیمیه اساساً هیچ ارزشی ندارد و تایید ذهبی نیز فاقد ارزش و اعتبار است و در بحث علمی هرگز نمی توان به آراء و انظار اشخاص استناد کرد. افزون بر آن که در مقام مناظره و جدل، نمی توان به مطالبی که نزد طرف مقابل اعتباری ندارد استناد و استشهاد کرد و این با اصول نخستین مناظره منافات دارد.

#### راویان حدیث

نکته در خور توجه دیگر این که وی مدعی شده است این حدیث تنها توسط احمد، ابونعیم، ابن عساکر، ابن مردویه و دیلمی نقل شده است. البته هر چند روایت حدیث توسط این اندیشمندان نامی و مورد اعتماد برای ملزم ساختن سنیان به پذیرش آن کافی است، اما با مراجعه به کتب مشهور و منابع مقبول و معتبر نزد سنیان، معلوم می شود که جمع کثیری از پیشوایان حدیثی و حافظان نامدار سنی این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که به عنوان نمونه می توان مشاهیر زیر را نام برد:

۱. احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱) که در کتاب فضائل الصحابة، این حدیث را روایت کرده است. برخی اندیشمندان سنی همچون محب الدین طبری نیز در کتاب الرياض النضرة این حدیث را به نقل از کتاب مناقب احمد بن حنبل روایت کرده اند.
۲. محمد بن اسماعیل بخاری، صاحب صحیح بخاری و (متوفای ۲۵۶). براساس نقل سیوطی در الدرالمثور، بخاری این حدیث را در التاريخ الكبير آورده است.
۳. ابوداود سجستانی صاحب سنن (متوفای ۲۹۷). این حدیث در الدرالمثور به نقل از ابوداود روایت شده است.

۴. محمد بن سلیمان حضرمی، معروف به «مطین» (متوفای ۲۹۷). در شواهد التنزیل حدیث به روایت وی نقل شده است.
۵. ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰). سیوطی در الدرالمنتور حدیث را از وی نیز نقل کرده است.
۶. ابواحمد عبدالله بن عدی جرجانی (متوفای ۳۶۵). وی نیز از کسانی است که سیوطی در الدرالمنتور حدیث وی را نقل می کند.
۷. ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی (متوفای ۳۸۵). وی حدیث را در کتاب المؤتلف و المختلف روایت کرده است.
۸. ابوبکر بن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰). بر اساس نقل سیوطی در الدرالمنتور، حدیث توسط وی نیز روایت شده است.
۹. ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۵). سیوطی حدیث را از وی نیز روایت کرده است.
۱۰. ابوبکر خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳). او در کتاب مشهور خود یعنی تاریخ بغداد، حدیث را روایت کرده است.
۱۱. محدث و فقیه شافعی ابن مغازلی واسطی (متوفای ۴۸۳)، این حدیث را در کتاب مناقب علی بن ابی طالب آورده است.
۱۲. حاکم حسکانی (متوفای پس از ۴۹۰)، حدیث را در کتاب خود شواهد التنزیل آورده است.
۱۳. شیرویه بن شهردار دیلمی صاحب فردوس الأخبار (متوفای ۵۰۹). سیوطی در الدرالمنتور و برخی دیگر از اندیشمندان سنی، حدیث را از او روایت کرده اند.
۱۴. موفّق بن أحمد معروف به خطیب خوارزمی (متوفای ۵۶۸). وی حدیث را در کتاب مناقب علی بن ابی طالب آورده است.
۱۵. ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱). او این حدیث را در کتاب تاریخ مدینه دمشق آورده است.
۱۶. فخر رازی (متوفای ۶۰۶)، این حدیث را به صورت ارسال مسلم در تفسیر کبیر خود آورده است.
۱۷. ابن نجّار بغدادی (متوفای ۶۳۴). در الدرالمنتور، حدیث از وی نیز روایت شده است.
۱۸. محب الدین طبری شافعی (متوفای ۶۹۴). وی نیز حدیث را در کتاب الرياض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة و نیز در ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی روایت کرده است.



۱۹. جلال الدین سیوطی مفسر مشهور سنی (متوفای ۹۱۱). وی حدیث را در کتاب الدر المنثور فی التفسیر المأثور آورده است.

۲۰. ابن حجر مکی (متوفای ۹۷۳). وی نیز در کتاب مشهور خود الصواعق المحرقة، به نقل این حدیث پرداخته است.

۲۱. شیخ علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) صاحب کنز العمال و منتخب کنز العمال نیز حدیث را روایت کرده است.

۲۲. مناوی صاحب کتاب فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر (متوفای ۱۰۳۱). وی این حدیث را در کتاب خود آورده است.

بنابر این، اگر براساس ادعای ابن تیمیه این روایت ساختگی و جعلی باشد، در این صورت تمام اندیشمندان مشهور فوق، متهم به نقل حدیث جعلی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواهند بود، اتهامی که ما از آن استقبال می کنیم و آن را می پذیریم. اما آیا به راستی سنیان چنین سخنی را قبول می کنند و به آن ملتزم می شوند؟! اگر پاسخ مثبت باشد فنعم المطلوب، و اگر نه، ثابت می شود که ادعاهای ابن تیمیه بی اساس و باطل است و اهل تسنن باید به صحت این حدیث در ذیل آیه اعتراف و به مضمون آن ملتزم شوند و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر صحابه را پذیرفته و به امامت ایشان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعتراف کنند.

#### مواضع نقل حدیث و احادیث مؤید آن

حدیثی که ابن تیمیه آن را ساختگی می داند و دنباله رو او از نقل آن توسط ابن حجر هیتمی بسیار تعجب می کند، علاوه بر این که توسط بیست و دو نفر از مشهورترین محدثان، مفسران و مورخان سنی روایت شده است، مفسران آن را در ذیل آیات متعددی از قرآن به الفاظ گوناگون نقل کرده اند. به عنوان مثال مفسران گاهی این حدیث را در تفسیر آیه شریف (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ...) از سوره مبارک یس، گاهی در تفسیر آیه شریف (وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...) از سوره مبارک غافر و گاهی نیز در تفسیر آیه (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...) از سوره حدید (همین آیه مورد بحث) مطرح ساخته اند. ابونعیم در معرفة الصحابه و ابن عساکر که در تاریخ مدینه دمشق حدیث را به نقل از ابن ابی لیلی به این صورت روایت کرده اند:

الصديقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل يس الذي قال: (يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ)، وحزقيل مؤمن آل فرعون الذي قال: (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ)، وعلي بن أبي طالب وهو أفضلهم؛<sup>١١٥</sup> راست گویان سه نفرند: حبيب نجار مؤمن آل ياسين که گفت: (يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ)؛ و حزقيل مؤمن آل فرعون که گفت: (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ)؛ و علی بن ابی طالب که برترین آنهاست.

سیوطی نیز حدیث را به همین صورت از مصادر متعدد و در تفسیر آیه (وَاضْرِبْ لَهُم مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ...) روایت کرده است. وی همچنین حدیث را به صورت دیگری نیز روایت کرده، می نویسد: وأخرج ابن عدي وابن عساكر ثلاثة ما كفروا بالله قط: مؤمن آل ياسين، وعلي بن أبي طالب و آسية امرأة فرعون؛<sup>١١٦</sup> سه نفر قطعاً به خداوند کفر نورزیدند: مؤمن آل ياسين، علی بن ابی طالب علیه السلام و آسیه همسر فرعون.

سیوطی پیش از نقل این دو روایت، حدیث دیگری نیز به نقل از طبرانی و ابن مردويه از ابن عباس آورده که مضمونش کاملاً با این روایات سازگار است و همخوانی دارد. براساس این حدیث، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

السبق ثلاثة: فالسابق إلى موسى يوشع بن نون، و السابق إلى عيسى صاحب يس، و السابق إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم علي بن أبي طالب؛<sup>١١٧</sup> پیشی گیرندگان سه نفرند: پیشی گیرنده به دعوت موسی یوشع بن نون؛ و پیشی گیرنده به دعوت عیسی صاحب یاسین؛ و پیشی گیرنده به دعوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم که علی بن ابی طالب علیه السلام است.

بنابر این احادیث یاد شده نیز از نظر مضمون و محتوا، حدیث مورد بحث را کاملاً تأیید و تقویت می کنند و با آن سازگاری کامل دارند و این قرینه ای محکم برای صحت این حدیث به شمار می رود.

#### صحت سند و اعتبار حدیث

---

١١٥. تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٤٣ و ٣١٣.  
١١٦. الدر المنثور: ٥ / ٢٦٢. همچنین ر.ك: الكامل (ابن عدي): ٦ / ٢٨٥ / ش ١٧٧٠؛ تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٣١٣؛ تاریخ بغداد: ١٤ / ١٦٠ / ش ٧٤٦٨؛ میزان الاعتدال: ٤ / ٤٦ / ش ٨١٩٥ و منابع دیگر.  
١١٧. همان. هم چنین ر.ك: المعجم الكبير: ١١ / ٧٧؛ مناقب علي بن أبي طالب وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ٣٣٠ / ش ٥٥٠.

سند حدیث نزد بسیاری از اندیشمندان مشهور و مورد اعتماد سنیان صحیح است به طوری که سنی متعصبی همچون فخر رازی به جهت اطمینان از صدور حدیث، آن را به صورت ارسال مسلم در تفسیر خویش آورده است. حافظ مشهور و مفسر نامدار دیگر سنی، یعنی سیوطی نیز یکی از روایات این حدیث را با علامت «ح» نشانه گذاری کرده است و این علامت نزد وی بیان گر حسن بودن حدیث است. علامه مناوی شارح برخی آثار سیوطی نیز حُسن حدیث را پذیرفته و با سیوطی در این باره موافقت کرده است.<sup>۱۱۸</sup> همچنین - چنان که دنباله رو ابن تیمیه نیز اشاره و به شدت اظهار تعجب کرده است - حافظ ابن حجر مکی این حدیث را در زمره مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است. بنابر این در صحت و اعتبار حدیث از نظر برخی اندیشمندان سنی تردیدی نیست و همین مقدار برای احتجاج کفایت می کند. با این حال برخی اسانید حدیث را که در کتب معتبر ذکر شده، به همراه متن حدیث مطرح و سند آن را بررسی می کنیم.

یکی از اسانید حدیث به سند و روایت حافظ دارقطنی است. وی در کتاب المؤتلف و المختلف می نویسد:

وَأَمَّا خَرِيبِل، فَهُوَ مُؤْمِن آل يَاسِينَ، ذَكَرَهُ فِي حَدِيثِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الصَّدِيقُونَ ثَلَاثٌ، حَبِيبُ بَنِ مَرِي النَّجَّارِ مُؤْمِنُ آلِ فَرْعُونَ، وَخَرِيبِلُ مُؤْمِنُ آلِ يَاسِينَ، وَالثَّلَاثُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ».

حَدَّثَنَا بِذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ بَشَّارِ الْأَنْبَارِيِّ وَأَخْرَجَهُمْ قَالَوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الْكُدَيْمِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ جَمِيعٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَخِيهِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذَلِكَ؛<sup>۱۱۹</sup>

اما حزیبیل، پس او همان مؤمن آل یاسین است که در حدیث ابن ابی لیلی از پدرش از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را ذکر کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «راست گویان سه نفرند: حبیب بن مری نجار مؤمن آل فرعون و حزیبیل مؤمن آل یاسین و سوم علی بن ابی طالب علیه السلام که او برترین آنهاست».

۱۱۸. ر.ک: فیض القدر: ۴ / ۲۳۸ / ح ۵۱۴۹. سیوطی در این باره می نویسد: «الصدیقون ثلاثة: حبيب النجار... وعلی ابن

ابی طالب... (ح)؛ الجامع الصغير: ۳ / ح ۵۱۴۹.

۱۱۹. المؤتلف والمختلف: ۳ / ۷۹.

محمد بن قاسم بن بشار انباری و دیگران از محمد بن یونس کدیمی، از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از عمرو بن جمیع، از ابن ابی لیلی، از برادرش عیسی، از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از پدرش، از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را بر ما حدیث کرد .

یکی از راویان در این سند که مورد خدشه قرار گرفته «محمد بن یونس کدیمی» است. وی را در زمره رجال صحیح ابوداود نام برده اند. خطیب بغدادی نیز شرح حال مفصلی برای او نوشته و در ضمن آن، وی را چنین توصیف کرده است:

كان حافظاً كثير الحديث سافر وسمع بالحجاز و اليمن ثم انتقل الى بغداد فسكنها و حدث بها فروى عنه من اهلها... ;

او حافظ و حدیثش فراوان بود. وی به حجاز و یمن مسافرت و در آن جا استماع حدیث کرد. وی سپس به بغداد منتقل شد و در آن جا ساکن گردید و مشغول حدیث گفتن شد. اهل بغداد از او روایت کرده اند.

این شرح حالی است که جمع کثیری از رجالیان و حدیث پژوهان سنّی درباره کدیمی نوشته اند. خطیب بغدادی همچنین به اسناد خود از عبدالله بن أحمد بن حنبل روایت می کند که گفت:

سمعت أبي يقول: كان محمد بن يونس الكديمي حسن الحديث، حسن المعرفة، ما وجد عليه إلا صحبته لسليمان الشاذكوني؛

از پدرم شنیدم که می گفت: محمد بن یونس کدیمی حدیثش و معرفتش نیکو و حسن بود. خدشه ای برای او یافت نشد، جز مصاحبتش با سلیمان شاذکونی.

خطیب همچنین از ابن خزیمه روایت کرده است که درباره کدیمی گفت:

كتب عنه بالبصرة في حياة أبي موسى و بندار؛

در زمان زندگی ابوموسی و بندار، از کدیمی حدیث نوشته ام.

همچنین از ابوالأحوص محمد بن هیثم نقل می کند که از وی درباره کدیمی سؤال شد و او در پاسخ گفت:

تسألوني عنه، هو أكبر مني، وأكثر علما، ما علمت إلا خيراً؛

از من درباره او می پرسید. او بزرگتر از من و علمش بیشتر از من است. من جز نیکی از او سراغ ندارم.

آن گاه که از عبدان اهوازی درباره وی سؤال شد، او در پاسخ گفت:

رجل معروف بالطلب والسماع الكثير. فاتني عن محمد بن معمر بعض التفسير، فسمعت من الكديمي؛

وی معروف به دست آوردن و شنیدن حدیث فراوان بود. قسمتی از تفسیر را از محمد بن عمر از دست دادم، اما آن را از کدی می درس گرفتم.

و از جعفر طیالسی نقل می کند که درباره کدی می گفته است:

الكديمي ثقة، ولكن أهل البصرة يحدّثون بكل ما يسمعون؛

کدی می مورد اعتماد و راست گو است، لیکن اهل بصره هر آنچه را می شنوند آن را نقل می کنند.

و بالاخره از خطبی نقل می کند که او نیز کدی می را توثیق کرده و گفته است:

وكان ثقة.

خطیب سپس سخنانی در طعن و بلکه در رمی کدی می به کذب آورده است و سپس نظر خود را درباره او چنین بیان می کند:

قلت: لم يزل الكديمي معروفاً عند أهل العلم بالحفظ، مشهوراً بالطلب، مقدماً في الحديث حتّى

أكثر من روايات الغرائب و المناكير، فتوقّف إذ ذاك بعض الناس عنه، و لم ينشطوا للسمع منه؛<sup>۱۲۰</sup>

می گویم: کدی می نزد اهل دانش به حفظ معروف فراست و به طلب حدیث شهرت دارد و در حدیث

پیش گام است، تا آن جا که روایات عجیب و ناشناخته وی فراوان شده و به همین جهت برخی از مردم

درباره او توقف کرده و گرایش به شنیدن حدیث از او نشان نمی دهند.

در مجموع، از آنچه درباره کدی می گفته شد استفاده می شود که او مورد اعتماد است و کسی در

وثاقت و راست گویی او خدشه نکرده، بلکه آنچه سبب قدح او معرفی شده سه مورد است: مصاحبتش با

شاذکونی، چنان که احمد بن حنبل به آن اشاره کرده و در عین حال حدیث او را حسن دانسته است.

۲. نقل و تحدیث هر آنچه که می شنیده است. این قدحی است که طیالسی درباره او ذکر می کند،

اما با این حال بر مورد اعتماد بودن وی نیز تاکید دارد.

۳. نقل روایات عجیب و ناشناخته فراوان. این قدح از سوی خطیب به وی وارد شده است و بر

همین اساس، ذهبی او را در میزان الاعتدال آورده و به عنوان یکی از احادیث منکر از وی نقل می کند که

گفته است:

إنّ رسول الله قال لعليّ: «سلام عليك يا أبا ريحانتي، أوصيك بريحانتي من الدنيا خيراً، فعن قليل

يهد ركنك». فلما قبض النبي صلى الله عليه وآله وسلم: قال: هذا أحد الركنين، فلما ماتت فاطمة عليها

السلام قال: هذا الركن الآخر؛<sup>۱۲۱</sup>

۱۲۰. تاریخ بغداد: ۴ / ۲۰۶ - ۲۱۶ / ش ۱۸۹۰. همچنین ر.ك: تهذيب التهذيب: ۹ / ۴۷۵ - ۴۷۸ / ش ۸۸۶ و منابع دیگر.

همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «سلام بر تو ای پدر ریحانه های من. تو را به نیکی با دو ریحانه ام در دنیا سفارش می کنم، پس به زودی دو رکن تو از میان خواهند رفت». پس چون پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کرد، فرمود: این یکی از دو رکن بود و هنگامی که فاطمه علیها السلام شهید شد فرمود: این رکن دیگر بود.

منکر شمردن این حدیث و نظایر آن، صرفاً نشان دهنده تعصب و عناد با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، چرا که این حدیث هیچ اشکالی ندارد و تنها بدان سبب که بیان گر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام است، منکر شمرده شده است. از این رو برای اهل انصاف روشن است که براساس آراء رجالیان سنّی، کدیمی ثقه و مورد اعتماد است و ابوداوود صاحب یکی از صحاح سنّه، از او روایت کرده است و او از رجال ابوداوود شمرده می شود؛ از همین رو ابن حجر او را در لسان المیزان نیاورده است.

البته این حدیث از غیر طریق کدیمی نیز روایت شده است که از جمله می توان به دو روایتی که احمد بن حنبل در کتاب فضائل الصحابة آورده است اشاره کرد. وی می نویسد:

حدّثنا محمد، قال: حدّثنا الحسن بن عبدالرحمن الأنصاري، قال: نا عمرو ابن جميع، عن ابن أبي ليلى، عن أخيه عيسى، عن عبدالرحمن بن أبي ليلى، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الصدّيقون ثلاثة: حبيب بن موسى النجّار مؤمن آل ياسين، وخرتيل مؤمن آل فرعون، وعليّ بن أبي طالب الثالث، وهو أفضلهم»؛<sup>۱۳۲</sup>

احمد بن حنبل به سند خود از ابولیلی روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «راست گویان سه نفرند: حبيب بن موسى نجار مؤمن آل ياسين و حزقيل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب علیه السلام که برترین آنها است».

احمد بن حنبل درباره سند آن سخنی نگفته، بلکه محقق کتاب وی درباره این روایت می گوید:

#### موضوع لأجل عمرو بن جميع؛

به خاطر وجود عمرو بن جميع در سند آن [این حدیث] ساختگی است.

در کتاب فضائل الصحابة، روایت دیگری از این حدیث به شرح زیر نقل شده است:

وفيما كتب إيلنا عبدالله بن غنم الكوفي، يذكر أنّ الحسن بن عبدالرحمن ابن ليلي المكفوف حدّثهم، قال: أنا عمرو بن جميع البصري، عن محمد بن أبي ليلى، عن عيسى بن عبدالرحمن، عن عبدالرحمن بن أبي ليلى، عن أبيه أبي ليلى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الصدّيقون ثلاثة:

«حبيب النجار مؤمن آل ياسين الذي قال: (يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ)، وحزقيل مؤمن آل فرعون

الذي قال (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ) وعليّ بن أبي طالب الثالث، وهو أفضلهم»؛<sup>۱۳۳</sup>

در آنچه عبدالله بن غنم کوفی برای ما نوشته است، یادآوری شده که حسن بن عبدالرحمن ابن لیلی مکفوف بر ایشان حدیث کرده و گفته است: عمرو بن جمیع بصری از محمد بن ابی لیلی، از عیسی بن عبدالرحمن، از عبدالرحمن ابن ابی لیلی، از پدرش ابو لیلی به ما خبر داد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «راست گویان سه نفرند: حبيب نجار مؤمن آل یس که گفت: (يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ)، و حزقيل مؤمن آل فرعون که گفت (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ)، و علی بن ابی طالب سومین نفر و برترین آنهاست».

محقق کتاب مسند احمد، در ذیل این روایت نیز می نویسد:

#### موضوع و المتهم به عمرو بن جمیع؛

روایت ساختگی است و متهم به ساخته و پرداخته کردن آن عمرو بن جمیع است.

اما از نظر برخی دیگر از مفسران و محدثان مشهور و مورد اعتماد اهل سنت، وجود «عمرو بن جمیع» در سند روایت، موجب خدشه در آن و یا دلیلی بر ساختگی بودن آن نیست. به عنوان مثال در سند روایتی که سیوطی از ابونعیم و ابن عساکر نقل کرده است نیز عمرو بن جمیع حضور دارد، با این حال سیوطی این حدیث را نیکو شمرده و مناوی نیز با او در این جهت موافقت کرده است.

چنان که پیشتر بیان شد، دارقطنی نیز این حدیث را آورده است. وی درباره تعیین اسم مؤمن آل فرعون که مورد اختلاف واقع شده، به این حدیث اعتماد و استناد کرده است و این اعتماد به روشنی بیان گر صحت و اعتبار حدیث در نزد دارقطنی است.

علاوه بر سیوطی، مناوی و دارقطنی، بسیاری از بزرگان حدیث و تفسیر سنی در روایت این حدیث اتفاق کرده اند و آن را بدون هیچ خدشه ای در صحت سندش، در شمار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده اند.<sup>۱۳۴</sup>

۱۳۳. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۲۷ / ش ۱۰۷۲.

۱۳۴. همان: ۲ / ۶۵۵ / ش ۱۱۱۷.

همین طور در تفسیر آیات متعددی از قرآن، به این حدیث استناد شده است که پیشتر به سه آیه از قرآن کریم اشاره شد که مفسران در ذیل آنها، این حدیث را روایت کرده اند. تمامی اینها شاهی محکم بر صحت حدیث نزد صاحب نظران علوم قرآنی و حدیث اهل سنت است.

جای بسی تعجب است که متعصبان این حدیث را ساختگی می شمارند، در حالی که عده ای از آنان دست به تحریف حدیث زده و به جای نام امیرالمؤمنین، نام ابوبکر را در آن قرار داده اند!<sup>۱۲۵</sup> به راستی اگر این حدیث ساختگی بود، آیا حق ستیزان ناچار به تحریف آن می شدند؟! قضاوت در این باره بر عهده اهل انصاف است.

## ۲. تردید در مصداق «صدیقان»

ابن تیمیه پس از تردید در صحت حدیث، کوشیده است تا با استناد به احادیث جعلی و تفسیر به رأی، قرآن را بر اساس هوای نفس خویش تفسیر کرده و در مصداق و مراد خداوند از صدیقان تردید کند. سخنان وی در این زمینه چنان پوچ و بی اساس است که دنباله رو وی از طرح آنها در برابر استدلال مرحوم شرف الدین صرف نظر کرده است. با این حال این مناقشات نیز طرح و نقد می شود تا برای حق جویان شبهه و ابهامی باقی نماند.

ابن تیمیه در وجه سوم و هفتم از مناقشات بی اساس خود، می کوشد ابوبکر را صدیق معرفی کند. وی می گوید:

الثالث: أن في الصحيح من غير وجه تسمية غير عليّ صدّيقاً، كتسمية أبي بكر الصّدّيق، فكيف يقال الصّدّيقون ثلاثة...

السابع أن يقال: إن كان الصّدّيق هو الذي يستحقّ الإمامة فأحقّ الناس بكونه صدّيقاً أبو بكر؛<sup>۱۲۶</sup> همانا در صحیح بدون وجهی، غیر علی صدیق نامیده شده است، مانند نامیده شدن ابوبکر صدیق، پس چگونه گفته می شود که صدیق ها سه نفرند...

۱۲۴. برای نمونه ر.ک: مناقب علی بن ابي طالب (ابن مغازلي): ۲۰۰ - ۲۰۱ / ش ۲۶۲؛ الجامع الصغير: ۲ / ۱۱۵ / ش ۵۱۴۹؛ كنز العمال: ۱۱ / ۶۰۱ / ش ۳۲۸۹۸؛ فيض القدير: ۴ / ۳۱۳ / ش ۵۱۴۸ و ۵۱۴۹؛ تفسير الرازي: ۲۷ / ۵۷؛ تفسير القرطبي: ۱۵ / ۲۰؛ الدر المنثور: ۵ / ۲۶۲.

۱۲۵. برای نمونه ر.ک: تفسير القرطبي: ۱۵ / ۳۰۶.

۱۲۶. منهاج السنة: ۷ / ۱۶۲ - ۱۶۳.



هفتم این که گفته می شود: اگر صدیق کسی است که برای امامت استحقاق دارد، پس سزاوارترین مردم به صدیق بودن ابوبکر است.

در پاسخ به این ادّعی بی اساس باید گفت که براساس روایات صحیح و مسلم نزد فریقین، صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و برخی نواصب و حق ستیزان متعصب، این عنوان را ربوده و به دروغ به ابوبکر نسبت داده اند. بر اساس حدیث صحیحی که در الکنی والأسماء آمده است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أنا الصّدیق الأكبر، آمنت قبل أن یؤمن أبوبکر، و أسلمت قبل أن یسلم؛<sup>۱۳۷</sup>

من صدیق اکبرم. ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد و اسلام آوردم پیش از آنکه او اسلام آورد.

در حدیث دیگری آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خداوند سبحان عرضه می دارد:

اللّٰهُمَّ لاَ أعرف عبداً من هذه ألامّة عبدك قبلي غير نبيك ثلاث مرّات، لقد صلّيت قبل أن یصلّي  
الناس سبعاً؛

خداوندا، از میان این امت بنده ای را نمی شناسم که پیش از من تو را بندگی کرده باشد جز پیامبرت.

سه مرتبه این را فرمود. به تحقیق هفت سال پیش از آنکه مردم نماز بخوانند من نماز خواندم.

حافظ ابوبکر هیثمی درباره این حدیث می نویسد:

رواه أحمد، و أبویعلی باختصار، و البزار، و الطبرانی فی الأوسط، وإسناده حسن؛<sup>۱۳۸</sup>

احمد و ابویعلی آن را به اختصار و بزار و طبرانی در اوسط آن را روایت کرده اند و اسناد آن نیکو است.

ابن ماجه و حاکم نیشابوری نیز به اسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوه و السلام روایت

کرده اند که فرمود:

إنّی عبدالله و أخو رسوله، و أنا الصّدیق الأكبر لا یقولها بعدي إلاّ کاذب، صلّیت قبل الناس بسبع

سنین قبل یعبده أحد من هذه الأمة؛

همانا من بنده خدا و برادر رسولش هستم و من صدیق اکبرم. غیر از من کسی این سخن را نمی گوید

مگر دروغ گو. هفت سال پیش از همه مردم نماز خواندم، قبل از آنکه احدی از این امت خدا را عبادت

کند.

---

۱۲۷. الکنی والأسماء: ۲ / ۹۰۵ / ش ۱۵۸۷. همچنین ر.ک: الرياض النضرة: ۳ / ۱۱۰ / کنز العمال: ۱۳ / ۱۶۴ / ش ۳۶۴۹۸؛ الإكمال  
فی أسماء الرجال: ۲۰ و ۱۲۷؛ الکامل (ابن عدي): ۳ / ۲۷۴ / ش ۷۴۶؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۳؛ تهذیب الکمال: ۱۲ / ۱۸ / ش  
۲۵۳۷؛ أنساب الأشراف: ۲ / ۱۴۶؛ المعارف (ابن قتیبة): ۱۶۹؛ البدایة و النهایة: ۷ / ۳۷۰؛ جامع الأحادیث: ۳۰ / ۴۵۸ / ش ۳۳۵۴۰؛  
نخائر العقبی: ۱ / ۵۸؛ سمط النجوم العوالی: ۲ / ۱۱.

ابن ماجه در ادامه می نویسد:

هذا إسناد صحيح، رجاله ثقات، رواه الحاكم في المستدرک عن المنهال، و قال: صحيح علی شرط

الشيخين؛<sup>۱۲۹</sup>

این اسناد صحیح و رجال آن مورد اعتماد وثقه هستند. حاکم در مستدرک از منهال آن را روایت کرده و گفته است که براساس شرط شیخین صحیح است.

نکته در خور توجهی که در این روایت وجود دارد، تعبیر «بعدی» است. براساس شواهد فراوان، در بسیاری از کتاب های حدیثی مراد از «بعدی» مرتبتی است نه زمانی، یعنی منظور آن است که غیر از من احدی چنین ادعایی نمی کند مگر آن که دروغ گوست. در برخی مصادر معتبر به جای واژه بعدی، تعبیر «غیری» به کار رفته است.

نکته دیگر این که صدیق بودن با سبقت در اسلام گره خورده است، از همین رو - چنان که پیشتر به مناسبت اشاره شد - سیوطی پیش از نقل حدیث مربوط به «صدیقان» در تفسیر آیه ۱۳ سوره مبارک یس، احادیث مربوط به معرفی «السابقون» را مطرح ساخته است. همین طور احادیث دیگری را در این قسمت نقل کرده است که براساس آنها، در عدم کفر به خداوند نیز با سبقت و صدیق بودن پیوند دارد. به عبارت دیگر، صدیق حقیقی کسی است که در هیچ لحظه و آنی از لحظات و آنات زندگی خویش به خدا کفر نورزیده باشد و در ایمان به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیش گام و از همگان مقدم باشد. تنها کسی که در امت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین ویژگی هایی دارد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، در حالی که ابوبکر پیشتر عمر خود را در کفر به سر برده و اظهار اسلام وی نیز پس از پنجاه نفر بوده است.<sup>۱۳۰</sup>

سیوطی در تفسیر آیه ای از سوره یس، به نقل از طبرانی و ابن مردویه، از ابن عباس حدیثی نقل

می کند که براساس آن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

۱۲۸. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۲.

۱۲۹. سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۴ / ش ۱۲۰. همچنین ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۲. المصنف (ابن ابی شیبیه): ۷ / ۴۹۸؛ السنة

(ابن ابی عاصم): ۵۸۴ / ش ۱۳۲۴؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۱۰۶ - ۱۰۷ / ش ۸۳۹۵؛ خصائص امیرالمؤمنین (نسائی): ۴۶؛

کنز العمال: ۱۳ / ۱۲۲ / ش ۳۶۳۸۹؛ تفسیر الثعلبی: ۵ / ۸۵؛ تهذیب الکمال: ۲۲ / ۵۱۴ / ش ۴۵۷۲؛ تاریخ الطبری: ۲ / ۵۶؛ الكامل

فی تاریخ: ۲ / ۵۷؛ البدایة والنهاية: ۳ / ۳۶؛ السیرة النبویة (ابن کثیر): ۱ / ۴۳۱ - ۴۳۲.

۱۳۰. ر.ک: تاریخ الطبری: ۲ / ۶۰.

السبق ثلاثة، فالسابق إلى موسى يوشع بن نون، و السابق إلى عيسى صاحب يس، و السابق إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم علي بن أبي طالب؛

پیشی گیرندگان سه کس اند: پیشی گیرنده به دعوت موسی یوشع بن نون، و پیشی گیرنده به دعوت عیسی صاحب یاسین، و پیشی گیرنده به دعوت محمد علی بن ابی طالب است.

وی سپس از ابن عدی و ابن عساکر نقل می کند که:

ثلاثة ما كفروا بالله قط: مؤمن آل ياسين، و علي بن أبي طالب، و آسية امرأة فرعون؛

سه نفر قطعاً به خدا کفر نورزیدند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون.

سیوطی بلافاصله پس از نقل این حدیث می نویسد:

و أخرج البخاري في تاريخه عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الصدّيقون

ثلاثة: حزقيل مؤمن آل فرعون، و حبيب النجار صاحب آل ياسين، و علي بن أبي طالب».<sup>۱۳۱</sup>

این ترتیب به روشنی نشان می دهد که از نظر سیوطی، میان عدم کفر به خدا، سبقت در ایمان و

صدیق بودن پیوندی ناگسستنی برقرار است، چنان که حلبی یکی از اندیشمندان سنی، در سیره الحلبیة به این نکته تصریح کرده است.

وی به نقل از إمتاع الاسماع می نویسد:

و أما علي بن أبي طالب فلم يكن مشركاً بالله أبداً، لأنه كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في

كفالاته كأحد أولاده، يتبعه في جميع أموره، فلم يحتج أن يدعى للإسلام، فيقال أسلم؛

اما علی بن ابی طالب هرگز به خدا شرک نورزیده است، چرا که او همیشه همچون یکی از فرزندان ایشان

همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و تحت کفالت ایشان بوده است و در همه امور از ایشان تبعیت

کرده است. پس احتیاجی نیست که برای اسلام آوردن ادعا کند تا گفته شود او اسلام آورده است.

حلبی پس از نقل این حکایت می نویسد:

ثم رأيت في الحديث ما يدلّ لما في الإمتاع و هو ثلاثة ما كفروا بالله قط: مؤمن آل ياسين، و عليّ

بن أبي طالب، و آسية امرأة فرعون.

والذي في العرائس روي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: «سباق الأمم ثلاثة لم يكفروا بالله

طرفة عين: حزقيل مؤمن آل فرعون، و حبيب النجار صاحب يس، و عليّ بن أبي طالب رضی الله

تعالی عنهم، وهو أفضلهم».<sup>۱۳۲</sup>

سپس در حدیث چیزی را دیدم که بر حکایت موجود در امتاع الاسماع دلالت دارد و آن این حدیث است که سه نفر قطعاً به خدا کفر نورزیدند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون و آنچه در العراش آمده است از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده که ایشان: «فرمود پیشی گیرندگان امت ها سه نفرند که به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزیده اند: حزقیل مؤمن آل فرعون، حبیب نجار صاحب یاسین و علی بن ابی طالب. خداوند از ایشان راضی باشد و علی برترین آنهاست».

بنابر این، نزد اهل فهم روشن است که صدیق حقیقی کسی است که هرگز در طول عمر خود به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر و شرك نورزیده و در پذیرش دعوت پیامبر خدا از همه پیشی گرفته باشد و این نکته به هویدایی تمام آشکار می سازد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، هرگز ابوبکر را به وصف صدیق توصیف نکرده است، هر چند که این مطلب را سنیان از نظر خودشان به سند صحیح آن را در کتب معتبر نزد خود به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داده باشند. و نیز روشن است که آنان هرگز در مقام احتجاج و مناظره مجاز نیستند به آنچه تنها نزد خود معتبر و مقبول است استناد و احتجاج کنند و این کار بیهوده و باطلی است که ابن تیمیه مرتکب شده و جهل خود را بیش از پیش آشکار ساخته است. بد نیست به این نکته هم توجه شود که وصف فاروق نیز از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عمر اطلاق نشده است و چنان که برخی از اندیشمندان سنی به صراحت اذعان کرده اند، این لقب چیزی است که یهودیان به عمر داده اند که بررسی آن مجال خود را می طلبد.

بنابر این روشن شد که ادعای ابن تیمیه تا چه حد سست و بی اساس است و صدیق حقیقی کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. در برخی مصادر، به اسناد از ابن عباس نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

ستكون فتنة، فمن أدركها فعليه بخصلتين: كتاب الله و علي بن أبي طالب، فإني سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول وهو أخذ بيد علي: «هذا أول من آمن بي و أول من يصفحني يوم القيامة، وهو فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل، وهو يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الظلمة، وهو الصديق الأكبر، وهو خليفتي من بعدي»<sup>۱۳۳</sup>

۱۳۲. السيرة الحلبية: ۱ / ۴۳۴ - ۴۳۵.

۱۳۳. ميزان الاعتدال: ۲ / ۳ / ش ۲۵۸۷؛ لسان الميزان: ۲ / ۴۱۴ / ش ۱۷۰۴ و منابع دیگر.

به زودی فتنه ای پیش خواهد آمد. پس هر کس آن را درک کرد باید به دو خوشه چنگ زند: کتاب خدا و علی بن ابی طالب. همانا از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود شنیدم که می فرمود: «این نخستین کسی است که به من ایمان آورده و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند. او فاروق این امت است و بین حق و باطل جدایی می افکند. او پادشاه مؤمنان است و مال و ثروت، ملکه تاریکی است. او صدیق اکبر و خلیفه من پس از من است.»

این حدیث علاوه بر تصریح به اختصاص وصف «صدیق» و «فاروق» به امیرالمؤمنین علیه السلام، نص در امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. به همین سبب، ذهبی نتوانسته آن را تحمل کند و پس از بیان شرح حال «داهر بن یحیی رازی»، این حدیث را به عنوان خدشه ای در شخصیت وی ذکر کرده و پس از آن می نویسد:

فهذا باطل، ولم أر أحداً ذكر داهراً حتى و لا ابن أبي حاتم بلدية؛<sup>۱۳۴</sup>

این حدیث باطل است در حالی که ندیدم احدی چیزی در قدح داهر ذکر کند، حتی ابن ابی حاتم. اهل انصاف خود قضاوت کنند که این متعصبان چگونه حدیث کسی را باطل می شمارند که هیچ جرحی به وی نشده است؟ و چگونه اوصاف اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام را می ربایند و به پیشوایان خود نسبت می دهند؟ حدیثی را که این وصف را به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده ساختگی معرفی می کنند و در مقابل با جعل حدیث و نسبت دروغ به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، همان وصف را برای پیشوایان خود ذکر می کنند؟! به راستی چه کسی دروغ گوشت؟ و چه کسی تعصب مورزد؟ و کدامین حدیث ساختگی است؟

ابن تیمیه در تلاش دیگر در صدد برآمده که وصف صدیق را توسعه دهد؛ از این رو با تفسیر به رأی و براساس هوای نفس خویش، در مقابل نص صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اجتهاد و ادعا می کند که مراد از راست گویان در این آیه منحصر به سه نفر نیست. او می نویسد:

الوجه الرابع: أن الله تعالى قد سمى مريم صديقة، فكيف يقال الصدّيقون ثلاثة؟

الوجه الخامس: أن قول القائل الصدّيقون ثلاثة، إن أراد به أنه لاصديق إلا هؤلاء، فإنه كذب مخالف للكتاب، والسنة، وإجماع المسلمين، وإن أراد أن الكامل في الصدّيقية هم الثلاثة فهو أيضاً خطأ لأن أمتنا خير أمة أخرجت للناس، فكيف يكون المصدق بموسى و رسل عيسى أفضل من المصدقين بمحمد؟ والله تعالى لم يسم مؤمن آل فرعون صدّيقاً، ولا يسمّى صاحب آل ياسين صدّيقاً،

ولكنهم صدقوا بالرسول، والمصدقون بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم أفضل منهم، وقد سمى الله الأنبياء صديقين في مثل قوله (وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا)،<sup>١٣٥</sup> (وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا)<sup>١٣٦</sup> وقوله عن (يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ).<sup>١٣٧</sup>

الوجه السادس: أن الله تعالى قال: (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ)<sup>١٣٨</sup> و هذا يقتضي أن كل مؤمن آمن بالله ورسوله فهو صديق؛<sup>١٣٩</sup>

وجه چهارم: خدای متعال مریم را صديق نامید، پس چگونه می شود صدیقان سه نفر باشند؟  
 وجه پنجم: اگر کلام گوینده این باشد که مراد از صدیقان در آیه فقط سه نفرند، این گفتار دروغ و مخالف با قرآن، سنت و اجماع مسلمین است. و اگر مراد این است که اینان افرادی هستند که در صدیقیت کامل هستند، این قول نیز اشتباه است، چرا که امت ما بهترین امت است، چگونه می شود تصدیق کننده موسی و فرستادگان عیسی از تصدیق کنندگان محمد برتر باشند؟ سوگند به خدا مؤمن آل فرعون، رفیق آل یاسین صديق نامیده نشدند، مگر اینکه فرستادگان الهی را تصدیق نمودند، و تصدیق کنندگان محمد صلى الله عليه وآله از ایشان برتر هستند و خداوند انبیاء را صديق نامید.

در این سه آیه (وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا)، (وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا) و (يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ) ابراهیم، ادريس و يوسف صديق نامیده شده اند.  
 وجه هفتم: می فرماید: (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ)، این آیه مقتضی آن است که هر مؤمنی که به خدا و رسولانش ایمان آورده، او صديق باشد.

در پاسخ به این سخنان بیهوده و ادعاهای بی اساس باید گفت: چنان که پیش از این ثابت شد، معنای تام و صديق در این آیه کسی است که هرگز کمتر از آنی به خدا شرك و كفر نورزیده و در پذیرش دعوت رسول خدا از همگان پیشی گرفته باشد.

اما این که وی صديق بودن حضرت مریم علیها السلام را به عنوان معارضی برای حدیث رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم می شمارد، نشان گر جهل اوست؛ زیرا اثبات این که مراد از صدیقان در این آیه سه نفرند، وصف صديق را از دیگران نفی نمی کند، پس حضرت مریم علیهما السلام بدون شك صديقه است و مؤمنان

١٣٥. سوره مریم، آیه ٥٦.

١٣٦. همان، آیه ٤١.

١٣٧. سوره یوسف، آیه ٤٦.

١٣٨. سوره حدید، آیه ٢٠.

١٣٩. منهاج السنة: ٧ / ١٦٢ - ١٦٣.

کامل همه صدیق اند، اما مراد از صدیقون در این آیه سه نفر است. قائل این سخن که ابن تیمیه آن را دروغ گو و خطاکار می شمارد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است! با این حال، تعصب، عناد، لجاج و حق ستیزی سبب شده است تا وی بدون توجه به قائل این سخن و بی آنکه آن را درست فهمیده باشد، چنین هتاک و جسارت کند.

البته اشکالات دیگری هم بر ادعاهای باطل و سخنان بی اساس ابن تیمیه وارد است که در اینجا برای پیشگیری از طولانی شدن بحث، از آن ها صرف نظر و به همین مقدار بسنده می کنیم.

آيه (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً)



آیه (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً)

یکی از آیاتی که براساس روایات متعدد در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، آیه ۲۷۴ سوره مبارک بقره است. خداوند سبحان در این آیه شریف می فرماید:

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)<sup>۱۴۰</sup>

کسانی که اموال خود را در شب و روز و به صورت پنهانی، در آشکار انفاق می کنند؛ پس اجر ایشان نزد پروردگارشان محفوظ خواهد بود و هیچ ترسی بر ایشان نیست و اندوهگین نخواهند شد.

گروهی از محدثان و مفسران مشهور سنی، در متون و منابع معتبر خود و در ذیل این آیه، حدیثی نقل کرده اند که براساس آن، این آیه درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. نزول این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فضیلتی است که اختصاص به آن حضرت دارد و برای احدی غیر از ایشان حاصل نشده است، در نتیجه این آیه شریف نیز به روشنی بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر صحابه دلالت دارد و چنان که بارها بیان شد، به حکم قاعده عقلی قبح تقدّم مفضول بر فاضل، امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثابت می شود.

مرحوم شرف الدین درباره نزول این آیه شریف می فرماید:

أخرج المحدثون والمفسرون، وأصحاب الكتب في أسباب النزول بأسانيدهم إلى ابن عباس في قوله تعالى: (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً) قال: نزلت في علي بن أبي طالب، كان عنده أربعة دراهم، فأنفق بالليل واحداً، وبالنهار، واحداً وفي السرّ واحداً، وفي العلانية واحداً،

۱۴۰. سوره بقره، آیه ۲۷۴.

فنزلت الآية. أخرجه الإمام الواحدي في أسباب النزول بسنده إلى ابن عباس. وأخرجه أيضاً عن مجاهد، ثم نقله عن الكلبي مع زيادة فيه؛<sup>١٤١</sup>

محدثان، مفسران و صاحبان كتاب های مربوط به اسباب نزول، به اسانید خود از ابن عباس آورده اند که درباره سخن خدای تعالی که فرمود: (الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً) گفت: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. نزد او چهار درهم بود، پس يك درهم در شب انفاق کرد و درهمی در روز و يك درهم دیگر در نهان و درهمی دیگر را به صورت آشکار انفاق کرد، پس این آیه نازل شد.

امام واحدی به سند خود از ابن عباس در اسباب النزول این حدیث را آورد. همچنین از مجاهد آن را روایت کرده و سپس با اضافاتی در آن، از کلبی نقل کرده است.

#### برخی از روایات مشهور حدیث

چنان که مرحوم سید فرموده است، این تفسیر در ذیل آیه شریف در بسیاری از منابع تفسیری معتبر و مقبول نزد سنیان مطرح شده است. به عنوان نمونه، سیوطی در کتاب الدر المنثور و در تفسیر این آیه شریف می نویسد:

و أخرج عبدالرزاق، وعبد بن حميد، و ابن جرير، و ابن المنذر، و ابن أبي حاتم، و الطبراني، و ابن عساکر من طريق عبدالوهاب بن مجاهد، عن أبيه، عن ابن عباس في قوله: (الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً) قال: نزلت في علي بن أبي طالب، كانت له أربعة دراهم، فأنفق بالليل درهماً، وبالنهـار درهماً، وسراً درهماً، وعلانيةً درهماً؛<sup>١٤٢</sup>

عبدالرزاق، عبد بن حميد، ابن جرير، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن عساکر از طریق عبدالوهاب بن مجاهد از پدرش از ابن عباس آورده اند که درباره سخن خداوند که فرمود: (الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً) گفت: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. او چهار درهم داشت، يك درهم را در شب انفاق کرد و يك درهم را در روز و درهمی را در نهان و درهمی نیز در آشکارا انفاق کرد.

براساس آنچه سیوطی در تفسیر خود نقل کرده است، اعلام و مفسران نامداری این روایت را در

تفسیر آیه نقل کرده اند. عالمانی همچون:

١٤١. المراجعات: ٩٨.

۱. عبدالرزاق بن همام صنعانی که شیخ و استاد بخاری است؛
  ۲. عبد بن حمید که از اندیشمندان مشهور سنی و صاحب مسند معروف است؛
  ۳. ابن منذر. وی نیز از مفسران بزرگ سنی به شمار می رود؛
  ۴. ابن ابی حاتم. او نیز صاحب تفسیر و کتب مورد اعتماد و معتبری نزد سنیان است؛
  ۵. طبرانی صاحب معجم های سه گانه؛
  ۶. ابن عساکر حافظ و مورخ معروف شامی، صاحب کتاب مشهور تاریخ مدینه دمشق.
- سیوطی در ذیل آیه شریف، حدیث تفسیری ابن عباس را به این عالمان مشهور نسبت داده که تمامی آنها حدیث را از طریق عبدالوهاب بن مجاهد، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده اند.

#### روایت در تفاسیر مشهور سنی

علاوه بر کسانی که سیوطی در تفسیرش از آنان نام برده است، این حدیث در تفاسیر معروف، مشهور و متعدد دیگری نیز آمده که از میان آنها می توان به تفاسیر زیر اشاره کرد:

#### ۱. تفسیر قرطبی

در این تفسیر آمده است:

عن عبدالرزاق: أخبرنا عبدالوهاب بن مجاهد، عن أبيه، عن ابن عباس، أنه قال: أنزلت في علي؛<sup>۱۴۳</sup>  
 از عبدالرزاق [روایت شده است که]: عبدالوهاب بن مجاهد، از پدرش، از ابن عباس به ما خبر داد که او گفت: [آیه] در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

#### ۲. تفسیر بغوی

بغوی می نویسد:

روي عن مجاهد، عن ابن عباس رضی الله عنهما، قال: نزلت هذه الآية في علي بن أبي طالب؛<sup>۱۴۴</sup>  
 حدیث از مجاهد، از ابن عباس روایت شده است که گفت: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

#### ۳. تفسیر ابن کثیر

۱۴۲. الدر المنثور: ۱ / ۳۶۳.

۱۴۳. تفسیر القرطبی: ۳ / ۳۴۷.

۱۴۴. تفسیر البغوی: ۱ / ۲۶۰.

او در تفسیر خود چنین می نویسد:

قال ابن أبي حاتم: حدثنا أبو سعيد الأشج: أخبرنا يحيى بن يمان، عن عبد الوهّاب بن مجاهد، عن ابن جبير، عن أبيه، قال: كان لعليّ أربعة دراهم... و كذا رواه ابن جرير من طريق عبد الوهّاب بن مجاهد، وهو ضعيف، لكن رواه ابن مردويه من وجه آخر عن ابن عباس أنّها نزلت في عليّ بن أبي طالب؛<sup>١٤٥</sup>

ابن ابی حاتم به سند خود از ابن جبير، از پدرش برای ما روایت کرد که گفت: علی علیه السلام چهار درهم داشت... و ابن جرير نیز از طریق عبدالوهاب بن مجاهد این چنین روایت کرد، در حالی که او ضعیف است؛ لیکن ابن مردويه به صورت دیگری از ابن عباس حدیث را روایت کرده که آیه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

#### ٤. تفسیر شوکانی

وی نیز در تفسیر آیه شریف می نویسد:

و أخرج عبدالرزاق، و عبد بن حميد، و ابن جرير، و ابن المنذر، و ابن أبي حاتم، و الطبراني، و ابن عساکر من طريق عبد الوهّاب بن مجاهد، عن أبيه، عن ابن عباس في هذه الآية، قال: نزلت في عليّ بن أبي طالب... وعبد الوهّاب ضعيف، ولكن قد رواه ابن مردويه من وجه آخر عن ابن عباس؛<sup>١٤٦</sup>

عبدالرزاق، عبد بن حميد، ابن جرير، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن عساکر از طریق عبدالوهاب بن مجاهد، از پدرش، از ابن عباس آورده اند که درباره آیه گفت: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است... عبدالوهاب ضعیف است، لیکن ابن مردويه حدیث را به طریق دیگری از ابن عباس روایت کرده است.

#### ٥. تفسیر آلوسی

آلوسی در تفسیرش می نویسد:

إختلف في من نزلت؟ فأخرج عبدالرزاق، و ابن المنذر، عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما، أنّها نزلت في عليّ كرم الله تعالی وجهه... و في رواية الكلبي، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ما

١٤٥. تفسیر ابن کثیر: ١ / ٣٣٣.

١٤٦. فتح القدیر: ١ / ٢٩٤.

حملك على هذا؟ قال: حملني أن استوجب على الله تعالى الذي و عدني، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إِلَّا أَنْ ذَلِكَ لَكَ»؛<sup>١٤٧</sup>

اختلاف شده که آیه درباره چه کسی نازل شده است. عبدالرزاق و ابن منذر از ابن عباس آورده اند که درباره علی علیه السلام نازل شده است. در روایت کلبی نیز آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او [یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام] فرمود: «چه انگیزه ای تو را بر این کار واداشت؟» عرض کرد: انگیزه ام این بود که مستوجب پاداشی شوم که خداوند به من وعده داده است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «بدان که آن برای توست».

بنابر این، چنان که مرحوم سید شرف الدین فرموده است، نزول آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام را محدثان، مفسران و صاحبان کتب اسباب نزول روایت کرده اند.

#### استدلال مرحوم علامه حلی به آیه

مرحوم علامه حلی، این آیه را به عنوان یکی دیگر از آیات دلالت کننده بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است. ایشان در کتاب شریف منهاج الكرامة می فرماید:

البرهان السابع و العشرون: قوله تعالى: (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً) من طريق أبي نعيم الحافظ بإسناده إلى ابن عباس، قال: نزلت في علي عليه السلام كان معه أربعة دراهم فأنفق بالليل درهما، و بالنهار درهما، و في السرّ درهما، و في العلانية درهما. و كذا رواه الثعلبي في تفسيره، و لم يحصل لغير علي عليه السلام ذلك، فيكون أفضل، فيكون هو الإمام؛<sup>١٤٨</sup>

برهان بیست و هفتم سخن خدای تعالی است [که فرمود]: (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً). از طریق حافظ ابونعیم به اسناد خود از ابن عباس [روایت شده است که] گفت: [این آیه] درباره علی علیه السلام نازل شده است. او چهار درهم داشت که شب يك درهم، روز نیز يك درهم انفاق کرد و به صورت پنهانی درهمی و در آشکارا درهمی دیگر انفاق کرد. ثعلبی نیز در تفسیر خود این چنین روایت کرده است.

این برای غیر علی علیه السلام حاصل نشده است، پس او افضل و در نتیجه او امام است.

#### مناقشه در سند حدیث

١٤٧. تفسیر الالوسی: ٣ / ٤٨.

١٤٨. منهاج الكرامة: ١٣٧.

چنان که پیشتر بیان شد، حدیث نزول آیه در شان امیرالمؤمنین علیه السلام توسط شماری از مفسران و محدثان مشهور و مورد اعتماد سنیان روایت شده است و همین نقل حدیث از سوی اینان، از مقبولیت حدیث نزد آنان حکایت دارد. در این میان مطابق معمول، ابن تیمیه از باب نفی هر گونه حدیثی در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، در صحت این حدیث تردید کرده و آن را دروغ شمرده است! وی در مناقشه به استدلال مرحوم علامه حلی می گوید:

و الجواب من وجوه: أحدها: المطالبة بصحة النقل، و رواية أبي نعیم، والثعلبي لا تدل علی الصحة.

الثاني: أن هذا كذب، ليس بثابت؛<sup>۱۴۹</sup>

و پاسخ به آن جوهری دارد: یکی از آنها مطالبه صحت نقل است، چرا که نقل روایت از سوی ابونعیم و ثعلبی، بر صحت آن دلالت نمی کند. و دوم این که این حدیث ثابت نیست و دروغ است! این ادعا نیز همچون سایر ادعاهای ابن تیمیه بی اساس است و او هر حدیثی را که در بیان فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است، بدون هیچ دلیل مستندی و صرفاً به جهت تعصب و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام رد می کند. او ادعا کرده که نقل روایت توسط ابونعیم و ثعلبی، بر صحت حدیث دلالت نمی کند. اما سؤال این است که مگر این دو از مفسران بزرگ و مقبول سنیان نیستند؟! چنان که بارها تاکید کردیم، ما قبول داریم که نه تنها روایت ابونعیم و ثعلبی، بلکه روایات و سخنان هیچ يك از سنیان ارزش و اعتباری ندارد و صحت تمام سخنان آنها محل تردید است، اما آیا سنیان به این حقیقت ملتزم می شوند و آن را می پذیرند؟! اگر پاسخ این سؤال منفی باشد که هست، باید اعتراف کرد که شیوه بحث ابن تیمیه شیوه ای غیر علمی و متعصبانه است.

به این نکته هم باید توجه داشت که این حدیث، تنها از سوی ابونعیم و ثعلبی روایت نشده، بلکه گروه دیگری از بزرگترین اندیشمندان مورد اعتماد سنیان به نقل آن پرداخته اند و ما پیش از این، نام برخی از آنها را ذکر کردیم. همچنین برخی از مهم ترین کتب تفسیری اهل سنت که در ذیل آیه مذکور به آن پرداخته بود را برشمردیم. مهم تر از همه که تناقض گویی ابن تیمیه را آشکار می سازد، نقل حدیث از سوی ابن ابی حاتم است، چرا که - همانطور که درگذشته اشاره شد - ابن تیمیه تصریح کرده

۱۴۹. منهاج السنة: ۷ / ۱۶۴.

تفسیر ابن ابی حاتم از هر حدیثی دروغین خالی است،<sup>۱۵۰</sup> با این حال حدیثی را دروغ معرفی می کند که ابن ابی حاتم در تفسیرش آورده است و این یکی از تناقضات آشکار در کلام اوست.

لازمه ادعای ابن تیمیه مبنی بر دروغ بودن حدیث، آن است که محدثان و مفسران مشهوری همچون عبدالرزاق، عبد بن حمید، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابن عساکر، ابن مردویه، ابن اثیر، قرطبی، بغوی، ابن کثیر، شوکانی، آلوسی و دیگران بر ابن عباس دروغ بسته باشند. اگر اهل سنت به این مطلب ملتزم شوند، می گوئیم تقصیر شیعه چیست که اندیشمندان نامدار شما به ابن عباس دروغ می بندند و احادیث دروغین نقل می کنند. و اگر این سخن را نپذیرند، باید بر بی اساس بودن ادعاهای ابن تیمیه اعتراف کنند. اما ابن تیمیه دنباله روهایی دارد که در عناد و لجاج از وی افراطی ترند، از این رو نه تنها سست و بی اساس بودن ادعاهای وی را نمی پذیرند، بلکه می کوشند سخنان بی پایه او را تقویت کنند! و عجیب تر این که گاهی به این ادعای بی اساس استناد کرده اند. به عنوان نمونه یکی از اتباع وی در مناقشه به کلام مرحوم شرف الدین در المراجعات می نویسد:

هذه الرواية كذب علي ابن عباس، و هي من رواية عبد الوهَّاب بن مجاهد، عن أبيه، عن ابن عباس.

و عبد الوهَّاب بن مجاهد كذَّبه سفیان الثوري، و قال أحمد: ليس بشيء، ضعيف الحديث، و قال النسائي: ليس بثقة، و لا يكتب حديثه، و قال وكيع: كانوا يقولون إنه لم يسمع من أبيه، و ذكره يعقوب بن سفیان في باب من يرغب عن الرواية عنهم، و قال الحاكم، روى أحاديث موضوعه، و قال ابن الجوزي: أجمعوا على ترك حديثه، و كذلك هي رواية عن الكلبي...

و مع أنَّ الواحدی سبق و ذكر في هذه الآية أربع روايات تخالف ما ذهب إليه المؤلف، إلاَّ أنَّه اختار ما لم يصح؛ لأنَّه يؤيِّد مذهبه، فتأمَّل سلامة منهجه، و قد علَّق شيخ الإسلام ابن تیمیه في ردِّه على ابن المطهر في هذه الآية بقوله، لكن هذه التفاسير الباطلة يقول: «مثلها كثير من الجهال»؛

این روایت دروغی است که به ابن عباس بسته اند و آن روایت عبدالوهاب بن مجاهد، از پدرش، از ابن عباس است و سفیان ثوری، عبدالوهاب بن مجاهد را دروغ گو شمرده است. احمد گفته است: چیزی نیست و حدیثش ضعیف است و نسائی گفته: مورد اعتماد نیست و حدیثش نوشته نمی شود. و کعب گفته است: می گویند که او از پدرش حدیث استماع نکرده است و یعقوب بن سفیان نام او را در باب کسانی ذکر کرده که از روایت آنها حذر می شود. حاکم نیز می گوید: احادیث ساختگی روایت می کند.

۱۵۰. منهاج السنة: ۷ / ۱۷۸ - ۱۷۹. همچنین ر.ک: تفسیر ابن ابی حاتم: ۱ / ۱۴.

ابن جوزی نیز گفته است: بر ترك حدیث او اجماع کرده اند و این روایت از کلبی نیز این چنین است... .  
با این که واحدی پیشتر در ذیل این آیه چهار روایت دیگر آورده که با آنچه مؤلف (مرحوم شرف الدین) به دنبال آن است مخالف است، اما او روایتی را برگزیده که صحیح نیست، چرا که همین روات، مذهب او را تایید می کند. پس در سلامت روش او تامل کن. و شیخ الاسلام ابن تیمیه در رد بر ابن مطهر [مرحوم علامه حلی] در این آیه، با این سخن تعلیق زده است که: «نظیر این تفاسیر باطل را بسیاری از جهال می گویند».

بر اساس این دفاع غیرمنطقی از ابن تیمیه، تمام مفسران و محدثان مشهوری که نامشان پیشتر مطرح شد، در زمره جاهلان اند و کارشان نقل و روایت اکاذیب است! اما هر چند که این مطلب صحیح است، ولی روایتی را که مرحوم علامه و شرف الدین از ابن اندیشمندان - که ابن تیمیه و دنبال رو او آن ها را جاهل و دروغ پرداز معرفی می کنند - نقل کرده اند، صحیح و بدون اشکال است؛ زیرا حتی اگر تضعیف عبدالوهاب بن مجاهد را بر پایه مبانی رجالی سنی بپذیریم، باز هم نمی توان گفت حدیث از نظر مفسران و محدثان سنی دروغ و ساختگی است، چرا که در این صورت یا آن را مطرح نمی کردند، و یا دست کم باید دروغین بودن آن را یادآور می شدند. افزون بر آنکه این حدیث به غیر از طریق عبدالوهاب بن مجاهد، از طریق دیگری نیز روایت شده و چنان که پیشتر مطرح شد، در تفسیر ابن کثیر و شوکانی پس از اشاره به ضعیف بودن عبدالوهاب بن مجاهد، بلافاصله تاکید شده است که ابن مردویه این حدیث را از طریق دیگری هم روایت کرده است و این سخن به خوبی از صحت حدیث نزد آنان حکایت دارد. علاوه بر ابن کثیر و شوکانی، حافظ ابن اثیر نیز پس از نقل حدیث در مسند خود، از طریق عبدالرزاق از عبدالوهاب بن مجاهد می گوید:

و رواه عفان بن مسلم، عن وهيب، عن أيوب، عن مجاهد، عن ابن عباس، مثله.<sup>۱۵۱</sup>

بنابر این حدیث مورد بحث علاوه بر سندی که به جهت وجود عبدالوهاب بن مجاهد تضعیف شده، با سند دیگری هم روایت شده است، چنان که در أسدالغابه به نقل از ابن اثیر و نیز در تفسیر شوکانی و ابن کثیر به نقل از ابن مردویه به این مطلب تصریح شده است. این مطلب حاکی از آن است که ابن تیمیه و دنباله روی وی، یا نسبت به حقیقت جاهلند و یا با انگیزه کتمان حقیقت تجاهل می کنند.



و در آخر این نکته را نیز دوباره یادآوری می کنیم که بر اساس مبانی ابن تیمیه، حدیثی که از سوی عبدالوهاب بن مجاهد نقل شده صحیح است؛ زیرا که ابن ابی حاتم نیز به همین سند روایت را در تفسیر خود آورده است<sup>۱۵۲</sup> و نقل ابن ابی حاتم نیز - بر اساس مبانی ابن تیمیه - برابر با صحت حدیث است و این خود تناقضی آشکار در کلام ابن تیمیه می باشد.

اما این که دنباله رو ابن تیمیه با خرده گرفتن بر درستی روش مرحوم شرف الدین، او را متهم به برخورد گزینشی با احادیث می کند، مطلبی بسیار عجیب است؛ چرا که از اصول ابتدایی و مسلم مناظره استناد به مشترکات است و تنها مقبول سنیان باشد، در مناظره فاقد اعتبار است و سنیان هرگز نمی توانند و نباید به آن استناد کنند. پس سلامت روش ابن تیمیه و اتباعش در بحث و مناظره قابل تأمل است!

و در آخر این نکته را نیز دوباره یادآوری می کنیم که بر طبق مبانی ابن تیمیه، حدیثی که از سوی عبدالوهاب بن مجاهد نقل شده است صحیح است؛ زیرا که ابن ابی حاتم نیز به همین سند روایت را در تفسیر خود آورده است.<sup>۱۵۳</sup> بر طبق مبانی ابن تیمیه برابر با حجت حدیث نیست و این خود تناقضی آشکار در کلام ابن تیمیه است.

#### سایر مناقشات

ابن تیمیه علاوه بر مناقشه در صحت نقل حدیث، مطابق معمول و براساس عادت خویش قرآن را براساس هوای نفس خود تفسیر به رأی کرده است. او می گوید:

الثالث: أَنَّ الآيةَ عامّةٌ في كلّ من ينفق بالليل والنهار، سرّاً و علانية...

الرابع: أَنَّ ما ذكر من الحديث يناقض مدلول الآية، فَإِنَّ الآيةَ تدلّ على الإنفاق في الزمانين اللذين لا يخلو الوقت عنهما... و ليس الإنفاق سرّاً و علانية خارجاً عن الإنفاق بالليل والنهار...

الخامس: أَنّا لو قدرنا أَنَّ عليّاً فعل ذلك ونزلت فيه الآية، فهل هنا إلاّ إنفاق أربعة دراهم في أربعة أحوال؟ و هذا عمل مفتوح بابّه ميسر إلى يوم القيامة... فليس هذا من الخصائص، فلا يدلّ على

فضيلة الإمامه؛<sup>۱۵۴</sup>

سوم: این آیه درباره هر کسی که شب، یا روز، چه در خفا و چه آشکارا انفاق کند عمومیت دارد.

۱۵۲. تفسیر ابن ابی حاتم: ۲ / ۵۴۳.

۱۵۳. تفسیر ابن ابی حاتم: ۲ / ۵۴۳.

۱۵۴. منهاج السنة: ۷ / ۱۶۴ - ۱۶۶.

چهارم: آنچه در حدیث ذکر شد، مدلول آیه را نقض می کند، چرا که آیه دلالت دارد بر انفاق دو زمان که هیچ گاه وقت از آن دو زمان منفک نمی شود... و انفاق مخفی و آشکار از انفاق در شب و روز خارج نیست... .

پنجم: اگر فرض کنیم علی علیه السلام این کار را انجام داده و آیه درباره او نازل شده است، آیا در این مورد با چهار درهم، در چهار حالت انفاق صورت گرفته است؟ و این عمل تا روز قیامت برای همگان میسر است... پس دیگر این از خصوصیات وی به شمار نمی آید تا دلیل بر افضلیت و امامت او باشد. پس از آنکه اعتبار حدیث منقول در تفسیر آیه شریف ثابت شد، تفسیر به رأی ابن تیمیه فاقد ارزش خواهد بود. پس وجه سوم و چهارم از مناقشات وی ارزشی ندارد و پاسخ آن ارجاع به حدیث تفسیری آیه است. اما وی در وجه پنجم می کوشد با کم ارزش و بی اهمیت جلوه دادن عمل امیرالمؤمنین علیه السلام، در فضیلت بودن آن تردید کند، غافل از آن که ارزش و اهمیت اعمال را خداوند تعیین می کند نه ابن تیمیه! و این عمل امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری ارزش و اهمیت داشته است که خداوند در برابر آن آیه ای از قرآن را در شأن ایشان نازل فرموده و این فضیلتی است که برای هر انفاق کننده ای حاصل نمی شود، هر چند باب انفاق باز باشد! بنابر این دلالت آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار روشن است، تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

آيه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)

آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)

از جمله آیاتی که علمای بزرگوار شیعه در اثبات امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن استناد کرده اند، آیه هفتم و هشتم از سوره مبارک «بینه» است. خداوند سبحان در این آیه شریف می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ \* جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ)؛<sup>۱۰۰</sup>

همانا کسانی که ایمان آورده و نیکوکار شدند، آنان بهترین مردمانند. پاداش ایشان نزد خداوند جنات عدن است که از زیر آن جوی هایی جاری است! ایشان در آن تا ابد جاودانند و خداوند از آنان خشنود است و آنان از خداوند خشنودند و آن برای کسی است که از خداوند خشیت دارد.

براساس روایات متعددی که در کتب حدیثی و تفسیری معتبر اهل سنت آمده است، این آیه شریف درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان آن حضرت نازل شده است. بنابر این، آیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بهترین خلق خدا معرفی می کند و روشن است که بهترین خلق خداوند سبحان برای امامت و خلافت الهی شایسته است. در نتیجه آیه شریف به روشنی بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دلالت دارد. به همین روی عالمان بزرگوار شیعه با استناد به این آیه شریف و روایات تفسیری ذیل آن، برای اثبات امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده اند. مرحوم علامه حلی در کتاب شریف منهاج الكرامة این آیه را به

۱۰۰. سوره بینه، آیه ۷ - ۸.

عنوان برهان سی و سوم از ادله قرآنی امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مطرح ساخته است. ایشان می فرماید:

البرهان الثالث و الثلاثون: قوله تعالى: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ). روى الحافظ أبونعيم بإسناده إلى ابن عباس، قال: لما نزلت هذه الآية، قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام: «هم أنت و شيعتك، تأتي أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين، و يأتي عدوك غضاباً مقمحين» وإذا كان خير البرية و جب أن يكون هو الإمام؛<sup>١٥٦</sup>

برهان سی و سوم: قول خدای تعالی است [که فرمود]، (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ). حافظ ابونعیم به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «ایشان [یعنی کسانی که ایمان آورده و نیکوکار شدند] تو و شیعیانت هستید. تو و شیعه تو روز قیامت حاضر می شوید، در حالی که خشنود و مورد رضایت هستید و دشمن تو وارد می شود، در حالی که مورد غضب و دست بر گردن است» و چون او بهترین خلق است، واجب است که او امام باشد.

مرحوم شرف الدین نیز در اثبات ولایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه استدلال کرده، می فرماید:

قال فيهم و في شيعتهم: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؛<sup>١٥٧</sup>  
خداوند درباره ایشان و شیعیانشان فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ).

ایشان در حاشیه این کلام می نویسد:

حسبك في ذلك أن ابن حجر قد اعترف بنزولها فيهم و عدّها من آيات فضلهم، فهي الآية ١١ من آياتهم التي أوردها في الفصل الأوّل من الباب ١١ من صواعقه؛<sup>١٥٨</sup>  
در این باب برای تو همین کافی است که ابن حجر به نزول این آیه درباره ایشان اعتراف کرده و آن را در شمار آیات [بیان کننده] فضیلت ایشان آورده است.

آن آیه یازدهم از آیاتی است که در فصل یکم از باب یازدهم از کتاب صواعقش آورده است.

١٥٦. منهاج الكرامة: ١٤١ - ١٤٢.

١٥٧. المراجعات: ٩٦.

١٥٨. همان.

مرحوم شرف الدین در اینجا از روایات متعددی در ذیل آیه سخن گفته است که آنها را در فصل جداگانه ای ذکر کرده و اعتراف ابن حجر مکی متعصب را برای اثبات مقصود کافی می داند.

#### مناقشات درباره استناد به آیه

براساس احادیثی که عالمان بزرگوار شیعه از اندیشمندان سنی نقل کرده اند، دلالت این آیه شریف بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روشن است؛ از این رو افراد متعصبی همچون ابن تیمیه و پیروان او مناقشاتی پیرامون استدلال عالمان شیعه مطرح ساخته اند که طرح و نقد آن ها برای اتمام حجت لازم است. ابن تیمیه در نخستین گام به صحت روایت مطرح شده از سوی علامه حلی رحمه الله تردید می کند و در دو وجه ابتدایی، از وجوه متعددی که به عنوان شگرد خود در مجادله تراشیده است، می نویسد:

و الجواب من وجوه: أحدها: المطالبة بصحة النقل وإن كنا غير مرتابين في كذب ذلك.

الثاني: أن هذا مما هو كذب موضوع باتفاق العلماء و أهل المعرفة بالمنقولات؛<sup>۱۰۹</sup>

پاسخ وجوهی دارد: نخستین آنها مطالبه درستی نقل است در حالی که ما در دروغ بودن آن شك نداریم. دوم این که این حدیث به اتفاق علما و اهل شناخت روایات در زمره احادیث دروغین و ساختگی است.

دنباله رو ابن تیمیه نیز در مناقشه به استدلال مرحوم شرف الدین می نویسد:

ليس مجرد ذكر ابن حجر لها في كتابه هو اعتراف منه بنزولها فيهم، و العجب هنا عجبان، عجب من عبدالحسين و عجب من ابن حجر. أما العجب من عبدالحسين فلأنه أغمض عينيه عن قول ابن حجر آخر الحديث فيه كذاب، و كذلك أهمل قوله. و أما العجب من ابن حجر فلأنه حشد هذه الآية ضمن الآيات النازلة فيهم، فهل يعتقد أنها كذلك؟ وإذا كان يرى هذا فما فائدة قوله بعد الرواية التي ساقها تأييداً لذلك: فيه كذاب؟

به صرف نقل این روایت از سوی ابن حجر در کتابش به معنای اعتراف او به نزول آیه درباره ایشان نیست و در اینجا دو چیز عجیب است: یکی تعجب از عبدالحسین [مرحوم شرف الدین] و دیگری از ابن حجر! اما عجب از عبدالحسین این که او چشمان خود را بر سخن ابن حجر در آخر حدیث بسته است که گفته: «در آن کذاب وجود دارد» و این چنین سخن وی را نادیده گرفته است. اما عجب از ابن حجر که وی این آیه را ضمن آیات نازل شده درباره ایشان گرد آورده است، پس آیا او اعتقاد دارد که

این چنین است؟ و اگر نظر او این است، پس فائده سخن وی پس از روایتی که در تایید آن ضمیمه کرده چیست که گفته: در آن کذاب وجود دارد؟

در پاسخ به این سخن بیهوده و تناقض آمیز باید گفت که مرحوم شرف الدین، صرف نقل این روایت در کتاب ابن حجر را دلیلی بر صحت آن نزد ابن حجر ندانسته است، بلکه ایشان به روایات این حدیث از سوی فرد متعصبی همچون ابن حجر مکی استشهاد کرده است؛ چرا که ابن حجر این روایت را به عنوان شاهی بر نزول آیه شریف درباره اهل بیت علیهم السلام آورده است. البته دنباله رو ابن تیمیه نیز متوجه این نکته است، از این رو از ابن حجر تعجب می کند. در نتیجه کلام وی تناقض دارد؛ یعنی در ابتدا می گوید صرف ذکر حدیث از سوی ابن حجر دلیل بر صحت آن نزد وی نیست، و در آخر با اظهار تعجب از ابن حجر می گوید: وی این آیه را در ضمن آیات نازل شده درباره اهل بیت علیهم السلام آورده و به این حدیث استشهاد کرده است.

نکته دیگر این که آمدن این حدیث در کتاب الصواعق المحرقة<sup>۱۶۰</sup> که به تصریح ابن حجر در مقدمه کتاب، در رد اعتقاد امامیه نگاشته شده است، دلالت می کند بر این که این روایت متفق علیه میان فریقین بوده و از هر دو طریق وارد شده است. در نتیجه وجود راوی کذاب در میان یکی از اسناد این روایت، هیچ خللی در مقصود ابن حجر ایجاد نمی کند؛ از این رو ضمن این که از نظر وی، کذاب در میان راویان حدیث وجود دارد، اما وی این حدیث را - که متفق علیه میان فریقین است - شاهی بر نزول درباره اهل بیت علیهم السلام می داند، در نتیجه آن کسی که در این جا دچار تناقض شده دنباله رو ابن تیمیه است نه ابن حجر مکی. همچنین مرحوم سید شرف الدین نیز به درستی کلام ابن حجر را اعتراف به نزول آیه درباره اهل بیت علیهم السلام دانسته اند و آن را برای احتجاج در مقابل خصم کافی دانسته است و عجب از دنباله رو ابن تیمیه است که یا در درك مطلب، دچار مشکل شده و یا جاهل می کند.

اما درباره صحت این روایت باید گفت که حدیث مورد استناد مرحوم علامه و شرف الدین را جمعی از پیشوایان بزرگ و حفاظ مشهور اهل تسنن و در کتب معتبر روایت کرده اند و بر خلاف آنچه که ابن تیمیه پنداشته است، حدیث تنها از طریق ابونعیم روایت نشده تا بگوید به صرف نقل روایت توسط ابونعیم حجت نیست. همین طور برخلاف ادعای دنباله رو ابن تیمیه، عالمان شیعه هرگز صرف

---

۱۶۰. الصواعق المحرقة: ۱۶۱.

وجود خبری در یکی از منابع اهل تسنن را دلیل بر صحت آن خبر نمی دانند و لو آن خبر در کتاب مسلم و بخاری آمده باشد. عالمان بزرگوار شیعه به این حدیث استناد کرده اند، چرا که متفق علیه میان فریقین است و جمع بسیاری از اندیشمندان، حفاظ، حدیث پژوهان و مفسران سنی آن را در کتب خود روایت کرده اند و این حقیقتی است که با نگاهی به اسانید حدیث در کتب حدیثی و تفسیری اهل تسنن آشکار می شود. این حدیث از تعدادی از صحابه روایت شده است که از جمله می توان افراد زیر را نام برد:

۱. حضرت مولی الموحدين أميرالمؤمنين علي عليه الصلاة والسلام؛<sup>۱۶۱</sup>

۲. جابر بن عبدالله انصاری؛<sup>۱۶۲</sup>

۳. ابن عباس؛<sup>۱۶۳</sup>

۴. بریده سلمی؛<sup>۱۶۴</sup>

۵. أبو برزه سلمی؛<sup>۱۶۵</sup>

۶. أبوسعید خدری.<sup>۱۶۶</sup>

این حدیث همچنین از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت شده است.<sup>۱۶۷</sup>

ذکر برخی اسانید و نصوص حدیث

برای مشخص شدن برخی از راویان مشهور حدیث، به ذکر برخی اسانید و نصوص آن می پردازیم.

## ۱. روایت ابن جریر طبری

طبری در تفسیر جامع البیان می نویسد:

---

۱۶۱. ر.ك: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۱؛ المعجم الأوسط: ۴ / ۱۸۷؛ كنز العمال: ۱۳ / ۱۵۶ / ح ۳۶۴۸۳؛ فتح القدير: ۵ / ۴۷۷؛ مناقب علي بن أبي طالب وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ۳۴۷ / ح ۵۸۱؛ النهاية في غريب الحديث: ۴ / ۱۰۶؛ لسان العرب: ۲ / ۵۶۶؛ تفسير الألوسي: ۳۰ / ۲۰۷.

۱۶۲. ر.ك: شواهد التنزيل: ۲ / ۴۶۲؛ ح ۱۱۲۷ و ۱۱۲۹؛ الدر المنثور: ۶ / ۳۷۹؛ فتح القدير: ۵ / ۴۷۷.

۱۶۳. ر.ك: الصواعق المحرقة: ۱۶۱؛ شواهد التنزيل: ۲ / ۴۶۱؛ ح ۱۱۲۶؛ الدر المنثور: ۶ / ۳۷۹؛ فتح القدير: ۵ / ۴۷۷؛ تفسير الألوسي: ۳۰ / ۲۰۷؛ مناقب علي بن أبي طالب وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ۴۳۶ - ۴۳۷؛ نظم درر السمطين: ۹۲.

۱۶۴. ر.ك: شواهد التنزيل: ۲ / ۴۶۳ - ۴۶۴ / ۱۱۳۱.

۱۶۵. ر.ك: همان: ۲ / ۴۶۳؛ ح ۱۱۳۰.

۱۶۶. ر.ك: همان: ۲ / ۴۷۱؛ ح ۱۱۴۳؛ الدر المنثور: ۶ / ۳۷۹؛ فتح القدير: ۵ / ۴۷۷.

۱۶۷. ر.ك: شواهد التنزيل ۲ / ۴۶۵ - ۴۶۶؛ ح ۱۱۳۷.



حدَّثنا ابن حميد، قال: ثنا عيسى بن فرقد، عن أبي الجارود، عن محمد بن علي (أُولئِكَ هُم خَيْرُ  
الْبَرِيَّةِ) فقال النبي صلى الله عليه وآله: «أنت يا عليّ وشيعتك»؛<sup>١٦٨</sup>

ابن حميد از عيسى بن فرقد، از ابوجارود، از محمد بن علي برای ما حديث نقل کرد که پیامبر صلى الله  
عليه وآله وسلم درباره آیه شريف (أُولئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) فرمود: «ای علی، [مقصود] تو و شيعيان  
هستيد».

## ٢. روايت ابن عساکر

ابن عساکر نیز به اسناد خود، از چند طريق این حديث را در تاريخ مدینه دمشق آورده است. وی  
می نویسد:

أخبرنا أبوالقاسم بن السمرقندي، أنا عاصم بن الحسن، أنا أبو عمر بن مهدي، أنا أبو العباس بن  
عقدة، أنا محمد بن أحمد بن الحسن القطواني، أنا إبراهيم بن أنس الأنصاري، أنا إبراهيم بن  
جعفر بن عبدالله بن محمد بن مسلمة، عن أبي الزبير، عن جابر بن عبدالله، قال: كنّا عند النبي  
صلى الله عليه وآله وسلم، فأقبل عليّ بن أبي طالب، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «قد أتاكم أخي». ثمّ  
ثمّ إنتفت إلى الكعبة فضربها بيده، ثمّ قال: «والذي نفسي بيده أنّ هذا وشيعته لهم الفائزون يوم  
القيامة». ثمّ قال: «إنّه أولكم إيماناً معي، وأوفاكم بعهد الله، وأقومكم بأمر الله، وأعدلكم في  
الرعية، وأقسمكم بالسوية، وأعظمكم عند الله مزية». قال: ونزلت (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا  
الصَّالِحَاتِ أُولئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ).

قال: فكان أصحاب محمد - صلى الله عليه وآله - إذا أقبل عليّ قالوا: قد جاء خير البرية.  
أخبرنا أبوالقاسم بن السمرقندي، أنا أبو القاسم بن مسعدة، أنا حمزة بن يوسف، أنا أبو أحمد بن  
عدي، أنا الحسن بن علي الأهوازي، أنبأنا معمر بن سهل، أنا أبو سمرة أحمد بن سالم، أنا شريك،  
عن الأعمش، عن عطية، عن أبي سعيد، عن النبي صلى الله عليه وسلم، قال: عليّ خير البرية.  
قال أبو أحمد: وهذا قد رواه غير أبي سمرة عن شريك. وروي عن غير شريك أيضاً عن الأعمش، عن  
عطية عن جابر بن عبدالله: كنّا نعدّ عليّاً من خيارنا. ولا يسنده هكذا إلا أبو سمرة؛<sup>١٦٩</sup>

١٦٨. تفسير الطبري: ٣٠ / ٣٣٥ / ح ٢٩٢٠٨.

١٦٩. تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٣٧١. همچنين ر.ك: المناقب (خوارزمي): ١١١ - ١١٢ / ح ١٢٠.

طبری به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم که علی بن ابی طالب پیش آمد. پیامبر فرمود: «همانا برادرم بر شما وارد شد». سپس به کعبه روی کرد و با دست به آن زد و فرمود: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست، قطعاً این [یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام] و شیعیانش در روز قیامت رستگارند». سپس فرمود: «او از نظر ایمان به من نخستین شماس است، به عهد خداوند وفادارترین شما، نسبت به امر خداوند پایدارترین شما، نسبت به رعیت عادل ترین شما، در تقسیم به مساوات دقیق ترین شما و نزد خداوند از نظر برتری عظیم ترین شماست. [جابر] گفت: [در این حال این آیه] نازل شد که: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ).

پس هر گاه علی علیه السلام می آمد، اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم می گفتند: به تحقیق بهترین خلق خدا آمد.

ابوالقاسم بن سمرقندی به سند خود از ابوسعید، از پیامبر نقل می کند که فرمود: «علی بهترین خلق خداست».

ابواحمد گفت: این حدیث را غیر از ابو سمره راوی دیگری نیز از شریک روایت کرده است. همچنین به غیر از شریک، راوی دیگری هم از اعمش، از عطیه، از جابر بن عبدالله روایت کرده است که همانا ما علی علیه السلام را از برگزیدگان خویش می شمردیم. غیر از ابوسمره، کسی این چنین اسناد نداده است.

### ۳. روایت حاکم حسکانی

حاکم نیز در شواهد التنزیل، به اسناد خود این حدیث را روایت کرده است. وی می نویسد:

حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ - أَقْرَاهُ وَأَمْلَاهُ عَلَيْنَا - حَدَّثَنَا عَبْدِ الْبَاقِي بْنِ قَانِعِ الْحَافِظِ - إِمْلَاءً بِبَغْدَادٍ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِسْحَاقِ الْحَمَّارِ - بِالْكُوفَةِ - ، حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الضَّحَّاكِ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرْزَازِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ جَحَادَةَ يَحَدِّثُ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ، عَنْ ابْنِ بَرِيدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: تَلَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ عَلِيٍّ، وَقَالَ: «هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ - يَا عَلِيُّ - تَرُدُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِوَاءَ أَمْرَوِيِّينَ، وَيُرِدُّ عَدُوَّكَ عَطَاشًا مَقْمَحِينَ»؛<sup>۱۷۰</sup>

حاکم حسکانی به سند خود از بریده، از پدرش نقل می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را تلاوت فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ). آن گاه دست

۱۷۰. شواهد التنزیل: ۲ / ۴۶۴ / ح ۱۱۳۱.

مبارک خویش را بر شانه علی علیه السلام قرار داد و فرمود: «ای علی، [مراد خدا از این که فرمود] تو و شیعه تو است. تو و شیعیانت در روز قیامت سیراب وارد محشر می شوید و دشمن تو لب تشنه و دست بر گردن وارد می شود».

#### ۴. روایت خوارزمی

وی در دو موضع از کتاب مناقب و به اسانید متعدّد، به نقل این حدیث پرداخته، می نویسد:

أخبرني سيّد الحفّاظ أبو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي - فيما كتب إليّ من همدان - ، أخبرنا عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني كتابة، حدّثنا الشيخ أبو الحسن أحمد بن محمّد بن أحمد البرّاز - ببغداد- ، حدّثني القاضي أبو عبد الله الحسين بن هارون بن محمّد بن محمّد الضبّي، حدّثنا أبو العباس أحمد بن محمّد بن سعيد الحافظ أنّ محمّد بن أحمد القطواني حدّثهم، قال: حدّثنا إبراهيم بن أنس الأنصاري، حدّثنا إبراهيم بن جعفر بن عبد الله بن محمّد ابن مسلمة، عن أبي الزبير، عن جابر، قال: كنّا عند النبي صلى الله عليه وآله وسلّم، وأقبل عليّ بن أبي طالب عليه السلام، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم: «قد أتاكم أخي»، ثمّ إلتفت إلى الكعبة، فضر بها بيده، ثمّ قال: «والذي نفسي بيده، إنّ هذا وشيعته هم الفائزون يوم القيامة».

ثمّ قال: «إنّه أولكم إيماناً معي، وأوفاكم بعهد الله تعالى، وأقومكم بأمر الله، وأعدلكم في الرعيّة، وأقسمكم بالسويّة، وأعظمكم عند الله مزيّة».

قال: ونزلت فيه: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ).

قال: فكان أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلّم إذا أقبل عليّ عليه السلام قالوا: قد جاء خير البريّة؛<sup>١٧١</sup> سرور حفّاظ، ابومنصور شهردار بن شيرويه بن شهردار ديلمی به سند خود از جابر نقل می کند که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام پیش آمد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «به تحقیق برادرم بر شما وارد شد؛ سپس به سوی کعبه متوجه شد و آن را با دست بر آن زد، سپس فرمود: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست، همانا این [یعنی امیرالمؤمنین] و شیعه او در روز قیامت همان رستگارانند». سپس فرمود: «او از نظر ایمان به من نخستین شماس است، به عهد خدای تعالی وفادارترین شما، نسبت به امر خداوند پایدارترین شما، نسبت به رعیت عادل ترین شما، در تقسیم به مساوات دقیق ترین شما و نزد خداوند از نظر مزیت عظیم ترین شماس است». [جابر] گفت: درباره او این آیه نازل شد: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ). [جابر] گفت: پس هر گاه علی علیه السلام می آمد، اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم می گفتند: همانا بهترین خلق خدا آمد.

خوارزمی به سندی دیگر، روایت را از یزید بن شراحیل انصاری - کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام - روایت کرده است. وی به نقل از یزید بن شراحیل انصاری می نویسد:

سمعت علياً عليه السلام يقول: حدثني رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا مسنده إلى صدري، فقال: أي علي، ألم تسمع قول الله تعالى: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؟ أنت وشيعتك، وموعدي وموعدكم الحوض إذا جثت الأمم للحساب، تدعون غرّاً محجلين؛<sup>١٧٢</sup>

شنیدم علی علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که من او را بر سینه ام چسبانده بودم به من فرمود: «ای علی، آیا این سخن خدا را نشنیده ای [که فرمود]: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ). [مراد این آیه] تو و شیعه توست. موعده من و موعده شما در کنار حوض است. آن گاه که امت ها برای حساب پراکنده می شوند، شما با چهره و پیشانی نورانی خوانده می شوید».

#### ۵. روایت طبرانی

طبرانی نیز در المعجم الاوسط، به مناسبت این حدیث را به اسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است. وی می نویسد:

حدثنا علي بن سعيد الرازي، قال نا محمد بن عبيد المحاربي، قال نا عبد الكريم أبو يعفور، عن جابر، عن أبي الطفيل، عن عبدالله بن نجبي:

أن علياً أتى يوم البصرة بذهب أو فضة، فنكته وقال: أبيضٍ واصفري وغمري غيري، غري أهل الشام غداً إذا ظهروا عليك. فشقّ قوله ذلك على الناس، فذكر ذلك له، فأذن في الناس، فدخلوا عليه فقال: إن خليلي صلى الله عليه وآله وسلم قال: «يا علي، إنك ستقدم على الله، وشيعتك راضين مرضيين، ويقدم عليه عدوك غضاب مقمحين، ثم جمع عليّ يده إلى عنقه يريهم كيف الإقماح.

لم يرو هذا الحديث عن أبي الطفيل إلا جابر. تفرد به عبدالكريم أبو يعفور؛<sup>١٧٣</sup>

١٧١. المناقب: ١١١ - ١١٢ / ح ١٢٠.

١٧٢. المناقب: ٢٦٥ - ٢٦٦ / ح ٢٤٧، هم چنین ر.ك: شواهد التنزيل: ٢ / ٤٥٩ / ح ١١٢٥؛ مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ٣٤٧ / ش ١٠٨.

١٧٣. المعجم الأوسط: ٤ / ١٨٧؛ هم چنین ر.ك: كنز العمال: ١٣ / ١٥٦ - ١٥٧ / ش ٣٦٤٨٣ و در آخر حدیث می گوید: و جابر الجعفی شیعۀ غال، وثقه شعبة والثوري، ... و عبدالكريم أبويعفور قال فيه أبو حاتم: من عين الشيعة، وذكره حب في الثقات.

علی بن سعید رازی به سند خود از جابر، از ابوالطفیل، از عبدالله بن نجی برای ما روایت کرد که: همانا به نزد علی علیه السلام در روز جنگ جمل طلا یا نقره آورده شد. پس از تفکری به کنایه فرمود: [ای دنیا] نقره شوی و طلا شوی، غیر مرا فریب ده، [برو] اهل شامی را فریب ده که به خاطر تو قیام می کنند.

آن گاه سخنش بر مردم گران آمد و آن را به ایشان یادآوری کردند. پس مردم را مطلع ساخت و جمع کرد. مردم بر ایشان وارد شدند، و فرمود: «همانا خلیل من صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود: «ای علی، همانا تو و شیعه تو به زودی در حالی که خشنود و مورد رضای [خدا] هستید بر خداوند وارد خواهید شد و دشمن تو در حالی که مورد غضب و دست بر گردن است بر تو وارد می شود»». سپس علی علیه السلام دست مبارک خود را به دور گردنش جمع کرد و چگونگی اقماع را به مردم نشان داد. این حدیث را کسی غیر از جابر از ابوالطفیل روایت نکرده است و عبدالکریم ابویعفور به تنهایی آن را نقل کرده است.

بنابر این حدیث مطرح شده از سوی مرحوم علامه و شرف الدین در منابع معتبر و متعدد و به اسانید مختلف روایت شده است و همین امر از صحت این روایت حکایت دارد. البته غیر از روایات فوق، جمعی از مشهورترین مفسران سنی نیز به اسانید خود به نقل این حدیث پرداخته اند که به عنوان نمونه می توان افراد زیر را نام برد:

۱. ثعلبی، ۲. حبری، ۳. سیوطی، ۴. شوکانی، ۵. آلوسی و دیگران.

همین طور بسیاری از محدثان نامدار و مورد اعتماد سنیان این حدیث را روایت کرده اند که می توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. ابوالعباس ابن عقده کوفی،

۲. ابوالقاسم ابن سمرقندی،

۳. حمزه بن یوسف،

۴. أبواحمد ابن عدی،

۵. حاکم نیشابوری،

۶. ابن قانع،

۷. شهردار بن شیرویه دیلمی،

۸. قاضی ابوعبدالله محاملی،

۹. ابوالقاسم طبرانی،

۱۰. ابن عساکر دمشقی،

۱۱. ابن مردویه اصفهانی و

۱۲. جلال الدین سیوطی.

بنابر این در صورتی که ابن تیمیه مدعی است که این حدیث به اتفاق علما و آشنایان به حدیث کذب است، در این صورت افراد فوق اولاً در زمره علما و آشنایان به حدیث نیستند، وثانیاً به اتفاق اهل سنت، آنان به نقل احادیث کذب و ساختگی می پردازند. اگر اهل تسنن به این لازمه ضروری سخن ابن تیمیه ملتزم شوند، فنعم المطلوب و دیگر هیچ بحثی با آنان نداریم، چرا که مستندات اندیشمندان آنان از نظر خودشان فاقد اعتبار است و این دلیلی روشن و محکم بر حقانیت تشیع است. اما اگر سنیان به لوازم سخنان ابن تیمیه ملتزم نشوند، در این صورت باید به یاوه گویی و بی اساس بودن ادعاهای وی اعتراف کنند که در این صورت نیز مطلوب ما حاصل خواهد شد.

حاصل آنکه با اثبات صحّت این حدیث، ثابت می شود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنا به نصّ صریح رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، بهترین خلق خداوند است و روشن است که بهترین خلق خدا پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، امام و حجّت خداوند بر روی زمین خواهد بود.

آيه (وَاجْعَلْ لِي وَاٰلِيَآئِي سُلٰلَةً مِّنْ اٰهْلِى)

### آیه (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي)

خدای متعال در کتاب شریفش بیان کرده است که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، آن گاه برای رفتن به دربار فرعون و دعوت او به سوی حق مأموریت یافت، به خداوند سبحان عرضه داشت:

(رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي \* وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي)<sup>۱۷۴</sup>

پروردگارا، به من شرح صدر بده و کارم را برایم آسان ساز و عقده از زبانم بگشا تا سختم را خوب بفهمند و برای من وزیری از اهل بیتم قرار بده [یعنی] هارون برادرم را، پشت مرا به او محکم کن و او را در کار من شریک ساز.

بر اساس این آیات شریف، حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از خدای تعالی مقامات و اموری را برای هارون درخواست کرد که از جمله آن ها مقام وزارت و شراکت در امر بود. خداوند نیز در پاسخ پیامبر خود فرمود:

(قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى)<sup>۱۷۵</sup>

ای موسی، همانا آنچه را درخواست کردی به تو عطا کردم.

در احادیث متعددی که در متون معتبر شیعه و تسنن آمده، تصریح شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اشاره به درخواست حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، همان اموری را که ایشان برای برادرش هارون خواسته بود، همه را از خداوند متعال برای برادرش امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد و خداوند نیز دعای رسولش را اجابت و آنچه را درخواست کرده بود به امیرالمؤمنین عطا فرمود.



وی در شواهد التنزیل، حدیثی را به تفصیل از ابوذر غفاری رحمه الله در این باره روایت کرده است.

وی می نویسد:

حدّثني أبو الحسن محمد بن القاسم [الفقيه] الصيدلاني، قال: أخبرنا أبو محمد عبد الله بن أحمد الشعراني، قال: حدّثنا أبو علي أحمد بن علي بن رزين الباشاني، قال: حدّثني المظفر بن الحسن الأنصاري، قال: حدّثنا السندي بن علي الوراق، قال: حدّثنا يحيى بن عبد الحميد الحماني، عن قيس بن الربيع، عن الأعمش، عن عباية بن ربيعي، قال: بينما عبد الله بن عباس جالس على شفير زمزم يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله، إذ أقبل رجل متعمّم بعمامة، فجعل ابن عباس لا يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله إلا قال الرجل: قال رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال ابن عباس: سألتك بالله أمن أنت؟ فكشف العمامة عن وجهه وقال: أيها الناس، من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني، فأنا جندب بن جنادة البدري أبوذر الغفاري، سمعت النبي صلى الله عليه وآله بهاتين وإلا فصمتا، ورأيت بهاتين وإلا فعميتا وهو يقول: عليّ قائد البررة، وقاتل الكفرة، منصور من نصره، ومخذول من خذله.

أما إنّي صلّيت مع رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً من الأيام صلاة الظهر، فسأل سائل في المسجد، فلم يعطه أحد، فرفع السائل يده إلى السماء وقال: أَللّهُمَّ أشهد أنّي سألت في مسجد رسول الله، فلم يعطني أحد شيئاً، وكان عليّ راکعاً، فأومأ إليه بخنصره اليمنى - وكان يتختم فيها - ، فأقبل السائل حتّى أخذ الخاتم من خنصره، وذلك بعين النبي، فلما فرغ النبي صلى الله عليه وآله من صلاته رفع رأسه إلى السماء، وقال: أَللّهُمَّ إنّ أخي موسى سألك، فقال: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي \* وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي)، فأنزلت عليه قرآناً ناطقاً: (سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ). أَللّهُمَّ وأنا محمد نبيك و صفيك، أَللّهُمَّ فاشرح لي صدري، ويسر لي أمري، واجعل لي وزيراً من أهلي، عليّاً أخي، أشدد به أزرِي.

قال أبوذر: فوالله ما استتم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الكلام حتّى هبط عليه جبرئيل من عند الله، وقال: يا محمد، هنيئاً [لك] ما وهب الله لك في أخيك.

قال: وما ذاك جبرئيل؟ قال: أمر الله أمتك بموالاته إلى يوم القيامة، وأنزل قرآنًا عليك: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛<sup>۱۷۶</sup>

ابوالحسن محمد بن قاسم [فقيه] صیدلانی به سند خود از عبایه بن ربیع نقل می کند که گفت: زمانی عبدالله بن عباس کنار زمزم نشسته بود و می گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود. در این هنگام مردی عمامه به سر آمد. ابن عباس همواره می گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود». آن مرد [که در میان کلام ابن عباس وارد شده بود] نیز می گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود». در این هنگام ابن عباس گفت: تو را به خدا از تو می پرسم که کیستی؟ آن مرد عمامه را از صورت خویش باز کرد و گفت: ای مردم، هر کس مرا می شناسد که می شناسد و هر کس که مرا نمی شناسد [بداند که] من جندب بن جناده بدری، ابوذر غفاری هستم. با این دو [گوش] خودم از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم و در غیر این صورت این دو [گوش] کر شوند و با این دو چشم او را دیدم، در غیر این صورت این دو [چشم] کور شوند که می فرمود: «علی پیشوای نیکان و قاتل کافران است. هر کس او را یاری کند [از سوی خدا] یاری شده است، و هر کس او را رها سازد [از سوی خدا] رها شده است».

بدانید که روزی از روزها همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز ظهر می خواندم که سائلی در مسجد درخواست کمک کرد و احدی چیزی به وی نداد. آن گاه دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا، شاهد باش که من در مسجد پیامبر خدا درخواست کمک کردم و احدی چیزی به من نداد. در این هنگام علی علیه السلام در رکوع بود، با انگشت کوچک دست راست به او اشاره کرد - در انگشت ایشان انگشتری بود - سائل پیش آمد و انگشتر را از انگشت آن حضرت بیرون آورد و این عمل پیش چشم پیامبر اتفاق افتاد. چون پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از نمازش فارغ شد، سر [مبارک]ش را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «همانا برادرم موسی از تو درخواست کرد و گفت: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي \* وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي)، پس قرآن را با این بیان بر او نازل کردی که (سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ). بار الاهی، من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم. بار الاهی، به من شرح صدر عطا کن و از اهل بیتم وزیری برای من قرار بده، [یعنی] علی برادرم و پشت مرا به او محکم ساز».

۱۷۶. شواهد التنزیل ۱ / ۲۲۹ - ۲۳۱ / ح ۲۳۵. همچنین ر.ک: تفسیر الثعلبی: ۴ / ۸۰ - ۸۱؛ تفسیر الرازی: ۱۲ / ۲۶؛ نظم

درالسمطین: ۸۷؛ تفسیر النیسابوری: ۳ / ۱۷۸.

ابوذر گفت: به خدا سوگند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هنوز کلام خود را به اتمام نرسانده بود که جبرئیل از سوی خداوند بر او نازل شد و عرض کرد: ای محمد، مبارك باد بر تو آنچه خداوند در حق برادرت به تو بخشید. پیامبر فرمود: و آن چیست ای جبرئیل؟ عرض کرد خداوند امت تو را تا روز قیامت به پذیرش ولایت او امر فرمود و [این آیه از] قرآن را بر تو نازل کرد: **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ).**

براساس این حدیث شریف، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از خداوند درخواست کرد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را وزیر ایشان قرار دهد و آن حضرت را در امر پیشوایی و هدایت خلق با ایشان شریک سازد و خداوند هم دعای رسول خویش را استجابت فرمود. در نتیجه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به قرار داد الهی وزیر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در امر پیشوایی و هدایت خلق با ایشان شریک است و این روایت، نص در امامت بدون فاصله امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است.

وزیر کسی است که به همراه سلطان و امیر، بار مسئولیت و وظایف او را به دوش می کشد و با هم فکری و نظر خویش او را کمک می کند. طریحی درباره معنای وزیر می گوید:

**وزیر المَلِكِ الَّذِي يَحْمِلُ ثِقْلَهُ وَيَعِينُهُ بِرَأْيِهِ؛<sup>۱۷۷</sup>**

وزیر سلطان کسی است که سنگینی [مسئولیت] او را به دوش می کشد و با نظر خود او را یاری می کند.

بنابر این، امیرالمؤمنین علیه السلام تنها کسی است که به همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بار مسئولیت هدایت و رهبری خلق را به دوش کشیده و تنها او می تواند پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز این امر خطیر را بر عهده گیرد و منظور از شراکت امیرالمؤمنین علیه السلام در امر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز همین است، چرا که خداوند در پاسخ به درخواست رسول خویش آیه شریف **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...)** را نازل فرمود. این هم روشن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به یقین آخرین رسول و خاتم پیامبران است و پس از ایشان نبی و رسولی نخواهد بود؛ از همین روی اگر شرکت در امر را به شراکت در امر نبوت یا رسالت معنا کنیم، در این صورت درخواست رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از خداوند صحیح نخواهد بود و خدا نیز چنین درخواستی را قبول نمی کند. به همین دلیل روشن

است که منظور از «شراکت در امر»، هرگز شراکت در نبوت و رسالت نیست، بلکه شراکت در امر ولایت و سرپرستی امور مردم و هدایت است و خداوند نیز با نزول آیه شریف ولایت، به این درخواست پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پاسخ مثبت داده است.

علاوه بر حاکم حسکانی، جمع بسیاری از حافظان مشهور حدیث و اندیشمندان نامدار اهل تسنن نیز این حدیث را در آثار خویش آورده اند که در اینجا به ذکر برخی دیگر از نصوص روایات می پردازیم.

۲. قطیعی:

وی در زیارات فضائل الصحابة می گوید:

فیما کتب إلینا عبدالله بن غنم، أيضاً يذكر أنّ عبّاد بن یعقوب حدّثهم قال: حدثنا علي بن عباس، عن الحارث بن حصيرة، عن القاسم، قال: سمعت رجلاً من خثعم يقول: سمعت أسماء بنت عميس تقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول:

«اللَّهُمَّ أقول كما قال أخي موسى: اللَّهُمَّ اجعل لي وزيراً من أهلي، عليّاً أخي (اشدُّدُ به أُرزي وَأَشْرِكُهُ في أَمْرِي كِي نُسَبِّحَكَ كَثِيراً وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً)»<sup>۱۷۸</sup>

در آنچه عبدالله بن غنم برای ما نوشته است، همچنین یادآوری می کند که عبّاد بن یعقوب از علی بن عباس، از حارث بن حصیره، از قاسم، از مردی از خثعم، از اسماء بنت عمیس نقل می کند که می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می فرمود: «الاه، می گویم چنان که برادرم موسی گفت: بارالها، برای من وزیری از اهل بیتم قرار بده، علی را نیز برادر من قرار ده و (اشدُّدُ به أُرزي وَأَشْرِكُهُ في أَمْرِي كِي نُسَبِّحَكَ كَثِيراً وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً)».

۳. ابن عدی:

وی در الکامل و در شرح حال جعفر احمر کوفی، به نقل این حدیث پرداخته است. ابن عدی می نویسد:

ثنا أحمد بن الحسين الصوفي، ثنا أحمد بن عبدالمملك الأودي، قال: ثنا أحمد بن المفضل، ثنا جعفر الأحمر، عن عمران بن سليمان، عن حصين الثعلبي، عن أسماء بنت عميس، قالت: قال رسول الله

۱۷۸. فضائل الصحابة (احمد بن حنبل): ۲ / ۶۷۸ / ح ۱۱۵۸. همچنين ر.ك: المعيار والموازنة: ۷۱؛ الرياض النضرة: ۳ / ۱۱۸؛ شواهد التنزيل: ۱ / ۴۷۹ / ح ۵۱۱؛ مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ۱۷ / ۴۲۴؛ ذخائر العقبى: ۱ / ۶۳؛ سمط النجوم العوالي: ۲ / ۱۲.

صلى الله عليه وآله وسلم: «أقول كما قال أخي موسى عليه السلام: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي \* وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي) عليّ إلى آخر الآية. قال الشيخ: وجعفر الأحمر له أحاديث يرويه عنه غير أهل «الكوفة»، غير ما ذكرته، وهو يروي شيئاً من الفضائل، وهو في جملة متشيعة «الكوفة»، وهو صالح في رواية الكوفيين؛<sup>١٧٩</sup>

احمد بن حسين صوفي به سند خود از اسماء بنت عميس حديث نقل می کند که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: می گویم چنان که برادرم موسى عليه السلام گفت پروردگارا، به من شرح صدر بده و کارم را برابم آسان ساز و عقده از زبانم بگشا تا سخنم را خوب بفهمند و برای من وزیری از اهل بیتم قرار بده - تا آخر آیات.

شيخ گفت: جعفر احمر احاديثی دارد که از اهل کوفه روایت می کند غیر از آنچه ما ذکر کردیم و او چیزهایی در فضائل روایت می کند و او در زمره متشیعه کوفه است و او در نقل روایت کوفیان شایسته و نیکو است.

#### ٤. سیوطی:

سیوطی نیز در الدر المنثور، این حدیث را به نقل از ابن مردویه، خطیب بغدادی و ابن عساکر، از اسماء بنت عميس آورده است. وی می گوید:

أخرج ابن مردويه، والخطيب، وابن عساکر، عن أسماء بنت عميس، قالت: رأيت رسول الله - صلى الله عليه سلم - بإزاء ثبير وهو يقول: «أشرق ثبير، أشرق ثبير، ألهم إني أسألك بما سألك أخي موسى أن تشرح لي صدري، وأن تيسر لي أمري، وأن تحل عقدة من لساني (يَفْقَهُوا قَوْلِي \* وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي \* كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا \* وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا \* إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا)».

وأخرج السلفي في الطيوريات بسند واه، عن أبي جعفر محمد بن علي قال: لما نزلت (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي) كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - على جبل، ثم دعا ربه وقال: «ألهم اشدد أزري بأخي علي»، فأجابه إلى ذلك.<sup>١٨٠</sup>

ابن مردويه، خطيب و ابن عساکر از اسماء بنت عميس آورده اند که گفت: دیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در کنار کوه ثبير می گوید: «بدرخش ای ثبير، بدرخش ای ثبير».

بار الها، از تو می خواهم آنچه را که برادرم موسی از تو خواست، سینه ام را گشاده گردانی و امرم را بر من آسان سازی و گره از زبانم بگشایی تا سخنم را بفهمند و برای من وزیری از اهل بیتم قرار دهی - یعنی هارون برادرم را - به او پشتم را محکم کن و او را در امر من شریک ساز تا بسیار تو را تسبیح گوئیم و بسیار یاد کنیم «همانا تو بر ما بصیر و بینایی».

و سلفی در طیوریات، به سند ضعیف از ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام آورده که فرمود: هنگامی این آیات نازل شد که: (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي)، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر کوهی بود. آن گاه پروردگارش را خواند و عرضه داشت: «بار الها، پشتم را به واسطه برادرم علی محکم ساز؛ پس خداوند به او پاسخ مثبت داد».

#### ۵. ابن عساکر:

وی نیز در تاریخ مدینه دمشق، به نقل این حدیث پرداخته، می نویسد:

أبوالقاسم هبة الله بن عبدالله، أنا أبو بكر الخطيب، أنا أبو بكر محمد بن عمر النزي، أنا محمد بن عبدالله بن إبراهيم الشافعي، أنا أحمد بن الحسين أبو الحسن، أنا أحمد بن عبد الملك الأودي، أنا أحمد بن المفضل، أنا جعفر الأحمر، عن عمران بن سليمان، عن حصين التغلبي، عن أسماء بنت عميس، قالت:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أقول كما قال أخي موسى: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي)، (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي)، علياً أخي، (اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي)» إلى آخر الآيات؛<sup>۱۸۱</sup>  
أبوالقاسم هبة الله بن عبدالله، به سند خود از اسماء بنت عميس نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «می گویم چنان که برادرم موسی گفت: پروردگارا، به من شرح صدر بده و کارم را برای من آسان ساز و برای من وزیری از اهل بیتم قرار ده، برادرم علی را و پشتم را به او محکم ساز» - تا آخر آیات.

تا اینجا روشن شد که بسیاری از محدثان و مفسران نامدار سنی، در ذیل آیه شریف (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي)، حدیثی را روایت کرده اند که براساس آن، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خداوند سبحان برای امیرالمؤمنین علیه السلام مقام وزارت را درخواست کرده و خداوند نیز دعای پیامبرش را اجابت فرمود و ضمن اعطای این مقام به امیرالمؤمنین علیه السلام، او را در امر رهبری و هدایت خلق نیز همراه و

۱۸۰. الدر المنثور: ۴ / ۲۹۵. همچنین ر.ك: شواهد التنزيل: ۱ / ۴۸۰ / ش ۵۱۱.

شريك رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم قرار داد. از آن جا كه دلالت اين آيه به همراه حديث ذيل آن بر امامت اميرالمؤمنين عليه السلام بسيار روشن و واضح است، علمای بزرگوار شيعه اين آيه شريف را يكي از ادله قرآنی امامت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دانسته و با استناد به آن، در برابر منكران احتجاج کرده اند. در اينجا به مناسبت، استدلال مرحوم علامه حلی در كتاب شريف منهاج الكرامه را با استناد به اين آيه مطرح ساخته و سپس به بررسی مناقشات ابن تيميه به كلام مرحوم علامه می پردازيم.

#### استدلال علامه حلی به آيه

مرحوم علامه حلی در ضمن بيان ادله قرآنی امامت و خلافت بلافصل حضرت اميرالمؤمنين عليه الصلوه و السلام، به عنوان برهان سی و هفتم به آيه (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي) استناد کرده است. ایشان می نويسد:

البرهان السابع والثلاثون قوله تعالى: (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي).

من طريق أبي نعيم عن ابن عباس، قال: أخذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم بيد علي بن أبي طالب وبيدي ونحن بمكة؛ وصلى أربع ركعات. ثم رفع يده إلى السماء، فقال: «اللهم إن موسى بن عمران سألك، وأنا محمد نبيك، أسألك أن تشرح لي صدري، وتحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي، واجعل لي وزيراً من أهلي، وعلي بن أبي طالب عليه السلام أخي، أشدد به أزري وأشركه في أمري». قال ابن عباس: فسمعت منادياً: يا أحمد قد أوتيت ما سألت.

وهذا نص في الباب؛<sup>١٨٢</sup>

برهان سی و هفتم سخن خدای تعالی است كه می فرماید: (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي). از طريق ابونعيم از ابن عباس نقل شده است كه گفت: پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم دست علی بن ابی طالب عليه السلام و دست مرا گرفت در حالی كه ما در مكه بوديم و چهار ركعت نماز خوانديم. سپس دستش را به سوی آسمان بلند كرد و عرضه داشت: «بار الها، همانا موسى بن عمران از تو درخواست كرد و من محمد پیامبرت از تو می خواهم كه به من شرح صدر عطا كنی و عقده از زبانم بگشایی تا سختم را بفهمند و برای من وزیری از اهل بيتم قرار دهی، یعنی علی بن ابی طالب برادرم را و پشتم را به او محكم سازی و او را در امر من شريك گردانی.

١٨١. تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٥٢.

١٨٢. منهاج الكرامة: ١٤٤.

ابن عباس گفت: شنیدم منادی ندا می کند: ای احمد، به تحقیق آنچه را خواسته بودی به تو عطا کردم. و این در این باب نص است.

### مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه در مناقشه به این کلام و استدلال روشن مرحوم علامه حلی، باز هم وجوهی تراشیده که مطابق معمول دو وجه نخست آن تردید در صحت سند و ادعای ساختگی بودن آن است، و دو وجه دیگر نیز از نادانی یا تجاهل وی نشأت می گیرد و يك وجه نیز ایراد به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است!

وی می گوید:

### والجواب:

المطالبة بالصحة، كما تقدم أولاً.

الثاني: إن هذا كذب موضوع باتفاق أهل العلم بالحديث، بل هم يعلمون أن هذا من أسمع الكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

الثالث: إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما كان بمكة في أكثر الأوقات لم يكن ابن عباس قد ولد... .

الرابع: إنهم قد قدموا في قوله (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) وحديث التصدق بالخاتم في الصلاة: أن النبي صلى الله عليه وآله دعا بهذا الدعاء، وهنا قد ذكروا أنه قد دعا بهذا الدعاء بمكة قبل تلك الواقعة بسنين متعدّدة... ، فإذا كان قد دعا بهذا في مكة وقد استجيب له، فأبي حاجة إلى الدعاء به بعد ذلك بالمدينة بسنين متعدّدة؟

الخامس: صرحوا هنا بأن علياً كان شريكه في أمره، كما كان هارون شريك موسى، وهذا قول من

يقول بنبوته، وهذا كفر صريح، وليس هو قول الإمامية وإما هو من قول الغالية؛<sup>١٨٢</sup>

و پاسخ - چنان که گذشت - ابتدا، مطالبه صحت حدیث است.

دوم این که به اتفاق اندیشمندان علم حدیث، این حدیث دروغ و ساختگی است، بلکه حدیث شناسان

می دانند که این حدیث از زشت ترین دروغ ها بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است!

سوم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی بیشتر زمان خود را در مکه گذراند که ابن عباس هنوز متولد نشده بود.



چهارم: آنان پیشتر و در ذیل آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) و حدیث صدقه دادن انگشتر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز، این حدیث را ذکر کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به این دعا خدا را خواند. آنان در اینجا نیز ذکر می کنند که ایشان این دعا را در مکه، سال ها پیش از آن واقعه از خدا درخواست کرده است، پس چنان چه [پیامبر] این دعا را در مکه کرده بود و دعای او مستجاب شده بود، پس دیگر چه نیازی به دعا کردن در چندین سال پس از آن در مدینه است؟ پنجم: تصریح کرده اند که علی در امر پیامبر با او شریک بود، چنان که هارون شریک موسی بود و این سخن قائلان به نبوت امیرالمؤمنین علیه السلام است و این کفر آشکار است و این گفتار امامیه نیست، بلکه ناشی از اعتقاد غالیان است.

### نقد و بررسی

در اثبات صحت حدیث مورد استناد مرحوم علامه حلی همین کافی است که این حدیث را برخی از صحابه از جمله ابوذر غفاری، اسماء بنت عمیس و ابن عباس رحمهم الله نقل کرده اند و محدثان و مفسران نامی بسیاری حدیث را از ایشان روایت کرده اند. محدثانی که همگی مورد اعتماد و قبول سنیان هستند. افرادی همچون: ۱. قطیعی، ۲. ابن عدی، ۳. خطیب بغدادی، ۴. سلفی، ۵. ابن مردویه، ۶. ابن عساکر، ۷. ابونعیم اصفهانی، ۸. سیوطی و دیگران.

حال پرسش این است که آیا اهل تسنن می پذیرند که این حفاظ و حدیث پژوهان مشهور می دانستند که حدیث مورد بحث از زشت ترین دروغ هایی است که پیامبر نسبت داده شده است و با این حال آن را در کتب خود روایت کرده اند؟ اگر پاسخ این سوال مثبت باشد، ثابت می شود که پایه های اعتقادی اهل تسنن بسیار سست و بی اعتبار است و اگر پاسخ منفی باشد معلوم می شود که ابن تیمیه براساس عادت خویش برای کتمان حقیقت از هیچ افتراء و بهتانی ابا ندارد.

به علاوه این حدیث شریف در کتب معتبر اهل سنت از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام نیز روایت شده و در کتب معتبر شیعه نیز آمده است؛ بنابر این حدیث فوق متفقاً علیه میان فریقین است و در صحت آن و درستی احتجاج به آن هیچ تردیدی وجود ندارد.

وجه سوم مناقشه ابن تیمیه نیز نشان از جهالت یا عناد وی با حقیقت دارد؛ زیرا کودکی ابن عباس در ایام زندگی شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مکه هیچ منافاتی با صحت این حدیث ندارد، زیرا اولاً - چنان که پیشتر نیز به مناسبت بیان شد - قبول روایت ابن عباس در کودکی از نظر اندیشمندان

و صاحب نظران بزرگ سنی هیچ اشکالی ندارد، و ثانیاً در این حدیث زمانی برای صدور حدیث معین نشده و ممکن است این جریان در مکه، پس از فتح مکه اتفاق افتاده باشد. والله اعلم.

وجه چهارم نیز پوچ تر از وجه سوم است، چرا که اولاً تکرار دعا و درخواست از خداوند برای تداوم و استمرار فضل و عطای الهی نه تنها اشکالی ندارد، بلکه امری پسندیده است، و ثانیاً تکرار این دعا حکمت هایی دارد که از آن جمله می توان به یادآوری قراردادن مقام وزارت از سوی خدا برای امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد.

اما اشکال پنجم وی که مدعی است در این حدیث، به درخواست شراکت در امر نبوت تصریح شده، ادّعایی بی اساس و بهتانی عظیم است؛ زیرا هرگز کسی نگفته است که پیامبر خدا، از خداوند برای امیرالمؤمنین علیه السلام چنین درخواستی کرده است و این تنها پندار باطل و به دور از خرد ابن تیمیه است. چنان که پیشتر اشاره شد، براساس حدیث ابن عباس که هم در متون حدیثی شیعه و هم در منابع اهل تسنن آمده است و خود ابن تیمیه نیز به آن اشاره می کند، خداوند سبحان در پاسخ به درخواست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...) را نازل فرمود و این نشان می دهد که به رغم گمان باطل ابن تیمیه، مراد از شراکت در امر، شراکت در ولایت و سرپرستی امور مردم است نه شراکت در نبوت و رسالت.

چنان که در رساله مستقلی که با عنوان «حدیث المنزلة»<sup>۱۸۴</sup> بیان کرده ایم، هارون علاوه برداشتن مقام نبوت، خلیفه حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام نیز بوده است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حکم حدیث منزلت و نیز حدیث مورد بحث، خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و چون امر سرپرستی و پیشوایی مردم به دست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده است، وزیر ایشان نیز در این امر خطیر باید او را یاری کند و بار مسئولیت او را به دوش بکشد و پس از ایشان، این وظیفه مهم را بر عهده بگیرد. پس این حدیث نص در امامت است، نه نص در نبوت و بر همین اساس است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث شریف منزلت تصریح فرموده است که: «أنت منی بمنزلة هارون من موسی إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي». در نتیجه، آنچه ابن تیمیه در وجه پنجم ادّعا کرده است، بهتان و ادّعایی بی اساس است و در این حدیث هیچ تصریحی بر شراکت امیرالمؤمنین علیه السلام در امر نبوت و رسالت وجود ندارد و این نکته، برای اهل فهم بسیار روشن است!

آیه (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ...)

### آیه (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ...)

یکی دیگر از آیاتی که بر افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در نتیجه بر امامت و خلافت بلافصل آن حضرت دلالت دارد، آیه سی و سوم از سوره مبارک زمر است. خداوند در این آیه شریف، از رسول خویش صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام یاد می کند و می فرماید:

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)؛<sup>۱۸۰</sup>

و آنکه صدق را آورد و آنکه او را تصدیق کرد، همانان پرهیزکارانند.

بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام، مراد خداوند از (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ) حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است که پیام ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را از سوی خداوند برای مردم آورد و مراد از (وَصَدَّقَ بِهِ)، تصدیق و پذیرش ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام است.

در میان احادیث تفسیری سنیان نیز حدیثی است که (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ) را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و (وَصَدَّقَ بِهِ) را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر کرده است. این تفسیر برای آیه، در منابع روایی و تفسیری معتبر سنیان از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، عبدالله بن عباس و ابوهریره روایت شده است. در طبقه تابعان نیز مجاهد این تفسیر را برای آیه ذکر کرده است. جمعی از حافظان بزرگ، مشهور و مورد اعتماد اهل سنت این تفسیر را از مجاهد روایت کرده اند که از میان آنها می توان به افراد زیر اشاره کرد:

۱. ابونعیم اصفهانی،
۲. ابن عساکر دمشقی،
۳. ابن طلحه شافعی،
۴. ابوحنیان آندلسی،

۵. قرطبی،

۶. شوکانی و برخی دیگر.

ابوحیان آندلسی در تفسیر البحر المحیط می نویسد:

قال أبو الأسود، و مجاهد، و جماعة: «الذي صدق به» هو علي بن أبي طالب؛<sup>۱۸۶</sup>

أبو الأسود، مجاهد و گروهی دیگر گفتند: «الذي صدق به» همان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

بنابر این روشن است که این تفسیر از آیه شریف در میان مفسران نامدار سنی در طبقات مختلف - اعم از صحابه تابعان و طبقات بعدی - مشهور و معروف بوده است. بر همین اساس علمای بزرگوار شیعه، در اثبات امامت و خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه و حدیث تفسیری آن استناد و استدلال کرده اند که در اینجا به ذکر استدلال مرحوم علامه حلی و شرف الدین می پردازیم.

استدلال عالمان شیعه به آیه

مرحوم علامه حلی در کتاب شریف منهاج الكرامه، این آیه شریف را به عنوان برهان بیست و دوم از

ادله قرآنی امامت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام مطرح ساخته است. ایشان می فرماید:

البرهان الثاني والعشرون قوله تعالى: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ)

من طريق أبي نعيم عن مجاهد في قوله تعالى: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ): محمد (وَصَدَّقَ بِهِ) قال: علي بن أبي طالب.

و من طريق الفقيه الشافعي عن مجاهد في قوله تعالى: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ)، قال: جاء به محمد صلى الله عليه وآله وسلم، وصدق به علي عليه السلام.

و هذه فضيلة اختص بها عليه السلام، فيكون هو الإمام؛<sup>۱۸۷</sup>

برهان بیست و دوم سخن خدای تعالی است [که می فرماید]: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ...) از

طریق ابونعیم از مجاهد درباره این سخن خدای تعالی (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ) [آمده است که گفت]:

[مراد خداوند] محمد صلی الله علیه وآله وسلم است (وَصَدَّقَ بِهِ...) [مراد] علی بن ابی طالب علیه السلام

است. از طریق فقیه شافعی [ابن مغازلی]، از مجاهد نیز درباره قول خدای تعالی: (وَالَّذِي جَاءَ

۱۸۵. سوره زمر، آیه ۳۳.

۱۸۶. تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۴۱۲.

۱۸۷. منهاج الكرامة: ۱۳۳ - ۱۳۴.

بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ... [آمده است که] گفت: محمد صلی الله علیه وآله وسلم صدق را آورده و علی علیه السلام او را تصدیق کرده است و این فضیلتی است که تنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد، در نتیجه او امام خواهد بود.

مرحوم شرف الدین نیز با استناد به این آیه شریف در مراجعات می نویسد:

وقد صدَّقوا بالصدق. فشهد لهم الحق تبارك اسمه فقال: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)؛

و به تحقیق صدق را تصدیق کردند، پس خدایی که اسمش مبارک است برای ایشان شهادت داد و فرمود: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ).

ایشان در حاشیه این سخن می فرماید:

(الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) رسول الله، والذي (صَدَّقَ بِهِ) أمير المؤمنين، بنص الباقر، والصادق، والكاظم، والرضا، وابن عباس، وابن الحنفية، وعبدالله بن الحسن، والشهيد زيد بن علي بن الحسين، وعلي بن جعفر الصادق، وكان أمير المؤمنين يحتج بها لنفسه.

وأخرج ابن المغازلي في مناقبه عن مجاهد، قال: (الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) محمد، والذي (صَدَّقَ بِهِ) علي، وأخرجه الحافظان ابن مردويه وأبونعيم، وغيرهما.<sup>۱۸۸</sup>

بنابر نص امام باقر، امام صادق، امام كاظم، امام رضا عليهم السلام، ابن عباس، ابن حنفيه، عبدالله بن حسن، شهيد زيد بن علي بن حسين و علي بن جعفر صادق، (الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) رسول خدا «والذي (صَدَّقَ بِهِ)» اميرالمؤمنين عليه السلام است و اميرالمؤمنين عليه السلام نیز به این آیه برای حقانیت خویش احتجاج می کرده اند. ابن مغازلی در کتاب مناقب خود از مجاهد آورده است که گفت: (الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) محمد «والذي (صَدَّقَ بِهِ)» علی علیه السلام است. حافظ ابن مردويه، ابونعيم و دیگران این روایت را آورده اند.

#### مناقشات ابن تیمیه و دنباله روی او

ابن تیمیه به عنوان نخستین وجه از مناقشه خود به استدلال مرحوم علامه حلی، در صحت نقل ایشان تردید و ادعا می کند و بر فرض صحیح بودن این حدیث، صرفاً قول مجاهد است و قول او به تنهایی حجت نبوده و پذیرفتن آن واجب نیست. وی می نویسد:

والجواب من وجوه: أحدها: أن هذا ليس منقولاً عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وقول مجاهد وحده ليس بحجة يجب اتباعها على كل مسلم، لو كان هذا النقل صحيحاً عنه، فكيف إذا لم يكن ثابتاً عنه؟!<sup>١٨٩</sup>

و پاسخ وجوهی دارد: یکی از آنها این است که این تفسیر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که اگر بر فرض بپذیریم که نقل از وی صحیح است، قول مجاهد به تنهایی حجت و پذیرش آن بر همه مسلمانان واجب نیست. پس چگونه خواهد بود [استناد به این قول] اگر از او ثابت نشده باشد!؟

هر چند مرحوم علامه در کتاب شریف منهاج الكرامة این تفسیر را از مجاهد نقل کرده است، اما چنان که پیشتر بیان شد، این تفسیر منحصر به مجاهد نیست. مرحوم شرف الدین نیز این تفسیر را علاوه بر پنج امام از امامان اهل بیت علیهم السلام، به افراد دیگری همچون ابن عباس، محمد بن حنفیه، عبدالله بن حسن، زید بن علی و دیگران نیز نسبت داده است. با این حال، دنباله روی ابن تیمیه چنان در تبعیت از پیشوای متعصب خود دچار تقلید کورکورانه شده است که بدون توجه به کلام مرحوم شرف الدین، همان اشکالی را که ابن تیمیه به مرحوم علامه حلی وارد ساخته عیناً تکرار کرده است. وی می گوید:

من طریق أبي نعيم عن مجاهد (صَدَّقَ بِهِ)، قال: علي.

و قول مجاهد وحده لو ثبت عنه ليس بحجة، كيف أو الثاقب عنه خلاف هذا؛

به سند ابونعیم از مجاهد وارد شده (صَدَّقَ بِهِ) یعنی علی. قول مجاهد به تنهایی - چنانچه نسبت این قول به او ثابت شود - حجت نیست، پس چگونه گفته وی را بپذیریم، در حالی که خلاف این قول از وی ثابت است.

مشاهده می شود که تقلید کورکورانه از ابن تیمیه باعث شده که وی نسبت این تفسیر به سایرین را در کلام مرحوم سید ندیده و یا نادیده گرفته باشد. در اینجا برای روشن شدن مطلب، مجدداً تکرار می کنیم که مرحوم شرف الدین گروهی از قائلان به این تفسیر را نام برده و برخی دیگر هم در کتاب وی ذکر نشده اند. به عنوان نمونه حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، به اسناد خود از ابوالطفیل، از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت می کند که فرمود:

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ) رَسُولَ اللَّهِ (وَصَدَّقَ بِهِ) أَنَا، وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ مَكْذُوبُونَ كَافِرُونَ غَيْرِي وَغَيْرِهِ؛<sup>١٩٠</sup>

١٨٨. المراجعات: ٩٨.

١٨٩. منهاج السنة: ٧ / ١٣٢.

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) رسول خداست (وَصَدَّقَ بِهِ) من هستم و تمامی مردم غیر از من و ایشان تکذیب کننده و کافرند.

همچنین در تفسیر حبری، همین تفسیر از ابن عباس نقل شده است. حبری در تفسیر خود می نویسد:

حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنٍ، حَدَّثَنَا حَبَّانٌ، عَنِ الْكَلْبِيِّ، عَنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: فِي قَوْلِهِ (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) هُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَاءَ بِالصِّدْقِ، وَعَلِيَ صَدَّقَ بِهِ؛<sup>۱۹۱</sup>  
حسن بن حسین از حبان، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس برای ما روایت کرد که درباره آیه (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) گفت: او رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که صدق را آورده است و علی علیه السلام او را تصدیق کرده است.

و بالاخره به عنوان نمونه ای دیگر، می توان به روایت ابوهریره در تفسیر این آیه اشاره کرد که سیوطی آن را از ابن مردویه نقل کرده است. وی در الدرالمختور به نقل از ابن مردویه، از ابوهریره می نویسد.

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، (وَصَدَّقَ بِهِ) قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛<sup>۱۹۲</sup>  
[مراد از] (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم [و مراد از کسی که] (وَصَدَّقَ بِهِ) گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام است.

بنابر این روشن شد که - برخلاف ادعای ابن تیمیه و دنباله روی او - این تفسیر تنها از سوی مجاهد روایت نشده است، بلکه مفسران و قرآن پژوهان نامدار و مقبول نزد سنیان آن را از دیگران نیز روایت کرده اند. این نکته نیز در خور توجه است که روایت منقول از ابن عباس در تفسیر حبری از نظر سند معتبر و صحیح است؛<sup>۱۹۳</sup> از این رو اهل تسنن باید به آن ملتزم شده، آن را بپذیرند.

#### احادیث معارض

۱۹۰. شواهد التنزیل: ۲ / ۱۸۱ / ح ۸۱۵.

۱۹۱. تفسیر الحبری: ۱ / ۱۸۸. همچنین ر.ک: شواهد التنزیل: ۲ / ۱۸۱ / ح ۸۱۴.

۱۹۲. الدر المنثور: ۵ / ۳۲۸. همچنین ر.ک: مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۱۴ / ح ۵۱۸ و ۳۱۵ / ح ۵۱۹ و ۵۲۰، به نقل از مجاهد و امام باقر علیهما السلام: فتح القدير: ۴ / ۴۶۳ به نقل از مجاهد: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۶۰؛ معانی القرآن (نحاس): ۶ / ۱۷۵؛ تفسیر السمعانی: ۴ / ۴۷۰ و منابع دیگر.

۱۹۳. سند این حدیث در حدیثی دیگر و در ذیل مباحث آیات غدیر (آیه تبلیغ) بررسی و اعتبار و صحت سند ثابت شده است؛ ر.ک: جواهر الکلام فی المعرفة الإمامة والإمام: ۴ / ۲۱۸ - ۲۲۱.



ابن تیمیه پس از تردید در صحت استناد تفسیر فوق به مجاهد و نفی حجیت کلام وی، ادّعا می کند که نظر مجاهد خلاف آن چیزی است که مرحوم علامه بیان کرده است. وی در ادامه وجه نخست از مناقشات خود مدّعی است:

والثابت عن مجاهد خلاف هذا، وهو أنّ الصّدق هو القرآن، والذي صدّق به هو المؤمن الذي عمل به، فجعلها عامّة. رواه الطبري، وغيره عن مجاهد، قال: هم أهل القرآن يجيئون به يوم القيامة، فيقولون: هذا الذي أعطيتمونا قد اتبعنا ما فيه. ورواه أبو سعيد الأشج، قال: حدثنا ابن إدريس، عن ليث، عن مجاهد فذكره. وحدثنا المحاربي، عن جوير، عن الضحّاك (وصدّق به) قال: المؤمنون جميعاً. قال ابن أبي حاتم: حدثنا أبي، حدثنا أبو صالح، حدثنا معاوية بن صالح، عن علي بن أبي طلحة، عن ابن عباس (وصدّق به) قال: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛<sup>۱۹۴</sup>

نظر ثابت شده از مجاهد خلاف این [سخن مرحوم علامه است] و آن [نظر این است که] صدق قرآن است و کسی او را تصدیق کرده است، مؤمنی است که به آن عمل می کند. پس او معنا را عام قرار داده است. طبری و غیر او از مجاهد این سخن را روایت کرده اند که گفت: ایشان اهل قرآن هستند که در روز قیامت با آن می آیند، پس می گویند این چیزی است که به ما عطا کردی و به تحقیق ما از آنچه در آن بود تبعیت کردیم. ابوسعید اشج آن را روایت کرده و می گوید: ابن ادريس، از ليث، از مجاهد برای ما روایت کرد. محاربي نیز از جرير، از ضحّاك برای ما روایت کرد که: [در معنای] (وَصَدَّقَ بِهِ) گفت: [مراد] همه مؤمنان هستند. ابن ابی حاتم گفت: پدرم از ابوصالح، از معاوية بن صالح، از علی بن ابی طلحه، از ابن عباس برای ما روایت کرد [که درباره] (وَصَدَّقَ بِهِ) گفت: [مراد] رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم است.

دنباله رو ابن تیمیه نیز عیناً همین مناقشه را تکرار کرده، می گوید:

والثابت عنه خلاف هذا، وهو أنّ الصدق، القرآن، والذي صدّق به، هو من عمل به.

در ادّعای ابن تیمیه دو مطلب وجود دارد: نخست این که بر اساس نظر مجاهد، مراد از «صدّق به» مؤمنی است که به قرآن عمل می کند و این ادّعا از سوی دنباله روی وی نیز مطرح شده است. اما باید دانست که میان این قول و قول نخست مجاهد فرقی نیست، جز این که در قول نخست، وی مصداق «صدّق به» را معین ساخته است و در این قول به صورت مجهول بیان کرده است و با جمع میان این دو قول معلوم می شود که مراد از «مؤمن عمل کننده به قرآن»، کسی جز حضرت امیرالمؤمنین

۱۹۴. منهاج السنة: ۷ / ۱۳۲ - ۱۳۳.

علیه السلام نیست. البته این نکته هم در خور توجه است که قول دوم هم ابهام دارد و - برخلاف ادّعی ابن تیمیه و پیروان او - نسبت آن به مجاهد ثابت نیست؛ به همین جهت است که قرطبی و برخی دیگر آن را در تفسیر خود مطرح نکرده اند.

ابن تیمیه در ادامه، به عنوان معارض برای این تفسیر مجاهد، تفسیر دیگری در ذیل آیه از مفسران دیگر نقل می کند. وی می گوید:

الوجه الثاني: أنّ هذا معارض بما هو أشهر منه عند أهل التفسير، وهو أنّ (الَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ): محمّد، والذي (وَصَدَّقَ بِهِ): أبوبكر، فإنّ هذا يقوله طائفة، وذكره الطبري بإسناده إلى عليّ. قال: جاء به محمّد، وصدّق به أبوبكر. وفي هذا حكاية ذكرها بعضهم عن أبي بكر عبدالعزيز بن جعفر غلام أبي بكر الخلال: أنّ سائلاً سأله عن هذه الآية، فقال له هو - أو بعض الحاضرين -: نزلت في أبي بكر، فقال السائل: بل في عليّ؟ فقال أبوبكر بن جعفر: اقرأ ما بعدها: (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) إلى قوله (لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا) الآية، فبهت السائل؛<sup>۱۹۰</sup>

وجه دوم این که این تفسیر با آنچه نزد مفسران از آن مشهورتر است تعارض دارد و آن این که [مراد از] (الَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ) محمّد و [مراد از] «و الذي صدق به» ابوبکر است و این سخن را گروهی گفته اند و طبری با اسناد روایت به علی آن را آورده است که گفت: مراد از «جاء به» محمّد و [مراد از] (وَصَدَّقَ بِهِ) ابوبکر است و در این زمینه حکایتی وجود دارد که برخی از مفسران، از ابوبکر عبدالعزيز بن جعفر (غلام ابوبکر خلال) نقل می کنند که پرسش گری درباره این آیه از وی سوال کرد و او - یا برخی از حاضران - در پاسخ وی گفتند: درباره ابوبکر نازل شده است. پرسش گر گفت: بلکه درباره علی نازل شده باشد! ابوبکر بن جعفر گفت: ادامه (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) تا سخن خداوند که فرمود (لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا). پس پرسش گر مبهوت شد!

دنباله رو ابن تیمیه هیچ سخن جدیدی در این زمینه از خود ندارد و باز هم عیناً کلام پیشوای خود را تکرار می کند. وی می گوید:

وما ذكر معارض بما هو أشهر عند المفسرين وهو: أنّ الذي (وَصَدَّقَ بِهِ) أبوبكر الصديق. ذكره ابن جرير وغيره. وقد سئل أبو جعفر الفقيه - غلام الخلال - عن هذه الآية، فقال: نزلت في أبي بكر.

فقال السائل: بل في علي. فقال أبو جعفر الفقيه: اقرأ ما بعدها، فقرأ إلى قوله (لِيُكْفَرَ اللَّهُ عَنْهُمْ

أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا)، فقال: عليّ عندك معصوم لاسيئة له، فما الذي يكفر عنه؟! فهت السائل!

و آنچه [سید] ذکر کرده با آنچه نزد مفسران مشهورتر از آن است تعارض دارد و آن این که [مراد از] «الذی (وَصَدَّقَ بِهِ)» ابوبکر صدیق است. ابن جریر و غیر او این را آورده اند و از ابوجعفر فقیه - غلام خلال - درباره این آیه سوال شد. وی گفت: این آیه درباره ابوبکر نازل شده است. پرسش گر گفت: بلکه درباره علی است. ابوجعفر فقیه گفت: آنچه را بعد از آن آمده بخوان. آن گاه تا آیه ۳۵ سوره زمر را خواند که (لِيُكْفَرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا). سپس گفت: علی از نظر تو معصوم است و گناهی ندارد، پس آنچه (خداوند) از او می پوشاند چیست؟ پس پرسش گر مبهوت شد.

در پاسخ به ادّعی تعارض باید چند نکته اساسی و بسیار مهم مورد توجه قرار گیرد:

نخست این که تفسیر «الذی (صَدَّقَ بِهِ)» به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متفق علیه میان شیعه و اهل سنّت است، در حالی که تفسیر آن به ابوبکر، تنها مستند به حدیث ضعیف و مجعولی است که برخی مفسران اهل سنّت ذکر کرده اند. در نتیجه هرگز معارضی برای تفسیر متفق علیه شمرده نمی شود. بار دیگر یادآور می شویم که استناد به آنچه مورد قبول طرف مناظره نیست با اصول ابتدایی و مسلمّ مناظره و جدال علمی منافات دارد، بنابر این شیعه می تواند به حدیث و تفسیری که از مفسران مورد قبول و در منابع معتبر نزد سنّیان ذکر نشده است استناد و علیه سنّیان احتجاج و استدلال کند، اما قوی که تنها مقبول سنّیان است، در احتجاج با شیعه ارزش و اعتباری ندارد. در نتیجه حتی اگر در منابع معتبر سنّیان و از نظر مفسران مورد قبول اهل سنّت، مراد از «الذی صدق به» ابوبکر معرفی شده باشد، باز هم سنّیان در مقام مناظره با شیعه نمی توانند به آن استناد و احتجاج کنند.

نکته دیگری که در خور توجه است، ضعیف بودن سند حدیثی است که ابن تیمیه و پیروان وی آن را به عنوان معارض مطرح کرده اند که این سند به قدری رسواست که ابن تیمیه و دنباله روی وی آن را مخفی ساخته و متعرض آن نشده اند. ابن تیمیه می گوید: «طبری به اسناد خود از علی آن را ذکر کرده است»، اما اشاره ای به سند آن نمی کند؛ از این رو در اینجا برای روشن شدن حقیقت، به ذکر و بررسی رجال این سند می پردازیم.

بررسی سندی روایت طبری

طبری روایت را از «عمر بن ابراهیم بن خالد» روایت کرده است. عمر بن ابراهیم نیز از «عبدالملک بن عمیر»، از «اسید بن صفوان» حدیث را روایت کرده است.<sup>۱۹۶</sup> این سند به جهت وجود عبدالملک بن عمیر ضعیف و مخدوش است؛ زیرا حدیث پژوهان و رجالیان نامدار اهل سنت به شدت وی را تضعیف و جرح کرده اند. در تهذیب التهذیب و در شرح حال عبدالملک بن عمیر آمده است:

قال علي بن الحسن الهسبختي، عن أحمد: عبدالملک مضطرب الحدیث جداً، مع قلّة روايته، ما أرى له خمسمائة حدیث، وقد غلط في كثير منها. وقال إسحاق بن منصور: ضعفه أحمد جداً؛<sup>۱۹۷</sup>  
احمد گفت: حدیث وی علاوه بر کمی روایتش جداً دچار اضطراب است. از او پانصد حدیث هم ندیده ام مگر این که همانا بیشترین آن غلط است. اسحاق بن منصور گفت: احمد او را به طور جدی تضعیف کرده است.

ذهبی در میزان الإعتدال نیز ضمن بیان دیدگاه اسحاق بن منصور، درباره وی می نویسد:

وقال أحمد: ضعيف يغلط. وقال ابن معين: مخلط. تغیر حفظه؛<sup>۱۹۸</sup>  
همچنین از احمد [نقل شده که درباره وی گفته است]: ضعیف است و دچار غلط می شده. ابن معین نیز گفته است: [وی راست و دروغ] را خلط می کرده است. ابوحاتم نیز گفته است: حافظ نبوده و حفظش دچار تغیر شده بوده است.

سمعانی نیز درباره وی می نویسد:

كان مدلساً؛<sup>۱۹۹</sup>

وی تدلیس می کرد.

ابن حجر عسقلانی هم در این باره با سمعانی هم عقیده است.<sup>۲۰۰</sup>

ذهبی درباره او می گوید:

وأما ابن الجوزي فذكره، فحكي الجرح وما ذكر التوثيق؛<sup>۲۰۱</sup>

اما ابن جوزی او را نام برده و فقط وی را جرح کرده است و توثیقی درباره او ذکر نکرده است.

۱۹۶. ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۴ / ۵ / ش ۲۳۲۱۴.

۱۹۷. تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۵ / ش ۷۶۵. همچنین ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۴۳۹ / ش ۱۹۵؛ الجرح والتعديل: ۵ / ۳۶۱ / ش

۱۷۰۰؛ تهذیب الكمال: ۱۸ / ۳۷۳ / ش ۳۵۴۶.

۱۹۸. میزان الإعتدال: ۲ / ۶۶۰ / ش ۵۲۳۵.

۱۹۹. الأنساب: ۴ / ۴۴۴.

۲۰۰. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۵ / ش ۷۶۵.

۲۰۱. میزان الإعتدال: ۲ / ۶۶۰ / ش ۵۲۳۵.

ابن خراش نیز درباره او می گوید:

کان شعبة لا یرضاه؛<sup>۲۰۲</sup>

شعبه او را قبول نداشته است.

عبدالمملک بن عمیر همان کسی است که سفیر حضرت سید الشهداء علیه السلام به کوفه، یعنی جناب «عبدالله بن یقطر» یا «قیس بن مسهر صیداوی» را سربرید! هنگامی که جناب قیس بن مسهر را به دستور ابن زیاد از بالای دارالعماره به پائین انداختند، به او نگریست. در این هنگام عبدالمملک بن عمیر رفت و سر او را از تن جدا کرد و هنگامی که برخی به این عمل ناجوانمردانه عیب گرفتند، وی برای توجیه کار قبیح خود گفت: **إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَرِيحَهُ؛**<sup>۲۰۳</sup> من خواستم که او را راحت کنم!

حال اهل انصاف را به قضاوت می طلبیم و می پرسیم که آیا به راستی با استناد به سخن و روایت چنین شخصی، می توان ادعا کرد تفسیر دیگری در ذیل آیه وجود دارد که با تفسیر مجاهد معارض است؟! آیا تفسیر نقل شده از مثل عبدالمملک بن عمیر، یارای معارضه با تفسیر متفق علیه فریقین را دارد؟! نکته سوم این که ابن تیمیه و دنباله رو او ادعا می کنند تفسیر منقول از عبدالمملک بن عمیر، مشهورتر از تفسیر متفق علیه فریقین است. اما به راستی این چه تفسیر مشهوری است که طبری علی رغم ذکر آن به سند ضعیف، آن را ناصحیح دانسته و می نویسد:

والصواب من القول في ذلك أن يقال: إنَّ الله تعالى ذكره، عني بقوله: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) كُلٌّ مِنْ دَعَا إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ، وَتَصْدِيقِ رَسُولِهِ، وَالْعَمَلُ بِمَا ابْتَعَثَ بِهِ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْنِ رِسْلِ اللَّهِ وَاتِّبَاعِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ بِهِ، وَأَنْ يُقَالَ: الصِّدْقُ هُوَ الْقُرْآنُ، وَشَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَالْمُصَدِّقُ بِهِ: الْمُؤْمِنُونَ بِالْقُرْآنِ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِ اللَّهِ، كَائِنًا مِنْ كَانٍ، مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ وَاتِّبَاعِهِ؛<sup>۲۰۴</sup>

از میان نظرهایی که در تفسیر آیه بیان شده است، صحیح آن است که منظور خداوند از این قول خود [که فرمود]: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) همه کسانی هستند که به توحید خداوند و تصدیق رسول او و عمل به آنچه پیامبران الهی به آن مبعوث شده و به تبعیت از او خوانده شده و به او ایمان

۲۰۲. همان.

۲۰۳. تاریخ الطبری: ۴ / ۳۰۰؛ الكامل فی التاریخ: ۴ / ۴۳؛ نهاییه الأرب فی فنون الأدب:

۴۱۵ / ۲۰.

۲۰۴. تفسیر الطبری: ۶ / ۲۴.

آورده اند. به این بیان که گفته شود «صدق» همان قرآن و شهادت به [توحید است، یعنی شهادت به] این که خدایی جز الله نیست، و «تصدیق کننده» تمامی آفریدگان الهی هستند که مؤمن به قرآنند، هر آن کس که موجود باشد، اعم از پیامبر خدا و پیروانش.

بنابر این، ابن تیمیه و پیرو او ادعا می کنند که آن تفسیر، مشهورتر از تفسیر متفق علیه فریقین است در حالی که از سوی طبری دنباله رو ابن تیمیه «شیخ المفسرین» پذیرفته نشده است. اما درباره حکایتی که ابن تیمیه از «عبدالعزیز بن جعفر»، غلام ابی بکر خلال نقل می کند<sup>۲۰۰</sup> نیز دو نکته در خور توجه است:

نخست این که از سیاق داستان معلوم می شود پرسش گری که از غلام ابوبکر خلال درباره تفسیر آیه پرسیده سنی بوده است و این نشان می دهد که قول به نزول آیه درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان سنیان هم مشهور بوده است؛ از این رو غلام ابوبکر خلال با پاسخی که به وی داده، می خواسته او را از این نظر منصرف سازد. وی با استناد به آیه شریف (لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ...) یادآور می شود که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عمل زشتی صادر نشده و نمی شود تا خداوند آن را پاک کند؛ از این رو نتیجه می گیرد که آیه (الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ...) درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نیست.

در پاسخ به این شبهه باید گفت اگر (لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ...) ناظر به (الَّذِي صَدَّقَ بِهِ) باشد، شامل (الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) نیز خواهد بود و در این که مراد از (الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است هیچ اختلافی وجود ندارد و مسلم است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز هرگز عمل زشتی صادر نشده و نمی شود تا خداوند آن را پاک کند. در نتیجه هر توضیحی که درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داده شود، درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نیز صادق خواهد بود. آیات دیگری هم نظیر این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وجود دارد. به عنوان مثال خدای متعال در آیه دوم از سوره مبارک فتح، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید:

(لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ)<sup>۲۰۱</sup>

تا این که خداوند گناهان پیشین و پسین تو را برای تو بیامرزد.

روشن است این معنا با عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ناسازگار است، پس به ناچار باید گفت که معنای این آیات غیر از آن چیزی است که امثال ابن تیمیه و پیروانش می فهمند و يك وجه

---

۲۰۰. دنباله رو او نیز عیناً آن حکایت را تکرار کرده و تنها نام «عبدالعزیز» را به اشتباه کنیه «ابوجعفر» ذکر کرده است!

صحيح محتمل آن است که گفته شود منظور از (الدُّنْبِ) و (أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا) و تعابیر این چینی، گناه و امور حرام نیست، بلکه منظور اموری است که مخالفان آنها را گناه یا ناپسند می شمارند.

به این نکته بسیار مهم نیز باید توجه داشت که ممکن است سنیان تفسیر آیه را ناقص و غیرصحيح مطرح کرده باشند. به نظر می رسد این آیه ناظر به ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، زیرا چنان که پیشتر اشاره شد، براساس تفسیر اهل بیت علیهم السلام در آیه سی و دوم از سوره زمر، یعنی آیه قبل از آیه مورد بحث، مراد از «صدق» ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی شده است. خداوند در این آیه می فرماید:

(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصُّدُقِ إِذْ جَاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ)؛<sup>۲۰۷</sup>

پس چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ بسته و صدق را هنگامی که برای او آمد تکذیب کرد؟ آیا منزل گاه کافران جهنم نیست؟

از ابن مردویه به سند مرفوع از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده است که فرمود:

رَدَّ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛<sup>۲۰۸</sup>

[کسی که صدق را تکذیب کرد] او همان کسی است که قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را درباره علی علیه السلام رد کرد.

مرحوم شیخ طوسی نیز در آمالی خود، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیثی نقل می کند که درباره این آیه شریف فرمودند:

الصُّدُقِ وَوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛<sup>۲۰۹</sup>

[مراد از] صدق ولایت ما اهل بیت است.

بر این اساس می توان گفت که مراد خداوند از «الذی جاء بالصدق» در آیه مورد بحث، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است که پیام ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از سوی خداوند برای مردم آورده است. البته تفسیر «الذی جاء بالصدق» به قرآن نیز با این معنا هیچ منافاتی ندارد و کاملاً سازگار است. مراد از «صدق به» نیز کسی است که ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام را تصدیق می کند و می پذیرد.

۲۰۶. سوره فتح، آیه ۲.

۲۰۷. سوره زمر، آیه ۳۲.

۲۰۸. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۱۴ / ح ۵۱۷.

از آن جا که این معنا برای صدق بسیار مشهور بوده است، از این رو سنیان ناگزیر از ذکر آن بوده اند و چون نمی خواستند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شود، به همین جهت تفسیر آیه را به صورت مبهم بیان کرده اند. اگر این احتمال صحیح باشد، در این صورت معنای آیه روشن تر خواهد بود، یعنی مراد از «صدق» در آیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که قرآن و آورنده آن پیام ولایت آن حضرت را از سوی خداوند سبحان برای مردم آورده اند و مراد از «الذی صدق به»، تصدیق کنندگان ولایت الهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهند بود و در نتیجه مرجع ضمیر در «لیکفر عنهم» نیز شیعیان و کسانی خواهند بود که در برابر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و پیام الهی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تسلیم شده و آن را پذیرفته اند و خداوند نیز در ازای این تسلیم و پذیرش، سایر اعمال زشتی که ممکن است از آنها سرزند را از بین می برد.

#### حمل آیه بر عموم

چنان که پیشتر اشاره شد، ابن تیمیه و دنباله رو او علی رغم ادعای شهرت تفسیر «الذی صدق به» به ابوبکر، خود نیز این تفسیر را قبول ندارند و همچون طبری، لفظ آیه را بر عموم حمل کرده اند. ابن تیمیه در وجه سوم از مناقشات خود بر مرحوم علامه حلی می گوید:

الثالث: أن یقال: لفظ الآیة عام مطلق، لا یختص بأبی بکر، و لا بعلی بل کل من دخل فی عمومها دخل فی حکمها؛<sup>۲۱۰</sup>

وجه سوم این که گفته می شود لفظ آیه عام و مطلق است و به ابوبکر و علی اختصاص ندارد، بلکه هر کس در عموم آن داخل شود در حکم آن داخل خواهد بود.

دنباله رو ابن تیمیه نیز در انتهای مناقشه خود بر مرحوم شرف الدین، با استناد به نظر ابن جریر طبری می نویسد:

و لفظ الآیة عام مطلق، دخل فی حکمها أبوبکر، و علی، وخلق، قال ابن جریر: «والصواب من القول فی ذلك...»؛

و لفظ آیه عام و مطلق است و ابوبکر و علی و خلقی در حکم آن داخل می شوند. ابن جریر گفته است: «و سخن درست در این زمینه...».

۲۰۹. الأُمالی: ۳۶۴ / ح ۷۶۶. همچنین ر.ک: مناقب آل اَبی طالب: ۲ / ۲۸۸.

۲۱۰. منهاج السنة: ۷ / ۱۳۳ - ۱۳۴.



در پاسخ به این ادعا هم باید گفت: اولاً هیچ اشکالی ندارد که لفظی در قرآن عام و مطلق باشد، ولی مراد خداوند از آن خاص و معین باشد.

ثانیاً قول به عمومیت و اطلاق آیه با تفسیر متفق علیه فریقین منافاتی ندارد؛ زیرا در این تفسیر، مصداق اتم و کامل برای این لفظ عام ذکر شده است. افزون بر آنکه اگر «صدق» در این آیه به معنای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پیام آن را از ناحیه خداوند آورده است، در این صورت عام و مطلق بودن آیه نه تنها ضرری به مقصود نمی زند، بلکه نص بر امامت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود.

حاصل آنکه مقصود ما از استناد به این آیه شریف، استدلال به تفسیر متفق علیه فریقین بود، چرا که قوت احتجاج و تمامیت الزام به چنین قولی مسلماً بسیار بیشتر از قولی است که در میان مخالفان نیز قائلی جدی ندارد. چنان که روشن شد، تفسیر «الذی صدق به» در آیه شریف به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، هم از سوی اهل بیت علیهم السلام بیان شده و هم از سوی برخی دیگر از صحابه و تابعان و بر همین اساس، گروهی از مفسران بزرگ و محدثان نامدار سنی به آن قائل شده اند. در مقابل تفسیر آن به ابوبکر، صرفاً به قول ضعیفی وابسته است و هیچ يك از بزرگان مورد اعتماد سنی بدان قائل نیستند و جاعلان این قول به ناچار آن را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند. بنابر این، براساس تفسیر مفسران مورد قبول اهل تسنن در طبقه صحابه و تابعان و سایر اعصار، دلالت آیه شریف بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام روشن است و به حکم قاعد عقلی قبح تقدم مفضول بر فاضل، امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با استناد به این آیه شریف ثابت می شود.

## چکیده بحث آیات

## چکیده بحث آیات

پس از اتمام مباحث مقدماتی امامت همچون مبانی، تعریف، شرایط و ضرورت وجود امام در هر عصر، به مهم ترین مسأله و پر چالش ترین بحث میان شیعه و اهل سنت رسیدیم که مصداق خلیفه و امام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کیست؟ دو قول عمده در این باره وجود دارد که در نزد اهل سنت ابوبکر مصداق خلیفه بلافصل است و شیعه، امیرالمؤمنین علی علیه السلام. بر طبق موازین علمی باید برای رسیدن به مقصود، از سویی ادله امامت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدگی شده و امامت و خلافت آن حضرت ثابت شود، و از سویی دیگر ادله امامت ابوبکر طرح و رسیدگی شود. از همین رو نخست به بررسی ادله قول به امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از کتاب، سنت و عقل پرداخته و براساس منابع معتبر اهل سنت، استدلال و به نتیجه خواهیم رسید. پس از این مقدمه، در بررسی ادله امامت، از آیات قرآن آغاز نمودیم؛ چرا که از سویی سخن خداوند مورد قبول تمامی مسلمین است و از سویی دیگر، به جهت قطعی الصدور بودن قرآن، بحث سندی در آن مطرح نمی شود.

از بایسته های دلیل های قرآنی این است که به جهت ظنی الدلالة بودن بسیاری از آیات قرآن، نیازمند رجوع به منابع حدیثی و تفسیری هستیم تا در این راستا، شأن نزول و دلالت صحیح آیات رسیدگی شود تا اثبات امامت بلافصل پیامبر صلی الله علیه وآله برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صورت پذیرد. از این رو احادیث نقش مهمی در فرایند استدلال به آیات خواهد داشت.

### «آیه ولایت»

نخستین آیه ای که در این نوشتار به بررسی آن پرداختیم، آیه شریف «ولایت» بود که خدای تعالی در سوره مائده می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)<sup>۲۱۱</sup>؛

به راستی که تنها صاحب اختیار شما خدا، رسولش و مؤمنینی هستند که ایمان آورده، نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند زکات می‌دهند.

راویان و عالمان بسیاری از صحابه (۱۰ نفر)، تابعان (۸ نفر) و عالمان بزرگ اهل سنت (۳۹ نفر) در قرون متمادی به نقل شأن نزول در این باره پرداختند که خود نشان گر اهمیت و اعتبار این موضوع در میان صحابه، تابعان و عالمان بزرگ اهل سنت است. پس از نقل برخی روایات از منابع معتبر اهل سنت و بررسی سندی و اعتباری تمامی آنها، به کیفیت استدلال شیعه به این آیه پرداخته شد.

بررسی دلالت «إِنَّمَا» بر حصر، اثبات واژه ولی در کلمه «وَلِيِّكُمْ» به معنای «سرپرست»، «مدبر امور» و «واجب الإطاعة بودن»، و اثبات اینکه مقصود از عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا» حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام است، در راستای فرایند استدلال قرار داشت که پس از رسیدگی به این واژه‌ها، امامت امیرمؤمنان علیه السلام به اثبات رسید.

در پایان بحث نیز به بررسی شبهاتی اختصاص یافت که از سوی عالمان سنی همچون قاضی عبدالجبار معتزلی (شاید نخستین اشکال کننده به دلالت آیه)، فخررازی، قاضی ایجی و دیگران مطرح شده بود که پس از دادن جوابی در خور، به رفع شبهه در این باره نیز پرداخته شد و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت شد.

#### آیه «تطهیر»

آیه دوم، آیه شریف «تطهیر» است. این آیه نیز یکی از مهم ترین دلایل قرآنی بر عصمت اهل بیت علیهم السلام، به تبع امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. خدای تعالی در قرآن شریفش می‌فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)<sup>۲۱۲</sup>؛

جز این نیست که همواره خدا می‌خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام برطرف نماید و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک گرداند.

به اتفاق شیعه و اهل سنت، این آیه درباره اهل بیت پیامبر علیهم السلام نازل شده است و این حقیقت در مهم ترین کتاب های اهل سنت همچون مسند احمد بن حنبل، صحیح مسلم و سنن ترمذی

۲۱۱. سوره مائده، آیه ۵۵.

۲۱۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

آمده که در این میان، عده ای از عالمان اهل سنت همچون ترمذی، حاکم نیشابوری، ابن تیمیه، ذهبی و سیوطی به صحت این احادیث تصریح کرده اند و عده ای دیگر همچون احمد بن حنبل و ابن حبان، به جهت التزام به نقل احادیث صحیح در کتاب خود، به صحت آن معترفند. سخن فخر رازی که در نزد اهل سنت به «امام المفسرین» مشهور است در این باره در خور توجه است. وی در نزول این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام، ادعای اجماع و اتفاق کرده است.

۱۹ نفر از صحابه و بسیاری از عالمان اهل سنت به نقل حدیث شریف کساء اقدام کرده اند که خود نشان گر اعتبار این حدیث در میان اندیشمندان اهل سنت است.

بررسی متن حدیث، قسمت مهم این آیه را تشکیل می داد که مهم ترین نکته قابل بحث در این متن، تعیین مصداق اهل بیت در آیه شریف بود که با نظر به منابع معتبر اهل سنت و اعتراف برخی از همسران پیامبر که خود معترف به خروج از مصداق اهل بیت شده اند، اهل بیت اختصاص به پنج تن آل عبا علیهم السلام پیدا نمود؛ از این رو تمامی حقایق نهفته در این آیه، اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام خواهد داشت.

اما دو نکته از دلالت این آیه و روایات ذیل آن استفاده شد: نخست افضلیت اهل بیت علیهم السلام و دیگری عصمت آنان.

در دلالت آیه بر افضلیت اهل بیت تردیدی وجود نداشت و روشن شد که نزول آیه تطهیر و حدیث کساء، فضیلت و منقبتی برای اهل بیت علیهم السلام است و اختصاص به آنان دارد. فضیلتی که ام سلمه رحمها الله با عبارت «فوددت أنه قال نعم، فكان أحب إلي مما تطلع عليه الشمس وتغرب»<sup>۲۱۳</sup> به آن اقرار کرد. سخن سعد بن ابوقاص با معاویه در علت امتناع از سب امیرالمؤمنین علی علیه السلام و تعابیر ابن کثیر پیرامون حدیث کساء و آیه تطهیر، نشانگر فضیلت بودن آیه تطهیر است. نتیجه این دلالت نیز افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر خلفاء و امامت بلافصل آن بزرگوار بود.

اثبات عصمت اهل بیت علیهم السلام نیز با بررسی واژه های به کار برده شده در آیه شریف صورت گرفت و پس از رد سخنان اشخاصی همچون ابن تیمیه، عبدالعزیز دهلوی، دکتر سالوس و برخی از معاصران، عصمت اهل بیت علیهم السلام ثابت و به عنوان صغرای قضیه افضلیت قرار گرفت تا به این

۲۱۳. مشکل الآثار: ۱ / ۴۵۲ - ۴۵۳.

وسيله، امامت بلافضل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پس از پيامبر، و امام حسن و امام حسين عليهم السلام پس از ايشان متعين شود.

### آيه «مباهله»

از ديگر آياتي كه در اثبات افضليت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به آن استناد شد، آيه «مباهله» است. اين آيه - همان طور كه حضرت علي بن موسى الرضا عليه آلاف التحية والثناء در جواب پرسش مأمون كه بالاترين فضيلتي كه در قرآن درباره حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمده است چيست؟ فرمود: «فضيلته في المباهله»<sup>۲۱۴</sup> - نيز مهم ترين و برترين دليل قرآني به افضليت ايشان بر ديگران است.

شان نزول اين آيه مربوط مي شود به مباهله ميان پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم و مسيحيان نجران، آنگاه كه بحث علمي دقيق پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم را نپذيرفتند و پيامبر را دروغگو معرفي كردند، خداي تعالي اين آيه را نازل فرمود كه:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)؛

پس هر كسي درباره او [عيسي] بعد از آن كه بر تو [به واسطه وحی] علم و آگاهی آمد مجادله كند، بگو: بياييد ما پسرانمان را و شما پسرانمان، و ما زنانمان را و شما زنانمان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت كنيم. سپس يكديگر را نفرين نماييم، آن گاه لعنت خدا را بر دروغ گويان قرار دهيم. پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم در پي اين دستور الاهي، به همراه علي بن ابی طالب عليه السلام (به عنوان نفس خویش)، فاطمه زهرا عليها السلام (به عنوان زنان) و حسين عليهم السلام (به عنوان فرزندان)، برای مباهله با مسيحيان نجران حاضر شدند كه مسيحيان پس از يقين به راستی ادعای پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم، به جهت ترس از هلاكت حاضر به مباهله نشدند. همان طور كه بررسی شد، مباهله به معنای نفرين طرفيني است كه جهت خارج شدن طرف مقابل از تحت سرپرستی خداوند صورت می پذيرد كه نتيجه اين نفرين، انقطاع تمامی خيرات، بركات و معنويات از دروغگو است كه ديگر وی، رنگ و روی رستگاری را نخواهد دید.

روايت های ذيل آيه مباهله توسط ۲۴ نفر از صحابه و تابعان نقل شده است و ۵۲ نفر از عالمان بزرگ اهل سنت نيز، در دوره ها و قرون مختلف به نقل اين روايت در منابع و آثار خود مبادرت

کرده اند. در میان این عالمان، برخی همچون حاکم نیشابوری، ابوبکر جصاص، ابن عربی مالکی و محمد بن طلحه شافعی ادعای تواتر این گونه روایات را کرده اند و برخی دیگر همچون قاضی عضالدین ایچی و شریف جرجانی، به روشنی این اخبار را صحیح و این روایات را دال بر حضور منحصر پیامبر اکرم، امیرمؤمنان، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام در جریان مباهله دانسته اند.

به هر روی وجود روایت شأن نزول در صحیح مسلم، مسند احمد بن حنبل و سنن ترمذی و تصریح بسیاری از عالمان اهل سنت همچون ترمذی، حاکم نیشابوری و ذهبی بر صحت حدیث، ما را از رسیدگی به سند تك تك روایات شأن نزول بی نیاز می کرد.

از آنجا که آیه مباهله و عملکرد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، به روشنی بیانگر یکی از بزرگ ترین فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است و به خوبی بر امامت و خلافت حضرتش پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم دلالت دارد؛ از این رو همواره پیروان مکتب خلفاء درصدد جعل، کتمان و تحریف جریان مباهله و فضایی از این قبیل برآمده اند. به همین جهت در بحث، به تلاش های آنان برای کتمان حقایق و تحریف آن اشاره شد که می توان این تصرفات را در عدم نقل و کتمان اصل خبر، حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام و اضافه کردن برخی از الفاظ به جای آن، حذف نام فاطمه زهرا علیها السلام و اضافه کردن نام عایشه و حفصه در آن مشاهده نمود.

ادامه بحث اختصاص به دلالت آیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام داشت که با نقل کلام بزرگانی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، علی بن عیسی اربلی، بیاضی، خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی رحمهم الله، کیفیت استدلال به آیه نیز سامان گرفت و نتیجه استدلال به آیه این شد که:

**یکم:** در این جریان، از سویی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیامبر نامیده شد و در عمل نیز پیامبر صلی الله علیه وآله وی را به عنوان نفس خویش برای مباهله حاضر نمود؛ و از سویی دیگر آن کس که نفس پیامبر معرفی گردد، روشن است که همو پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله، مقام امامت کبرا و ولایت عام را خواهد داشت، چرا که خداوند هرگز به رسول خود امر نمی کند که فاقد این مناصب را نفس خویش بنامد.

**دوم:** این آیه به روشنی بر مساوات میان رسول خدا صلی الله علیه وآله با امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد که در همین راستا، روایات دیگری که این سخن را تأیید می کند آورده شد.

سوم: از سویی از آیه مباهله و گفتار و رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله استفاده می شود که مقام حضرت زهرا سلام الله علیها از تمامی مسلمانان و صحابه بالاتر است - چنان که جمعی از عالمان سنی با استناد به حدیث شریف «فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها أغضبني»، برتری ایشان بر ابوبکر و عمر تصریح دارند - و از سویی دیگر، به اجماع تمامی مسلمانان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از ابوبکر و عمر افضل است و او شایسته امامت خواهد بود.

چهارم: از این آیه استفاده می شود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان پیامبرند. رفع شبهات قاضی عبدالجبار معتزلی، ابن تیمیه، ابوحنیفان آندلسی، قاضی ایجی، جرجانی و دیگران آخرین بحث پیرامون این آیه شریف بود که بررسی شد.

#### آیه «مودت»

از دیگر آیات مطرح شده، آیه «مودت» است. خدای تعالی در سوره شوری می فرماید:

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ<sup>۲۱۵</sup>

این همان چیزی است که خداوند به بندگان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام می دهند، بشارت می دهد. بگو: «من از شما بر رسالت خویش اجری نمی خواهم جز مودت درباره نزدیکانم [اهل بیت]» و هر که کار نیکو انجام دهد، ما بر نیکویش می افزائیم که خداوند بسیار آمرزنده و قدردان است.

مدعای شیعه در این آیه در امور زیر خلاصه می شود:

یکم: مراد از «ذوي القربى» در آیه شریف، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند؛ یعنی حضرت

امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم ایشان علیهم السلام.

ثانیاً: آیه شریف بر افضلیت «ذوي القربى» دلالت دارد.

ثالثاً: اثبات افضلیت «ذوي القربى» مستلزم اثبات مقام امامت، ولایت و خلافت بلافصل ایشان پس

از رسول خداست.

از عصر صحابه تا به امروز، راویان و عالمان بسیاری به نقل روایات ذیل آیه مودت پرداخته اند که

در این میان، نام شش امام نخست علیهم السلام نیز در میان ناقلان این احادیث مشاهده می شود. علاوه بر

۲۱۵. سوره شوری، آیه ۲۳.



این بزرگواران، پنج نفر از صحابه، شش نفر از تابعان و هفت نفر از عالمان بزرگ پس از تابعان به نقل این روایت مبادرت کرده اند.

احادیث یادشده در منابع معتبر حدیثی اهل سنت همچون مسند أحمد، صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی و دیگر منابع معتبر آمده است. با بررسی منابع مختلف و متعدد حدیثی اهل سنت، حدود ۵۶ نفر از عالمان بزرگ اهل سنت به نقل این احادیث پرداخته اند که خود هم نشانگر جایگاه والای این حقیقت در میان اهل سنت است، و هم مراد از «ذوی القربی» اهل بیت علیهم السلام هستند. در ادامه به نقل برخی احادیث از منابع معتبر اهل سنت همچون صحیح بخاری، سنن ترمذی، مسند احمد بن حنبل، المعجم طبرانی و دیگر عالمان پرداخته شد.

بررسی سند و متن این روایات نیز مرحله پس از نقل احادیث بود. این احادیث رسیدگی سندی شد و پس از بررسی اسانید آن، روشن شد که نزول آیه مودت درباره اهل بیت علیهم السلام در میان عام و خاص متفق علیه است و فریقین بر آن اتفاق نظر دارند.

قسم نخست روایاتی همچون روایت طاووس از سعید بن جبیر از ابن عباس که همگان در صحّت آن اتفاق دارند، قسم دوم روایاتی که علاوه بر عدم خدشه از سوی عالمان اهل سنت، بلکه گاهی به صحت و اعتبار آن معتقدند؛ مانند حدیث پاسخ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به عرب بادیه نشین پیرامون اجر رسالت.

و قسم سوم نیز احادیثی که در سند آن خدشه شده است. علت تضعیف، وجود برخی راویان در اسناد این روایات است که با بررسی شرح حال این راویان، روشن شد که بر پایه مبانی رجالی اهل سنت، تضعیف این چهار نفر نادرست است.

بررسی شبهات مخالفان در زمره مباحث مطرح شده در ذیل این آیه بود که در این میان به شبهات ابن تیمیه، آلوسی و فخر رازی اشاره و رد شد.

در دلالت حدیث نیز بیان شد که قرابت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، امتیازی است که اختصاص به اهل بیت علیهم السلام دارد و دلیلی است بر افضلیت ایشان بر دیگران؛ چرا که نسل و نسب در گزینش الهی و مقام رسالت و خلافت مؤثر است و خداوند برگزیدگانش را از میان برگزیده ها انتخاب کرده است که تمامی این نکات منتهی به افضلیت اهل بیت علیهم السلام بر دیگران و بالتبع نشانگر شایستگی آن بزرگواران بر امامت و خلافت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است. نخستین دلیل بر افضلیت،

قربان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر در سقیفه، با استدلال به همین مطلب خود را نزدیک پیامبر دانست و بر دیگران برتری داد.

دلیل دوم بر افضلیت، وجوب محبت مطلق بود که هم مستلزم اطاعت است و هم مستلزم عصمت که هر سه نیز (وجوب محبت مطلق، اطاعت و عصمت) دال بر افضلیت و بالتبع امامت و خلافت صاحبان آن خواهد بود.

## آیات «غدیر»

### ۱. آیه «تبلیغ»

از دیگر آیات بررسی شده، آیات شریف غدیر بود. این آیات پیش و پس از واقعه بزرگ و مهم غدیر خم نازل شد. نخستین آیه در این باره، آیه شریف «تبلیغ» است که خدای تعالی قبل از واقعه غدیر خم، به پیامبر فرمود:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ<sup>۲۱۶</sup>

ای رسول، آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده برسان و اگر چنین نکنی، رسالت او را نرسانده ای و خداوند تو را از مردم حفظ می کند. به راستی که خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.

احادیث مربوط به نزول آیه تبلیغ درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام توسط هشت نفر از صحابه نقل شده است. عالمان اهل سنت در عصرهای مختلف نیز به نقل این روایات پرداخته اند که در این میان به تصحیح سند این روایت ها و اعتبار آن پرداخته شد و صحت این احادیث به اثبات رسید. پس از آن به ۲۳ نفر از راویان و نویسندگان مشهور اهل سنت اشاره شد که به نقل احادیث ذیل آیه پرداخته اند. ذکر متن روایت ها در این باره مرحله بعدی بحث بود که برخی از این گونه روایات از عالمانی همچون سیوطی، ثعلبی، حاکم حسکانی، فخر رازی و عینی حنفی نقل شد.

در نهایت اشکالات و شبهات پیرامون این آیه شریف نیز بررسی شده و پاسخ مقتضی به آن داده شد و نتیجه این بررسی اثبات نزول آیه شریف تبلیغ در روز غدیر خم درباره علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

۲۱۶. سوره مائده، آیه ۶۷.

### ۲. آیه «اکمال»

آیه دوم از آیات غدیر، آیه «اکمال» است. نزول این آیه پس از واقعه غدیر خم رخ داده است که خدای تعالی فرمود:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)<sup>۲۱۷</sup>

امروز دین شما را کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

در کتب اهل سنت، روایاتی از برخی صحابه همچون زید بن ارقم، ابوسعید خدری و ابوهریره نقل شده بود که آیه مبارک اکمال، پس از اتمام خطبه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غدیر خم بر حضرتش نازل شد.

در قرون مختلف نیز عالمان بزرگ اهل سنت به نقل روایات شأن نزول آیه پرداخته اند که به نام ۲۶ نفر از آنان اشاره شد.

پس از نقل برخی از این روایت ها، به بررسی سند آن پرداخته و اعتبار تک تک روایات به اثبات رسید. رسیدگی به اشکالات مخالفان همچون ابن تیمیه و ابن کثیر، پس از بررسی سندی بود که این مناقشات نیز رد شد و در نتیجه نزول این آیه در روز غدیر، در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد.

### ۳. آیه «سأل سائل»

آیه دیگری که با اعلان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم ارتباط داشت، آیه یکم و دوم سوره معارج بود. خدای تعالی در این دو آیه می فرماید:

(سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ)<sup>۲۱۸</sup>

تقاضاکننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد! این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.

پس از نقل شرح این واقعه از تذکرة الخواص ابن جوزی، به نام برخی از امامان علیهم السلام و صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اشاره شد که به نقل روایات مربوط به این واقعه پرداخته بودند که بسیاری از اندیشمندان بزرگ اهل سنت که به نقل این واقعه پرداخته اند، در زمره ناقلان این واقعه هستند.

۲۱۷. سوره مائده، آیه ۳.

۲۱۸. سوره معارج، آیه ۱ - ۲.

پس از بررسی روایات وارد شده در این باره، به بررسی اعتبار این اسناد و طرق آن پرداختیم و پس از بیان کیفیت دلالت حدیث بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و رفع شبهات ابن تیمیه در این باره، ثابت شد که این آیه به مانند دو آیه گذشته پیرامون غدیر خم بوده و در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. آیاتی که مطرح شد، آیاتی بود که در فرایند استدلال اثبات خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار گرفته و چنین منصبی را برای ایشان به اثبات می رساند. از این رو برای آن کس که طالب حق است و درصدد دستیابی به مسیر مستقیم الاهی پس از رسول خدا است و به دنبال این است که بداند مدار حق بر مدار کدامیک از افراد پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم می چرخد، همین مقدار از آیات الاهی کافی است. با این وجود در ادامه بحث، آیات دیگری بررسی شد که در راستای کشف حقیقت قرار می گرفت که ما پس از نقل آیات قرآن و بررسی اعتبار و دلالت روایات ذیل آن، خلافت بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به اثبات رساندیم و جهت افضلیت ایشان بر دیگران ثابت شد.

آیاتی که در ادامه به آن پرداختیم شامل:

(وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ);

(وَ اسْتَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ);

(السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ...);

آیاتی از سوره دهر;

(كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ);

(وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ...);

آیه نجوا;

(وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى);

(فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ...);

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...);

(فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ);

(وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ);

(هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَإِلَى الْمُؤْمِنِينَ);

(وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ);

(وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ);

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً);

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ);

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي);

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ) بود.

## تحریف قرآن

پس از استدلال به قرآن بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اثبات امامت آن حضرت، این پرسش مطرح می شود که اثبات امامت آن حضرت از قرآن، مبتنی بر اثبات اعتبار خود قرآن و دفع شبهه تحریف قرآن است؛ چرا که تا اعتبار قرآن ثابت نشده و عدم تحریف این کتاب شریف به اثبات نرسد، استدلال به آیات قرآن صحیح نخواهد بود؛ به ویژه آیاتی که دال بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و شبهه تحریف در آن ها مطرح شده است. از این رو اگر آیاتی که در مباحث امامت و یا مباحث دیگر مورد استدلال قرار می گیرد اعتبارش ثابت شده و به طور کلی اعتبار آیات قرآن ثابت نشود، استدلال به این آیات مخدوش شده و استدلال تمامیت خود را از دست خواهد داد. به همین جهت، در ادامه، به بحث مهم عدم تحریف قرآن خواهیم پرداخت تا استدلال به آیات قرآن تمام شده و در نتیجه اثبات امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شکل بگیرد.

بحث پیرامون تحریف قرآن از صدر اسلام تاکنون در زمره مباحث بسیار مهم علوم قرآنی و بلکه اعتقادی بوده است. البته در لابه لای علوم مختلف دیگر همچون علم کلام، فقه، اصول فقه نیز بحث از این موضوع به میان آمده است. حجیت قرآن نزد فریقین تمام است، چرا که از سویی به اتفاق شیعه و اهل سنت قرآن یکی از منابع مهم کسب حقایق و معارف دین است و از سویی دیگر، در مقام کسب حقایق و معارف دین و بحث و مناظره به آیات آن استدلال می کنند.

از آن رو که خداوند سبحان به این جهت که دین اسلام بهترین و کامل ترین دین ها است؛ چنانکه خویش در کتاب شریفش می فرماید:

(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)<sup>۲۱۹</sup>

---

۲۱۹. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

هر که جز اسلام دین دیگری برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

بر خود لازم دانست تا از قرآنی که به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: ستون و پایه دین است،<sup>۲۲۰</sup> نگاهبانی نماید.

بنابر این خود فرمود:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)<sup>۲۲۱</sup>;

همانا ما خود قرآن را فرو فرستاده و به راستی که خود نگاهبان آن خواهیم بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز بر مردم قرآن فرا داده و امور اجتماعی‌شان را بر دستورات نورانیش استوار ساخت، به گونه ای که هر آیه یا سوره ای که بر ایشان نازل می گشت، آن را حفظ و دیگران را بر کتابتش واداشت؛ سپس آنها را در دسترس مردم قرار داد. حافظان، قرآن را حفظ کرده و به خاطر می سپردند و در نشر آن کوشش کرده و به دیگر مسلمانان حتی زنان و کودکان آموزش می دادند. این گونه بود که الفاظ و معانی قرآن محفوظ ماند و احکام و فرامینش در جامعه اسلامی منتشر و فراگیر گشت.

البته ناگفته نماند پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه وآله، تفسیر آیات و حقایق آنها و روابط میان آیات از محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، مجمل و مبین و مواردی دیگر را برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرمودند. این علوم، گاه در پاسخ به پرسشهای امیرالمؤمنین علیه السلام و گاه بی هیچ پرسشی، برای آنان بازگو می شد که «خطبه قاصعه» یکی از بهترین شاهدها بر این مدعاست. امام متقین علی علیه السلام در این باره می فرماید:

بر پایه آنچه حضرت در این خطبه درباره جایگاه خود نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند، بی گمان دانایان بودن ایشان به کتاب و سنت به روشنی هر چه بیشتر نمایان می گردد، دانایان بودن که از نخستین و بایسته ترین صفات شایستگی امامت و رهبری پس از پیامبر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رحلت فرمودند و پس از ایشان، کسانی جامه خلافت را بر تن کردند که سوداگری بازارها، آنان را از فراگیری قرآن و احکام دین بازداشته بود و سر انجام کار خلافت به آنجایی

۲۲۰. ر.ک: نهج البلاغه: ۲ / ۱۷۷.

۲۲۱. سوره حجر، آیه ۹.



رسید که نباید می رسید. پس سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام تکیه بر جایگاه پیامبر زده و نگاهبان قرآن و سنت گردید و در آموزش و بر انگیزاندن مردم بر آن دو اهتمام ورزید. ایشان از يك سو به گرد آوری قرآن با افزودن آنچه از تفاسیر، تأویل ها و دیگر مسائلی که از پیامبر صلی الله علیه وآله دریافت کرده بود، پرداخته و برخی از دانشهای قرآن و سنت را به گروهی از خویشان، یاران و برخی صحابه مشهور آموزش دادند؛ گروهی که بزرگانشان کسانی همچون دو امام همام حسن و حسین علیهما السلام، عبد الله بن عباس، عبد الله بن مسعود و مانندهای ایشان بود؛ هم اینانی که دانشهای قرآنی را در جهان اسلام گستراندند. از سویی دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام بر احکام و بخش های گوناگون دین دیده بانی کرد تا دامن دین را از گزند تحریف زیاده گویان، نسبت های بی پایه یاوه سرایان و تأویل های نادرست نادانان در امان دارد. از این رو اینان در تمامی امور دین، به ویژه چالشهای خاتمان براندازی که در میان مسلمانان روی می داد، بالاترین مرجعیت علمی و پناهگاهی امن شمرده می شدند و این حقیقتی است که به ناچار برخی بزرگان اهل سنت به آن اعتراف کرده و درباره اش چنین گفته اند:

پرسش بزرگان صحابه از او [امیرالمؤمنین علیه السلام] و رجوع به فتاوا و سخنان وی در رویدادهای بسیار و مسائل پیچیده و دشوار، مشهور و پر آوازه است.<sup>۲۲۲-۲۲۳</sup>

و چنین بود نهایت کوشش و تلاش امیرالمؤمنین و همچنین اولاد معصومش علیهم السلام در راه پاسداری و مراقبت از قرآن.

این اهتمام ویژه به قرآن بلند مرتبه، یکی از علل پیشتازی و پیشرفت اسلام بود، چنانکه به بازی گرفتن عهدین (تورات و انجیل) و دست بردن در آن، به سستی و فروماندگی یهود و نصارا انجامید. از این رو هجوم بر قرآن، کانون به هم رسیدن یهود و نصارا از سویی و مخالفان اسلام و مسلمین از سوی دیگر شد، چرا که اگر در این پیکار پیروز می شدند، به راستی که به ریشه اسلام آسیب زده بودند؛ لیکن خداوند متعال متعهد گردیده تا قرآن را محفوظ دارد، چرا که فرموده است:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ)<sup>۲۲۴</sup>؛

۲۲۲. تهنیب الأسماء: ۱ / ۴۸۵.

۲۲۳. این بخش از این مجلد که به تحریف قرآن اختصاص دارد، متن ترجمه شده بخش عمده ای از کتاب التحقیق فی النفی التحریف از همین نگارنده است. از این رو متن عربی نقل انظار علماء نیامده و به ترجمه اکتفا شده است و برای دستیابی به متن عربی، می توان به اصل کتاب مراجعه نمود.

۲۲۴. سوره فصلت، آیه ۴۲.

نادرستی و تباهی، از پیش و پشش به سراغ قرآن نمی آید.

از این رو دشمنان قرآن در همه عرصه ها، با خواری و کوچکی به قهر رانده شدند که بی گمان در این باره، ستایش پروردگار عالمیان را سزا است.

اما با این حال، شبهه تحریف همیشه مطرح بوده و بر زبان برخی نویسندگان متظاهر به نام اسلام جاری گشته است که با کمال تأسف، ایشان مزدورانی بودند تا از درون بر پیکر اسلام و قرآن تازیانه زنند و میان مسلمین فتنه برپا کنند. از این رو می بینیم که بیشتر اینان، از کینه‌ورزان به اهل البیت علیهم السلام و مذهب و پیروان ایشانند.

ما در این بحث، بی آنکه در پی دفاع یا رد کسی باشیم، این شبهه را بازگو کرده و آن را به مانند مسأله ای سزاوار بحث، پیگیری و تحقیق می کنیم. ما در فصول این بحث، مهمترین آراء، اشخاص و ادله ای که بر شبهه تحریف دامن زده اند - چه از شیعه و چه از اهل سنت - را به میان آورده و هر آنچه را که در این باره گفته شده یا توان گفت را به بحث می نشینیم. ما اخبار و آثاری که ممکن است برای نظریه تحریف به آن تمسک کرده اند را شناسانده و علمایی که این نظریه به آنها نسبت داده شده - چه از شیعه و چه از اهل سنت - را معرفی می کنیم.

در این بحث، به این نتیجه خواهیم رسید که ادله نفی تحریف از کتاب، سنت و غیر این دو بسیار استوار بوده و بیشتر مسلمین جز اندک شماری، به نظریه عدم تحریف معتقدند و این گروه اندک نیز فریفته احادیث کتبی هستند که نزد اهل سنت به صحاح معروف گشته و سند این روایات به گروهی از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله باز می گردد که سردمدار آنها، کسی است که پذیرفته است «همه مردم حتی زنان پرده نشین نیز از او داناترند» و این همان چالش ماست. اما حق آن است که چنین احادیثی نادرست بوده و این کتب معروف به صحاح نیز همانند دیگر کتب، برخی نادرستی ها و ناروایی ها را در بر دارد و حق سزاوارتر است که پیروی گردد.

## باب یکم

### شیعه و تحریف

\* سخنان بزرگان شیعه در نفی تحریف

\* ادله شیعه بر نفی تحریف

\* احادیث تحریف در کتب شیعه

\* شبهاتی پیرامون قرآن بر پایه احادیث شیعه

\* بررسی راویان احادیث تحریف در کتب شیعه

سخنی در معنای تحریف

پیش از آغاز اصل بحث، سزاوار است معانی واژه تحریف بررسی گردیده تا موضوع این نوشتار به شایستگی آشکار گردد. مرحوم آیت الله خوئی رحمه الله در مقدمه کتاب تفسیری خود، تحقیق ارزنده ای در تبیین معنای تحریف ارائه داده است. ایشان می فرمایند واژه تحریف به اشتراك لفظی در چند معنا به کار می رود که برخی از این معانی به نظر تمامی امت اسلامی در قرآن رخ داده و برخی نیز به اتفاق تمامی مسلمانان در قرآن راه نیافته است، و در پاره ای از معانی نیز میان مسلمانان اختلاف است که در ذیل به بررسی پاره ای از این موارد اشاره می کنیم.

#### ۱- تحریف در معنا

ایشان نخستین مورد تحریف را، تحریف در معنا یا «چیزی که از جایگاه اصلی خود بیرون برده شده و در غیر آن به کار رود» دانسته اند و این ادعا را مستند به آیه شریف (مَنْ الذِّينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ)؛<sup>۲۲۵</sup> برخی یهودیان کلمات خدا را تحریف کرده و از جایگاه حقیقیشان خارج می سازند، کرده است. ایشان در این باره می نویسند:

بی گمان و بدون هیچ اختلافی میان مسلمانان، این معنای تحریف در تفسیر قرآن مجید روی داده است؛ زیرا هر کس آیات قرآن را بر خلاف معانی حقیقیش تفسیر کرده و معنایی غیر آن را منظور دارد، به وادی تحریف قدم گذارده است و چه بسیارند اهل بدعت و مذاهب فاسد که قرآن را به این معنا تحریف کرده و آیات آن را بر آراء و امیال خویش تأویل برده اند، در حالی که به تحقیق، روایات پر شماری بر نادرستی این روش تفسیری پای فشرده و مرتکب آن را سخت ملامت و نکوهش کرده اند.<sup>۲۲۶</sup>

۲۲۵. سوره نساء، آیه ۴۶.

۲۲۶. البیان فی تفسیر القرآن: ۱۹۷ - ۱۹۸.

ایشان در ادامه به روایتی از کتاب شریف کافی اشاره می کنند که امام باقر علیه السلام، در نامه ای به سعد الخیر، این نکته را متذکر شده اند.<sup>۲۲۷-۲۲۸</sup>  
این معنای تحریف موضوع بحث ما نیست.

## ۲- تحریف در حروف یا حرکات قرآن

ایشان قسم دوم را تحریف در حروف یا حرکات قرآن می دانند. به این معنا که برخی حروف یا حرکات کلمات قرآن تغییر یافته، اما قرآنیت آن محفوظ مانده و از بین نرفته است.  
ایشان این را نیز نوعی تحریف شمرده و معتقد است که بی گمان در قرآن روی داده است؛ زیرا که قرائات ده گانه قرآن متواتر نیستند؛ بنابراین پیامد این سخن، چنین خواهد بود که قرآن منزل حقیقی، تنها با یکی از آنها برابر بوده و دیگر قرائات، یا چیزی افزون تر از قرآن نازل شده دارند و یا کمتر.<sup>۲۲۹</sup>  
در اینجا یادآور می شویم که یکی از مباحث مهم علوم قرآنی، بحث اختلاف قرائات است و ثمرات فراوان آن در دو علم فقه و اصول آشکار می گردد. برای نمونه آیه شریف (حَتَّى يَطْهَرُونَ)<sup>۳۳۰</sup> به دو قرائت خوانده شده که هر يك با دیگری در کمی یا افزونی حرکات و حروف متمایز می باشند. نتیجه این اختلاف، دو برداشت فقهی متفاوت را در پی داشته که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است. این نوع تحریف نیز در موضوع بحث ما جایی ندارد.

## ۳- تحریف در کلمات قرآن

مرحوم خوئی قسم سوم تحریف را در کلمات قرآن می دانند، به صورت افزایش یا کم شدن يك یا دو کلمه از مصحف شریف، بی آنکه در حقیقت قرآن منزل خلل یا کمبودی روی داده باشد.  
به بیان ایشان، این نوع تحریف نیز در صدر اسلام و زمان صحابه روی داده است؛ زیرا به گواه قطعی تاریخ، در دوران خلافت عثمان، وی شماری از قرآن های موجود را سوزاند و همچنین به

---

۲۲۷. الکافی: ۸ / ۵۳ / ح ۱۶.

۲۲۸. البیان فی تفسیر القرآن: ۱۸۷ - ۱۹۸.

۲۲۹. همان: ۱۹۸.

۲۳۰. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

استانداران بلاد اسلامی دستور داد تا تمام قرآن‌ها را جز آنچه خودش گرد آورده بود، بسوزانند.<sup>۳۳۱</sup> این رویداد، ما را به این نکته می‌رساند که مصحف‌های سوزانده شده، با قرآن نزد عثمان تفاوت‌هایی داشته است، در غیر این صورت دلیلی بر سوزاندن و از بین بردن آنها نبوده است.

تاریخ در این باره قضایای مفصلی را گزارش کرده است که از آن جمله می‌توان به خودداری عبدالله بن مسعود از دادن قرآن به دستگاه حاکم و کتک خوردن او از سوی عثمان اشاره کرد. همچنین قرآن ابی بن کعب را نیز به زور گرفتند.

در ادامه این نوشتار، به اندازه نیاز به این رویدادها خواهیم پرداخت.

#### ۴- افزایش و کم شدن آیه و یا سوره، با حفظ قرآن منزل

ایشان قسم دیگر تحریف را این گونه بیان می‌کنند که تحریف به معنای افزایش یا کم شدن بخشی از یک آیه یا سوره، در عین محفوظ ماندن قرآن منزل و پذیرش همگانی بر قرائت آن بخش آیه، یا سوره توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است.

ایشان قائلند که این تحریف نیز در قرآن رخ داده است. برای نمونه موردی را اشاره می‌کنند که همه مسلمانان پذیرفته اند پیامبر اکرم «بسم الله الرحمن الرحيم» را در زمره تمامی سوره‌ها به جز آیات سوره توبه قرار می‌دادند؛ اما با این حال، در میان علمای اهل سنت اختلافی روی داده است که آیا آن نیز بخشی از قرآن است یا نه؟ برخی از آنها جزء قرآن نمی‌دانند، بلکه برخی همچون مالک بن انس، آوردن آن را پیش از سوره حمد در نمازهای واجب مکروه دانسته است؛ مگر آنکه نیت هم آهنگی با دیگر مسلمانان را داشته باشند و برخی از ایشان نیز آن را در زمره قرآن می‌دانند. اما شیعه و برخی از اهل تسنن جزئیت «بسمله» را برای همه سور جز سوره توبه پذیرفته است.<sup>۳۳۲</sup> بنابراین می‌توان گفت که این معنای تحریف در قرآن روی داده است.

#### ۵- تحریف به افزایش

۳۳۱. البیان فی تفسیر القرآن: ۱۹۸.

۳۳۲. ر.ک: همان: ۱۹۹ - ۲۰۰.

این قسم از تحریف به این معنا است که بخش هایی از قرآن موجود، در زمره کلام الله نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیست. مرحوم خوئی می نویسد که این معنای تحریف به اجماع مسلمانان باطل بوده و هرگز روی نداده است؛ بلکه بطلان آن از بدیهیات شمرده می شود.<sup>۲۳۳</sup>

#### ۶- تحریف به کاهش

مرحوم خوئی آخرین قسم از تحریف را به نقصان در کتاب اختصاص داده است؛ یعنی قرآن نزد ما، همه آنچه از آسمان نازل گشته را در بر ندارد، بلکه بخشهایی از آن بر اثر رویدادهایی از مردم پوشیده مانده است.

ایشان انظار پیرامون این گونه تحریف را دچار اختلاف می دانند به طوری که برخی آن را پذیرفته و برخی نفی نموده اند.<sup>۲۳۴</sup>

در این نوشتار معنای اخیر تحریف بررسی می گردد. ما معنای ششم تحریف را از دو زاویه واکاوی خواهیم کرد: نخست دیدگاه مکتب تشیع و دیگر منظر اهل سنت. هر يك از این دو نیز از منظر روایات وارد شده در نزد فریقین، و بررسی اقوال بزرگانشان مورد دقت قرار می گیرد.

---

۲۳۳. ر.ک: همان: ۲۰۰.

۲۳۴. ر.ک: همان.



## فصل یکم: گفتار بزرگان شیعه در نفی تحریف

آشکار است که روا نیست عقیده یا سخنی را به گروهی نسبت داد، جز بر پایه سخنان بزرگان ایشان و استناد به منابع معتبرشان. به راستی از قرن سوم تاکنون، همواره دانشمندان شیعه در نگاشته های خود در علوم گوناگون، پیرامون نفی تحریف سخن گفته اند. در کتب اعتقادی به هنگام بیان دیدگاهشان درباره قرآن، و در کتب حدیث به هنگام معالجه احادیث موهم تحریف، با نگاه به سند و مدلول آنها، در نگاشته های فقهی به هنگام سخن از احکام قرائت در نماز، مثل آنکه آیا باید پس از سوره حمد سوره کاملی را قرائت کرد یا نه؟ و مانند آن. در کتب اصولی نیز به وقت سخن از حجیت ظواهر الفاظ قرآن.

اندیشمندان شیعه در تمامی این جایگاه ها بر بی کم و کاستی قرآن صحه گذارده اند. برخی آشکارا گفته اند که هر کسی بگوید به باور شیعه، در قرآن راستین چیزی بیش از قرآن کنونی بوده، سخنی به دروغ گفته است. برخی دیگر اظهار داشته اند که علمای شیعه، بلکه علمای مسلمین بر نفی تحریف قرآن اجماع دارند، و برخی از ایشان نیز با بهره گیری از کتاب، سنت و غیر آن، بر نفی تحریف استدلال کرده اند و از این بالاتر، در این باره برخی از اندیشمندان شیعه نگاشته ای ویژه ارائه داده اند.

بنابراین به باور شیعه، قرآن تحریف نشده و قرآن کنونی بی کم کاست و همان قرآنی است که خداوند متعال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرو فرستاده است. این نه تنها عقیده گذشتگان ما، بلکه باور اندیشمندان کنونی شیعه نیز هست؛ چنانکه سخنان بزرگان و مشاهیر دانشمندان شیعه از بیش از هزار سال تاکنون گواهی بر این مدعا است که برای نمونه، به برخی از این سخنان اشاره می کنیم.

محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق رحمه الله که رئیس المحدثین و دارای مکتب روایی است، درباره تحریف قرآن چنین می نویسد:

به باور ما، قرآنی که خدا بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرو فرستاده همان قرآنی است که میان دو جلد قرار گرفته و اکنون در دستان مردم است و چیزی بیش از آن نیست. شمار سوره هایش نزد عامه به صد و چهارده می رسد؛ اما نزد ما «الضحی» و «الم نشرح» یک سوره شمرده می شود. همچنین «لایلاف» و «الم تر کیف». پس هر که ما را متهم سازد که معتقدیم قرآن بیش از این بوده، بر ما دروغ بسته است. گواه ما بر این گفتار، روایاتی است که بر خواندن هر سوره ای از قرآن یا ختم کل قرآن وعده پاداش داده است. یا آن دسته روایاتی که قرائت دو سوره در یک رکعت از نماز مستحبی را جایز شمرده، ولی در نماز واجب روا نمی دارد. یا آن دسته روایاتی که از قرائت کل قرآن در یک شب باز داشته و آن را در کمتر از سه روز روا نمی دارد.

بلکه می گوئیم: به راستی برخی کلمات و حیاتی دیگر که در زمره قرآن نیستند [احادیث قدسی]، چنانچه به قرآن افزوده می شدند، آیات قرآن به هفده هزار آیه می رسید ... همه اینها در عین و حیاتی بودن، قرآن شمرده نمی شوند؛ چرا که اگر قرآن بودند، به آن پیوسته شده و از آن جدایی نداشتند. چنانکه هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را گرد آوری کرد، آن را به میان مردم آورده چنین فرمود: «این کتاب پروردگارتان است، آنچنانکه بر پیامبر شما فرود آمده. نه حرفی به آن افزوده شده و نه از آن کم گردیده است». پس مردمان گفتند: ما را نیازی بدان نیست، آنچه در دست توست مانندش نزد ما است. سپس امیرالمؤمنین از آنها روی برگردانده و این آیه شریف را بر زبان آوردند: «پس آن را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد داد و ستدی انجام دادند». امام صادق علیه السلام فرمودند: «قرآن یکی و از نزد یگانه ای و بر یک پیامبر فرود آمده و نا همگونی ها تنها از سوی روات پدید آمده است».<sup>۲۳۰</sup>

## ۲- شیخ مفید [متوفای ۴۱۳]

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید رحمه الله می نویسد:

گروهی از امامیه گفته اند: همانا چیزی از کلمه، آیه و سوره های قرآن کم نشده است؛ بلکه آنچه کاسته شده تأویلات و تفاسیری است که در قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام ثبت شده و بی آنکه جزئی از قرآن معجزه گون شمرده شود، بیان گر حقیقت تنزیل بوده است... .

۲۳۰. الاعتقادات فی دین الإمامیة: ۸۴ - ۸۶.

من این سخن را از سخن کسانی که ادعای نقصان حقیقی قرآن نموده اند، نه نقصان در تأویل شایسته تر می دانم و به آن گرایش دارم و از خداوند راهیابی به نیکی را خواهانم.<sup>۲۳۶</sup>

۳- سید مرتضی [متوفای ۴۳۶]

سید مرتضی بن علی بن حسین موسوی، ملقب به علم الهدی رحمه الله، پیرامون تحریف قرآن چنین آورده است:

آگاهی ما به درستی انتقال قرآن به ما [از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تاکنون] به مانند دانش ما به وجود شهرها، حوادث بزرگ، اتفاقات عظیم، کتب مشهور و اشعار نگاشته شده عرب است. بلکه می توان گفت انگیزه های حفظ و حراست از قرآن به اندازه ای افزایش می یابد که در همانندهایش یافت نمی شود؛ چرا که قرآن معجزه نبوت، سرچشمه علوم شریعت و احکام دین است. از این رو علمای مسلمین در صیانت و نگاهداری آن نهایت کوشش خود را روا داشته اند، به گونه ای که حتی هر آنچه در قرآن مورد اختلاف بوده، چه در اعراب، چه در قرائت و چه در حروف و آیاتش، از نگاه ایشان به دور مانده است. پس با این اوصاف، چگونه می توان گفت که در قرآن کمبود و یا دگرگونی راه یافته است؟<sup>۲۳۷</sup>

وی همچنین می افزاید:

همانا علم به درستی نقل تفصیل قرآن و قسمت های آن، همانند دانستن صحت نقل همه قرآن است و این سخن، همانند مواردی است که به کتب دیگر نویسندگان مانند دو کتاب سیبویه و مزنی، آگاهی یقینی است؛ پس هنگامی اهل دانش به گستره و محدوده های این دو کتاب آگاهند، چنانچه کسی به کتاب سیبویه بآی از علم نحو بیفزاید، آن را شناخته و تشخیص می دهند و در می یابند که این باب در اصل کتاب نبوده و به آن ملحق شده است. همچنین است در کتاب مزنی. و آشکار است که روی آوری به نقل قرآن و نگهداری آن، از عنایت به حفظ کتب سیبویه و دیوان های شعرا بیشتر و سزاوارتر بوده است.

وی در ادامه می نویسد:

همانا در عصر رسول الله صلی الله علیه وآله قرآن گرد آمده بود و چنان بود که امروز نزد مردم است.

همچنین در ادامه می گوید:

۲۳۶. *أوائل المقالات*: ۸۱.

۲۳۷. *تفسیر مجمع البیان*: ۱ / ۴۳، به نقل از سید مرتضی در جواب مسائل طرابلسیات.

در این باره چنین شاهد آورده شده است که در عصر پیامبر خدا، تمامی قرآن آموزش داده شده و به خاطر سپرده می شد. حتی برخی برای به خاطر سپاری آن برگزیده شده و بر پیامبر اکرم عرضه می داشته و تلاوت می کردند. گروهی از صحابه همچون عبد الله بن مسعود، اُبی بن کعب و غیر این دو نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بارها به ختم قرآن پرداختند. همه اینها با کمترین اندیشه و تأملی، به گردآوری و به سامان بودن قرآن و بدون کاستی و زیادی دلالت می کند.

همچنین در ادامه می نویسد:

آنانی از امامیه و حشویه که با نفی تحریف نا همسو شده اند، قابل توجه نیستند. همانا این ناهمراهی به برخی اصحاب حدیث نسبت داده شده که برخی اخبار ضعیف را نقل کرده و گمان به درستی آنها برده اند، بی آنکه به احادیث صحیح و قطعی روی آورند.<sup>۲۳۸</sup>

ایشان در موارد مختلف به نفی نقصان و کمبود در قرآن تصریح کرده است و به طوری این نظریه سید مرتضی پر آوازه گردیده است که برخی بزرگان اهل سنت به آن اشاره داشته و افزوده اند که وی قائل به تحریف قرآن را کافر می شمارد. در این باره ابن حجر عسقلانی، از ابن حزم چنین نقل می کند: وی [سید مرتضی] از بزرگان امامیه است، لیکن کسانی که به نظریه تحریف روی آورده اند را تکفیر کرده و دو همراه او، ابوالقاسم رازی و ابو یعلی طوسی نیز چنین اند.<sup>۲۳۹</sup>

۴- شیخ طوسی [متوفای ۴۶۰]

مرحوم ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، ملقب به شیخ الطائفه، در مقدمه تفسیر تبیان می فرماید:

انگیزه ما از نگارش این تفسیر، آگاهی از معانی قرآن و شناخت فنون اغراض آن است؛ اما سخن گفتن از راه یابی زیادت و نقصان به آن سزاوار نیست؛ چرا که افزوده شدن قرآن، به اجماع همه مذاهب باطل است و کاهش از قرآن نیز به ظاهر پذیرش مسلمین را با خود ندارد و سزاوارتر به مذهب امامیه نیز دیدگاهی است که سید مرتضی رحمه الله آن را یاری رسانده و با ظاهر روایات نیز برابری می کند، جز آنکه احادیث بسیاری از خاص و عام بر نقصان شمار زیادی از آیات قرآن و جابجایی برخی از آنها اشاره دارد؛ اما باید گفت تمامی آن روایات از اخبار آحاد بوده و دستاویز هیچ علم و عملی نمی گردند. بنابراین بهتر است از آنها رویگردانده و بدانها پرداخته نشود، چرا که می توان آنها را تأویل نمود. و بر

۲۳۸. همان.

۲۳۹. لسان المیزان: ۴ / ۲۲۳.

فرض اگر چنین احادیثی صحیح باشند، خدشه ای بر قرآن کنونی وارد نخواهند ساخت، چرا که صحت قرآن آشکار بوده و هیچ يك از امت بر آن خرده نگرفته اند.<sup>۲۴۰</sup>

۵- امین الإسلام طبرسی [متوفای ۵۴۸]

مرحوم شیخ أبوعلی فضل بن حسن طبرسی، معروف به امین الإسلام نیز چنین می نگارد: سخن گفتن از راهیابی تحریف به قرآن سزاوار کتب تفسیر نیست، چرا که افزایش بر قرآن، به اجماع همه مذاهب نادرست بوده و کاهش آن نیز بر اساس دیدگاه درست اصحاب ما راهی به قرآن نیافته است؛ گر چه برخی علمای شیعه و جماعتی از حشویه به آن معتقد گشته اند.<sup>۲۴۱</sup>

۶- سید بن طاووس [متوفای ۶۶۴]

سید رضی الدین علی بن طاووس حلی در کتاب ارزشمند سعد السعود، سخنانی در نفی تحریف ابراز داشته است. ایشان در بخشی از کتاب خود، نخست سخنی از جبائی می آورد که در تفسیر خود گفته است:

آسیب و زیانی که رافضه بر پیکره ضعفای مسلمانان وارد ساخته سهمگین تر است از گزندى است که زنادقه وارد ساخته اند.

وی در ادامه، بر پایه این پندار که شیعیان شبهه تحریف را پذیرفته اند، به تبیین ادعای خود می پردازد.

مرحوم سید در واکنش به این سخنان می گوید:

در پاسخ وی گفته می شود که هر بدگویی و سرزنشی که به پذیرندگان دیدگاه تحریف روا داشتید، نخست به سرور خودتان عثمان بن عفان بازخواهد گشت؛ چرا که به گواه تاریخ، وی مردم را به پذیرش قرآنی واحد واداشت و دیگر مصحفها را به آتش کشید. پس اگر او باور نداشت که قرآن تحریف گردیده و صحابه در قرآن دست برده اند، قرآنی به آتش کشیده نمی شد و همه مصحفها با هم برابر بودند.

۲۴۰. التبیان فی تفسیر القرآن: ۱ / ۳.

۲۴۱. تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۴۳.

پاسخ دیگر آنکه: شما به قرائت های هفت گانه اقرار دارید ... پس چه کسی است که به اختلاف در قرآن و دگرگونی آن روی آورده است؟ شما و گذشتگان یا رافضه؟ در حالی که از مذهب کسانی که شما آنها را رافضی می نامید، آشکار می گردد که در باره قرآن دیدگاه واحدی دارند.<sup>۲۴۲</sup>

مرحوم سید در بحثی که با ابو القاسم بلخی پیرامون جزء سوره بودن «بسمله» در انداخته، در حالی که بلخی دیدگاه عدم جزئیت را پذیرفته، به آشکاری گفته است که قرآن از زیاده و نقصان در امان بوده است، چنانکه عقل و شرع نیز چنین اقتضایی دارد.<sup>۲۴۳</sup>

ایشان آنچه اهل سنت از عثمان و عایشه روایت نموده اند که در قرآن خطا و نادرستی راه یافته را انکار کرده و می گوید:

آیا شگفت زده نمی شوی از قومی که کسی مانند علی بن ابی طالب علیه السلام را که پس از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله فصیح ترین عرب و داناترین به قرآن و سنت بوده را رها کرده و از کسی همچون عایشه پاسخ می جویند؟ آیا دارندگان بینش در نمی یابند که این کار تنها از روی رشکوری و انگیزه هایی به دور از راستی و درستی است و اگر یهود و زنادقه بر مسلمانی دست می یافتند که به خطای در قرآن باورمند بود، او را حجت قرار می دادند؟<sup>۲۴۴</sup>

#### ۷- علامه حلی [متوفای ۷۲۶]

از مرحوم حسن بن یوسف بن مطهر، مشهور به علامه حلی پیرامون این پرسش می نویسد:

«آیا شیعیان می پذیرند که در قرآن زیادت و نقصانی روی داده، یا ترتیب آن دگرگون گردیده است؟»

حق آن است که در قرآن هیچ گونه تبدیل و جابجایی و یا زیادت و کاستی روی نداده است و ما از چنین نسبت هایی به کلام الله به خدا پناه می بریم، چرا که معجزه جاودان پیامبر صلی الله علیه وآله که به تواتر نقل شده است را به چالش می کشد.<sup>۲۴۵</sup>

#### ۸- علامه محمدباقر مجلسی [متوفای ۱۱۱۱]

ایشان پس از آوردن احادیث دلالت کننده بر نقصان قرآن، سخنی از شیخ مفید به این عبارت به میان می آورد:

۲۴۲. سعد السعدي: ۱۴۴ - ۱۴۵.

۲۴۳. ر.ک: همان: ۱۹۳ - ۱۹۴.

۲۴۴. همان: ۲۹۶.

اگر کسی بگوید: چگونه این دیدگاه درست است که آنچه در میان دو جلد قرآن قرار دارد همان کلام الله واقعی است، بی افزونی و کاستی، در حالی که روایاتی از ائمه علیهم السلام دارید که ایشان برخی آیات را به گونه ای دیگر جز آنچه در قرآن کنونی است قرائت کرده اند مانند: «کنتم خیر أُمَّةٍ أُخْرِجَت لِلنَّاسِ»، یا «جعلناکم أُمَّةً وَسَطًا» و یا «یستلونک عن الأنفال».

در پاسخ به او می گوییم: پیش از این، چنین جواب داده شد که این روایات از اخبار آحاد بوده و درستی آنها یقینی نیست؛ از این رو ما در این باره توقف کرده و بر پایه آنچه دستور یافته ایم از قرآن کنونی عدول نخواهیم کرد. با این حال، انکار نمی شود که این آیات به دو قرائت خوانده شده؛ یکی آن گونه که در مصحف است و دیگری آن گونه که در خبر آمده و این همانند سخنی است که مخالفان ما [اهل سنت] به آن معتقدند که قرآن بر وجوه مختلفی نازل گشته است.<sup>۲۴۶</sup>

۹- شیخ محمد جواد بلاغی [متوفای ۱۳۵۲]

ایشان در این باره چنین گفته است:

اگر چنانچه در روایات شمار اندکی تو را به تحریف قرآن و از بین رفتن برخی از آن رهنمون کرد، به آنها اعتنایی نکن و پیرامون پریشانی، وهن و ضعف رواتشان و مخالفتش با مسلمانان هر چه داشت اقتضا می کند بازگو. همچنین آن وهن هایی که در روایات سست اینان آمده و نسبت های ناروایی که به قرآنی که شبیه آن وجود ندارد، بسته اند را نمایان سازد.<sup>۲۴۷</sup>

۱۰- سید محمد هادی میلانی [متوفای ۱۳۵۹]

از جدّ ما درباره دیدگاه تحریف، پرسش شد و ایشان در جواب چنین گفتند:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی.

راجع به تحریف که مورد سوال واقع شده به طور قطع بیان می نمایم در قرآن کریم هیچ گونه تحریف نه به زیاده و نه به نقیصه و نه به تغییر الفاظ واقع نشده و اگر به نص روایات از تحریف نامی برده شده است، منظور تغییر معنا به آراء و توجیهاات و تأویلات باطله می باشد، نه تغییر الفاظ و عبارات و آنچه دیده یا شنیده شود از روایتی در اسقاط آیات و سور از این معجزه خالده خاتمیّه همانا مجعول و ضعیف است و خود آن آیات و سور دلیل روشنی هستند بر ساختگی بودنشان، مثلاً دو سوره که در کتاب اتقان یا سوره که در بُستان المذاهب یا در کتابی دیگر نقل شده، شخص خیر و

۲۴۵. أجوبة المسائل المهنائية: ۱۲۱ / مسأله ۱۳.

۲۴۶. بحار الأنوار: ۸۹ / ۷۵.

۲۴۷. آلاء الرحمن في تفسير القرآن: ۱ / ۱۸.



بصیر آن را عرضه به قرآن کریم داده و مجعول و باطل بودن آنها را بدیهی خواهد دید. به علاوه آنکه در قرآن کریم زیادتی را احدی نگفته است و آنچه بعضی توهم کرده اند نقیصه است و آنرا هم نتوان گفت، با توجه به تعهد خداوندی که فرمود (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) و فرمود (إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) و فرمود (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) و همچنین آیاتی دیگر که دلالت بر این معنا دارد. من جمله به همین ملاحظات و جهات علمیه و براهین متقنه دیگر علمای بزرگ شیعه امامیه از صدر اول مانند شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر بزرگان خلفاً ان سلف تصریح به عدم تحریف نموده اند و عقیده شان همان است که رئیس المحدثین شیخ صدوق فرموده است در کتاب اعتقادات که پیش از هزار سال قبل بر این نوشته اند و عبارتشان این است:

والحاصل هر کس تأمل کند و به ادله و براهین مراجعه نماید و تاریخ اهتمام مسلمین را از عصر نبوت و بعد از آن در ضبط و حفظ و تعلیم و تعلّم قرآن مطالعه کند، یقین می کند که از قرآن کریم محال است يك کلمه اسقاط شده باشد و اگر کسی روایتی ببیند و ظنّ به صدق آن پیدا کند اشتباه و خطا کرده است و (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا).<sup>۲۴۸</sup>

۱۱- سید ابو القاسم خویی [متوفای ۱۴۱۳]

ایشان نیز پس از نام بردن برخی باورمندان به تحریف می گوید:

حق آن است که به گواه استدلالهایی که در پی خواهد آمد، تحریف به آن معنایی که محل نزاع بوده، روی نداده است.<sup>۲۴۹</sup>

وی در ادامه ادله نفی تحریف را از کتاب و سنت و غیر آن تبیین می کند.

۱۲- سید محمدحسین طباطبایی [متوفای ۱۴۰۲]

ایشان نیز در تفسیر ارزشمند المیزان، بحث عدم تحریف قرآن را با عنوان «انّ القرآن مصون عن التحریف» در ذیل آیه مبارک (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)، در چند فصل به میان آورده است.<sup>۲۵۰</sup>

آنچه تاکنون به میان آمد، سخنان برخی از بزرگان امامیه در اعصار مختلف پیرامون نفی تحریف بود. در ادامه نیز گذرا به برخی دیگر از ایشان اشاره می کنیم، چرا که به نقل گفتار تمامی اندیشمندان و عالمان شیعه در این باره، کتاب به درازا کشیده می شد:

۲۴۸. صد و ده پرسش از فقیه اهل بیت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمدهادی حسینی میلانی: ۵.

۲۴۹. البيان في تفسير القرآن: ۲۰۷.

۲۵۰. ر.ك: تفسير الميزان: ۱۲ / ۱۰۴ به بعد.

شريف رضى (متوفى ٤٠٦)، ابن ادريس صاحب كتاب السرائر في الفقه (متوفى ٥٩٨)، زين الدين  
 بياضى عاملى (متوفى ٨٧٧)،<sup>٢٥١</sup> شيخ على بن عبد العالى كركى عاملى (متوفى ٩٤٠)،<sup>٢٥٢</sup> شيخ فتح الله كاشانى  
 (متوفى ٩٨٨)،<sup>٢٥٣</sup> سيد نور الله تسترى (متوفى ١٠١٩)،<sup>٢٥٤</sup> شيخ محمد بن حسين (شيخ بهايى) (متوفى  
 ١٠٣٠)،<sup>٢٥٥</sup> علامه تونى (متوفى ١٠٧١)،<sup>٢٥٦</sup> شيخ محمد محسن فيض كاشانى (متوفى ١٠١٩)،<sup>٢٥٧</sup> شيخ محمد  
 بن حسن حر عاملى (متوفى ١١٠٤)،<sup>٢٥٨</sup> فاضل جواد از دانشمندان قرن يازدهم در كتاب شرح الزبدة في  
 الأصول، سيد على بن معصوم مدنى شيرازى (متوفى ١١١٨)،<sup>٢٥٩</sup> سيد ابوالقاسم جعفر موسوى خوانسارى  
 (متوفى ١١٥٧)، سيد بحر العلوم (متوفى ١٢١٢)،<sup>٢٦٠</sup> شيخ جعفر كاشف الغطاء (متوفى ١٢٢٨)،<sup>٢٦١</sup> سيد  
 محسن اعرجى كاظمى (متوفى ١٢٢٨)،<sup>٢٦٢</sup> سيد محمد طباطبايى (متوفى ١٢٤٢)،<sup>٢٦٣</sup> شيخ ابراهيم كلباسى  
 (متوفى ١٢٦٢)،<sup>٢٦٤</sup> سيد محمد شهشهانى (متوفى ١٢٨٩)،<sup>٢٦٥</sup> سيد حسين كوه كمره اى (متوفى  
 ١٢٩٩)،<sup>٢٦٦</sup> شيخ موسى تبريزى (متوفى ١٣٠٧)،<sup>٢٦٧</sup> سيد محمد حسين شهرستانى (متوفى ١٣١٥)،<sup>٢٦٨</sup> محمد  
 حسن آشتياني (متوفى ١٣١٩)،<sup>٢٦٩</sup> شيخ محمد حسن مامقانى نجفى (متوفى ١٣٢٣)،<sup>٢٧٠</sup> شيخ عبدالله مامقانى

- 
٢٥١. ر.ك: الصراط المستقيم: ١ / ٤٥ / ش ٦.  
 ٢٥٢. ر.ك: مباحث في علوم القرآن - مخطوط.  
 ٢٥٣. ر.ك: تفسير منهج الصادقين: ٥ / ١٥٣.  
 ٢٥٤. ر.ك: مصائب النواصب في الرد على نواقض الروافض: ٢ / ١١٤ - ١١٥.  
 ٢٥٥. ر.ك: آلاء الرحمن في تفسير القرآن: ١ / ٢٦، به نقل از شيخ بهايى.  
 ٢٥٦. ر.ك: الوافية في أصول الفقه: ١٤٧ - ١٤٨.  
 ٢٥٧. ر.ك: الوافي: ٩ / ١٧٧٨؛ تفسير الأصفى: ١ / ٦٢٦.  
 ٢٥٨. ر.ك: الفصول المهمة في تأليف الأمة: ٢٤٢ / فصل ١١.  
 ٢٥٩. ر.ك: رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين عليه السلام: ٥ / ٣٩١ - ٣٩٣.  
 ٢٦٠. ر.ك: الفوائد في علم الأصول، مبحث حجية الكتاب - مخطوط.  
 ٢٦١. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة: ٣ / ٤٥٣ - ٤٥٤.  
 ٢٦٢. ر.ك: بحر الفوائد في شرح الفرائد: ١ / ٩٩، به نقل از سيد محسن أعرجى.  
 ٢٦٣. ر.ك: مفاتيح الأصول، مبحث حجية ظواهر الكتاب.  
 ٢٦٤. ر.ك: إشارات الأصول، مبحث حجية ظواهر الكتاب.  
 ٢٦٥. ر.ك: البيان في تفسير القرآن: ٢٠٠، به نقل از شهشهانى.  
 ٢٦٦. ر.ك: بشرى الوصول إلى أسرار علم الأصول، بحث حجية ظواهر الكتاب - مخطوط.  
 ٢٦٧. ر.ك: أوثق الوسائل في شرح الرسائل: ٩١ - ٩٢.  
 ٢٦٨. ر.ك: بحر الفوائد في شرح الفرائد: ١ / ٩٩.  
 ٢٦٩. ر.ك: بشرى الوصول إلى أسرار علم الأصول - مخطوط.  
 ٢٧٠. ر.ك: تنقيح المقال: ١ / ٤٢٦، باب الربيع.

(متوفای ۱۳۵۱)،<sup>۲۷۱</sup>

شیخ ابو الحسن خنیزی صاحب کتاب الدعوة الإسلامية (متوفای ۱۳۶۳)،<sup>۲۷۲</sup> شیخ محمد نهاوندی صاحب تفسیر (متوفای ۱۳۷۱)،<sup>۲۷۳</sup> سید محسن امین عاملی در کتاب الشیعه و المنار (متوفای ۱۳۷۱)، سید محمد کوه کمره ای معروف به حجت در يك فتوا (متوفای ۱۳۷۲)، شیخ عبد الحسین رشتی نجفی در کتاب كشف الإشتباه في مسائل جار الله (متوفای ۱۳۷۳)، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء (متوفای ۱۳۷۳) در کتاب أصل الشیعه و اصولها، سید شرف الدین عاملی (متوفای ۱۳۸۱)، شیخ آغا بزرگ تهرانی در رساله تنفید قول العوام بقدیم الکلام (۱۳۸۹)، سید روح الله موسوی خمینی رهبر انقلاب اسلامی در بحث حجیت ظواهر قرآن، در کتاب تهذیب الأصول (متوفای ۱۴۱۰)، سید شهاب الدین نجفی مرعشی در فتوایی (متوفای ۱۴۱۱) و استاد ما سید محمد رضا گلپایگانی در فتوایی (متوفای ۱۴۱۴).

---

۲۷۱. ر.ک: آلاء الرحمن في تفسير القرآن: ۱ / ۱۸.

۲۷۲. ر.ک: أصل الشيعة وأصولها: ۲۲۰.

۲۷۳. ر.ک: أجوبة مسائل جار الله: ۳۳ - ۳۶.

## فصل دوم: ادله شيعه بر نفی تحريف

در فصل پیش، سخنان بزرگان امامیه در نفی تحریف قرآن را بازگو کردیم. در پاره ای از این سخنان - که تنها براساس ذکر نمونه بود، نه بر پایه استقراء و حصر- استدلالات گوناگونی آمده است. به حقّ ادله نفی نقصان قرآن کریم از نظر استواری و والایی، به گونه ای است که هر آنچه بر تحریف دلالت نماید را - هر چند که معتبر و بسیار باشد - در هم می شکنند و دیدگاه تحریف را گرچه بسیاری از علما به آن باورمند باشند، باطل می کند که در ذیل، به برخی از این ادله به صورت خلاصه اشاره می کنیم.

#### دلیل نخست: آیاتی از قرآن کریم

همانگونه که قرآن (تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ) است، چرا از روشنگری آن درباره خودش باز ماند و از قرآن، پیرامون عدم تحریف بهره نجست؟ آری! به راستی در قرآن آیاتی است که اندیشمندان ما از آن ها شاهد آورده و گفته اند برخی آیات قرآن کریم به روشنی تحریف قرآن را نفی کرده و تا ابد بر در امان ماندن آن از هرگونه دست برد پافشاری می کند. ما در ادامه این آیات را بررسی خواهیم کرد.

#### آیه یکم:

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ \* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ؛<sup>۲۷۴</sup>

۲۷۴. سوره فصلت، آیه ۴۰ - ۴۲.

به یقین کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر می دهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست رو می آورند] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می افکنند بهتر است، یا کسی که روز قیامت در حال ایمنی آید؟ هرچه می خواهید انجام دهید، بی تردید او به آنچه انجام می دهید بینا است. کسانی که به این قرآن هنگامی به سویشان آمد کافر شدند [به عذابی سخت دچار می شوند]. بی تردید قرآن کتابی است شکست ناپذیر که هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویش نمی آید. نازل شده از سوی حکیم و ستوده است.

این آیه، قرآن را کتابی معرفی می کند که هیچ باطلی از پیش و پیش به آن راه نیافته و نخواهد یافت. بی گمان تحریف نیز - چه به کاهش و یا به افزایش - یکی از مصادیق باطل بوده که به اذعان این آیه، امکان راهیابی به قرآن را نخواهد داشت.

#### آیه دوم:

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)<sup>۲۷۵</sup>

همانا ما قرآن را نازل کرده و البته خود از او محافظت می کنیم.

گفته اند: بر اساس نظر صحیح، مراد از واژه «ذکر» قرآن کریم است؛ بنابراین خداوند متعال قرآن را بر پیامبر بزرگوارش فرو فرستاد و خود از هنگام نزول تا ابد بر نگاهداریش از هر گونه گزند پایبند گردیده است؛ قرآنی که راه جاودان زندگانی و فرمان فراگیر برای تمام انسانها است. به آشکاری مهمترین چیزی که با شأن و قدسیت قرآن ناسازگار است، روی دادن تحریف و نقصان قرآن از آنچه بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده، خواهد بود.

#### آیه سوم:

(لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ \* فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ)<sup>۲۷۶</sup>

[پیش از دریافت وحی به وسیله جبرئیل] زبانت را به حرکت در نیاور تا در خواندن آن شتاب کنی. همانا جمع آوری [و به هم پیوند دادن آیات که بر تو وحی می شود] و چگونگی قرائتش بر عهده

۲۷۵. سوره حجر، آیه ۹.

۲۷۶. سوره قیامت، آیه ۱۶ - ۱۹.

ماست. پس هنگامی که آن را [به طور کامل] خواندیم [به همان صورت] خواندنش را دنبال کن. آنگاه توضیح و بیانش نیز بر عهده ما است.

از ابن عباس و دیگران در ذیل این آیه چنین روایت شده است:

یعنی «بر ماست که قرآن را جمع کرده و بر تو بخوانیم» تا آن را حفظ کرده و بتوانی بر دیگران تلاوت کنی. پس خائف نشو از آنکه چیزی از آن تباه گردد.<sup>۲۷۷</sup>

شبهه ای بر ادله قرآنی نفی تحریف

استدلال به آیات قرآنی برای نفی تحریف با چالش «دور» روبرو خواهد بود؛ به این معنا که آیا می شود با آیاتی از قرآن که بر آنها گمان تحریف می رود، اتهام تحریف را زدود؛ چرا که شاید خود آن آیات نیز دست خوش دگرگونی شده باشند. بنابراین درستی خود آیات وابسته به اثبات عدم تحریف است و اثبات عدم تحریف متوقف بر این آیات و این بی گمان، دوری آشکار است.

در پاسخ می توان گفت معتقدان به تحریف قرآن، تمام آیات قرآن را تحریف شده نمی دانند، بلکه در برخی آیات و مواردی خاص به این سخن روی آورده اند که بی گمان آیات استدلال شده برای نفی تحریف در میان آن ها نیست؛ از این رو می توان گفت که استدلال به این آیات مصداق دور باطل نخواهد بود.

به عبارت دیگر، قائلین به تحریف قرآن، موارد تحریف را به آیات مربوط به اهل بیت علیهم السلام و مسئله امامت اختصاص می دهند؛ از این رو استدلال به آیاتی که خارج از این دایره و حیطة، بدون اشکال خواهد بود.

دلیل دوم: روایاتی از پیامبر و ائمه

دومین سرچشمه علوم اسلامی، سنت شریف نبوی است که از راههای معتبر و سندهای صحیح، در دسترس ما قرار دارد؛ از این رو شایسته است تا مسلمین آنچه را که در کتاب خدا نمی یابند، در آن جستجو کرده و مبهمات و مجملات قرآن را به واسطه آن آشکار ساخته و کردار خود را بر پایه آن استوار سازند؛ آنچنان که قرآن نیز به آن فرمان داده است که: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)<sup>۲۷۸</sup> و (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).<sup>۲۷۹</sup>

۲۷۷. تفسیر مجمع البیان: ۱۰ / ۱۹۷.

۲۷۸. سوره حشر، آیه ۷.

بر این اساس، با رفتن به سراغ سنت، احادیث فراوانی خواهیم یافت که انواع گوناگونش ما را رهنمون می سازند که قرآن کنونی همان کتاب فرود آمده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده، بی آنکه افزایش یا کاهش در آن یافته و همچنان تاکنون محفوظ مانده و در آینده نیز چنین خواهد ماند.

این احادیث در چند گروه جای می گیرند:

#### گروه نخست: روایات عرضه بر کتاب (قرآن)

در این گونه روایات توصیه شده است که سنت بر قرآن عرضه شده و چنانچه مخالف قرآن بود، به کناری نهاده شود. روایات این دسته در دو گروه جای می گیرند:

نخست روایاتی است که عرضه همه روایات را لازم شمارد، و گروه دوم، تنها در باره دو خبر متعارض چنین پیامی می دهد. حال اگر قرآن و آیاتش از تحریف در امان نبودند، چنین قاعده ای از معصومان علیهم السلام پیش کشیده نمی شد و این قرآن تکیه گاهی قابل اعتمادی نبود. در ادامه به برخی از این احادیث اشاره می کنیم.

حدیث یکم: امام صادق علیه السلام فرمود:

خطب النبي صلى الله عليه وآله بمنى فقال: «أيها الناس، ما جاءكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته و ما جاءكم يخالف كتاب الله فلم أقله»<sup>۲۸۰</sup>

پیامبر اکرم در سرزمین منا در میان خطبه ای فرمودند: «ای مردم، آنچه از من به شما رسید و موافق کتاب خدا بود، پس من آن را گفته ام و هرچه مخالف بود آن را نگفته ام».

حدیث دوم: امام رضا علیه السلام فرمود:

فما ورد عليكم من خبرين فاعرضوهما على كتاب الله، فما كان في كتاب موجوداً حلالاً أو حراماً فاتَّبِعُوا ما وافق الكتاب، ولم يكن في الكتاب فأعرضوه على سنن النبي صلى الله عليه وآله وسلم<sup>۲۸۱</sup>

۲۷۹. سوره نجم، آیه ۳ - ۴.

۲۸۰. الکافی: ۱ / ۶۹ / ح ۵؛ وسائل الشیعة: ۲۷ / ۱۱۱ / ح ۱۵؛ بحار الأنوار: ۲ / ۲۴۲ / ح ۳۹؛ المعجم الكبير: ۱۲ / ۲۴۴؛ جامع

بیان العلم وفضله: ۲ / ۱۹۱؛ کنز العمال: ۱ / ۱۹۶ / ش ۹۹۳؛ کشف الخفاء: ۱ / ۸۶ / ش ۲۲۰.

۲۸۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۳؛ وسائل الشیعة: ۲۷ / ۱۱۴ / ح ۲۱؛ بحار الأنوار: ۲ / ۲۳۴ / ح ۱۵.



آن هنگام که با دو خبر متعارض روبرو شدید، آن دو را بر کتاب خدا عرضه کنید، پس چنانچه آن حکم در کتاب خدا بود، روایتی که با قرآن سازگار است را پیروی کنید و اگر در کتاب خدا نبود، بر سنت نبوی صلی الله علیه وآله عرضه دارید.

**حدیث سوم:** به فرموده امام صادق علیه السلام، جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین فرموده اند:  
**إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقِّ حَقِيقَةً وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛**<sup>۲۸۲</sup>

هر حقی حقیقتی داشته و هر درستی نوری، پس هرچه موافق قرآن بود دریابید و هرچه مخالف آن باشد رهاش سازید.

**حدیث چهارم:** امام هادی علیه السلام فرمود:

**فَإِذَا وَرَدَتْ حَقَائِقُ الْأَخْبَارِ وَ التَّمَسَّتْ شَوَاهِدَهَا مِنَ التَّنْزِيلِ فُوجِدَ لَهَا مُوَافِقًا وَعَلَيْهَا دَلِيلًا كَانِ الْإِقْتِدَاءُ بِهَا فَرَضًا لَا يُتَعَدَّاهُ إِلَّا أَهْلُ الْعِنَادِ؛**<sup>۲۸۳</sup>

پس هنگامی که روایتی رسید و تو بر قرآن عرضه داشتی و همراهیش را با آن یافتی، پس پذیرش آن روایت واجب است و کسی جز اهل عناد در برابر آن نمی ایستد.

**حدیث پنجم:** امام صادق علیه السلام فرمود:

**إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَاعْرَضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْدُوهُ؛**<sup>۲۸۴</sup>

آنگاه که دو حدیث ناسازگار به شما رسید، آنها را بر کتاب خدا عرضه دارید؛ چنانچه موافق بود پذیرا شده و اگر مخالف بود، کنارش گذارید.

**حدیث ششم:** امام صادق علیه السلام می فرمایند:

**يَنْظُرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمَهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السَّنَةِ وَ خَالَفَ الْعَامَةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَيَتْرَكَ مَا خَالَفَ الْكِتَابَ وَ السَّنَةَ وَ وَافَقَ الْعَامَةَ؛**<sup>۲۸۵</sup>

در این هنگام آنچه از سویی موافق کتاب خدا و سنت بوده و از سوی دیگر مخالف عامه باشد، پذیرفته می شود و آنچه مخالف کتاب و سنت و موافق عامه بود رها می گردد.

---

۲۸۲. الکافی: ۱ / ۶۹ / ح ۱.

۲۸۳. تحف العقول: ۴۶۰؛ بحار الأنوار: ۵ / ۷۰ / ح ۱.

۲۸۴. وسائل الشیعة: ۲۷ / ۱۱۸ / ح ۲۹؛ بحار الأنوار: ۲ / ۲۳۵ / ح ۲۰.

۲۸۵. الکافی: ۱ / ۶۸ / ح ۱۰؛ وسائل الشیعة: ۲۷ / ۱۰۶ / ح ۱؛ بحار الأنوار: ۲ / ۲۲۱ / ح ۱.

این احادیث و مانند آن گواهند که قرآن کنونی همان کتاب الله فرود آمده بر رسول خدا صلی الله علیه وآله است، بی آنکه کاهش و افزایشی در آن رخ داده باشد، چرا که اگر چنین نبود، چگونه قرآن مرجع عرضه اخبار قرار می گیرد تا معیار سنجش روایت صحیح و سقیم باشد؟

#### قسم دوم: خطبه غدیر

یکی از حقایق تاریخی رویداد غدیر خم و خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این روز بزرگ است. ما جز در کتاب احتجاج، روایت کاملی از این خطبه نیافتیم. ایشان در این خطبه، مردم را به اندیشیدن در قرآن و دریافت تفسیر آن از امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان می داده و می فرمایند:

معاشر الناس، تدبروا القرآن و افهموا آیاته و انظروا إلی محکّماته ولا تتبعوا متشابهه فوالله لن یبین لکم زواجره، ولایوضح لکم تفسیره إلاّ الذی أنا آخذ بیده ومصعده الی وشائل بعضده ومعلکم إنّ من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه وهو علیّ بن ابی طالب علیه السلام أخي و وصیي و موالاته من الله عزوجل انزلها علیّ؛<sup>۲۸۶</sup>

ای گروه مردمان، در قرآن بیندیشید، آیاتش را دریابید و به محکّمات آن بنگرید و از متشابهات آن پیروی مکنید. به خدا سوگند، باطن و تفسیر قرآن هرگز بر شما آشکار نگردد جز به واسطه این کسی که من دست او را گرفته و بازوی او را بالا برده ام. همانا هر کس من مولای اویم، پس این علی مولای اوست و او علی بن ابی طالب برادرم، جانشین من و ولایتش از سوی خداوند بر من ابلاغ گردیده است.

فرمان به اندیشیدن در قرآن و دریافتن آیاتش و دستاویز به محکّمات آن و دوری از متشابهاتش این نتیجه را در پی دارد که در آن دوران، قرآن کتابی گرد آوری شده و در دسترس مردم بوده است، با تمام محکّمات و متشابهاتش، جز آنکه مردم فرمان یافته اند که برای بدست آوردن احکام تفصیلیش و رازها و ظرافت هایش، آنچنان که با خردهای عادی دریافتنی نیستند، به جانشین و دانش آموخته او، یعنی امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش علیهم السلام رجوع کنند.

#### قسم سوم: حدیث ثقلین

پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه وآله زمانی نگذشت جز آنکه در آن هنگام به کتاب و عترت طاهرش سفارش نموده و بر پیروی و گردن نهادن به فرامین آنها فرمان داده اند. از این رو، پی در پی حدیث ثقلین از ایشان شنیده شد، حدیثی که جمهور علمای مسلمین با سندهای متواتر و الفاظ گوناگون

۲۸۶. الإحتجاج: ۱ / ۷۵؛ بحار الأنوار: ۳۷ / ۲۰۹ / ح ۸۶.

و متنوع روایت کرده اند. این حدیث را بیش از سی صحابی زن و مرد بازگفته اند که الفاظ آن در يك روایت چنین آمده:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلِ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا؛<sup>۲۸۷</sup>

من در میان شما دو چیز گرانبها برجا گذاردم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم که اگر به آنها دست آویزید، هرگز گمراهی را نخواهید دید.

این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله می رساند که در آن زمان، قرآن با تمامی آیات و سوره هایش مدون بوده به گونه ای که نام کتاب بر آن اطلاق می گردیده است. در آیات قرآن نیز نام کتاب بارها بازگو شده است.

ناگفته نماند، همچنانکه این حدیث پابرجایی قرآن را بر آن چه بوده می رساند، به این نکته نیز اشاره دارد که با تمسك به قرآن و عترت، هدایت ابدی امت اسلامی تضمین می گردد. چنانچه این دو نتیجه از الفاظ و طرق حدیث برمی آید و اگر کسی به آنها پایبند نگردد، یا باید بپذیرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آینده امت خود آگاه نبوده و آنها را به يك قرآن تحریف شده ارجاع داده است، و یا آنکه نصیحت تمامی برای امتش ارائه نداده است، در حالی که هیچ يك از مسلمین به این سخن باور ندارد.

#### قسم چهارم: ثواب قرائت سوره های قرآن

پیرامون فضیلت قرائت قرآن و آثار و پیامدهایش روایات فراوانی رسیده است؛ چه در نماز، چه در ختم قرآن و تلاوتش در ماه مبارك رمضان و مواردی دیگر از این قبیل. حال اگر این سوره های قرآن و مجموعه آیاتش جمع آوری نشده و درستی آن نزد مسلمین آشکار نبود، فرمان به تلاوت آنها و بیان آثارش چه سودی به همراه داشت؟ یا اگر کاهش و یا افزایشی در الفاظ قرآن روی داده بود، اعتماد به سوره هایش و عمل به چنین احادیثی برای بهره بردن از آثار و ثمراتش چه معنایی داشت؟ چرا که احتمال تحریف در هر سوره یا آیه، اطمینان قلبی ما را در به دست آوردن آن آثار و ثمرات خدشه دار می سازد. برخی از این روایات چنین است:

حدیث نخست: امام باقر علیه السلام از جدشان رسول الله صلی الله علیه وآله چنین نقل می کنند که فرمود:

من قرأ عشر آيات في ليلة لم يكتب من الغافلين، و من قرأ خمسين آية كتب من الذاكرين، و من قرأ مائة آية كتب من القانتين، و من قرأ مائتي آية كتب من الخاشعين، و من قرأ ثلاث مائة آية كتب من الفائزين، و من قرأ خمسمائة آية كتب من المجتهدين، و من قرأ ألف آية كتب له قنطار؛<sup>۲۸۸</sup>

هر که در يك شب ده آیه از قرآن بخواند، از غافلان شمرده نشود، و هر که پنجاه آیه قرائت کند، در زمره ذاکران خواهد بود، و هر که صد آیه تلاوت نماید، در زمره قانتان نوشته شود، و هر که دویست آیه بخواند، از خاشعان محسوب گردد، و هر که سیصد آیه بخواند، از فائزان خواهد بود، و هر که پانصد آیه بخواند، از جمله مجتهدان نوشته شود، و هر که هزار آیه بخواند، برای او [ثواب انفاق] يك قنطار از طلا نوشته شود.

حدیث دوم: امام باقر علیه السلام فرمود:

من أوتر بالمعوذتين و قل هو الله أحد قيل له يا عبدالله، أبشر فقد قبل الله وترك؛<sup>۲۸۹</sup>  
 هر که در وتر [يك ركعت انتهایی نماز شب] سوره های (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)، (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را قرائت کند، به او خطاب شود ای بنده خدا، مژده باد تو را که خداوند وتر تو را پذیرفت.

روایت سوم: امام صادق علیه السلام می فرمایند:

وعليكم بتلاوة القرآن فإن درجات الجنة على عدد آيات القرآن، فإذا كان يوم القيامة، يقال لقاري القرآن: اقرأ و أرك، فكلما قرأ آية يرقى درجة؛<sup>۲۹۰</sup>  
 بر شما باد به تلاوت قرآن که درجات بهشت به شماره آیات آن است و روز قیامت به قاری قرآن گویند: بخوان و بالا رو، پس هر گاه آیه ای خواند، درجه ای بالا می رود.

روایت چهارم: امام صادق علیه السلام فرمودند:

الواجب على كل مؤمن إذا كان لنا شيعة أن يقرأ في ليله الجمعة بالجمعة و سبح اسم ربك الأعلى وفي صلاة الظهر بالجمعة والمنافقين، فإذا فعل ذلك، فكأنما يعمل بعمل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان جزاؤه و ثوابه على الله الجنة؛<sup>۲۹۱</sup>

۲۸۷. برای اطلاع بیشتر از این حدیث ر.ک: جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام: ۲ / ۱۲۲ - ۱۳۵ و جلد هفتم از همین مجموعه، «حدیث ثقلین» مراجعه نمود.

۲۸۸. الكافي: ۲ / ۶۱۲ / ح ۵؛ الأملی (شیخ صدوق): ۱۱۵ / ح ۹۷.

۲۸۹. الأملی (شیخ صدوق): ۱۱۵ - ۱۱۶ / ح ۹۸؛ وسائل الشیعة: ۶ / ۱۳۲ / ح ۷۵۳۹؛ بحار الأنوار: ۸۴ / ۱۹۴ / ح ۱.

بر هر مؤمن پیرو ما بایسته است که در نماز شب جمعه، سوره جمعه و در نمازظهر، سوره جمعه و منافقان بخواند. پس هنگامی که چنین کرد، به راستی به مانند عمل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انجام داده و پاداش او بر عهده خداوند است.

و دیگر روایات پرشمار در این باره که فقها رضوان الله علیهم به گستردگی احادیث استحباب قرائت سوره‌های قرآن در نمازهای پنجگانه را یاد آور شده اند؛<sup>۲۹۲</sup> آنچنانکه شیخ صدوق رحمه الله بر اساس روایات، ثواب قرائت هر يك از سوره های قرآن را بیان کرده است<sup>۲۹۳</sup> و برخی از بزرگان امامیه نیز برای عدم تحریف قرآن، به این قسم از روایات استدلال کرده اند.<sup>۲۹۴</sup>

### قسم پنجم: رجوع به قرآن و بازپرسی از آن

در این باره نیز احادیث فراوانی رسیده است که ما تنها به سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام بسنده می کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام در میانه خطبه ای، به فضایل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن کریم چنین اشاره فرمودند:

او را هنگامی به رسالت برانگیخت که از پیامبران خالی و خواب گران ملل عالم طولانی شده بود و رشته محکم دین گسیخته بود. پس او با کتابی که تصدیق کننده حقایق کتب آسمانی بود و نوری که باید از آن پیروی شود به جانب مردم آمد. آن نور قرآن است. آن را به سخن آرید، ولی هرگز سخن نمی گوید؛ اما من شما را از آن خبر می دهم. آگاه باشید که دانش آنچه می آید، و خبر آنچه که بر جهان گذشته، و درمان دردهای شما و مقررات نظم دهنده زندگیتان در این کتاب است.<sup>۲۹۵</sup>

ایشان در خطبه ای دیگر می فرمایند:

بدانید که قرآن خیرخواهی است که خیانت نمی کند، و هدایت گری است که گمراه نمی نماید، و سخنگویی است که دروغ نمی گوید. احدی با قرآن ننشست جز اینکه به فزونی یا کمی از نزد آن برخاست؛ فزونی در هدایت و کم شدن در کور دلی. بدانید که برای کسی پس از بودن با قرآن تهیدستی

۲۹۰. الأمامی (شیخ صدوق): ۴۴۱ / ح ۵۸۶؛ وسائل الشیعة: ۶ / ۱۹۰ / ح ۷۶۹۶؛ بحار الأنوار: ۸ / ۱۸۶ / ح ۱۰۲.

۲۹۱. ثواب الأعمال: ۱۱۸، وسائل الشیعة: ۶ / ۱۲۰ / ح ۸؛ بحار الأنوار: ۸۲ / ۳۷ / ح ۲۷.

۲۹۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: مستند الشیعة: ۱۲ / ۱۰۶ به بعد؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: ۹ / ۴۰۰ به بعد و دیگر منابع.

۲۹۳. ر.ک: ثواب الأعمال: ۱۰۴ - ۱۲۹.

۲۹۴. برای نمونه ر.ک: الاعتقادات فی دین الإمامیه: ۸۴.

۲۹۵. نهج البلاغة: ۲ / ۵۳ - ۵۴ / خطبه ۱۰۸؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۲۳.

نیست و برای احدی منهای قرآن، بی نیازی نمی باشد. از قرآن برای بیماریهای خود شفا جوئید، و از آن برای پیروزی بر مشکلات یاری خواهید که شفای بزرگترین بیماریها که کفر، نفاق، تباهی و ضلالت می باشد در قرآن است. پس به وسیله قرآن از خدا بخواهید و با محبت به قرآن به خدا توجه کنید و به وسیله آن از مردم چیزی نخواهید. به یقین بندگان الهی در این دنیا با وسیله ای به مانند قرآن به خداوند توجه نکرده اند. بدانید که قرآن شافعی است که شفاعتش پذیرفته گشته، و گوینده ای است که گفتارش تصدیق شده است. آنکه قرآن در قیامت به شفاعتش برخیزد شفاعتش در مورد او قبول است، و از هر که شکایت نماید شکایتش پذیرفته است؛ زیرا ندا دهنده ای در قیامت ندا می دهد: «امروز هر انسانی دچار بذری است که افشاند و گرفتار نتیجه عمل خود است، جز آنان که زارع بذر قرآن در سرزمین حیات خود بودند».

پس از بذر افشاندن قرآن و تابعان آن باشید، آن را راهنمای بر خدای خود قرار دهید. برای خود از قرآن طلب نصیحت کنید، آراء خود را که بر خلاف قرآن است متهم نمائید و خواهش خود را که مخالف قرآن است خائن بدانید.<sup>۲۹۶</sup>

همچنین آن حضرت علیه السلام در نامه ای به حارث همدانی چنین نگاشته اند:

**وَقَسَّكْ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ انْتَصَحْهُ وَأَحْلِلْ حَلَالَهُ وَحَرِّمْ حَرَامَهُ؛**<sup>۲۹۷</sup>

به ریسمان قرآن تمسک کن و از آن طلب پند کن، حلالش را حلال و حرامش را حرام شمار.

و فرمودند:

سپس قرآن را بر او نازل کرد، نوری که چراغهایش خاموش نمی شود، و چراغی که افروختگی اش کاهش برمی دارد، و دریایی که قعرش درک نمی گردد، و راهی که حرکت در آن گمراهی ندارد، و شعاعی که روشنی آن تاریک نشود، و جدا کننده حق و باطلی که برهانش خاموشی ندارد، و ساختمانی که پایه هایش ویران نگردد، و دارویی که بیم بیماریهای آن نمی رود، و بلند مرتبه ای که یارانش را شکست نرسد، و حقی که مدد یارانش دچار شکست نشوند. قرآن معدن ایمان و میان سرای آن چشمه های دانش و دریاها، آن باغهای عدل و داد و حوض های آن پایه های اسلام و اساس آن وادیهای حق و دشت های سرسبز آن است. دریایی است که آب برداران آبش را تمام نکنند، و چشمه هایی است که آبکشان آب آنها را به آخر نرسانند، و آبشخورهایی است که واردان از آن کم ننمایند و منازلی است که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه هایی است که از چشم راهروان پنهان نماند، و تپه هایی است که روندگان از آنها نگذرند.

۲۹۶. نهج البلاغه: ۲ / ۹۱ - ۹۲، خطبه ۱۷۶؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۲۴.

۲۹۷. نهج البلاغه: ۳ / ۱۲۹ نامه ۶۹؛ بحار الأنوار: ۳۳ / ۵۰۸ / ح ۷۰۷.

خداوند آن را سیرابی تشنگی دانایان قرار داد و نیز بهار قلوب بینایان و مقصد راههای صالحان و دوایی که پس از آن بیماری نیست و نوری که با آن تاریکی نباشد و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است و حصار با بنیانی است که آفات را بر اوج آن راه نیست و برای دوستدارانش عزت و برای واردش صلح و ایمنی و برای افتدا کننده به آن راهنما و برای آنکه آن را مذهب خود قرار دهد، عذر و دلیل و برهان برای کسی که با آن سخن گوید و شاهد آن کس که به وسیله آن، به جدال با دشمن برخیزد و پیروزی آن کس که به آن حجت آورد و راهبر کسی که به آن عمل نماید و مرکب آنکه آن را به کار اندازد و نشانه واضح برای کسی که نشانه جوید و سپر بازدارنده از بلا برای آنکه آن را در بر کند و دانش برای کسی که آن را در گوش جای دهد و خبری صحیح برای آنکه روایت کند و حکمی حق برای کسی که با آن حکم نماید.<sup>۲۹۸</sup>

و باز فرمودند:

قرآن امر کننده و نهی کننده خاموش و گویا است. حجت خدا بر مردم است، بر آن از خلق خود پیمان گرفت و آنان را در گرو قرآن قرار داد. نورش را تمام و دینش را به آن کامل کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله را قبض روح کرد در حالی که از رساندن پیام هدایت به مردم به وسیله قرآن فارغ شده بود. پس خدا را بزرگ شمارید آنچنان که او خود را بزرگ شمرده، زیرا خداوند چیزی از دینش را از شما پنهان نکرد و امری را که مورد رضایت یا کراهتش باشد وانگذاشت، جز اینکه برای آن علامتی ظاهر و نشانه ای محکم قرار داد که یا از منکر نهی می کند و یا به معروف دعوت می نماید.<sup>۲۹۹</sup>

این بود جرعه ای از دریای کلمات بلیغ و شیوای امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون قرآن. قرآنی که خداوند متعال آن را نوری روشنگر و میزانی برای عمل و حکمی برای بندگان و مرجعی در حل مشکلات و راهنمایی برای درماندگان و پیشوایی در فتنه ها قرار داده است. بیان چنین اوصافی می طلبد که قرآن نزد ما همان قرآنی باشد که بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل گشته و امیرالمؤمنین و سائر ائمه علیهم السلام و صحابه و مسلمانان آن را به رسمیت شناخته اند.

قسم ششم: احادیث نمایانگر تمسك اهل البيت به آیات گوناگون

۲۹۸. نهج البلاغه: ۲ / ۱۷۷ - ۱۷۸ خطبه ۱۹۸؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۲۱ - ۲۲ / ح ۲۱.

۲۹۹. نهج البلاغه: ۲ / ۱۱۱، خطبه ۱۸۳؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۲۰ - ۲۱ / ح ۲۰.

محدثان امامیه روایات فراوانی آورده اند که ائمه علیهم السلام در مناظرات و هر بحثی از مباحث عقائد، احکام، مواعظ، حکم و امثال، به آیات گوناگون قرآن تمسک کرده اند و این سخن بر کسانی که کتب احادیث، به ویژه کافی را بررسی کرده باشد، آشکار است.

آیاتی که ائمه علیهم السلام در هر بابی تمسک کرده اند، «که در هر بابی روایات همسان با قرآن در دسترس ماست، حتی در مواردی خبرهای واحد بر تحریف قرآن اشاره دارند و این خود نیکو ترین گواه است که اخبار تحریف برای تفسیر و تنزیل آمده اند، نه آنکه نقصی بر قرآن روا دارند».<sup>۳۰۰</sup>

قسم هفتم: احادیثی که قرآن در دست مردم را قرآن نازل شده خوانده اند

در برخی روایات، آشکارا آمده است که ائمه علیهم السلام معتقدند که قرآن میان مردم همان کتابی است که از سوی خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرود آمده است. این گونه احادیث بسیارند که برخی را می آوریم:

حدیث نخست: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای می فرمایند:

کتاب ربکم فیکم مبینا حلاله و حرامه و فرائضه و فضائله و ناسخه و منسوخه و رخصه و عزائمہ و خاصه و عامه و عبره و أمثاله و مرسله و محدوده و محکمه و متشابهه مفسراً مجمله و مبینا غوامضه بین مأخوذ میثاق فی علمه و موسع علی العباد فی جهله و بین مثبت فی الكتاب فرضه و معلوم فی السنّة نسخه و واجب فی السنّة أخذہ و مرخص فی الكتاب ترکہ و بین واجب بوقته و زائل فی مستقبله و مباین بین محارمه من کبیر أوعده علیه نیرانه أو صغیر أرصد له غفرانه و بین مقبول فی أدناه موسع فی أقصاه؛<sup>۳۰۱</sup>

این کتاب پروردگارتان در میان شماست، که حلال و حرامش، واجب و مستحبش، ناسخ و منسوخش، امر آزاد و غیر آزادش، خاص و عامش، پندها و امثالش، مطلق و مقیدش، و محکم و متشابهش را بیان کرد، مبهمش را تفسیر نمود، و مشکلاتش را توضیح داد. برابر با پیمانی که از بندگان گرفته تحصیل آگاهی به قسمتی از قرآن واجب، و دانستن رموز برخی دیگر از آیات لازم نیست. وجوب احکامی در قرآن معین، و نسخ آن در حدیث روشن است، و قسمتی از مسائل اجرایش بنا بر سنت واجب، و ترکش بنا بر قرآن آزاد است. وجوب برخی از احکام تا زمانی معین ثابت، و پس از انقضاء مدت زائل شدنی است. بین گناهان بزرگ که بر آن وعده عذاب داده، و معاصی کوچک که امید مغفرت در آن است تفاوت گذاشته، و میان آن چه اجرای اندکش مقبول، و ترک بسیاریش آزاد است فرق نهاده است.

۳۰۰. تفسیر المیزان: ۱۲ / ۱۰۸.



حدیث دوم: در جایی دیگر، آن حضرت فرمود:

أم أنزل الله سبحانه ديناً ناقصاً فاستعان بهم على إتمامه؟ أم كانوا شركاء له فلمهم أن يقولوا و عليه أن يرضى؟ أم أنزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصر الرسول صلى الله عليه وآله عن تبليغه وأدائه؟ والله سبحانه يقول (ما قرّطنا في الكتاب من شيء)<sup>٣٠٢</sup> فيه تبيان كل شيء وذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضاً وأنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه (ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً)<sup>٣٠٣</sup> وإن القرآن ظاهره أنيق وباطنه عميق لاتفني عجائبه ولاتنقضي غرائبه ولاتكشف الظلمات إلا به;<sup>٣٠٤</sup>

آیا خدای سبحان دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن، از آن ها استمداد کرده است؟ آیا آن ها شرکاء خدایند که هرچه می خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد و پیامبر صلی الله علیه وآله در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: (ما قرّطنا في الكتاب من شيء)، و فرمود: فيه تبيان كل شيء. و یادآور شدیم که: قرآن گواه بعضی دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: (ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً). همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت آور آن تمام نمی شود، و اسرار نهفته آن پایان نپذیرد و تاریکی ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد.

حدیث سوم: در روایتی ریّان بن صلت از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می پرسد که نظر شما

درباره قرآن چیست؟

حضرت در پاسخ فرمود:

كلام الله لاتتجاوزوه ولاتطلبوا الهدى في غيره ففضلوا;<sup>٣٠٥</sup>

قرآن کلام خداوند است، از [حدود آن] تجاوز نکنید و از غیر او هدایت نجوید که گمراه می شوید.

حدیث چهارم: همچنین امام هشتم علیه السلام در پاسخ نامه مأمون به هنگام شناساندن اسلام خالص،

آنگاه که نوبت به قرآن می رسد چنین می نویسند:

٣٠١. نهج البلاغة: ١ / ٢٥ - ٢٦; بحار الأنوار: ٨٩ / ٣٣.

٣٠٢. سوره انعام، آیه ٣٨.

٣٠٣. سوره نساء، آیه ٨٢.

٣٠٤. نهج البلاغة: ١ / ٥٥ خطبه ١٨; بحار الأنوار: ٢ / ٢٨٤ / ح ١.

٣٠٥. الأمالي (شيخ صدوق): ٦٣٩ / ح ٨٦٣; عيون أخبار الرضا عليه السلام: ٢ / ٦٢ / ح ٢٠٩; بحار الأنوار: ٨٩ / ١١٧ / ح ٢.

وإنَّ جميع ما جاء به محمد بن عبدالله هو الحقُّ المبين والتصديق به وبجميع من مضى قبله من رسل الله وأنبيائه وحججه والتصديق بكتابه الصادق العزيز الذي (لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)<sup>٣٠٦</sup> وأنه المهيمن على الكتب كلها وأنه حق من فاتحته إلى خاتمته. نؤمن بمحكه ومتشابهه وخاصه وعامه ووعدده ووعيدده وناسخه ومنسوخه وقصصه وأخباره لايقدر أحد من المخلوقين أن يأتي بمثله;<sup>٣٠٧</sup>

همانا هر آنچه محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله آورده، حقی آشکار است و تصدیق به او و همه رسل، انبیاء و حجج پیشینش حق است. همچنین تصدیق کتاب راست گفتار و عزیزش، کتابی که (لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ). به راستی که قرآن گواهی است بر تمامی کتاب ها و بی گمان همه اش از آغاز تا انجام حق است. ایمان داریم به محکم و متشابهش، خاص و عامش، وعد و وعیدش، ناسخ و منسوخش و قصه ها و اخبارش. هیچ يك از مخلوقان توان همانند آوری برای آن را ندارد.

حدیث پنجم: علی بن سالم از پدرش نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، درباره قرآن چه می فرمایید؟

فقال: هو كلام الله، وقول الله، وكتاب الله، ووحى الله وتنزيله، وهو الكتاب العزيز الذي (لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ);<sup>٣٠٨</sup>

حضرت در جواب فرمودند: قرآن کلام خدا، گفتار خدا، کتاب خدا و وحی و نازل شده از سوی اوست. کتاب عزیزی که (لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).

دلیل سوم: سخن عمر بن خطاب: «حسبنا كتاب الله»<sup>٣٠٩</sup>

یکی از نگون بختی های بزرگ و آسیب های اندوهبار و سنگین که کمر مسلمین را شکست و گمراهی ایشان را از هدایتی که خدا و رسول برای آنها خواسته بودند در پی داشت، آن کار ناشایستی بود که در واپسین لحظه های زندگی شریف رسول خدا صلى الله عليه وآله و در میان صحابه ای که در محضرشان بودند، روی داد.

٣٠٦. سوره فصلت، آیه ٤٢.

٣٠٧. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ٢ / ١٢٩; بحار الأنوار: ١٠ / ٣٥٢ - ٣٥٣ / ح ١.

٣٠٨. الأمالي (شيخ صدوق): ٦٣٩ / ح ١١; بحار الأنوار: ٨٩ / ١١٧ - ١١٨ / ح ٣.

٣٠٩. مسند أحمد: ١ / ٣٢٤، ٣٢٥ و ٣٢٦; صحيح البخاري: ٧ / ٩ و ٨ / ١٦١; صحيح مسلم: ٥ / ٧٦.

فشرده این رویداد چنین است: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به هنگام رخت بربستن از این دنیا، هنگامی که برخی صحابه، از جمله عمر بن خطاب نزد ایشان حضور داشتند فرمودند: «بیاید تا برای شما چیزی بنگارم تا پس از آن هرگز گمراه نگردید».<sup>۳۱۰</sup>

یا با واژگانی دیگر چنین فرمودند:

إيتوني بالكفتف<sup>۳۱۱-۳۱۲</sup> «و الدواة» یا «اللوح و الدواة»<sup>۳۱۳</sup>؛

در این هنگام عمر گفت: بر پیامبر بیماری چیره گشته و این سخن از روی بیماری است، نزد شما کتاب خداست و این ما را بس است!

در روایتی دیگر آمده: پس گفتند رسول خدا هزیان می گوید - بی آنکه نام شخص گوینده را آشکار کنند - .

اصحاب به کشمکش پرداختند. برخی می گفتند: قلم کاغذی بیاورید تا نبی نوشته ای بنگارد تا گمراه نگردید و از آن سو، برخی سخن عمر را تکرار می کردند.

هنگامی که این کشمکش اصحاب بسیار شد، حضرت به آن ها فرمودند: «از نزد من بیرون روید». ما اکنون در پی برآورد سخن این شخص نیستیم که چگونه مسیر تاریخ را دگرگون ساخت و از باز تابیدن اراده خدا و رسولش بر هدایت، صلاح و رشاد امت اسلامی تا روز رستاخیز ممانعت کرد که ابن عباس در این باره می گوید:

يوم الخميس وما يوم الخميس<sup>۳۱۴</sup>؛

روز پنج شنبه و چه می دانی روز پنج شنبه چیست؟!

و پس از آن گریه کرد.

و باز ابن عباس می گوید:

إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله وبين كتابه<sup>۳۱۵</sup>؛

۳۱۰. الطبقات الكبرى: ۲ / ۲۴۴؛ امتاع الاسماع: ۱۴ / ۴۴۶.

۳۱۱. استخوان پهنی که بر روی آن چیزی می نوشتند.

۳۱۲. صحيح البخاري: ۴ / ۳۱ و ۵ / ۱۳۷.

۳۱۳. صحيح مسلم: ۵ / ۷۶.

۳۱۴. مسند أحمد: ۱ / ۳۲۵ و ۳۳۶؛ صحيح البخاري: ۵ / ۱۳۸، ۷ / ۹ و ۸ / ۱۲۱؛ صحيح مسلم: ۵ / ۷۶ و منابع دیگر با اختلاف در عبارات.

۳۱۵. مسند أحمد: ۱ / ۲۲۲ و ۳۵۵؛ صحيح البخاري: ۴ / ۳۱ و ۶۵ - ۶۶ و ۵ / ۱۳۷؛ صحيح مسلم: ۵ / ۷۵ و ۷۶ و منابع دیگر.

همانا بالاترین زیان و بدبختی آنکه او میان رسول خدا و نگارشش جدایی انداخت.

انگیزه ما از افکندن این رویداد، گواه آوردن از سخن عمر بن خطاب (إِنَّ عِنْدَنَا الْقُرْآنَ، حسبنا کتاب الله) بر این نکته است که در آن هنگام، قرآن کتابی گرد آمده و مدون بوده به طوری که کسی از حاضران - چه آنها که با او هم‌نوا بودند و چه دیگران - بر او خرده نگرفت که سور قرآن پراکنده و منتشر است. و چنین توانستند عمر بن خطاب و پیروانش به آنچه می‌خواستند دست یافته و میان پیامبر و نگارش وصیتش جدایی اندازند.

#### دلیل چهارم: إجماع

در تمامی زمانها، اندیشمندان شیعه بر عدم نقصان قرآن هم رأی بوده‌اند. چنانکه در سخنان کاشف الغطاء و دیگر بزرگان علمی بازگو شد، در سخن شیخ صدوق نیز ظاهر واژه «الینا» در عبارت: «و من نسب إلینا ... فهو کاذب» بر این اجماع رهنمون است.

علامه حلی در این باره می‌نویسد:

علمای ما هم رأی هستند که قرآن کنونی به جهت نقل متواتر حجت است... چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر گستراندن و نشر آیات و سوره‌های فرود آمده از قرآن، به حدّ تواتر مکلف بودند تا علاوه بر اثبات صحت نبوتشان، معجزه بودن قرآن برای ایشان ثابت کرد. در این هنگام است که اتفاق و اجماع علماء به غیر نقل متواتری که از قرآن شنیده‌اند ممکن نخواهد بود و اگر راوی واحد چیزی را بخشی از قرآن بداند، بی‌گمان اشتباه خواهد بود... اجماع دلالت می‌کند که می‌بایست قرآن به حد تواتر نقل گردد، چرا که قرآن معجزه‌ای است بر درستی پیامبر صلی الله علیه وآله؛ پس اگر به حد تواتر نرسد، معجزه بودن آن به چالش کشیده شده و حجت بر نبوت ایشان باطل خواهد شد.<sup>۳۱۶</sup>

صاحب مفتاح الکرامه می‌گوید:

روال همیشگی اقتضا دارد تا بخش‌ها، واژگان، حرکات و سکنات قرآن و قرارگیری آیات و سوره‌ها در جایگاهش به حد تواتر رسیده باشند، چرا که در این باره انگیزه‌های فراوانی یافت می‌شود، چه از سوی پذیرندگان اسلام، زیرا قرآن ریشه همه احکام است، و چه از سوی ناباوران به آن تا معجزه بودن آن را تباه سازند. بنابراین، به مخالفان تواتر قرآن و تردید کنندگانش ارزشی نهاده نمی‌شود.<sup>۳۱۷</sup>

شیخ محمدجواد بلاغی می‌گوید:

---

۳۱۶. نه‌ایة الوصول الی علم الأصول: ۱ / ۳۳۳.

در میان عموم مسلمین و در قرن های پی در پی، قرآن کریم از نظر ماده، صورت و قرائت همگانی همواره به نحوی واحد بوده است و آنچه از قرائت های هفت گانه و غیر آن را که برخی مردم روایت می کنند، هیچ گونه تأثیری در ماده و صورت قرآن نداشته اند.<sup>۳۱۸</sup>

آشکار است که اجماع نزد مسلمانان حجت بوده است؛ اما ویژگی بارز آن نزد شیعه کاشف از رأی معصوم علیه السلام بودن اجماع است، بلکه بالاتر آنچنان که از سخنان سید مرتضی و برخی عالمان بزرگ برداشت می شود، عدم نقصان از ضروریات دین بوده است.

#### دلیل پنجم: تواتر قرآن

یکی از ادله نفی تحریف، تواتر قرآن با همه حرکات، سکنتات، آیات و سوره هایش از طرق روایات امامیه می باشد. تواتری قطعی که روایات آن از سوی امامان معصوم علیهم السلام، از جد بزرگوارشان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل گردیده است.<sup>۳۱۹</sup>

پس شیعیان بر این باورند که قرآن در دسترس ما که بی کم و کاست است، همان قرآن فرود آمده بر رسول الله صلی الله علیه وآله بوده، چنانکه - همان طور که اشاره شد - شیخ صدوق در این باره گفته است: به اعتقاد ما، قرآنی که بر پیامبر فرود آمده، همان قرآن میان دو جلد و در دسترس مردم است، نه چیزی بیش از آن و شمار سوره هایش به صد و چهارده سوره می رسد.

#### دلیل ششم: اعجاز قرآن

ناسازگاری تحریف با اعجاز قرآن، گواه دیگر شیعه بر نفی تحریف است؛ چرا که تحریف معنا را باطل می کند. از سویی اعجاز قرآن بر مدار فصاحت و بلاغتی بوده که بر مدار معنا می چرخد و حال آنکه به آشکارا قرآن معجزه ای جاودان است.

این سخن برگرفته از دلیل سوم کتاب بشری الوصول بر عدم تحریف بود. این دلیل در کلام سید مرتضی آنجا که گفت: «چرا که قرآن معجزه نبوت است» نیز اشاره شد. همچنین سخن علامه حلی که می گفت: «دیدگاه تحریف معجزه بودن قرآن را با تردید روبرو می کند»، و یا سخن کاشف الغطاء که

۳۱۷. مفتاح الكرامة: ۷ / ۲۱۰.

۳۱۸. آلاء الرحمن في تفسير القرآن: ۱ / ۲۹.

۳۱۹. ر.ك: أجوبة مسائل جار الله: ۳۴، المسألة الرابعة.

«قرآن کنونی همان «کتاب الله» فرود آمده است؛ چرا این کتاب معجزه بوده و هم‌اورد طلبیده است...»  
بر همین سخن دلالت دارد.

#### دلیل هفتم: نماز امامیه

دیگر دلیل امامیه بر باور کاهش نیافتگی قرآن کریم نمازشان است؛ چرا که ایشان پس از حمد در رکعت یکم و دوم نمازهای پنج‌گانه، قرائت يك سوره کامل غیر از سوره حمد را بایسته می‌دانند. همچنین گروه بسیاری از ایشان قرائت دو سوره را پس از حمد جایز نمی‌شمارند.<sup>۳۲۰</sup>

سید شرف‌الدین در این باره می‌نویسد:

نماز شیعه به تنهایی دلیلی بر این مطلب است... و فقه آنان به این سخن تصریح دارد؛ از این رو اگر تمام سوره‌های قرآن همان سوره‌های زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است، از جهت کیفیت و کمیت، ممکن نبود شیعیان چنین حکمی بدهند.<sup>۳۲۱</sup>

#### دلیل هشتم: گردآمدن قرآن در زمان پیامبر اکرم

از دیدگاه برخی، گرد آمدن قرآن کریم در زمان زندگانی شریف پیامبر صلی الله علیه وآله و در دسترس مردم بودن آن، گواهی دیگر بر عدم تحریف شمرده می‌شود. اخبار فراوانی از کتب شیعه و سنی بر مجموعه بودن قرآن در آن زمان دلالت دارند؛ از جمله اخباری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به قرائت، تدبیر و عرضه هر آنچه از ایشان روایت شده به قرآن فرمان می‌دهند که برخی از آنها گذشت. همچنین در زمان حضرت، گروهی از صحابه به ختم قرآن پرداخته و به تلاوت و حفظ آن روی می‌آوردند که حتی نامشان در کتب علوم قرآنی یافت می‌شود. یا آنکه به فرموده خود حضرت، جبرئیل هر سال قرآن را با ایشان به مقابله می‌نشت و این مقابله در سال رحلت ایشان به دو بار افزایش یافت.<sup>۳۲۲</sup>

همه اینها گواه آشکاری است بر اینکه قرآن در میان ما، بی‌آنکه افزایش یا کاهش یافته باشد، همان قرآن نزد پیامبر و یارانش بوده است.

---

۳۲۰. ر.ک: ریاض المسائل: ۳ / ۳۸۵؛ مفتاح الکرامه: ۷ / ۱۹۱ - ۱۹۶؛ مستند الشیعه: ۵ / ۱۰۸؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: ۳۳۱ / ۹ و منابع دیگر.

۳۲۱. أجوبة مسائل جبار الله: ۳۵، المسألة الرابعة.

۳۲۲. ر.ک: الأملی (شیخ صدوق): ۶۹۲ / ح ۹۴۸؛ مناقب آل أبي طالب: ۳ / ۱۳۶ - ۱۳۷؛ بحار الأنوار: ۴۳ / ۵۱ / ح ۴۳؛ مسند أحمد: ۶ / ۲۸۲؛ صحیح البخاری: ۶ / ۱۰۱؛ السنن الکبری (نسائی): ۴ / ۲۵۲ / ش ۷۰۷۸؛ خصائص أمير المؤمنين علیه السلام (نسائی): ۱۱۹؛ المعجم الكبير: ۲۲ / ۴۱۶ - ۴۱۷؛ الاستیعاب: ۴ / ۱۸۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳ / ۱۵۵؛ أسد الغابة: ۵ / ۵۲۲ و منابع دیگر.

این دلیل را نیز جمعی از عالمان شیعه همچون سید شرف الدین عاملی<sup>۳۳۳</sup> ارائه کرده اند.

**دلیل نهم: اهتمام پیامبر و مسلمانان به قرآن**

آیا کسی می تواند دلبستگی و کوشش پیامبر در نگاهداری قرآن را انکار کند؟!

همانا ایشان با فرود آمدن سوره ای، در گسترش آن میان مسلمین کوشش بسیار کرده و بر حفظ، آموزش و دانشوری آن سفارش دو چندان داشتند و برای مردم ارزش این کارها و پاداش و بهره های دنیوی و اخروی آنها را بازگو می کردند.

برانگیختن مردم بر حفظ قرآن در سینه ها و کاغذها از سوی ایشان و سفارش ایشان به تعلیم و تعلم آن به مردان، زنان و کودکان، در زمره رویدادهایی است که جایی برای انکار و بحث ندارد. و مسلمین نیز انگیزه های فراوانی برای حفظ و پاسداری قرآن داشته و آن را بر دیگر امور خود مقدم کردند؛ چرا که این کتاب معجزه ای جاودان و بُن مایه احکام شرعی و امور دینی ایشان بود. با چنین اوصافی، چگونه می توان گفت که چیزی از قرآن کم و به ورطه تحریف درغلتیده است؟!

آری، شاید بگویند همان گونه که انگیزه حفظ و پاسداشت قرآن بسیار بوده، انگیزه بر تحریف و دگرگون ساختن آن از سوی دورویان و دشمنان اسلام نیز کم نبوده است، کسانی که از آوردن ماندنی برای قرآن، سوره ها و آیه هایش در ماندند. در پاسخ می توان گفت: پس از آنکه خداوند متعال، خود به قرآن عنایت و اهتمام داشته و حفظ آن را بر گردن گرفته است، مجالی برای طرح چنین احتمالاتی نمی ماند، همانطور که فرموده است: (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).<sup>۳۳۴</sup>

۳۲۳. ر.ک: أجوبة مسائل جار الله: ۳۵ - ۳۶.

۳۲۴. سوره فصلت، آیه ۴۲.

## فصل سوم: احادیث تحریف در کتب شیعه



در فصل نخست گزیده ای از سخنان بزرگان علمای امامیه در سده های گوناگون را بازگو کردیم که یادآور شده بودند قرآن کنونی، از هرگونه تحریف در امان بوده است. همچنین سخنان بسیاری دیگر را به جهت کوتاه کردن سخن به میان نیاوردیم و شاید در لابلای بحث، به نام و یا سخنان برخی از آنان اشاره کنیم.

در فصل دوم نیز ادله امامیه بر نفی تحریف را چنین برشمردیم:

۱. آیاتی از قرآن کریم;

۲. احادیثی از پیامبر و ائمه علیهم السلام;

۳. سخن عمر بن خطاب (حسبنا کتاب الله);

۴. اجماع;

۵. تواتر قرآن;

۶. اعجاز قرآن;

۷. نماز امامیه;

۸. گردآمدن قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله;

۹. عنایت و اهتمام پیامبر و ائمه علیهم السلام به قرآن.

اما با این وجود، هیچ عاملی از این عالمان بزرگ، بودن احادیثی که ظاهرشان بازگو کننده کاهش قرآن است را انکار نمی کنند، بلکه برخی از ایشان به پرشمار بودن این روایات تصریح کرده اند. بودن این احادیث در کتب امامیه، همانند وجود دسته ای از روایات است که در برخی عقائد باطل همچون جبر، تفویض، تشبیه، تجسیم و مانند اینها ظهور دارد؛ لیکن علما از چنین روایاتی روی برگردانده و تحریف قرآن

را نفی کرده اند؛ بلکه برخی در این باره ادعای اجماع امامیه را پیش کشیده اند. همچنان که در علم اصول آمده است، اعراض علما از حدیثی، اعتبار آن را با چالش روبرو می سازد. ما در این فصل دلائل اعراض علما از این گونه اخبار را بررسی کرده و بر درستی آن گواه خواهیم آورد.

### تعیین موضوع بحث

بی گمان روایاتی داریم که بیان گر تحریف است، ولی پذیرش فراوانی آنها با اشکال روبرو است؛ مگر آنکه تحریف در معنای فراگیر آن مد نظر باشد. چنین تحریف عامی در کلام شیخ طوسی نیز آمده است. ایشان پس از آنکه کاهش نیافتگی قرآن را از روایات بهره می جوید، چنین گفته است:

جز آنکه روایات فراوانی از خاصه و عامه نقصان بسیاری از آیات و جابجایی برخی دیگر را نشانه رفته اند.<sup>۳۲۰</sup>

اما در کتب روایی شیعه، آن دسته روایاتی که معنای خاص تحریف را که همان کاهش یافتگی قرآن است افاده کنند کم شمارند؛ از این رو در سخنان برخی از محققان همچون شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ محمد جواد بلاغی، این روایات به شاذ و نادر متصف گردیده اند.

می توان این دسته از روایات شیعه را در دو بخش سامان داد:

یکم: روایاتی که یا ضعیف، یا مرسل و یا مقطوع اند و به سخن دقیق تر، اسناد معتبری ندارند. گویا این دسته از روایات شمار بیشتری دارند و این سخن با مراجعه به اسناد آنها آشکار می گردد. کافی است برای دستیابی به چند و چون احادیث مرحوم شیخ کلینی که شاید بیشترین این روایات باشد، به کتاب مرآة العقول شیخ محمدباقر مجلسی رجوع کرد؛ کتابی که از مهم ترین منابع حدیثی امامیه بوده و از پر آوازه ترین و مهم ترین شروح آن است.

کسانی همچون شیخ محمدجواد بلاغی در کتاب آلاء الرحمن، مرحوم خوئی در تفسیر البیان و مرحوم طباطبایی در تفسیر المیزان اسانید این روایات را باریک بینانه بررسی کرده و آشکارا بی اعتبارشان دانسته اند.

---

۳۲۰. التبیان فی تفسیر القرآن: ۱ / ۳.

آشکار است که در هر يك از مسائل دینی، استناد به چنین روایاتی پذیرفتنی نیست تا چه رسد به آنکه در يك مسأله مهم اعتقادی، بتوان به آنها استناد کرد!

دوم: روایاتی از افراد موثق و با سندهایی معتبر که راه را بر هرگونه خدشه بسته اند. این دسته را می توان در دو گروه جای داد:

**گروه یکم:** روایاتی که تأویل و حمل آنها بر برخی وجوه امکان پذیر است، به گونه ای که ناسازگاری میان آنها و روایات نافی تحریف، رخت برمی بندد.

**گروه دوم:** روایاتی که توجیه پذیر نیستند.

پس بدین ترتیب، آشکار می گردد روایات شیعه در موضوع نقصان قرآن کم شمارند؛ چرا که روایات ضعیف و یا معتبری که توجیه پذیر است، از دایره بحث خارج می شوند. اما همین روایات اندک با چالشهای زیر روبرویند:

#### ۱. برخورد با ضروری دین

نخستین اشکال این روایات، قرار گرفتن در برابر يك امر ضروری است، چرا که گروهی از بزرگان امامیه نفی تحریف را از ضروریات دینی شمرده اند. سید مرتضی در این باره می گوید:

آگاهی ما به درستی انتقال قرآن به ما [از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تاکنون] همانند با دانش ما به وجود شهرها، حوادث بزرگ، اتفاقات عظیم، کتب مشهور و اشعار نگاشته شده عرب است ... همانا علم به درستی نقل تفاسیل قرآن و بخشهایش، همانند دانستن راستی نقل همه قرآن است، واینجا نیز همچون علم ضروری است.<sup>۳۳۶</sup>

شیخ جعفر کاشف الغطاء می گوید:

به اجماع علما در تمام زمان ها، به اخبار اندک تحریف اعتنایی نمی شود و بداهت و روشنی دیدگاه عدم تحریف، مانع عمل به ظاهر آنها می گردد.<sup>۳۳۷</sup>

سید شرف الدین می گوید:

از نظر امامیه، قرآن در عصر وحی و نبوت گرد آوری شده است و همسان قرآن کنونی است... و همه آنچه گفته شد، نزد محققان علمای شیعه از ضروریات شمرده می شود.<sup>۳۳۸</sup>

۳۳۶. تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۴۳، به نقل از جواب المسائل الطرابلسیات.

۳۳۷. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء: ۳ / ۴۵۳.

مرحوم خوئی نیز می گوید:

هر آن کس مدعی تحریف شود، با عقل بدیهی مخالفت می کند.<sup>۳۲۹</sup>

## ۲. ناسازگاری با ظاهر قرآن

اگر چالش پیشین پذیرفته نشود و ضروری بودن دیدگاه عدم تحریف به اثبات نرسد، دیگر ناسازگاری این روایات با ظاهر کتاب خدا انکار پذیر نیست؛ آنجا که خداوند متعال می فرماید (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). به این معنا که ما خود نگاهدار آویسیم، چرا که این کتاب پیشوای امت و برنامه اعمال آنها است، سرچشمه احکام و معارف ایشان و معجزه ای جاودان است. به روشنی پذیرفته شده است که هر حدیث ناسازگار با کتاب خدا، هر چند که در درستی و فراوانی سند در حد شایسته ای باشد، کنار گذاشته می شود و این سخن به روشنی از روایات پیامبر و ائمه علیهم السلام دست یافتنی است؛ از این رو اندیشمندان بزرگ امامیه - اصولیان و محدثان - از این روایات دست شسته و آنها را کنار نهاده اند. محدث کاشانی در تفسیر الصافی می گوید:

اخبار تحریف با کتاب خدا ناسازگار بوده و آن را تکذیب می کند؛ پس باید آنها را وانهاد.<sup>۳۳۰</sup>

باز اگر این چالش پذیرفته نشود و گفته شود که این سخن مستلزم دور است (یعنی نفی تحریف از قرآن متوقف بر بطلان روایات تحریف و بطلان روایات متوقف بر نفی تحریف قرآن) یا آن که گفته شود ضمیر «له» در سخن محدث کاشانی، به نبی مکرم اسلام باز می گردد نه قرآن، باز به دلائلی که در ادامه خواهد آمد، این روایات کنار گذارده می شود.

## ۳. موافقت با روایات عامه

همانا دیدگاه تحریف، علاوه بر مشاهیر صحابه که در زمره پیشوایان اهل سنت شمرده می شوند، از سوی پیشوایان و حافظان اهل سنت نیز نقل شده و احادیث تحریف، در مهمترین کتابها و موثق ترین منابع حدیثی آنان به روشنی دیده می شود. حال با فرض آنکه بپذیریم روایات اندک تحریف با اخبار نافی آن معارضه دارند، بر پایه آنچه در علم اصول ثابت شده، سازگاری روایات تحریف با اخبار عامه، کنار نهادن آنها را موجه می سازد.

۳۲۸. أجوبة مسائل جابر الله: ۳۵ - ۳۶.

۳۲۹. البيان في تفسير القرآن: ۲۲۰.

۳۳۰. تفسير الصافي: ۱ / ۵۱.

#### ۴. نادر بودن این روایات

روایات تحریف شاذ و نادرند؛ اما در مقابل، اخبار رهنمون گر به عدم تحریف مشهور و متواتر است، به طوری که این نکته در سخنان برخی بزرگان همچون مرحوم کاشف الغطاء آمده است - ما به زودی پاسخ شبهه تواتر روایات تحریف را خواهیم داد - . حال با فرض تعارض میان این دو دسته از روایات، بر پایه قواعد علم اصول، باید روایات شاذ و نادر را به کناری نهاد و به آنچه مطابق مشهور است روی آورد.

#### ۵. خبر واحد بودن این روایات

با فرض کوتا آمدن از هر چه تاکنون گفته شد، بی گمان در اخبار آحاد بودن این روایات نمی توان تردید کرد. گروهی از بزرگان امامیه در هیچ يك از بخش های دین عمل به خبر واحد را روا نمی دانند و برخی دیگر که در پاره ای از موارد خبر واحد را حجت دانسته اند، در مسائل اعتقادی همچون بحث تحریف قرآن، به این گونه اخبار اعتنا نمی کنند. بنابراین نمی توان از این روایات دستاویزی برای دیدگاه تحریف در نظر گرفت.

#### پاره ای از اخبار تحریف

اینک نوبت آن رسید تا شماری از مهم ترین روایات شیعه را که به گفته برخی علما، ظهورشان در نقصان است بازگو کرده و سپس به بررسی سندی آنها و میزان دلالت شان بر نظریه تحریف پردازیم و شبهاتی که بر اساس این روایات به میان آمده را طرح کرده، و به پاسخ آنها اهتمام ورزیم.

مهمترین روایاتی که دستاویز نظریه تحریف شده اند از این قرارند:

#### ۱. جابر می گوید:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «ما ادّعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب، وما جمعه وحفظه كما نزله الله تعالى إلا علي بن أبي طالب عليه السلام و الأئمة من بعده عليهم السلام»؛<sup>۳۳۱</sup>

۳۳۱. الكافي: ۱ / ۲۲۸ / ح ۱؛ بصائر الدرجات: ۲۱۳ / ح ۲؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۸۸ / ح ۲۷.

شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: «کسی نمی گوید که همه قرآن را چنانکه نازل گشته است، گرد آورده مگر دروغ گو. و هیچ کس قرآن را برابر با آنچه از سوی خدا نازل گشته گرد نیاورده و حفظ نکرده مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان پس از او علیهم السلام».

۲. جابر در روایتی دیگر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

ما يستطيع أحد أن يدعي أن عنده جميع القرآن كله ظاهره و باطنه غير الأوصياء؛<sup>۳۳۲</sup>

کسی توان آن را ندارد که ادعا کند همه قرآن، ظاهر و باطنش نزد اوست جز اوصیاء علیهم السلام .

۳. سالم بن سلمه گوید:

قرأ رجل على أبي عبد الله عليه السلام - و أنا أستمع - حروفاً من القرآن ليس على ما يقرؤها الناس، فقال أبو عبد الله عليه السلام:

«كفّ عن هذه القراءة، اقرأ كما يقرأ الناس، حتى يقوم القائم عليه السلام، فإذا قام القائم عليه السلام قرأ كتاب الله عزّوجلّ على حدّه، و أخرج المصحف الذي كتبه علي عليه السلام».

وقال: «أخرجه عليّ عليه السلام إلى الناس حين فرغ منه و كتبه، فقال لهم: «هذا كتاب الله عزّوجلّ كما أنزله الله على محمّد صلى الله عليه وآله وسلّم، و قد جمعته من اللوحين». فقالوا: هو ذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن، لا حاجة لنا فيه. فقال: «أما و الله ما ترونه بعد يومكم هذا أبدا، إمّا كان عليّ أن أخبركم حين جمعته لتقرؤوه»<sup>۳۳۳</sup>;

مردی برای امام صادق علیه السلام حروفی از قرآن را قرائت می کرد - نه آنچنان که مردم می خواندند - و من نیز گوش فرا داده بودم تا آنکه امام علیه السلام فرمودند:

«از این قرائت باز ایست و چنانکه مردم می خوانند بخوان تا آنکه قائم ظهور کند که در این هنگام، قائم علیه السلام کتاب خدا را آنچنانکه بوده قرائت کرده و مصحف علی علیه السلام را بیرون خواهد آورد».

و آن گاه فرمود: «آن هنگام که علی علیه السلام از قرآن و کتابتش رهایی یافت، قرآن را به میان مردم آورد و به آنان گفت: «این کتاب خدای عزّ و جلّ است آنچنانکه بر محمّد صلی الله علیه وآله نازل گشته و من آن را میان این دو لوح گردآوردم». مردم گفتند: آنچه نزد ما است نیز همه قرآن را در بردارد، ما را به قرآن تو نیازی نیست! امام فرمود: «آگاه باشید، به خدا سوگند این را پس از امروز هرگز نخواهید

۳۳۲. الکافی: ۱ / ۲۲۸ / ح ۲؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۸۸ / ح ۲۶.

۳۳۳. الکافی: ۲ / ۶۳۳ / ح ۲۳؛ وسائل الشیعة: ۶ / ۱۶۳ / ح ۷۶۳۰؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۸۸ / ح ۲۸.

دید. تنها برعهده من بود تا پس از گردآوری، شما را بر آن آگاه ساخته و بر شما بخوانم، اما خود نخواستید».

۴. میسر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

لولا أنه زيد في كتاب الله و نقص منه، ما خفي حقنا على ذي حجب، و لو قد قام قائمنا فنطق، صدقه القرآن؛<sup>۳۳۴</sup>

اگر آنچه از زیاده و نقصانی که بر قرآن رفت، نبود، حق ما بر صاحبان عقل پنهان نمی ماند، و اگر قائم ما قیام کند و سخن گوید، قرآن او را تصدیق خواهد کرد.

۵-۱. أصبغ بن نباته می گوید:

سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول: «نزل القرآن أثلاثاً: ثلث فينا و في عدونا، و ثلث سنن و أمثال، و ثلث فرائض و أحكام»؛<sup>۳۳۵</sup>

شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «قرآن در سه بخش فرود آمد: يك سوم آن درباره ما و دشمنانمان، و يك سوم دیگر در سنن و امثال آن، و يك سوم دیگر در فرائض و احکام».

۵-۲. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

إن القرآن نزل أربعة أرباع: ربع حلال، و ربع حرام، و ربع سنن و أحكام، و ربع خبر ما كان قبلكم و نبأ ما يكون بعدكم، و فصل ما بينكم؛<sup>۳۳۶</sup>

قرآن بر چهار بخش نازل شد: يك چهارم حلال، يك چهارم حرام، يك چهارم سنن و احکام و جزئیات زندگی شما و يك چهارم در خبر پیشینیان و گزارش آنچه پس از شما است.

۵-۳. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

نزل القرآن أربعة أرباع: ربع فينا، و ربع في عدونا، و ربع سنن و أمثال، و ربع فرائض و أحكام؛<sup>۳۳۷</sup>

قرآن بر چهار بخش نازل شد: يك چهارم در باره ما، يك چهارم در باره دشمنان ما، يك چهارم در سنن و امثال آن، و يك چهارم در فرائض و احکام.

۳۳۴. تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۳ / ح ۶؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۵۵ / ح ۲۵.

۳۳۵. الکافی: ۲ / ۶۲۷ / ح ۲؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۱۱۴ / ح ۲.

۳۳۶. الکافی: ۲ / ۶۲۷ / ح ۳؛ مرآة العقول: ۱۲ / ۵۱۷ / ح ۳.

۳۳۷. الکافی: ۲ / ۶۲۸ / ح ۴؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۱۱۴ / ح ۱. و به همین مضمون از پیامبر نیز وارد شده است که فرمود: «إن القرآن

أربعة أرباع: فربع فينا أهل البيت، وربع في أعدائنا، وربع حلال و حرام، وربع فرائض و أحكام، و إن الله عزوجل أنزل في عليّ

كرائم القرآن»؛ بحار الأنوار: ۳۵ / ۳۵۹ / ح ۱۱، به نقل از ما نزل من القرآن في علي عليه السلام (أبونعیم). هم چنین ر.ک: مناقب

علي بن أبي طالب (ابن مغازلي): ۲۵۸ / ش ۳۲۶.

۶. محمد بن سلیمان از یکی از اصحابش، از ابوالحسن علیه السلام نقل می کند که گفت: به امام عرضه

داشتم:

جعلت فداك، إنا نسمع الآيات في القرآن ليس هي عندنا كما نسمعها، و لانحسن أن نقرأها كما  
بلغنا عنكم، فهل نأثم؟

فقال: «لا، إقرأوا كما تعلمتم، فسيجيئكم من يعلمكم»؛<sup>۳۳۸</sup>

قربانت گردم، به راستی ما آیاتی در قرآن می شنویم که آنها در نزد ما چنان نیستند که می شنویم و ما  
می توانیم آنها را چنانچه از شما به ما رسیده است بخوایم. آیا گناه کرده ایم؟ فرمود: نه، «همچنانکه  
آموختید بخوانید، به زودی نزد شما کسی می آید که به شما می آموزد».

۷. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إن في القرآن ما مضى وما يحدث وما هو كائن، كانت فيه أسماء الرجال فألقيت، وإمّا الإسم  
الواحد منه في وجوه لايحصى، يعرف ذلك الوصاة؛<sup>۳۳۹</sup>

همانا قرآن، دانش آنچه گذشته و آنچه روی می دهد و آنچه در پیش رو است در بردارد. در قرآن  
نام هایی از مردان بوده که آنان را حذف نموده اند و هر يك از این نام ها به وجوهی که مشخص  
نیست در قرآن وجود دارد و فقط اوصیا [پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله] آن را می شناسند.

۸. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

لو قد قرئ القرآن كما أنزل لألفيتنا فيه مسمين؛<sup>۳۴۰</sup>

اگر قرآن به گونه ای که نازل شده بود قرائت می شد، نام ما را در آن می یافتید.

۹. از بزنتی نقل شده است که گفت:

دفع إلى أبو الحسن عليه السلام مصحفاً وقال: «لاتنظرفيه»، ففتحته وقرأت فيه (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ  
كَفَرُوا...) فوجدت فيها إسم سبعين رجلاً من قريش بأسمائهم و أسماء آبائهم، قال: فبعث إلى:  
«إبعث إلى بالمصحف»؛<sup>۳۴۱</sup>

۳۳۸. الكافي: ۲ / ۶۱۹ / ح ۲؛ وسائل الشيعة: ۶ / ۱۶۳ / ح ۷۶۳۱.

۳۳۹. بصائر الدرجات: ۲۱۵ - ۲۱۶ / ح ۶؛ تفسير العياشي: ۱ / ۱۲ / ح ۱۰؛ وسائل الشيعة: ۲۷ / ۱۹۶ / ح ۳۳۵۷۹؛ بحار الأنوار:  
۸۹ / ۵۵ / ح ۲۳.

۳۴۰. تفسير العياشي: ۱ / ۱۳ / ح ۴؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۵۵ / ح ۲۴ و ۱۱۵ / ح ۸.

۳۴۱. الكافي: ۲ / ۶۳۱ / ح ۱۶؛ مرآة العقول: ۱۲ / ۵۲۱ / ح ۱۶.



حضرت رضا علیه السلام قرآنی به من داد و فرمود: در آن نگاه مکن. پس من آن را باز کردم و در آن سوره (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا...) را خواندم و در آن نام هفتاد نفر از قریش را به نام های خودشان و نام پدرانشان یافتم. [بزنطی] گوید: پس حضرت نزد من فرستاد که «آن قرآن را به سوی من باز فرست».

۱۰. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه وآله وسلم هكذا: (وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا - فِي عَلِيٍّ - فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ);<sup>۳۴۲</sup>

جبرئیل این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه وآله چنین آورد: و اگر به آنچه که بر بنده ما نازل شده است - پیامون علی علیه السلام - شك دارید، پس مانند آن سوره ای بیاورید.

۱۱. عبدالله بن سنان می گوید که امام صادق علیه السلام فرمود:

من كان كثير القراءة لسورة الأحزاب، كان يوم القيامة في جوار محمد صلى الله عليه وآله وسلم و أزواجه، ثم قال: سورة الأحزاب فيها فضائح الرجال و النساء من قریش و غیرهم، یا بن سنان: إن سورة الأحزاب فضحت نساء قریش من العرب، وكانت أطول من سورة البقرة، و لكن نقصوها و حرّفوها;<sup>۳۴۳</sup>

هر کس سوره احزاب را بسیار تلاوت کند، روز قیامت در جوار (همسایگی) یا پناه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و همسرانش می باشد. و فرمود: سوره احزاب رسوائی هایی از مردان و زنان قریش و غیر آن در بردارد. ای پسر سنان، راستی که سوره احزاب زنان قریش از عرب را رسوا ساخت، و خود آن سوره از سوره بقره بیشتر بود، لیکن از آن کاستند و تحریف کردند.

۱۲. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

أنزل الله في القرآن سبعة بأسمائهم، فمحت قریش ستّة، وتركوا أبا لهب;<sup>۳۴۴</sup>

خداوند متعال در قرآن نام هفت نفر از آن ها را نازل کرده است، قریش شش تن از آن ها را محو نموده و نام أبولهب را گذاشتند.

۱۳. از أصبغ بن نباته نقل شده است که گفت:

سمعت علياً عليه السلام يقول: «كأني بالعجم فساطيطهم في مسجد الكوفة يعلمون الناس القرآن كما أنزل». قلت: يا أمير المؤمنين، أو ليس هو كما أنزل؟ فقال: «لا، محي منه سبعون من قریش

۳۴۲. الكافي: ۱ / ۴۱۷ / ح ۲۶؛ بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۷۳ / ح ۵۱.

۳۴۳. ثواب الأعمال: ۱۱۰؛ بحار الأنوار: ۳۵ / ۲۳۵ و ۸۹ / ۵۰ / ح ۱۵.

۳۴۴. إختيار معرفة الرجال: ۲ / ۵۷۷ / ش ۵۱۱؛ بحار الأنوار: ۸۹ / ۵۴ / ح ۲۱.

بأسمائهم و أسماء آبائهم، و ما ترك أبو لهب إلا إزاء على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لأنه  
عمّه»<sup>۳۴۵</sup>;

شنیدم علی علیه السلام می فرمود: «گوئی به عجم می نگرم که خیمه هایشان در مسجد کوفه است و به مردم قرآن را همان گونه که نازل شده است می آموزند». عرض کردم: ای امیرمؤمنان، مگر [اکنون قرآن] همان گونه که نازل شده نیست؟ فرمود: «نه، هفتاد تن از قریش با نام خودشان و نام های پدرانشان از آن محو شده است، و ابولهب نیز جاگذاشته نشده مگر به منظور سرزنش رسول خدا صلی الله علیه وآله، زیرا او عموی آن حضرت است».

۱۴. ابوبصیر به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید که فرمود:

في قول الله عزّ و جلّ: (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ) - في ولاية عليّ و ولاية الأئمة من بعده- (فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا هَكَذَا نَزَلَتْ)<sup>۳۴۶</sup>;

هر کسی که خدا و رسولش را - در ولایت علی و پیشوایان بعد از او - اطاعت کند، پس به تحقیق به رستگاری بزرگی نائل شده است و این چنین آیه نازل شد.

۱۵. از منخل نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

نزل جبرئیل علیه السلام علی محمّد صلی الله علیه وآله وسلم بهذه الآية هكذا: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا مَا نَزَّلْنَا - في عليّ - نُورًا مُبِينًا)<sup>۳۴۷</sup>;

جبرئیل این آیه را بر رسول خدا چنین نازل کرد: ای کسانی که به شما کتاب داده اند، به آن چه - پیرامون علی علیه السلام - نازل کردیم که [او] نوری آشکار است، ایمان آورید.

۱۶. عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

(وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ) كلمات - في محمّد، و عليّ، و فاطمة، و الحسن والحسين، و الأئمة عليهم السلام من ذريّتهم- (فَنَسِيَ)...<sup>۳۴۸</sup>;

و همانا پیش از این، از آدم در حفظ و نگهداری کلماتی - پیرامون محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین و پیشوایان از نسل ایشان علیهم السلام - پیمان گرفتیم، آن گاه او فراموش کرد....

۳۴۵. الغيبة (نعمانی): ۳۳۳ - ۳۳۴ / ح ۵؛ بحار الأنوار: ۵۲ / ۳۶۴ - ۳۶۵ / ح ۱۴۱ و ۸۹ / ۶۰ / ح ۴۶.

۳۴۶. الكافي: ۱ / ۴۱۴ / ح ۸؛ بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۰۳ / ح ۶۲.

۳۴۷. الكافي: ۱ / ۴۱۷ / ح ۲۷؛ بحار الأنوار: ۳۵ / ۵۷ / ح ۱۲.

۳۴۸. الكافي: ۱ / ۴۱۶ / ح ۲۳؛ بحار الأنوار: ۱۱ / ۱۹۵ - ۱۹۶ / ح ۴۹ و ۲۴ / ۱۷۶ / ح ۷.

اینها گوشه ای از احادیث تحریف بود که ما یکایک بررسی کرده و هر آنچه در پاسخ آن ها گفته شده ویا تأویلاتی که بر آنها رواداشته شده است را به میان خواهیم آورد.

#### بررسی این اخبار

##### حدیث یکم:

شیخ کلینی و شیخ صفار این روایت را به سندی آورده اند که شخصی به نام «عمرو بن ابی المقدم» در میان آن است. علمای رجال درباره این شخص اختلاف دارند، همچنانکه برخی به این اختلاف اعتراف نموده اند.<sup>۳۴۹</sup>

##### حدیث دوم:

شیخ کلینی و شیخ صفار این روایت را با سندی آورده اند که شخصی به نام «منخل بن جمیل اسدی» را در بر دارد. بسیاری از علمای رجال و بلکه همه ایشان، این شخص را تضعیف کرده و گفته اند که او فاسد العقیده بوده و درباره ائمه علیهم السلام احادیث غلو آمیزی روایت کرده است.<sup>۳۵۰</sup> اما می توان این دو حدیث را از جهت دلالی به گونه ای دیگر تفسیر کرد که الفاظشان از این تفسیر گریزان نباشند. صاحب المیزان در این باره چنین می نویسد:

سخن امام علیه السلام که فرمود: همانا همه قرآن تا آخرش نزد اوست تا آخر روایت، هر چند ظهور در لفظ قرآن داشته و تحریف آن را می رساند، لیکن از مقید ساختن آن به (ظاهره و باطنه) چنین بر می آید که مراد حضرت، دانستن تمامی قرآن، چه از نظر معانی ظاهری آشکار بر فهم های عادی، و چه از نظر معانی باطنی به دور از فهم عادی می باشد. و همچنین روایت پیش که فرمود (وما جمعه وحفظه تا آخر حدیث)، از آن روی که واژه جمع را به حفظ مقید ساخته است.<sup>۳۵۱</sup>

سید علی بن معصوم مدنی، این دو روایت را در میان احادیثی دیگر برای اثبات دانش ائمه علیهم السلام به همه قرآن آورده و گفته است:

---

۳۴۹. ر.ک: نقد الرجال: ۳ / ۳۲۳ / ش ۳۷۶۷; جامع الرواة: ۱ / ۶۱۶.  
۳۵۰. ر.ک: رجال النجاشی: ۴۲۱ / ش ۱۱۲۷; إختیار معرفة الرجال: ۲ / ۶۶۴ / ش ۶۸۶; خلاصة الأقوال: ۴۱۱ - ۴۱۲ / ش ۱۰;  
رجال ابن داود: ۲۸۱ / ش ۵۱۶; التحریر الطاوسی: ۵۶۹ / ش ۴۲۹; نقد الرجال: ۴ / ۴۱۶ / ش ۵۴۲۲; جامع الرواة: ۲ / ۲۶۳;  
طرائف المقال: ۱ / ۶۱۲ / ش ۶۰۳۹.  
۳۵۱. حاشیة الكافي: ۱ / ۲۲۸.

همانا امیرالمؤمنین و اولاد معصومش علیهم السلام دانا به تمام قرآن بودند، دانشی قطعی که با تأیید الهی و الهام ربانی و آموزش نبوی همراه بوده است. در این باره، احادیث فراوانی از فریقین وارد شده و اجماع امامیه بر آن ثابت است و عقل نیز این نقل ها را همراهی می کند.<sup>۳۰۲</sup>

شیخ علی بن ابراهیم قمی حدیثی دیگر، هم معنا با دو روایت پیشین آورده است؛<sup>۳۰۳</sup> لیکن سند این روایت نیز در بردارنده شخصی به نام «محمد بن علی قرشی» است. مرحوم نجاشی درباره وی می نویسد: ابوجعفر محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی قرشی... وی ملقب به ابوسمینه بود. وی جداً ضعیف و فاسد الاعتقاد بوده و در هیچ روایتی نمی توان به او اعتماد کرد.<sup>۳۰۴</sup>

#### حدیث سوم:

راوی این روایت، شخصی به نام «سالم بن سلمه» یا «سالم بن ابی سلمه» است که برای شناخت دیدگاه رجالیان درباره او، یک بار مراجعه به کتب رجالی کافی است. نجاشی،<sup>۳۰۵</sup> ابن غضائری،<sup>۳۰۶</sup> شیخ طوسی،<sup>۳۰۷</sup> علامه حلی<sup>۳۰۸</sup> و دیگران وی را تضعیف کرده اند. این روایت، قرآنی که امیرالمؤمنین گرد آورده بوده است را با قرآن در دست ما ناسازگار می داند. ما در فصل بررسی شبهات، در باره این احادیث و روایاتی که قرآن عصر امام زمان علیه السلام را با قرآن ما متفاوت معرفی می کند، سخن خواهیم گفت.

#### حدیث چهارم:

این روایت را عیاشی در تفسیرش آورده است.<sup>۳۰۹</sup> شیخ حر عاملی نیز این روایت را از عیاشی چنین نقل می کند:

و عن میسر- أي و روی العیاشی عن میسر- عن ابی جعفر علیه السلام، قال: «لولا أنه زید فی کتاب الله، و نقص منه ما خفی حقنا علی ذی حجا، و لو قد قام قائمنا فنطق صدقه القرآن»؛<sup>۳۱۰</sup>

۳۰۲. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین علیه السلام: ۴۳۶ / ۵.

۳۰۳. تفسیر القمی: ۴۵۱ / ۲.

۳۰۴. رجال النجاشی: ۳۳۲ / ش ۸۹۴.

۳۰۵. ر.ک: رجال النجاشی: ۱۹۰ / ش ۵۰۹.

۳۰۶. ر.ک: رجال ابن غضائری: ۶۵ / ش ۶۱.

۳۰۷. ر.ک: الفهرست: ۱۴۲ / ش ۳۳۷.

۳۰۸. ر.ک: خلاصة الأقوال: ۳۵۵.

۳۰۹. ر.ک: تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۳ / ح ۶.

۳۱۰. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ۴۳ / ۳.

از میسر - یعنی عیاشی از میسر روایت کرد - از امام باقر علیه السلام که فرمود: «اگر به کتاب خدا اضافه نشده و یا کم نمی شد، حق ما در نزد صاحب فهم و عقل مخفی نمی ماند و اگر قائم ما قیام کند، آن گاه که سخن گوید، قرآن سخن وی را تصدیق می کند».

اجماع تمامی مسلمانان بر افزایش نیافتگی قرآن، نادرستی این روایت را در پی دارد؛ اجماعی که افرادی همچون سید مرتضی، شیخ طوسی و شیخ طبرسی رضوان الله علیهم به آن اشاره کرده اند.

مرحوم جد ما نیز درباره این اجماع چنین گفته است:

کسی به افزایش قرآن قائل نگشته است.<sup>۳۶۱</sup>

مرحوم خوبی نیز به هنگام تبیین معانی تحریف گفته است:

تحریف به افزایش، به این معنا که بخش هایی از قرآن در دست ما جزء کلام الله نازل شده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیست. این معنای تحریف به اجماع مسلمین باطل بوده و هرگز روی نداده است؛ بلکه بطلان آن از بدیهیات شمرده می شود.<sup>۳۶۲</sup>

**حدیث پنجم:**

مرحوم مجلسی به آشکاری این حدیث را مجهول می داند.<sup>۳۶۳</sup> حدیث پس از آن را نیز مرسل معرفی

می کند؛<sup>۳۶۴</sup> اما روایت سوم را موثق دانسته است.<sup>۳۶۵</sup>

ظاهر این احادیث با یکدیگر ناسازگارند، گرچه گروهی همچون مجلسی اول،<sup>۳۶۶</sup> فیض کاشانی<sup>۳۶۷</sup> و شارح کافی<sup>۳۶۸</sup> ضعف آن را نپذیرفته اند با همدیگر منافات دارند به طوری که مرحوم سید عبدالله شبر<sup>۳۶۹</sup> به آن اعتراف کرده<sup>۳۷۰</sup> و مرحوم سید هاشم معروف الحسنی در کتاب درساتش آن را تبیین کرده است.<sup>۳۷۰</sup>

**حدیث ششم:**

---

۳۶۱. صد و ده پرسش از فقیه اهل بیت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمدهادی حسینی میلانی: ۵.

۳۶۲. البیان فی تفسیر القرآن: ۲۰۰.

۳۶۳. ر.ک: مرآة العقول: ۱۲ / ۵۱۷.

۳۶۴. ر.ک: همان.

۳۶۵. ر.ک: همان.

۳۶۶. ر.ک: روضة المتقین: ۱۳ / ۱۳۶.

۳۶۷. ر.ک: الوافی: ۹ / ۱۷۶۸ / ح ۹۰۷۵.

۳۶۸. ر.ک: شرح الکافی (مازندرانی): ۳ / ۴۳.

۳۶۹. ر.ک: مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار: ۱ / ۲۹۴.

۳۷۰. ر.ک: درسات فی الحدیث والمحدثین: ۳۴۶ - ۳۴۷.

مرحوم مجلسی<sup>۳۷۱</sup> آن را ضعیف می شمارد و محدث کاشانی در وافی، آن را به تأویل برده و می گوید: «مراد از آن آیات، سخنانی است با جنس و حیاتی؛ اما از قبیل تفسیر و تبیین. مراد چنین نیست که آنها جزء حقیقی قرآن باشند تا نیامدن آنها کاهش قرآن را به دنبال داشته باشد».

#### حدیث هفتم:

این حدیث را شیخ صفار قمی و عیاشی روایت کرده اند که به زودی سخن ما در بررسی روایات این دو خواهد آمد. این دو از «ابراهیم بن عمر» روایت می کنند که در تضعیف<sup>۳۷۲</sup> و توثیق<sup>۳۷۳</sup> او اختلاف است.

در توجیه این روایت می توان گفت: این نامهایی که حذف شده اند، تنها به هنگام تفسیر و تبیین الفاظ قرآن در آیات جای می گیرند، نه آنکه در اصل قرآن آمده باشند، آنچنان که در آیاتی از این دست گفته شده است.

#### حدیث هشتم:

این حدیث را عیاشی به صورت مرسل آورده (عن داوود بن فرقد عن أخیره، عنه علیه السلام) و جواب آن همان جوابی است که در احادیث آینده خواهد آمد.

#### حدیث نهم:

شیخ کلینی آن را از بزنتی روایت کرده است؛ اما مرحوم مجلسی آن را مرسل می داند. شارح کافی به مرفوع بودن آن اعتراف نموده است.<sup>۳۷۴</sup> مانند این روایت را شیخ کشی از بزنتی روایت کرده<sup>۳۷۵</sup> که در آینده پیرامون آن سخن خواهیم گفت. محدث کاشانی پس از نقل این حدیث چنین می گوید:

شاید مراد از یافتن آن نام ها در مصحف داده شده، تفسیر «لذین کفروا والمشرکین» است که از وحی

گرفته شده، اما در زمره آیات شمرده نمی شود... و چنین است هر چه از این دست روایات یافت

می شود.<sup>۳۷۶</sup>

#### حدیث دهم:

---

۳۷۱. ر.ک: مرآة العقول: ۱۲ / ۵۰۶.

۳۷۲. ر.ک: رجال ابن الغضائری: ۳۶ / ش ۲.

۳۷۳. ر.ک: رجال النجاشی: ۲۰ / ش ۲۶، الفهرست: ۴۳ / ش ۲۰.

۳۷۴. ر.ک: شرح الکافی (مازندرانی): ۱۱ / ۸۳.

۳۷۵. ر.ک: اختیار معرفة الرجال: ۲ / ۸۵۳ - ۸۵۴ / ش ۱۱۰۱.

۳۷۶. الوافی: ۹ / ۱۷۷۸.

این حدیث و مانده‌هایش که شیخ قمی، کلینی و دیگران روایت نموده اند، بر حذف نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، «آل محمد»، واژه «الولاية»، نام های منافقان و مواردی دیگر از این قبیل دلالت دارند. اعتراف محدث کاشانی به نادرستی این احادیث و یا بر فرض صحت، حمل بر تفسیر و تبیین بودن آن، ما را از بررسی تك تك سندها بی نیاز می کند. محدث کاشانی رحمه الله پس از اذعان به نادرستی اسناد این احادیث، به تأویل آنها روی می آورد.<sup>۳۷</sup>

مرحوم خوبی نیز می گوید:

در پاسخ این دسته از روایات می گوئیم: پیش از این گفتیم که برخی از سخنان وحیانی، همانند تفسیر قرآن هستند نه خود قرآن. پس ناگزیر باید چنین روایاتی که نام ائمه را در میانه آیات ذکر کرده اند را از قبیل تفسیر دانست و اگر چنین تأویلاتی پذیرفته نشد، به ناچار باید به خاطر ناسازگاری با کتاب و سنت آنها را به کناری نهاد. به تحقیق اخبار فراوانی در بایستگی عرضه روایات بر کتاب و سنت و کنار نهادن آنها به هنگام ناسازگاری وارد شده است.

همچنین می گوید:

گواه بر اینکه در قرآن آشکارا نام امیرالمؤمنین نیامده، حدیث غدیر است. از این حدیث شریف بر می آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را تنها به فرمان خدا برگزیده است و این گزینش پس از آمدن تأکید فراوان و نوید نگاهداری از مکر مردمان روی داده و اگر نام علی علیه السلام در قرآن آشکارا آمده بود، دیگر نیازی به نصب پیامبر و فراهم نمودن آن اجتماع بزرگ دیده نمی شد و پیامبر صلی الله علیه وآله از رو کردن این کار بیمناک نبودند تا تأکید بیشتری بر این کار وارد شود.

ایشان درباره روایت دهم نیز چنین می گوید:

این روایت [موجود] در کافی، فی نفسه از احتمال درست به دور است؛ چرا که آمدن نام علی علیه السلام به هنگام اثبات نبوت و هم آورد جویی برای قرآن، با مقتضای حال آیه و بلاغتش مناسبت ندارد.

باز می فرماید:

همه این روایات با روایت صحیح ابوبصیر در کافی ناسازگار است. ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام پیرامون سخن خداوند که: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) پرسیدم.

ایشان در پاسخ فرمودند: «این آیه درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.» پرسیدم: مردم می گویند چرا در قرآن نامی از علی و اهل بیتش نیامده است؟ امام فرمودند: «به آنها بگو همانا

نام نماز در قرآن آمده، اما سخنی از شمار رکعات و تفصیل آن در میان نیست تا آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله آن را تفسیر فرماید...». بنابراین، این روایت صحیح بر همه آن روایات برتری یافته و مراد آنها را روشن خواهد کرد.<sup>۳۷۸</sup>

سخن شیخ بهایی نیز در این باره، پیش از این گذشت که فرمود:

و آنچه میان مردم پر آوازه گردیده که نام امیرالمؤمنین علیه السلام از برخی آیات مانند (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ - فِي عِلِّي - ) و غیر آن کاسته شده، نزد اندیشمندان بی پایه است.<sup>۳۷۹</sup>

**حدیث یازدهم:**

پس از چشم پوشی از بررسی سندی، می گوئیم شیخ طبرسی رحمه الله و غیر او این روایت را از ابن سنان روایت کرده اند، با این تفاوت که «ثم قال...»<sup>۳۸۰</sup> در آن نیست. افزون بر آن، این حدیث و دو حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه وآله، گواهی است بر مدوّن بودن سوره احزاب در زمان ایشان. و بر فرض صحت این روایات، همان جوابهای گذشته را پیش می کشیم.

البته این حق ماست از کسانی که چنین روایاتی را درست می دانند و بدانها اعتماد می کنند بپرسیم: این آیات پر شمار کجا رفتند؟ نحوه سقوط و اسقاط آنها چگونه بوده است که دیگر مسلمانان آگاه نشده اند؟ آیا بر فراگیری و آموزش قرآن انگیزه های فراوانی نبوده است؟ آیا چنین نبوده که همه سوره های قرآن پس از نزول، به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله میان مسلمین منتشر و در خانه هایشان قرائت می شده است؟

**حدیث دوازدهم:**

از روایات شیخ کثی است که پیرامون آن به تفضیل سخن خواهیم گفت.

**حدیث سیزدهم:**

با مراجعه به کتب رجالی، آشکار می شود که به جهت مجهول بودن برخی از راویان این حدیث، این روایت سندی صحیح ندارد. از آن گذشته، خود شیخ نعمانی دو حدیث دیگر روایت کرده است که با آن حدیث معارضه می کنند. آن دو روایت چنین است:

۳۷۸. البیان فی التفسیر القرآن: ۲۳۰ - ۲۳۲.

۳۷۹. تفسیر الشّیر: ۱۷؛ آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن: ۱ / ۲۶، به نقل از شیخ بهایی.

۳۸۰. ر.ک: تفسیر مجمع البیان: ۸ / ۱۱۵.



حدیث یکم: عن أمير المؤمنين عليه السلام أيضاً، قال: «كأني أنظر إلى شيعتنا بمسجد الكوفة، و قد ضربوا الفساطيط يعلمون الناس القرآن كما أنزل...»<sup>۳۸۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: می بینم شیعیانم را در مسجد کوفه که چادرهایی بر افراشته اند و قرآن را چنان که نازل گشته، به مردم آموزش می دهند...

حدیث دوم: عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام، قال: كأني بشيعة عليّ في أيديهم المثاني، يعلمون الناس المستأنف;<sup>۳۸۲</sup>

امام صادق علیه السلام می فرمایند: گویا شیعیان علی را می بینم که قرآن را به دست گرفته و مردمی که تازه ایمان آورده اند، آموزش می دهند.

از این روشن تر روایت دیگری از امام باقر علیه السلام است که می فرمایند:

إذا قام القائم من آل محمد عليهم السلام ضرب فساطيط لمن يعلم القرآن علي ما أنزله الله جلّ جلاله، فأصعب ما يكون علي من حفظه اليوم، لأنه يخالف فيه التأليف;<sup>۳۸۳</sup>

آن هنگام که قائم که قاضی است بر پا خیزد، چادرهایی برای کسانی که قرآن را چنانکه خدا عزوجل نازل کرده بر مردم آموزش دهند، برپا کند؛ پس چه دشوار است بر کسانی که قرآن را حفظ داشته اند، چرا که قرآن حضرت از جهت تألیف با این قرآن متفاوت است.

به فراز «لأنه يخالف فيه التأليف» خوب باید توجه کرد که در آنچه پس از این خواهد آمد، به کار می آید.

احادیث چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم را نیز مرحوم مجلسی تضعیف کرده است.<sup>۳۸۴</sup> افزون بر آن که پاسخ های روایات پیشین در این احادیث نیز کاربرد دارد.

---

۳۸۱. الغيبة: ۳۳۳ / ح ۳.

۳۸۲. همان: ۳۳۳ / ح ۴.

۳۸۳. روضة الواعظين: ۲۶۵؛ الإرشاد: ۲ / ۳۸۶.

۳۸۴. ر.ك: مرآة العقول: ۵ / ۱۴ / ۲۶ و ۲۹.

فصل چهارم: شبهاتی پیرامون قرآن بر پایه روایات شیعه

دیدن احادیث و روایات تحریف در آثار شیعه، بیننده را با شبهاتی پیرامون قرآن روبرو می کند که ما آنها را مطرح کرده و به پاسخش می پردازیم. گر چه در مباحث پیشین، تمامی آن روایات را بررسی کرده و نادرستی آنها را براساس ادله نفی تحریف آشکار ساختیم.

#### شبهه نخست: تواتر احادیث تحریف قرآن

برخی محدثان امامیه، پس از یافتن روایات ظاهر در تحریف در کتب حدیثی مشهور و دیدن فراوانی آنها، در دام شبهه تواتر این احادیث در افتاده اند، به ویژه اخباریان ظاهر نگر که با دیدن هر حدیث منسوب به ائمه علیهم السلام، بی آنکه بررسی کنند، آن روایت را درست می پندارند. اینک به برخی از این محدثان اشاره می کنیم:

۱. محدث جزائری: وی به هنگام ردّ نظریه تواتر قرائات، چنین گفته است:

پذیرش تواتر قرائات و اینکه گفته شود همه آنها را جبرئیل علیه السلام آورده است، به کنار نهادن روایات مستفیض و بلکه متواتری خواهد انجامید که آشکارا وقوع تحریف را در کلام، ماده و اعراب قرآن تأیید می کنند.<sup>۳۸۵</sup>

سخن این محدث با تصریح بزرگانی از محققان و حتی برخی اخباریان برجسته ناسازگار است، چرا که از دیدگاه این محققان، احادیث تحریف خبر واحدند؛ از این رو در مسائل اعتقادی اطمینان آور نبوده و بی اعتبارند.

شیخ طوسی در این باره می گوید:

---

۳۸۵. الأنوار النعمانیة: ۲ / ۳۵۷.

جز آنکه روایات پر شماری از خاص و عام بر نقصان قرآن کریم و جابجایی آیاتش رهنمون می شوند که همه آنها خبر واحد بوده و علم و عملی را در پی نخواهد آورد. پس شایسته تر است که از آنها روی گردانده و به آنها نپرداخت.<sup>۳۸۶</sup>

مرحوم مجلسی از شیخ مفید چنین آورده است:

روایاتی که در این باره آمده است، همه خبر واحد بوده و یقین آور نیستند.<sup>۳۸۷</sup>

دیگر بزرگان امامیه نیز چنین گفته اند. اما سخن محدث جزائری با آنچه ما در پی آنیم بسیار فاصله دارد؛ چرا که وی احادیث تحریف را متواتر دانسته است، آن هم تحریف در همه معانی، یعنی «کلاماً ومادّةً وإِعراباً».

آشکار است که دسته ای از روایات به این سخن رهنمون اند که مسلمین در معانی قرآن دست به تحریف زده و معانی آیات را بر خلاف مراد خدا حمل کرده اند. دسته ای دیگر از احادیث که ظاهر در تحریف است، نتیجه اختلاف قرائات است و دیگر دسته های روایات که به گونه ای تحریف قرآن را نتیجه می دهند. اما ما پیش از این گفتیم که آنچه در این نوشتار در صدد آن هستیم، گروهی از روایات است که ما را به تحریف به معنای نقصان قرآن رهنمون می گردند، نه دیگر معانی تحریف.

۲. علامه مجلسی: ایشان در کتاب مرآة العقول، پس از حدیثی که آن را موثق می داند، چنین گفته

است:

پنهان نماند این خبر و بسیاری از اخبار صحیح دیگر، آشکارا ما را به نقصان قرآن رهنمون می گردند. و از دیدگاه من، اخبار تحریف دارای تواتر معنوی اند و کنار نهادن همه آنها سبب بی اعتمادی به تمام اخبار می گردد؛ بلکه به گمان من روایات این باب کمتر از روایات امامت نیست. چگونه است که در آنجا امامت را با يك حدیث ثابت می کنند [اما در اینجا این پر شماری نادیده گرفته می شود؟].<sup>۳۸۸</sup>

این سخن ایشان با آنچه در بحار الأنوار - که ما پیش از این یاد آور شدیم - گفته است، رد می شود. این فراز از گفته ایشان که:

و بسیاری از اخبار صحیح آشکارا ما را به نقصان قرآن رهنمون می کنند.

دور از واقعیت است، چرا که سید مرتضی می گوید:

۳۸۶. التبیان فی تفسیر القرآن: ۱ / ۳.

۳۸۷. بحار الأنوار: ۸۹ / ۷۵. هم چنین ر.ک: المسائل السرویة: ۸۳ - ۸۴.

۳۸۸. مرآة العقول: ۱۲ / ۵۲۵.

روایات ضعیفی که نقل کرده و گمان به صحتشان می برند را نمی توان با چنین اخباری، از دیدگاهی که درستیش آشکار است (عدم تحریف قرآن) چشم پوشید.<sup>۳۸۹</sup>

همچنان که شیخ طوسی و محدث کاشانی درستی این اخبار را نپذیرفته و حتی خود وی در بحار الأنوار، در فرازی که پیش از این گذشت چنین گفته است:

روایاتی که در این باره آمده است، همه خبر واحد بوده و یقین آور نیستند.

پیش از این علماء، شیخ المحدثین صدوق نیز چنین گفته است:

به باور ما، قرآنی که خدا بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرو فرستاده همان قرآنی است که میان دو جلد قرار گرفته و اکنون در دستان مردم است و چیزی بیش از آن نیست... پس هر که ما را متهم سازد که معتقدیم قرآن بیش از این بوده، بر ما دروغ بسته است.

و اگر احادیث نقصان قرآن صحیح و مقبول بود، چنین ادعایی را مرحوم صدوق نمی فرمود.

اما آن سخن مرحوم مجلسی که می گوید: «کنار نهادن همه آنها سبب بی اعتمادی به تمام اخبار می گردد» نیز نادرست است، چرا که پذیرفتن همه آن احادیث نیز موجب بی اعتباری تمامی اخبار می گردد، زیرا خود ایشان - چنانکه پیش از این آمد - در کتاب مرآة العقول، بیشتر احادیث کافی که نقصان قرآن را می رسانند را یا ضعیف و یا مرسل خوانده است.

شگفت تر سخن دیگر ایشان است که «بلکه به گمان من، روایات این باب کمتر از روایات امامت نیست...»، زیرا ادله اثبات امامت منحصر به احادیث نیست تا چنین سخنی گفته شود. از آن گذشته، چگونه این احادیث کمتر از روایات امامت نیست؟ آیا مراد ایشان در فراوانی ورود احادیث است، یا در قوت دلالت؟ و یا در درستی سندهایشان؟

۳. شیخ حر عاملی: ایشان پس از نقل دو حدیث از تفسیر عیاشی چنین می گوید:

این احادیث و ماندهایش دلالت دارند که در قرآن کریم از ائمه علیهم السلام سخن رفته و به نام آنها نیز تصریح شده است. به گواه اخبار متواتر، بسیاری از قرآن کم شده و به هنگام نگاهستن، آیاتی از آن افتاده است.

در رد این سخن، تصریحات علما و آنچه ما از ایشان در فصل دوم آوردیم کفایت می کند.

شاید سخن ایشان پس از گفته پیشین، ما را بر عدم اعتقاد ایشان به تحریف رهنمون گردد، آنجا که می گوید:

---

۳۸۹. تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۴۳، به نقل از سید مرتضی.

برخی این اخبار را که می گوید چیزی کاسته یا افتاده شده را تأویل قرآن دانسته اند که به همراه قرآن فرو فرستاده شده است، و برخی بر این باورند که اینها وحی هستند، اما در زمره آیات قرآن شمرده نمی شوند.

گویا ایشان تنها به این خاطر چنین احادیثی را متواتر دانسته تا با آنها، بر بودن نصوص عام بر امامت ائمه علیهم السلام استدلال کند؛ از این رو ایشان در فرازی دیگر می نویسد:

به هر حال [چه این کاستی ها بخشی از قرآن باشند و چه تأویل] این روایت در نص بر امامت ائمه علیهم السلام حجت است و این اخبار از طرق عامه و خاصه متواتراند.<sup>۳۹۰</sup>

چکیده سخن آنکه در معنای تحریف مورد بحث، جایی برای ادعای تواتر وجود ندارد.

### شبهه دوم: ناسازگاری قرآن امیرالمؤمنین با قرآن کنونی

درون مایه برخی روایات شیعه<sup>۳۹۱</sup> چنین است که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، از مردم دوری گزید تا قرآن را جمع آوری نماید. شیخ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسیرش روایت کرده است که:

این کار امیرالمؤمنین به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است.

وی در جایی دیگر می گوید:

ایشان تا قرآن را گرد آوری نکرد، رداء بر دوش نیفکند، به گونه ای که روایت شده ایشان در این مدت جز برای نماز رداء بر دوش نیانداختند.<sup>۳۹۲</sup>

در این روایات آمده است - مانند حدیث سوم از روایات پیش گفته و دو حدیثی که شیخ ابومنصور طبرسی در احتجاج روایت کرده است - امیرالمؤمنین علیه السلام این مصحف را بر مردم نمایاند و آنان را آگاه کرد که این قرآن همانی است که خداوند فرو فرستاده است؛ اما مردم آن قرآن را رد کرده و از آن روی گردان شدند و گمان کردند که از چنین قرآنی بی نیازند. در این هنگام امام علیه السلام فرمودند: «این قرآن را پس از این نخواهید دید».

---

۳۹۰. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: ۲ / ۲۰۶.

۳۹۱. در روایات اهل سنت، اینچنین احادیثی نیز آمده است که برای نمونه: ربك: أنساب الأشراف: ۱ / ۵۸۶ / ش ۱۱۸۴ و ۵۸۷ / ش ۱۱۸۶؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۳۷؛ الوافي بالوفيات: ۱۷ / ۱۶۷؛ الإستيعاب: ۳ / ۹۷۴؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۹۹؛ الطبقات الكبرى: ۲ / ۳۳۸؛ الإقتان في علوم القرآن: ۱ / ۱۶۱؛ كنز العمال: ۲ / ۵۸۸ / ش ۴۷۹۲ و منابع دیگر.

۳۹۲. أجوبة مسائل جار الله: ۳۵، المسألة الرابعة.

بیننده این روایات چنین نتیجه می‌گیرد که آنچه امام علیه السلام فراهم کرده بود، با قرآن در دسترس مردم ناسازگار بوده است و اگر چنین نبود، آن قرآن را بر مردم نمی‌نمایاند و ایشان را به تلاوت و پیروی از آن نمی‌خواند. و این سرآغاز شبهه است، چرا که بی‌گمان هیچ مسلمانی در آگاه تر بودن امیرالمؤمنین به قرآن و دانایی اش بر حقایق، رازها و ژرفایش تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

در پاسخ این شبهه می‌گوییم: بر فرض پذیرش درستی این گونه روایات، این شبهه پذیرفتنی نیست، چرا که بر پایه آنچه بزرگان ما گفته اند، قرآن در زمان خود پیامبر صلی الله علیه وآله گرد آوری شده بود و هیچ گاه به شکل پراکنده و متفرق نبوده تا نیازی به جمع آوری داشته باشد. در تأیید این سخن می‌گوییم: نهایت چیزی که از این روایات به دست می‌آید، ناسازگاری اجمالی میان قرآن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و قرآن موجود است. این ناسازگاری، آنچنان که احتمال می‌رود با افزایش یا کاهش اصل آیات و سور صورت گرفته باشد، با احتمالات دیگری نیز همساز است که به برخی اشاره می‌کنیم:

#### ۱. ناسازگاری در ترکیب و تألیف:

حدیثی در إرشاد و روضة الواعظین به آن اشاره دارد و برخی این احتمال را پذیرفته اند. مرحوم علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

گرد آوری قرآن از سوی حضرت و نمایاندن آن به مردم به این معنا نیست که قرآن ایشان با قرآن مردم در اصول یا فروع دینی ناهمگون بوده است، بلکه شاید این ناسازگاری در ترتیب سوره‌ها یا ترتیب آیات برخی سوره‌هایی که به شکل پراکنده نازل شده اند بوده و این به معنای ناسازگاری در برخی حقایق دینی نیست، و اگر جز این بود، حضرت بر آنها استدلال کرده و به مجرد روی گردانی و بی‌نیازی جستن مردم، عقب نشینی نمی‌کردند. چنانکه در موارد گوناگونی چنین کرده و به احتجاج کردن روی می‌آوردند و در این احتجاجات نیز دیده نشده است که حضرت در باره امر ولایتشان یا اموری دیگر، آیه یا سوره ای خوانده باشند که در قرآن میان مردم نباشد، و یا امام علیه السلام مردم را به تحریف قرآن متهم کنند.<sup>۳۹۳</sup>

#### ۲. ناسازگاری در کاهش و یا افزایش وحی‌های غیرقرآنی (حدیث قدسی):

به این بیان که قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام در بردارنده احادیث قدسی بوده و قرآن مردم از آنها تهی بوده باشد. این احتمال را مرحوم صدوق پذیرفته و می‌گوید:

۳۹۳. تفسیر المیزان: ۱۱۶ / ۱۲.

به راستی برخی کلمات وحیانی دیگر که جزء قرآن نیستند [احادیث قدسی]، چنانچه به قرآن افزوده می شدند، آیات قرآن به هفده هزار آیه می رسید، و این کلمات مانند سخن جبرئیل علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که خداوند می فرماید: ای محمد، با مردم مدارا کن، چنانکه من مدارا می کنم... و یا سخن دیگر او که: از عداوت و دشمنی و کینه با مردمان بپرهیز، و یا سخن دیگر او که: هر چه خواهی زندگی کن که سرانجام خواهی مرد، هر چه را خواهی دوست بدار که در نهایت از او جدا خواهی شد، هر چه خواهی انجام بده که سر انجام آن را خواهی یافت، و شرف مؤمن نماز خواندن او در شب و عزتش در نیاززدن مردم است.

وی در ادامه می گوید:

از این موارد بسیار است و تمام این موارد وحی است، ولی قرآن شمرده نمی شوند؛ چرا که اگر قرآن بودند، به آن پیوسته و از آن جدایی نداشتند. چنانکه هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را گرد آوری کردند، آن را به میان مردم آورده چنین فرمودند: «این کتاب پروردگارتان است، آنچنانکه بر پیامبر شما فرود آمده. نه حرفی به آن افزوده شده و نه از آن کم گردیده است». پس مردمان گفتند: ما را نیازی به آن نیست، آنچه در دست تو است مانندش پیش ما است. آنگاه امیرالمؤمنین از آنها روی گردانده و این آیه شریف را بر زبان آوردند: «پس آن را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز بدست آوردند و چه بد داد و ستدی انجام دادند».

### ۳. ناسازگاری در افزایش یا کاهش تأویل و تفسیر آیات:

یعنی مصحف ایشان تأویل و تفسیر معانی قرآن را در بر گرفته و کتاب در دست مردم، از اینها تهی است. این احتمال را نیز برخی پذیرفته اند. مرحوم شیخ مفید می گوید:

لیکن آنچه کاسته شده، تأویل ها و تفاسیری است که در قرآن امیر المؤمنین علیه السلام ثبت شده و بی آنکه جزئی از قرآن معجزه گون شمرده شود، بیان گر حقیقت تنزیل بوده است و گاه تأویل قرآن، قرآن خوانده شده است. خداوند متعال می فرماید: (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا). در این آیه شریف، تأویل قرآن، قرآن نام نهاده شده و اهل تفسیر در این سخن اختلافی ندارند من نیز آن را از نظر کسی که ادعای کاستی کلمات خود قرآن نه تأویل آن را حقیقی دارد، مناسب تر می دانم.<sup>۳۹۴</sup>

محدث کاشانی نیز می گوید:

۳۹۴. أوائل المقالات: ۸۱؛ تفسیر القرآن المجید: ۳۵۱ - ۳۵۲.



بعید نیست که همچنین گفته شود: برخی محذوفات به مانند تفسیر و بیان است نه بخش های قرآن، بنابراین دگرگونی قرآن معنوی خواهد بود؛ یعنی تفسیر و تأویل قرآن را تحریف کرده و دگرگون ساختند. به دیگر سخن، قرآن را بر خلاف آنچه بوده تفسیر کرده اند، پس سخن ائمه علیهم السلام که می فرمایند: «کذا نزلت» به معنای تأویل و تفسیر خواهد بود نه افزایش و کاهش لفظ. و آنچه این سخن را تأیید می کند، روایت کافی از ابوجعفر امام باقر علیه السلام است که ایشان در نامه ای به سعد الخیر فرموده اند: «آنان قرآن را پشت سر انداخته اند. ایشان تنها به حروف و الفاظ آن بسنده کرده و از معانی و آموزه های راستینش دست شسته و تحریف نموده اند. قرآن را خوانده بی آنکه حقوق و حدود آن را مراعات کنند. کوتاه بینان و نادانان از قرآن خوانی ظاهریشان شگفت زده و دل خوش اند؛ اما دانایان و دور اندیشان از پامال شدن حقیقت قرآن اندوهناک و دل آزرده اند».<sup>۳۹۵</sup>

در روایات عامه نیز آمده است: علی علیه السلام در مصحف خویش ناسخ و منسوخ را آشکار کرده بود.

آشکار است که بیان ناسخ و منسوخ همانند تفسیر و بیان قرآن بوده نه بخشی از آن؛ بنابراین احتمال دارد برخی از قلم افتاده ها، از این دست باشد. این احتمال را مرحوم خویی نیز پذیرفته است.<sup>۳۹۶</sup> ابوعبدالله زنجانی نیز در این باره می نویسد:

از پاره ای روایات آشکار می گردد که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را به ترتیب نزول نگاشته و ناسخ و منسوخ را نمایانده است. ابن اشته در مصاحف، از ابن سیرین چنین نقل کرده است که علی علیه السلام در مصحف خود ناسخ و منسوخ را نوشته بود. ابن سیرین می گوید: بسیار به دنبال آن [مصحف علی] گشته و در مدینه پی جوی آن شدم، اما آن را نیافتم. ابن حجر می گوید: روایت شده که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام قرآن را به ترتیب نزول گرد آورد. این خبر را ابن داوود روایت کرده است. در شرح کتاب کافی از سلیم بن قیس هلالی چنین نقل شده که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، علی علیه السلام خانه نشینی را برگزید و به گردآوری و تألیف قرآن روی آورد. او از خانه بیرون نیامد تا همه قرآن را جمع کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابهش را نگاشت.

۳۹۵. تفسیر الصافی: ۱ / ۵۲.

۳۹۶. ر.ک: البیان فی تفسیر القرآن: ۱۹۷.

شیخ مفید در کتاب ارشاد و رساله سرویه چنین گفته است: علی علیه السلام منسوخ را بر ناسخ پیش انداخته بود و تأویل و تفسیر برخی آیات را به تفصیل نگاشت.

شهرستانی در پیشگفتار تفسیرش گفته است: صحابه رضوان الله علیهم با هم همراه اند که دانش قرآن مخصوص اهل البیت علیهم السلام است؛ زیرا ایشان از علی علیه السلام می پرسیدند: آیا جز در قرآن، در چیز دیگری نیز اهل بیت علیهم السلام مخصوص گردیده اند؟ پس استثناء قرآن در اختصاص به اهل البیت، گواه اجماع صحابه بر اختصاص قرآن و علمش و تنزیل و تأویلش، به اهل البیت علیهم السلام است.<sup>۳۹۷</sup>

برخی بزرگان اهل سنت گفته اند: قرآن علی علیه السلام دانش فراوانی را در بر داشته است،<sup>۳۹۸</sup> بلکه خود امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

انّه أحضر الكتاب کَمَلًا، مشتملاً علی التّأویل والتّنزیل، والمحمک والمتشابه، والناسخ والمنسوخ، لم یسقط منه حرف؛<sup>۳۹۹</sup>

کتاب کاملی را آوردم که تأویل و تنزیل، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دربرگرفته است، بی آنکه حرفی از آن افتاده باشد.

مشهور گشته است که قرآن ایشان، در برگرنده همه نیازهای انسان حتی بیان دیه يك خراش کوچک بوده که این، احتمال سوم را تأیید می کند.<sup>۴۰۰</sup>

#### شبهه سوم: قرآن زمان امام مهدی

از احادیث پیشین و غیر آنها بر می آید که قرآن کریم در زمان امام زمان علیه السلام با قرآن کنونی نا همگون است. این سخن، قرآن در دسترس ما را با تردید روبرو می کند.

اما باید گفت دانش ما، به ضعف این احادیث و ناسازگاری آنها با کتاب، سنت و اجماع، این شبهه را نیز از میان برمی دارد.

با این حال، آنچه از این احادیث برداشت می شود، ناسازگاری قرائت اهل بیت علیهم السلام با قرائت مشهور است، جز آنکه ایشان شیعیانسان را از قرائت قرآن به شیوه اهل بیت منع کرده و آنها را به

۳۹۷. تاریخ القرآن: ۲۵ - ۲۶.

۳۹۸. ر.ک: التسهیل لعلوم التّنزیل: ۱ / ۱۲.

۳۹۹. بحار الأنوار: ۹۰ / ۱۲۵ - ۱۲۶؛ تفسیر الصافی: ۱ / ۴۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن: ۵ / ۸۴۲.

۴۰۰. ر.ک: بحر الفوائد فی شرح الفرائد: ۱ / ۹۹.

قرائت مشهور رهنمون می شدند تا آنکه حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند که چنین دستوری داده نشده است.

از آن گذشته، کسانی که این شبهه را در افکنده اند نباید جز این گمان دارند که قرآن زمان امام زمان علیه السلام همان قرآنی است که امیرالمؤمنین گرد آورده - برخی روایات نیز چنین می نمایند -؛ چرا که بی گمان سخنی جز این باطل خواهد بود؛ از این رو این شبهه وابسته به شبهه پیشین بوده و با از بین رفتن آن، از میان می رود.

پس از نظر اندیشمندان ما، دیدگاه درست آن است که قرآن زمان حضرت مهدی علیه السلام با قرآن کنونی ناسازگاری لفظی نخواهند داشت. شارح کافی در همین باره گفته است:

به هنگام ظهور امام دوازدهم علیه السلام، قرآن به همین ترتیب، مشهور و نمایان می گردد.<sup>۴۰۱</sup>

**شبهه چهارم: اتفاقات دیگر امته، در این امت نیز رخ می دهد**

همانا در تورات و انجیل تحریف روی داده است. از سویی روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به جای مانده که ایشان فرموده اند:

هر آنچه در امت های پیشین روی داده، در این امت نیز روی خواهد داد.<sup>۴۰۲</sup>

شیخ حرّ عاملی پس از نقل این روایات از محدّثان بزرگی همچون کلینی و صدوق، می گوید:

در این باره از شیعه و سنی، روایات فراوان و متواتری نقل شده است.<sup>۴۰۳</sup>

مرحوم طباطبایی می گوید:

این روایات متضافر یا متواترند.<sup>۴۰۴</sup>

از تشبیه این امت با امت های پیشین چنین بر می آید که قرآن نیز به تحریف دچار خواهد شد؛ چنانکه تورات و انجیل به این سر انجام مبتلا شدند. این سخن، قرآن موجود را با تردید مواجه می کند. مرحوم خویی پاسخ هایی به این شبهه داده است که اینک ما چکیده ای از آنها را به میان گذارده و به داوری می نشینیم.

**یکم: ابتدا ایشان می فرمایند:**

۴۰۱. الفصول المهمة في تأليف الأمة: ۱۷۷.

۴۰۲. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ۲ / ۲۱۸؛ بحار الأنوار: ۲۵ / ۱۳۵ / ح ۶.

۴۰۳. الإيقاظ من الهجعة بالبیرهان على الرجعة: ۱۲۳.

این روایات خبر واحدند و هیچ گونه علم و عملی را در پی ندارند و ادعای تواتر، سخنی بیهوده و بی دلیل است و هیچ يك از این روایات در کتب اربعه نیامده است.<sup>۴۰۰</sup>

در جواب مرحوم خوبی می گوئیم: انکار تواتر احادیث، این شبهه را از بین نمی برد. اما آنجا که ایشان می گوید: «... نیامده است» پذیرفتنی نیست؛ چرا که برخی از این روایات را صدوق در من لایحضره الفقیه آورده است. در باب «فرض الصلاة» از همین کتاب آمده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

يكون في هذه الأمة كل ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل، والقذة بالقذة؛<sup>۴۰۶</sup>

هر آنچه در بنی اسرائیل روی داده، نعل به نعل و بی کم و کاست در این امت روی می دهد.

دوم: ایشان در جواب دوم می گویند: «اگر تواتر این روایات و درستی دلالتشان را پذیرا شویم، نمی توان بر پایه این روایات ثابت کرد که این تحریف در گذشته روی داده است؛ بلکه شاید این افزایش و کاهش قرآن در آینده واقع شود».

می گوئیم: جایز شمردن تحریف چه در گذشته و چه در آینده، با ادله مستحکم و استوار پیشگفته ناسازگار است، به ویژه آنکه خداوند سبحان وعده داده و حفظ آن را تا قیامت گردن گرفته است.

سوم: جواب سوم را این گونه طرح کرده اند: «همانندی و مشابهت امت ها، به معنای یکسانی در همه رویدادها نیست، بلکه مراد آن است که تنها در برخی موارد همسانند».

می گوئیم: در پاسخگویی از این شبهه، مرحوم طباطبایی<sup>۴۰۷</sup> نیز تنها به این پاسخ بسنده کرده است و به نظر سخن درستی است، چرا که بسیاری از حوادث امتهای گذشته در این امت روی نداده اند، بلکه برخی از آنها هرگز روی نخواهد داد.

---

۴۰۴. تفسیر المیزان: ۱۲ / ۱۱۸.

۴۰۵. البیان فی تفسیر القرآن: ۲۲۱.

۴۰۶. من لایحضره الفقیه: ۱ / ۲۰۳ / ح ۶۰۹.

۴۰۷. ر.ک: تفسیر المیزان: ۱۲ / ۱۱۸.

فصل پنجم: بررسی راویان احادیث تحریف در کتب شیعه

تاکنون سخن ما پیرامون احادیثی بود که در کتب روایی شیعه آمده و ظاهرشان تحریف به معنای کاهش و از میان رفتن بخشی از قرآن نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وآله بود. اکنون سزاوار است تا به بررسی کتب در بردارنده این روایات و راویان چنین احادیثی پرداخته تا میزان درستی پذیرش و دست آویز قرار دادن آنها بر ما آشکار گردد. پیش از آغاز بحث، آگاهی بر برخی امور بایسته است:

#### ۱. نقل روایت، به معنای اعتقاد به مضمون آن نیست

بازگو کردن يك خبر به معنای پذیرش و باوردداشتن آن نیست. از صدر اسلام انگیزه محدثان شیعه، گرد آوری روایات به دست آمده از ائمه علیهم السلام و جای دادن هر يك از آنها در باب خودش بوده است تا از گزند نابودی و فراموشی در امان بماند، بی آنکه به متن و سند روایات نظری داشته باشند. از این رو دیده می شود گاه روایات يك محدث، با احادیث محدث دیگر ناسازگار است؛ بلکه گاهی يك محدث در دو کتاب و یا حتی يك کتاب خود، روایات متعارض آورده است. گاه محدثی در کتاب حدیثی خود، روایتی را نقل کرده که در کتاب فقهی یا اعتقادی خود آن را بی اعتبار شمرده است. پس باید دانست روایت کردن روایتی به معنای پذیرش درون مایه آن نیست.

نمی توان به مجرد نقل روایتی، محتوای آن را به راوی نسبت داد، جز آنکه اعتقاد خویش به آن روایت را آشکار ساخته و یا در نگاشته ای دیگر، به درستی آن اعتراف کرده باشد و یا آن روایات را در کتابی آورده که در برگزیده باورها و فتاوی اوست.

حال پرسش این است که آیا در آثار نوشتاری شیعه، کتابی یافت می شود که نویسنده آن، درستی آغاز تا به انجامش را گردن گرفته باشد؟ پاسخ آن است که خیر و این سرآغاز سخن آینده ماست.

۲. نزد شیعه کتابی که همه آن از آغاز تا انجام درست باشد، یافت نمی شود

ما در نگاشته های اندیشمندان شیعه کتابی را نخواهیم یافت که از همه احادیث آن به درستی و صحت یاد شده باشد و فقیهان و محدثان نیز در برابر آن سر تسلیم فرود آورده باشند. از این رو می بینیم برخی احادیث شیعه، حتی آنهایی که در کتب اربعه آمده اند - کتب اربعه ای که استنباط احکام شرعی بر محور آنها می چرخد - مورد نقد علمای رجال و پیشوایان جرح و تعدیل قرار گرفته و می گیرد. پس از بررسی خبری که تمامی ویژگیهای صحت را داشته و شرایط قبولش فراهم آید، آن روایت پذیرفته شده و آن روایتی که چنین رتبه ای را احراز نکند، کنار نهاده می شود. حال تفاوتی نمی کند که گردآورنده آن چه کسی بوده، یا در چه کتابی آمده باشد.

ما بر گفته خود، گواهی همچون کتاب کافی می آوریم که بی گمان یکی از مهمترین کتب اربعه و اطمینان آورترین آنهاست. کتابی که اندیشمندان و فقها آن را ستوده و به دیده احترام و بزرگی به آن نگریسته اند. اما با این ویژگی ها، اندیشمندان شیعه در برابر چنین کتابی که احادیثش به ۱۶۱۹۹ می رسد، روایاتش را بر پنج دسته تقسیم کرده اند، که می بینیم آن دسته ای که شمار بیشتری دارد احادیث ضعیف است. برای دریافت این سخن، کافی است تا به کتاب *مرآة العقول فی شرح الکافی* مرحوم مجلسی رجوع کرد. این کتاب، شرح کافی بر پایه نگاه به سند احادیث است. ایشان در این کتاب، بر اساس روشهای مدون شده برای شناسایی روایات درست از نادرست، احادیث را بررسی کرده و صحیح، ضعیف، موثق و مرسل آنها را آشکار ساخته است.

این نمونه، گواهی است بر اینکه امامیه تمامی احادیث کافی را صادر شده از پیامبر و ائمه علیهم السلام نمی داند. البته ناگفته نماند که گروهی اندک شمار، همه احادیث این کتاب را صحیح می شمارند. محقق بزرگ شیخ انصاری در این باره می گوید:

گروه کم شماری از اخباریان متأخر - آنچنان که به ایشان نسبت داده اند - به قطعی الصدور بودن کافی باور دارند.

وی در ادامه می نویسد:

این دیدگاه و پاسخ دادن به آن سودی در پی ندارد، جز آنکه شاید جلوگیری از توهم گروهی دیگر گردد، چرا که شخص مدعی قطع، با برشمردن سستی پایه های قطعش از این ادعا باز نمی گردد. در

گذشته رساله ای در رد این قول نگاشتیم و ادله ایشان را بازگفته و تا آنجا که فهم کوتاه ما می رسید، سستی دلیل های آنان را آشکار ساختیم.<sup>۴۰۸</sup>

استاد و جدّ ما شیخ مامقانی در این باره می گوید:

گمان برخی از ایشان بر قطعی الصدور بودن روایات کتب اربعه، بر پایه شهاداتی که در مقدمات حدائق نگاشته شده نادرست است، چنانکه ما در جایگاه خودش آشکار ساخته ایم.<sup>۴۰۹</sup>

مرحوم خوئی از این دو فرد پیروی کرده، آنجا که گفته است:

برخی محدثان بر این باورند که کتب اربعه قطعی الصدورند که این سخن از اساس باطل است؛ زیرا چگونه ممکن خواهد بود روایتی را که کسی از کس دیگری نقل نموده را قطعی الصدور دانست؟ به ویژه آنکه در میان راویان کتب اربعه، کسانی هستند که به دروغ گویی و جعل معروف گشته اند، چنان که این شاء الله به زودی و در جای خود به آن پی خواهیم برد.<sup>۴۱۰</sup>

پیش از این افراد، مرحوم سید مجاهد طباطبایی است که پس از سخنی طولانی می نویسد:

همه سخن آنکه ادعای قطعی بودن هر آنچه در کتب اربعه آمده، از سخنانی است که هیچ تردیدی در نادرستیش نیست.<sup>۴۱۱</sup>

این فرازاها و مانددهایش، آشکارا قطعی الصدور نبودن احادیث کتب اربعه را گواهی می دهند.

مرحوم محدث بحرانی در باره تاریخ دسته بندی احادیث، از گروهی چنین نقل کرده است:

نخستین کسی که اخبار را بر اساس سند آنها دسته بندی کرد، مرحوم علامه و یا استادشان ابن طاووس بوده است؛ اما پیشینیان هر آنچه در کتب اربعه و دیگر [اصول] آمده بود را معتبر شمرده و بر این باور بودند که همه این کتب صحیح می باشد. و این پیشینه، ناسازگاری میان اخباریان و مجتهدان را در پی داشته است.<sup>۴۱۲</sup>

پیش از این، سخنی از مرحوم محدث نوری گذشت که از این دسته بندی با عنوان و شیوه ای جدید یاد کرده بود.

---

۴۰۸. فرائد الأصول: ۱ / ۲۳۹.

۴۰۹. مقیاس الهدایة: ۱ / ۲۴۵.

۴۱۰. معجم رجال الحديث: ۱ / ۲۲.

۴۱۱. مفاتیح الأصول: ۳۳۰.

۴۱۲. الحدائق الناضرة: ۱ / ۱۴.



این دو محدث و دیگران، گمان برده اند که این دسته بندی تنها کار متأخران بوده و گذشتگان از اصحاب، به درستی تمامی احادیث (اصول چهارصدگانه) که روایات کتب اربعه نیز از آنها برگرفته شده، باورمند بوده اند.

لیکن به ظاهر این دیدگاه پایه استواری ندارد. در این باره استاد و جدّ ما چنین پاسخ گفته است:

برخی از کوتاه بینان اخباری، این دسته بندی را تنها مختص پسینیان دانسته اند که به گفته برخی همچون شیخ بهایی رحمه الله در کتاب مشرق الشمسین، نخستینشان علامه بوده، یا آنچنان که برخی دیگر بیان کرده اند، آغازگر این امر ابن طاووس بوده است. پس ایشان را مورد شماتت قرار داده و آنها را به بدعت متهم ساخته اند؛ لیکن آگاه دور اندیش درمی یابد که این سخنان از روی نادانی و ستیز بوده است، چرا که ریشه این دسته بندی از گذشتگان رسیده است. آیا نمی نگری در سخن ایشان که می گفتند: فلانی دارای کتابی صحیح است و یا اصحاب بر درستی هر آنچه فلانی درست دانسته اجماع کرده اند؟ یا سخن صدوق رحمه الله که می گوید: هر آنچه استاد من صحیح شمرده نزد من نیز صحیح است. یا سخنشان که می گویند: فلانی ضعیف الحدیث است و مواردی از این قبیل. بنابراین، آنچه که متأخران رفتار کرده اند، دگرگون کردن اصطلاحات به واژگانی سودمندتر و دقیق تر بوده تا نگهداری آنها آسان تر شده و درست از نادرست تمیز داده شود.<sup>۴۳</sup>

اما سخن محدث بحرانی که می گفت «اما پیشینیان هر آن چه در کتب اربعه و دیگر اصول آمده بود را معتبر شمرده اند» صحیح نیست، چرا که در موارد بسیاری شیخ مفید و شیخ صدوق، در پاره ای از احادیث شیخ کلینی خدشه وارد کرده و یا شیخ طوسی، برخی احادیث صدوق و کلینی را نپذیرفته است.<sup>۴۴</sup> بنابراین، هنگامی که خود اصحاب کتب اربعه چنین سخنانی داشته و از درستی و نادرستی برخی روایات سخن گفته اند، پس چگونه می توان به متأخران که نوآوران عرصه دسته بندی احادیث بوده و سند روایات را در تمامی کتب به دقت بازبینی کرده اند، خرده گرفته و نکوهش کرد؟

سخن در این باره بسیار گسترده است که ما در اینجا به همین مقدار بسنده کرده و جویندگان بیش از این را به کتب درایه و رجال واگذار می کنیم.

چکیده سخن: همانا از دیدگاه محققان امامیه، صرف بودن هر حدیثی در هر کتابی از کتب شیعه، موجب اعتبار و باور به درستیش نمی گردد؛ زیرا در میان ایشان هرگز نمی توان شخصی را یافت که تمام

۴۳. مقیاس الهدایة (چاپ شده در آخر جلد سوم تنقیح المقال): ۳۲.

۴۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: أوثق الوسائل في شرح الرسائل: ۱۲۲ - ۱۳۳.

درون مایه کتابش را درست شمارد، به گونه ای که بیننده از بررسی سند احادیث و جستجوی راویان آنها و آنچه درباره ایشان جرح و تعدیل شده است بی نیاز گردد.

اما اهل سنت چنین نبوده و شیوه دیگری برگزیده اند. اینان کتبی دارند که از آنها به «صاحح» یاد می کنند و نزد بیشترشان مهمترین این کتب صحیح بخاری است. به باور جمهور اهل سنت، هر آنچه در این کتاب آمده مقرون به صحت می باشد. آنان در کتب رجالیان گفته اند:

هر که در صحیح [بخاری] از او روایتی آمده، از پل گذشته و مورد اعتماد خواهد بود.<sup>۴۱۰</sup>

آنچنانکه برخی اصحاب صحاح سته و اصحاب برخی «مسانید» به این صحت ملتزم گردیده اند.

### ۳. سزاوار نیست اعتقادات صاحب يك كتاب را يك طایفه نسبت داد

بر فرض که در میان شیعه کتابی است که نگارنده آن، از آغاز تا انجامش را درست دانسته است، روا نیست باور این نویسنده را به تمامی شیعه نسبت داد؛ چرا که گاه دیدگاه این شخص بر صحت همه اخبار و یا حقانیت يك اعتقاد، بر پایه ای است که آن پایه در نگاه دیگری نادرست شمرده می شود؛ مانند سخن پیش گفته منسوب به برخی اخباریان متأخر که تمامی اخبار کتب اربعه را قطعی الصدور می دانستند. این سخن - چنانکه دانستیم و به زودی بیشتر خواهیم دانست - باطل است، چرا که این سخن به پذیرش تحریف قرآن منتهی خواهد شد؛ زیرا در این کتب، روایاتی آمده است که اگر پذیرای وجوه تأویل آنها نباشیم، به تحریف رهنمون می گردند. بنابراین، سزاوار نیست باور دانشمندی را هر چند که در نهایت شهرت و جلالت باشد، به همه طایفه پیوند داد، جز هنگامی که بیشتر علمای آن تبار با او هم عقیده گردند، یا به درستی هر آنچه در آن کتاب آمده گواهی دهند؛ چنانکه اهل سنت در باره صحاح سته و به ویژه صحیح بخاری و مسلم این گونه اند.

### ۴. وجود روایات نادرست در کتب معروف

بی تردید برخی احادیث نادرست و باطل به آثار اسلامی به صورت عمومی راه یافته است. در آغاز اسلام، صحابه جز شمار اندکی در تدوین احادیث نبوی سستی کرده و حتی برخی از ایشان این کار را ناپسند دانسته و دیگران را نیز با روشهای گوناگون منع کرده اند. همه اینها در گروهی اهدافی بوده است که بررسی آنها مناسب این نوشتار نیست.

سپس هنگامی که به تدوین روی آوردند، از روی بی‌درایتی به بیراهه رفته و ارزشمند را با بی‌ارزش و درست را با نادرست در آمیختند. احادیث را از زبان مردمان متهم بر گرفته و روایات افراد دروغگو را به نگارش در آوردند. تا آنکه احادیث فریبنده و ساختگی منسوب به پیامبر صلی الله علیه وآله بسیار گشت. این رویداد موجب شد تا علمای اهل سنت کتاب‌هایی در این باره تدوین کنند که احادیث پرشمار ساختگی را در بر گیرد و از سویی دیگر، کتب دیگری بنگارند که تنها احادیث صحیح را در بر داشته باشد. این همه، کوششها و دیدگاه‌هایی است که در رجال و غیر آن ارائه کرده‌اند.

لیکن آنچه در واقع روی داد، ناکامی هر دو گروه در کار خود بوده است، چرا که از خطا ایمن نبوده و بلکه برخی از ایشان، در به پاخاستن به کار خود بی‌آلایش نبودند؛ از این رو می‌بینیم که آن کتابهایی که برای گردآوری احادیث ساختگی نگاشته‌اند، از روایات درست تهی نبوده و آنچه به عنوان صحاح نامیده، از احادیث ساختگی مبرا نیست. این سرنوشت احادیث نزد اهل سنت بود.

در نزد امامیه نیز چنین بوده است، اما نه به گستردگی اهل سنت؛ زیرا چه بسیار روایات ساختگی و نادرستی که از سوی دشمنان و صاحبان رویه و اندیشه‌های فاسد در نگاشته‌های ایشان جای گرفته است، به گونه‌ای که در زمان هر يك از ائمه علیهم السلام، کسانی بودند که از زبان ایشان احادیثی را ساخته و میان شیعیان می‌گستراندند. کسانی که این روایات را در دسترس روات شیعه قرار داده تا به کتب روایی آنها راه دهند.

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

إِنَّ لِكُلِّ رَجُلٍ مَثًّا، رَجُلٌ يَكْذِبُ عَلَيْهِ؛<sup>۴۱۶</sup>

همانا در برابر هر يك از ما، مردی است که بر ما دروغ می‌بندد.

و باز می‌فرمایند:

إِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ صَادِقُونَ، لَانْخَلُو مِنْ كَذَّابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنَا فَيَسْقُطُ صَدَقَتَا بكَذْبِهِ؛<sup>۴۱۷</sup>

همانا ما اهل بیت راستگوییم، اما در برابر ما دروغگویانی هستند که بر ما دروغ بسته و سخنان درست ما را با دروغهای خود از بین می‌برند.

---

۴۱۵. فتح الباری: ۱۳ / ۳۸۲؛ مقدمات فتح الباری: ۳۸۱؛ الكشف الحثیث: ۱۱۲ / ش ۲۸۲؛ تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأخبار الشنیعة الموضوعة: ۱ / ۱۸.

۴۱۶. المعتمد فی شرح المختصر: ۱ / ۲۹؛ الأصول الأصلية: ۶۱.

۴۱۷. إختیار معرفة الرجال: ۲ / ۵۹۳ / ش ۵۴۹.

همچنین می فرمایند:

لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق القرآن والسنة، أو تجدون معه شاهداً من أحاديثنا المتقدمة، فإن

المغيرة بن سعيد لعنه الله دسّ في كتب أصحاب أبي أحاديث، لم يحدث بها أبي؛<sup>٤١٨</sup>

احادیث ما را نپذیرید جز آنانی که با قرآن و سنت سازگار بوده و یا به همراه آن حدیث، گواهی از روایات گذشته ما بیابید. همانا مغیره بن سعید - که خداوند او را از رحمتش دور گرداند - در کتب یاران پدرم احادیثی را جای داده است که پدرم آنها را روایت نکرده است.

از این رو ائمه علیهم السلام، کتاب و سنت را تراز احادیثشان قرار داده اند تا روایات ایشان را بر آن دو عرضه کرده و آنچه موافق بود برگرفته و ناسازگار را رها سازند.

بنابراین، سخن ما این است که احتمال جای دادن احادیث ساختگی و دروغ، حجیت همه روایات را با چالش روبرو کرده و از اعتماد به آنها جلوگیری می کند، «مگر آنکه از سند درستی برخوردار باشند. البته ناگفته نماند صحت سند و عدالت راویان آن، تنها احتمال تعمّد ایشان در دروغگویی را از بین می برد؛ اما احتمال جای دادن احادیثی از سوی دیگران در کتب روایی ایشان همچنان پا بر جا می ماند».<sup>٤١٩</sup>

در پایان می گوئیم: نتیجه این مباحث طولانی و جستجوهای موشکافانه در کتب امامیه، رسیدن به دیدگاه معروف و مشهور امامیه، یعنی تحریف نیافتن قرآن کریم است. همانا دیدگاه بزرگان این مذهب از بیش از هزار سال تاکنون بر این بوده به طوری که یا به آن تصریح کرده، یا در این باره کتاب نگاشته و یا روایات منافی این دیدگاه را تأویل کرده اند، بلکه می توان گفت هر يك از امامیه که کتابی نگاشته، ولی به بحث تحریف نپرداخته، چرا که عدم تحریف را مسلم انگاشته است.

#### بررسی سخن شیخ صدوق در عدم تحریف

یکی از مهمترین سخنان در این باب، - چه از نظر گفتار و چه از نظر گوینده - سخن شیخ صدوق است که در فصل یکم گذشت. نکات زیر درستی سخن ما را نمایان می کند:

**یکم:** نزدیکی ایشان به زمان ائمه علیهم السلام و اصحابشان، ما را به این نکته می رساند که اگر چنانچه ائمه علیهم السلام و شاگردانشان به تحریف باورداشتند، ایشان چنین سخنی نمی گفت.

٤١٨. همان: ٢ / ٤٨٩ / ش ٤٠١.

٤١٩. تفسیر المیزان: ١٢ / ١١٥.

دوم: ایشان از عالمان محدث، بلکه رئیس محدثان است؛ بنابراین اگر احادیث ظاهر در تحریف نزد شیعیان مقبول بود، هیچ گاه این گونه سخن نمی گفت.

سوم: این سخن آشکار و قاطع ایشان در یکی از رساله های اعتقادی ایشان آمده که بر پایه ادله ای استوار از کتاب و سنت نگاشته است، در حالی که وی در کتب حدیثی خود مانند ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، برخی اخبار تحریف را روایت می کند.

چهارم: بزرگان پس از او، در این دیدگاه وی را همراهی کرده اند، به ویژه شیخ مفید که شرحی بر عقائد صدوق نگاشته و در بسیاری از مسائل با او به مخالفت برخاسته است.

#### نام بردن از برخی بزرگان موافق با صدوق

چگونه دیدگاه تحریف به شیعه نسبت داده می شود در حالی که عالمان شیعه در مخالفت با آن ادعای اجماع کرده اند؟ عالمانی هم چون:

شریف رضی (م ۴۰۶)، شیخ مفید (م ۴۱۳)، شریف مرتضی (م ۴۳۶)، شیخ طوسی (م ۴۶۰)، أبو علی طبرسی (م ۵۴۸)، ابن شهرآشوب (م ۵۵۸)، ابن إدريس حلی (م ۵۹۸)، علامه حلی (م ۷۲۶)، زین الدین بیاضی (م ۸۷۷)، محقق کرکی (م ۹۴۰)، شیخ فتح الله کاشانی (م ۹۸۸)، شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۰)، علامه تونی (م ۱۰۷۱)، فاضل جواد (از اعلام قرن یازدهم)، سید نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹)، فیض کاشانی، شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴)، شیخ محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱)، سید علی خان مدنی (م ۱۱۱۸)، سید موسوی خوانساری (م ۱۱۵۷)، سید بحر العلوم (م ۱۲۱۲)، شیخ کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸)، سید أعرجی کاظمی (شارح وافیه) (م ۱۲۲۸)، سید محمد طباطبائی (م ۱۲۴۲)، کرباسی (صاحب إشارات) (م ۱۲۶۲)، سید حسین تبریزی (م ۱۲۹۹)، سید مهدی (صاحب منهاج الشریعة فی الرد علی ابن تیمیة) (م ۱۳۰۰).

از متأخران نیز عالمان زیر همین دیدگاه را پذیرفته اند:

محقق تبریزی (صاحب أوثق الوسائل فی شرح الرسائل)، سید محمد حسین شهرستانی (صاحب رساله فی حفظ الكتاب الشریف عن شبهة القول بالتحریف)، شیخ محمد نهاوندی خراسانی، شیخ محمد حسن آشتیانی، صاحب حاشیه الرسائل، شیخ محمود بن أبی القاسم (صاحب كشف الإرتیاب فی عدم تحریف الكتاب)، سید محمد شهشهانی (صاحب العروة الوثقی)، شیخ محمد حسن مامقانی (صاحب بشری الوصول)، شیخ عبد الله مامقانی (صاحب تنقیح المقال)، شیخ أبو الحسن خنیزی (صاحب الدعوة الإسلامية إلى وحدة أهل السنة

والإمامية)، شيخ محمد جواد بلاغی (صاحب آلاء الرحمن في تفسير القرآن)، شيخ محمد حسين كاشف الغطاء (صاحب أصل الشيعة و أصولها)، شيخ عبد الحسين رشتی نجفی (صاحب كشف الإشتباه في الرد على موسى جار الله)، سيد محسن أمين عاملی (صاحب نقض الشيعة في الرد على موسى جار الله)، سيد عبد الحسين شرف الدين (صاحب أجوبة مسائل جار الله)، شيخ عبد الحسين أميني (صاحب الغدير)، شيخ آقا بزرگ طهرانی (صاحب تفنيد قول العوام)، سيد هبة الدين شهرستاني (صاحب تنزيه التنزيل)، سيد محمد هادی ميلانی (در فتوايی)، شيخ محمد علی اردوبادی غروی (صاحب بحوث في علوم القرآن)، شيخ أبو الحسن شعرانی (صاحب الحاشية على الواقي)، شيخ محمد رضا مظفر (صاحب عقائد الإمامية)، سيد محمد حسين طباطبائی (صاحب الميزان في تفسير القرآن)، سيد روح الله خميني، چنانکه در (تهذيب الأصول) آورده است و سيد أبو القاسم خوئی (صاحب البيان في تفسير القرآن) و بسياری از عالمان ديگر.

#### محدثان و اخبار تحريف

در اين جا برخی سخنان را به بزرگان و محدثانی از شيعه نسبت داده اند که ما پس از کوشش و تحقيق فراوان پيرامون درستی اين نسبتها، و بررسی نگاشته ها و سخنان بسيار، با ژرف نگری و انصاف، دلیلی بر اين نسبتها و وجهی نیز بر پذيرش آنها نیافته ایم؛ بلکه اگر نگوئیم اين نسبت ها بر پایه تعصب شکل گرفته است، بی تردید از روی حدس و گمان و فرار از واقعیت بوده است.

بر اساس تحقيق ما، محدثان شيعه که اخبار تحريف را روايت کرده اند در سه گروه جای می گیرند: دسته ای از ايشان اين اخبار را بی آنکه به درون مایه آنها باور داشته باشند روايت کرده اند. ايشان یا اين روايات را تأويل برده و یا با برخی وجوه، میان اخبار تحريف و نفی تحريف جمع کرده اند. برخی از اين گروه دیدگاه خود را در پذيرفتن اين احاديث آشکار کرده اند که در سلسله آنها مرحوم صدوق جای دارد.

دسته ای ديگر تنها به روايت اخبار تحريف پرداخته اند، اما دلیلی برای نسبت دادن دیدگاه تحريف به ايشان نیست. در رأس اين گروه مرحوم کليني جای دارد. البته اگر نگوئیم که در دسته نخست جای می گیرد.

دسته دیگر کسانی هستند که به همراه نقل این اخبار، از باورشان به درون مایه این روایات پرده برمی دارند. در رأس این گروه، شیخ علی بن ابراهیم قمی جای می گیرد. البته با این شرط که این نسبت به ایشان درست باشد.

با این دسته بندی، آشکار می گردد که دیدگاه تحریف را جز به محدثان دسته سوم نمی توان نسبت داد. از میان اصولیان نیز تنها شیخ احمد نراقی با این دسته همراهی کرده است. این فشرده ای بود از آنچه ما بدان دست یافته و باورمندیم. حال در ادامه آن را به تفصیل برای و برهانی خواهیم کرد:

## بررسی گروه یکم

### ۱. شیخ صدوق

شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی. امامیه بر پیشگامی و بزرگواری وی اتفاق دارند که انظار عالمان شیعی همچون شیخ نجاشی،<sup>۴۲۰</sup> شیخ طوسی<sup>۴۲۱</sup> و دیگران<sup>۴۲۲</sup> بهترین دلیل بر بزرگی و جلالت وی است.

ایشان به دعای امام زمان عجل الله فرجه به دنیا آمد. چنانکه بزرگان طائفه به این سخن تصریح کرده اند، در توقیعی از ناحیه مقدس، امام علیه السلام وی را چنین وصف کرده است که او فقیهی پر خیر و برکت است که خداوند به وسیله او دیگران را نفع بخشیده، برکت او به واسطه برکت امام علیه السلام فراگیر گشته و خاص و عام از او بهره جسته، آثار و نوشته های او در گذر زمان باقی مانده و بهره مندی فقهای بزرگ از فقه و حدیثش فراگیر گردیده است.<sup>۴۲۳</sup>

وی در راه جویایی علم و گسترش آن، به سرزمین های دور و نزدیک همچون خراسان، ماوراء النهرین، عراق و حجاز رهسپار گردیده و نزدیک به سیصد جلد کتاب تألیف نموده است.

---

۴۲۰. «استاد و فقیه ما و مایه آبروی طائفه امامیه در خراسان. وی در جوانی به بغداد آمد و شیوخ طائفه از او روایت استماع می کردند»؛ رجال النجاشی: ۳۸۹.

۴۲۱. «وی فردی بزرگوار و حافظ احادیث بود، به رجال آگاه و کارشناس اخبار بود. من در میان اهل قم، کسی را در حفظ و بسیاری دانش همانندش ندیدم»؛ الفهرست: ۲۳۷ / ش ۷۱۰.

۴۲۲. «بزرگی از بزرگان شیعه و ستونی از پایه های شریعت، رئیس محدثان، و بسیار راستگو در آنچه از ائمه بازگو کرده است»؛ تنقیح المقال: ۳ / ۱۵۴.

۴۲۳. ر.ک: همان؛ الفوائد الرجالیة: ۳ / ۲۹۳ - ۲۹۴.

## فرازهایی از سخنان وی در اعتقادات

یکی از این نگاه‌هاست های وی، کتاب اعتقادات است که در آن، به روشنی هر چه تمام تر می نویسد: به باور ما، قرآن کلام خدا، وحی و فرود آمده از سوی اوست. سخن و کتاب او که هیچ باطلی در او راه نخواهد یافت، نه از پیش و نه از پسش، فرود آمده ای از سوی حکیم علیم. قرآن در بردارنده قصه های حقیقی و سخن جداکننده حق و باطل است. سخنی بیهوده نیست و خداوند تبارک و تعالی ایجاد کننده، فرو فرستاده، پروردگار، حافظ و سخن گوینده به واسطه اوست... .

به باور ما، قرآنی که خداوند بر پیامبرش محمد صلی الله وعلیه وآله وسلم نازل فرمود همان چیزی است که در میان دو جلد قرار گرفته و در دسترس مردم بوده و نه بیش از آن. شمار سوره هایش نزد مردم صد و چهارده سوره است. به باور ما، سوره «ضحی» و «ألم نشرح» يك سوره شمرده می شوند و همچنین دو سوره «لایلاف» و «ألم تر کیف»<sup>۴۲۴</sup>.

معنای سخن ایشان که می گوید: «قرآنی که خداوند بر پیامبرش نازل کرده»، یعنی هر آنچه که خداوند متعال به عنوان قرآن به ایشان فرود آورده همانی است که در میان دو جلد جای گرفته است، نه آنچه در میان دو جلد قرار گرفته، بخشی از قرآن است. و آن همانی است که در دست مردم بوده و چیزی از آن کم نگردیده است. بنابراین، قرآن نزد شیعه و دیگر مردم یکی است، جز آنکه قرآن نزد امام زمان علیه السلام - همانی که امیرالمؤمنین گرد آورده اند - دانش فراوانی را در بر می گیرد.

سپس می گوید:

هر که بگوید ما به بیش از این باور داریم، بر ما دروغ بسته است.<sup>۴۲۵</sup>

از این سخن آشکار می شود نسبت «برما» در کلام وی، یعنی طائفه شیعه، و آنچه برخی نویسندگان معاصر اهل سنت درباره آن زبان گشوده اند - چه آنها که با بذل همت مأجورند و چه آنها که قاصر بوده اند - سخن تازه ای نبوده و دروغی بیش نیست. بنابراین چنین نسبتی به شیعه، خواه نسبت دهنده خود شیعه باشد یا نه، حرام خواهد بود.

سپس می گوید:

گواه ما بر این گفتار روایاتی است که بر خواندن هر سوره ای از قرآن یا ختم کل قرآن وعده پاداش می دهد. یا آن دسته روایاتی که قرائت دو سوره در يك رکعت از نماز مستحبی را جایز شمرده، ولی در

۴۲۴. الاعتقادات في دين الإمامية: ۸۳ - ۸۴.



نماز واجب روا نمی دارد. یا آن دسته روایاتی که از قرائت کلّ قرآن در یک شب باز داشته و آن را در کمتر از سه روز روا نمی دارد.

بلکه می‌گوییم: به راستی برخی کلمات و حیاتی دیگر که جزء قرآن نیستند [احادیث قدسی]، چنانچه به قرآن افزوده شدند، آیات قرآن به هفده هزار آیه می‌رسید ... همه اینها در عین و حیاتی بودن، قرآن شمرده نمی‌شوند؛ چرا که اگر قرآن بودند، به آن پیوسته و از آن جدایی نداشتند. چنانکه هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را گرد آوری کردند، آن را به میان مردم آورده چنین فرمودند: «این کتاب پروردگارتان است، آنچنانکه بر پیامبر شما فرود آمده، نه حرفی بدان افزوده شده و نه از آن کم گردیده است.» پس مردمان گفتند: ما را نیازی به آن نیست، آنچه در دست تو است مانندش پیش ماست. سپس امیرالمؤمنین از آنها روی برگردانده و این آیه شریف را بر زبان آوردند: «پس آن را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز بدست آوردند و چه بد داد و ستدی انجام دادند.»<sup>۴۲۶</sup>

با این همه، ایشان در برخی کتب خود مانند ثواب الأعمال، پاره ای اخبار ظاهر در تحریف را روایت کرده است؛ بلکه در کتاب من لا یحضره الفقیه، یکی از کتب حدیثی چهارگانه نیز که همیشه در مباحث علمی، محور بحث‌ها و سرچشمه استنباط احکام شرعی بوده، این روایات را آورده است. وی در مقدمه این کتاب می‌گوید:

من به مانند برخی نگارندگان، نمی‌خواهم هر چه روایت کرده اند را بازگو کنم؛ بلکه تنها آنچه را که خود بدان فتوا داده، درستی‌اش را پذیرفته‌ام و آن را حجت میان خود و خدا دانم، خواهم آورد.<sup>۴۲۷</sup>

از جمله روایاتی که امامیان آن را پذیرفته، ولی براساس آن فتوا نداده اند، روایات زیر است که مرحوم صدوق آن را به نقل از سلیمان بن خالد آورده است که می‌گوید:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: في القرآن رجم؟ قال: «نعم»، قلت: كيف؟ قال: «الشيخ والشيخة فارجموهما ألبتة، فإِنَّهما قضا الشهوة»؛<sup>۴۲۸</sup>

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا در قرآن سنگسار آمده است؟ فرمود: «آری». پرسیدم: چگونه؟ فرمود: «پیر مرد و پیر زن را سنگسار کنید، چرا که آنها شهوت رانی کرده اند».

این روایت را نیز شیخ کلینی و طوسی از عبد الله بن سنان، با سندی صحیح روایت کرده اند - چنانکه در سطور آینده خواهد آمد - .

۴۲۵. همان.

۴۲۶. همان: ۸۴ - ۸۶.

۴۲۷. من لا یحضره الفقیه: ۱ / ۲ - ۳.

این دو خبر دلالت می کند که پیر مرد و پیرزن را حتی در صورت محصن نبودن باید سنگسار کرد، در حالی که کسی از امامیه به آن پایبند نگردیده است. صاحب کتاب مبانی تکملة المنهاج، از این دو خبر اینگونه پاسخ داده است:

تردیدی نیست که این دو روایت به هنگام تقیه صادر شده اند؛ چرا که ریشه این سخن عمر بن خطاب است. همانا او مدعی بود که چنین رجمی در قرآن آمده و آیه ای به این شکل نازل گشته است... ما این مطلب را در کتاب خود البیان به هنگام سخن از تحریف قرآن و اثبات عدم تحریف، بازگو کرده ایم.<sup>۴۲۹</sup> بودن این روایت و مانده‌هایش در کتاب من لا یحضره الفقیه، علما را به سختی انداخته است به گونه ای که در برخی کتب همچون کتاب مستمسک العروة<sup>۴۳۰</sup> آمده است که برخی بزرگان علما معتقد گشته اند که مرحوم صدوق در میانه کتاب خود، از آنچه در پیشگفتارش متعهد شده بود بازگشته است؛ اما بر این سخن اشکال شده که اگر چنین بود، خود صدوق آن را آشکار می کرد، چرا که در غیر این صورت این کار وی مصداق تدلیس شده که از شأن و منزلت وی به دور است. تفصیل این سخن مجال دیگری را می طلبد.

به هر روی سخن شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات، با دانستن آنکه وی در کتب دیگرش من لا یحضره الفقیه اخبار تحریف را آورده، بهترین گواه است بر اینکه نباید شتابزده سخن یا عقیده ای را به شخص یا گروهی نسبت داد، بلکه باید با تحقیق و جستجو، به اطمینان و یقین رسید. همچنانکه سخن درهم شکننده و قاطع وی در نفی تحریف قرآن با دانستن آنچه وی از روایات تحریف آورده، بهترین دلیل و گواه بر درستی روش بحث ماست که پیش از ورود به شناخت دیدگاه راویان اخبار تحریف، برخی مقدمات را آماده و مهیا کردیم و به زودی ارزش و سودمندی این مقدمات، به هنگام سخن از دیدگاه طائفه سوم که در رأسشان مرحوم کلینی است، آشکار می گردد.

## ۲. شیخ طوسی

---

۴۲۸. همان: ۴ / ۲۶ / ح ۴۹۹۸.

۴۲۹. مبانی تکملة المنهاج: ۱ / ۱۹۶.

۴۳۰. مستمسک العروة الوثقی: ۱ / ۳۰۳، به نقل از مرحوم علامه مجلسی.

شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی نیز در زمره عالمان بزرگ شیعی است که هیچ تردیدی در جلالت و بزرگی وی وجود ندارد. برای بزرگی وی، سخن مرحوم علامه حلی در کتاب خلاصه الأقوال در این باره کافی است.<sup>۴۳۱</sup>

نظر دیگر عالمان شیعه درباره وی نیز قابل توجه است.<sup>۴۳۲</sup>

### نفی تحریف با وجود نقل روایت آن

مرحوم شیخ طوسی نگارنده دو کتاب از کتب اربعه و یکی از بزرگ استوانه های امامیه است که تحریف قرآن را نفی می کند. وی در این باره می گوید:

اما سخن گفتن از راه یابی زیادت و نقصان به آن سزاوار نیست؛ چرا که فزونی بر قرآن، به اجماع همه مذاهب باطل است و کاهش از قرآن نیز به ظاهر، پذیرش مسلمین را با خود ندارد و سزاوارتر به مذهب شیعه نیز دیدگاهی است که سید مرتضی رحمه الله آن را یاری رسانده و با ظاهر روایات نیز برابری می کند؛ جز آنکه احادیث بسیاری از خاص و عام بر نقصان شمار زیادی از آیات قرآن و جابجایی برخی از آنها اشاره دارد؛ اما باید گفت همه آن روایات در زمره اخبار آحاد بوده و دستاویز هیچ علم و عملی نمی گردند. بنابراین، بهتر است از آنها روی گردانده و به آنها نپرداخت.<sup>۴۳۳</sup>

این سخنان، گفته پیشین ما را تأیید می کند که روایت کردن يك خبر به معنای پذیرش آن نیست، چرا که شیخ طوسی از يك سو می گوید همه آن روایات از اخبار آحاد بوده و دستاویز هیچ علم و عملی نمی گردند؛ بنابراین بهتر است از آنها روی گردانده و به آنها نپرداخت، و از سوی دیگر، در برخی کتب

---

۴۳۱. وی می نویسد: «بزرگ امامیه که خداوند روحش را پاک و منزّه سازد، رئیس طائفه، جلیل القدر، بلند مرتبه، مورد اعتماد، بزرگ، بسیار راستگو، دانای به اخبار، رجال، فقه، اصول، کلام و ادب که همه فضائل او را شایسته است، در هر يك از فنون دین اسلام کتابی نگاشته. او پیرایشگر همه عقائد در اصول و فروع بوده و از همه کمالات نفسانی در علم و عمل بهره مند بوده است.» خلاصه الأقوال: ۲۴۹ / ش ۴۷.

۴۳۲. سید بحر العلوم در رجالش می نویسد: «بزرگ طائفه حق، فرازنده علم های شریعت حق، رهبر فرقه حق پس از ائمه معصومان، و ستون شیعه امامیه در همه امور مربوط به مذهب و دین، نمایانگر اصول و فروع، پالایشگر فنون معقول و منقول، شیخ طائفه به تمام معنا، و پیشوایی که همه گردنها به سوی او چرخیده، در همه علوم اسلامی کتابی نوشته به گونه ای که در این زمینه پیشوا و مقتدای همه بوده است.» الفوائد الرجالية: ۳ / ۲۲۷ - ۲۲۸.

۴۳۳. التبیان فی تفسیر القرآن: ۳ / ۱.

حدیثی خود همچون اختیار معرفة الرجال، پاره ای احادیث تحریف را بازگو کرده و حتی در تهذیب الأحکام که یکی از کتب اربعه است، جریان سنگسار پیرمرد و پیر زن را با سند صحیح روایت می کند.<sup>۴۳۴</sup> ایشان در کتاب خلاف به این روایت استدلال کرده است، اما به نظر می رسد این استفاده ایشان در مقام جدل و الزام خصم بوده است؛ چرا که وی پس از آنکه به وجوب سنگسار زن زنا کار حکم می کند، سخنی از خوارج نقل می کند که آنها گفته اند: «در شریعت ما سنگسار نیست، زیرا در ظاهر قرآن و سنت متواتر چنین چیزی دیده نمی شود». سپس شیخ طوسی در پاسخ می گوید:

گواه ما اجماع امامیه است ... و از عمر روایت شده که گفته است: اگر از سخن مردم نمی ترسیدم که بگویند عمر بر قرآن چیزی افزوده است، هر آینه آیه رجم را در حاشیه قرآن می نوشتم.<sup>۴۳۵</sup>

بنابراین آشکار می شود که شیخ طوسی تحریف قرآن را نفی کرده و روایت نمودن ایشان از اخبار تحریف، به معنای پذیرش و اعتماد به درون مایه آنها نیست.

### ۳. فیض کاشانی

شیخ محمد محسن فیض کاشانی نیز از عالمان بزرگ شیعی در سده یازدهم است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب أمل الآمل،<sup>۴۳۶</sup> مرحوم اردبیلی در جامع الرواة،<sup>۴۳۷</sup> محدث بحرانی در لؤلؤة البحرین<sup>۴۳۸</sup> و مرحوم خوانساری در روضات الجنات،<sup>۴۳۹</sup> در اعتبار وی سخن رانده اند.

### نفی تحریف، با وجود نقل روایت تحریف

- 
۴۳۴. ر.ک: تهذیب الأحکام: ۱۰ / ۳ / ح ۷ و ۸ / ۹۵ / ح ۴۳.
۴۳۵. الخلاف: ۵ / ۳۶۵ - ۳۶۶.
۴۳۶. «وی شخصی فرهیخته، دانشمند، چیره دست، خردمند، منکلم، محدث، فقیه، محقق، شاعر، ادیب و مؤلف خوبی است»؛ أمل الآمل: ۲ / ۳۰۵ / ش ۹۲۵.
۴۳۷. «علامه محقق و باریک بین، بلند پایه، والا مرتبه، بزرگ جایگاه، فرهیخته ای کامل، ادیب و زبردست در تمامی علوم»؛ جامع الرواة: ۲ / ۴۲.
۴۳۸. «وی فرهیخته ای محدث و اخباری ای سرسخت است»؛ لؤلؤة البحرین: ۱۲۱.
۴۳۹. «او در فرهیختگی، فهم، دانایی به اصول و فروع، احاطه به مراتب معقول و منقول، فراوانی تألیفات و نگاشته ها، با زیبایی در تعبیر و به هم پیوستگی، پرآوازه تر از آن است که تا ابد بر کسی پنهان ماند»؛ روضات الجنات: ۵۴۲.

فیض کاشانی در دو کتاب الصافی فی تفسیر القرآن و وافی، از کتب محدثان پیشین همچون عیاشی، قمی و کلینی احادیث تحریف را روایت کرده است. وی در کتاب تفسیر صافی، پس از نقل برخی از این روایات می گوید:

از همه این روایات و همانند هایش که از اهل بیت علیهم السلام رسیده، چنین بر می آید که قرآن در دسترس ما به تمامه، آن چیزی نیست که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل گردیده است.<sup>۴۴۰</sup> لیکن این محدث اخباری سر سخت - چنانکه فقیه اخباری شیخ یوسف بحرانی وی را چنین توصیف کرده است - به ظاهر این اخبار اعتنا نکرده و در برابر آنها خاموش نمانده است؛ بلکه در دو کتاب خود - چنانکه برخی فرازهای آن پیش از این گذشت - به تأویل این احادیث برخاسته است. او در کتاب وافی و در پایان بحث می گوید:

ما در کتابی که به علم الیقین نامیده شده، به گستردگی در این باره و هر آنچه به قرآن پیوند می خورد بحث کرده ایم؛ پس هر که می خواهد به آنجا رجوع کند.<sup>۴۴۱</sup> وی در این کتاب یاد آور می شود آنچه از روایات پرشمار تحریف بر می آید آن است که قرآن کنونی، با قرآن نازل یافته ناسازگار است. سپس سخن علی بن ابراهیم و دو روایت کلینی از ابونصر و سالم بن سلمه را آورده و در ادامه می گوید:

می گویم: بر دیدگاه تحریف این اشکال وارد است که با پذیرش این دیدگاه، جایی برای اعتماد بر چیزی از قرآن نمی ماند؛ زیرا گمان می رود که هر آیه آن تحریف شده و دگرگون باشد و با آنچه خداوند فرستاده ناسازگار است؛ بنابراین قرآن دیگر بر ما حجت نبوده و سود آن تباه و دستور و سفارش به آن بیهوده می گشت. همچنین سخن خداوند که می فرماید (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ...) و دیگر سخن باری تعالی (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ...) و همچنین عرضه روایات متعارض به آن بی معنا خواهند شد.

سپس می گوید:

آنچه در برچیدن این خرده به ذهن می رسد - البته علم حقیقی نزد خداوند است - آنکه مراد ائمه علیهم السلام از تحریف، دگرگونی و کاسته شدن آنها از حیث معنا است نه واژگان قرآن؛ یعنی تفسیر و تأویل قرآن را تحریف کرده و دگرگون ساختند. و به دیگر سخن، قرآن را بر خلاف آنچه بوده تفسیر کرده اند. پس سخن ائمه علیهم السلام که فرمایند: «کذا نزلت»، به معنای تأویل و تفسیر خواهد بود، نه

۴۴۰. تفسیر الصافی: ۱ / ۴۹.

۴۴۱. الوافی: ۹ / ۱۷۸۰.

افزایش و کاهش لفظ که مردم از ظاهر روایت دریابند. مراد ایشان این نیست که در لفظ چنین نازل شده و پس از آن به خاطر پنهان ساختن حق و خاموش کردن نور خدا آن را حذف کرده اند. و آنچه این سخن را تأیید می کند، روایت کافی از ابوجعفر علیه السلام است که ایشان در نامه ای به سعد الخیر فرمودند: «آنان قرآن را پشت سرانداخته اند. ایشان تنها به حروف و الفاظ آن بسنده کرده و از معانی و آموزه های راستینش دست شسته و تحریف نموده اند».

سپس وی از دو روایت پاسخ داده، می گوید:

آنچه علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده، سخن ما را بیشتر تأکید می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمودند: «قرآن در پس بستر من در میان قطعه ها، حریر و کاغذها است. پس آن را گرفته و گرد آوری کنی و آنچه آنکه یهود تورات را از بین برد، قرآن را ضایع نکنید».

وی در ادامه، سخن صدوق در کتاب اعتقادات را آورده، آن گاه می گوید:

اینکه اهل بیت علیهم السلام بیشتر آیات قرآن را به فضائل خود و عیوب دشمنانشان تأویل می برند، چالشی به همراه ندارد؛ زیرا تأویل با تفسیر ناسازگار نبوده و اراده يك معنا با اراده معنایی دیگر در تضاد قرار نمی گیرد و اسباب نزول آیات، آنها را مخصوص آن سبب نمی کنند.<sup>۴۴۲</sup>

او در ادامه، روایت کافی از امام صادق علیه السلام را گواه می گیرد. و ما فرازهایی از سخنان وی را پس از این خواهیم آورد.

#### ۴. شیخ حر عاملی

شیخ محمد بن حسن حر عاملی نیز از دیگر عالمان بزرگی است که به نقل روایات تحریف مبادرت کرده است. وی صاحب کتاب شریف وسائل الشیعه است که مرجعی برای رجوع عالمان شیعی و مجتهدان به این کتاب است.

برای اطلاع از شرح حال وی می توان به نظرات شیخ یوسف بحرانی،<sup>۴۴۳</sup> خوانساری،<sup>۴۴۴</sup> و مرحوم مامقانی<sup>۴۴۵</sup> مراجعه نمود.

---

۴۴۲. علم الیقین: ۱ / ۵۶۲ - ۵۶۹.

۴۴۳. «وی دانشمند، فرهیخته، محدث و اخباری است»؛ لؤلؤة البحرین: ۷۶.

۴۴۴. «استاد ما حر عاملی اخباری، صاحب کتاب وسائل الشیعه و یکی از سه محمد متأخر بوده که احادیث شریعت را گرد آوری کرده است»؛ روضات الجنات: ۴۶۶.

وی در کتاب إثبات الهداة و وسائل الشیعه، برخی روایات تحریف را از کتب اربعه و دیگر کتب روایت می کند؛ لیکن وی - چنانکه در فصل دوم سخن ایشان آمد - از محدثان نافی تحریف بوده است.

## ۵. علامه مجلسی

شیخ محمد باقر مجلسی در زمره عالمان بزرگ شیعی است که تسلط وی به روایات زبان زد است و دو کتاب مرآة العقول و بحارالانوار نشان گر گستره حدیثی ایشان است.

ایشان از جایگاه والایی در میان عالمان شیعی برخوردار است که برای اطلاع از جایگاه علمی و اعتباری ایشان می توان به نظرات شیخ حرّ عاملی<sup>۴۴۶</sup> و محقق بحرانی،<sup>۴۴۷</sup> مراجعه نمود.

مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار، از کافی کلینی و دیگران، احادیث رهنمون به نقصان قرآن را روایت کرده است، بلکه می توان گفت وی تمامی احادیث تحریف را به تمام معانی اش آورده است. لیکن ما به خوبی می دانیم که کتاب بحار الانوار در عین جلالت و بزرگی، دانشنامه ای است که به منظور گردآوری همه احادیث روایت شده از اهل بیت علیهم السلام در یک کتاب شکل یافته تا از پراکندگی و از بین رفتنشان پیشگیری گردد؛ از این رو می بینیم رویه وی در این کتاب با کتاب شرح کافی کلینی (مرآة العقول) متفاوت است، به طوری که در شرح کافی، سند روایات و متون آنها را با دید علمی بررسی می کند که همه اینها نشان از توانایی، گستره علمی، و بزرگی جایگاهش در فقه، حدیث، رجال و دیگر علوم است. افزون بر آنکه وی پس از روایت این اخبار، سخن شیخ مفید را که آشکارا تحریف را نفی کرده و قرآن مُنزل را همان قرآن میان دو جلد و منزّه از هر گونه افزایش و کاهش دانسته بود، نقل کرده است.

## بررسی گروه دوم

---

۴۴۵. «او از بزرگان محدث و پرهیزکاران اخباری است»؛ مقیاس الهدایة (چاپ شده در آخر جلد سوم تنقیح المقال): ۱۲۰.

۴۴۶. «مولای بزرگوار ما محمد باقر پسر مولای ما محمد تقی مجلسی، دانشمند، فرهیخته، زبردست، محقق، باریک بین، علامه، دارای فهم فراوان، فقیه، متکلم، محدث، مورد اعتماد مورد اعتماد، در برگزیده خوبی ها و فضیلتها، بلند پایه و بالا مرتبه»؛ *أمل الآمل*: ۲ / ۲۴۸ / ش ۷۳۳.

۴۴۷. «علامه، پر فهم، فرو رونده در دریای روشنایی ها، بیرون آورنده ذرهای اخبار و گنج های آثار، کسی که نه در زمانه اش و نه در پیش و پیش همانندی در گسترش دین و زنده ساختن شریعت سید المرسلین با تألیف و تصنیف خود و امر و نهی و از میان برداشتن دشمنان و مخالفان ندارد ... در زمانه خود پیشوای علم حدیث و دیگر علوم بود و در دار السلطنه اصفهان، سمت شیخ الاسلامی داشت»؛ *لؤلؤة البحرین*: ۵۵.

## ۱. سخن قمی در مقدمه تفسیرش

شیخ علی بن ابراهیم قمی، دارنده تفسیری که به نام خودش مشهور گردیده، از دید دانشمندان رجال شناس در نقل حدیث مورد اطمینان و اعتماد بوده و از بزرگان قرن چهارم می باشد.<sup>۴۴۸</sup> وی در مقدمه تفسیرش چنین آورده:

آیات تحریف یافته قرآن به قرار زیر است:

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ - فِي عَلِيٍّ - أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ<sup>۴۴۹</sup> و سخن دیگر خداوند: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) و دیگر سخن خداوند: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا - وَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ) و سخن خداوند: (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا - آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - أَيَّ مَثَلٍ يَنْقَلِبُونَ) و سخن خداوند: (وَ لَوْ تَرَى - الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ - فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ) و ماندهای این آیات بسیار است که ما در جایگاه خود خواهیم آورد.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب علم الیقین، فرازهای سخن قمی را نقل کرده و بر پایه آن در کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، باورمندی به تحریف قرآن را به وی نسبت داده است.<sup>۴۵۰</sup>

لیکن باید گفت که هنگامی این نسبت درست خواهد بود که مراد قمی از فرازی که گفته است «آیات تحریف شده قرآن» حذف و اسقاط لفظی باشد؛ اما اگر مرادش آنچه باشد که فیض کاشانی می گفت که «مراد ائمه علیهم السلام از تحریف، دگرگونی و کاستی ها، تنها از حیث معنا است نه واژگان قرآن؛ یعنی تفسیر و تأویل قرآن را تحریف کرده و دگرگون ساختند و به دیگر سخن، قرآن را بر خلاف آنچه بوده تفسیر کرده اند»؛ بنابراین نبایست تحریف به معنای نقصان قرآن را به قمی نسبت داد، پس از آنکه وی هیچ گاه به آشکاری نگفته است که به درون مایه روایاتی که در تفسیرش آورده باور دارد، بلکه احتمال دارد همان معنای فیض کاشانی از تحریف را برگزیده باشد. همچنانکه روایت کلینی از نامه امام به سعد الخیر، چنین معنایی از تحریف را تأیید می کرد.

افزون بر آن در همین کتاب، از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است که فرمود:

---

۴۴۸. برای شرح حال وی ر.ک: رجال النجاشی: ۲۶۰ / ش ۶۸۰؛ معالم العلماء: ۹۷ / ش ۴۲۴؛ خلاصة الأقوال: ۱۸۶ / ش ۴۵ و منابع دیگر.

۴۴۹. تفسیر القمی: ۱ / ۱۰ - ۱۱.

۴۵۰. تفسیر الصافی: ۱ / ۴۹ - ۵۰.



إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَلِيُّ، الْقُرْآنُ خَلْفُ فِرَاشِي فِي الصَّحْفِ  
وَالْحَرِيرِ وَالْقِرَاطِيسِ، فَخُذُوهُ، وَاجْمَعُوهُ وَلَا تَضَيِّعُوهُ، كَمَا ضَيَّعَتِ الْيَهُودُ التَّوْرَةَ»؛<sup>٤٥١</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمودند: «ای علی، قرآن در پس بستر من در میان  
قطعه ها و حریرها و کاغذها است، پس آن را گرفته و گرد آوری کنی و آنچنانکه یهود تورات را از بین  
برد، قرآن را ضایع نکنید».

احتمال تحریف در معنا را سخن شیخ صدوق و اجماع برخی بزرگان امامیه بر عدم تحریف لفظی،  
مستحکم می کند.

از سویی دیگر، تمامی اخبار تفسیر قمی از وی نمی باشد، بلکه شمار بسیاری از آنها از دیگران است.  
استاد ما شیخ آغا بزرگ تهرانی در این باره می گوید:

قمی در تفسیرش تنها به آنچه از امام صادق علیه السلام روایت نموده اعتماد می کند که بیشتر آنها را از  
پدرش ابراهیم بن هاشم، از اساتیدش که به شصت نفر می رسند روایت کرده است.

آغا بزرگ تهرانی در ادامه می گوید:

از آن روی که تفسیر وی از روایات دیگر ائمه علیهم السلام تهی بود، شاگرد وی - که در باره او پس از این  
خواهیم گفت - به وارد کردن برخی روایات امام باقر علیه السلام که بر ابو جارود املا کرده بودند، روی  
آورده است ... و این دست بردن از ابتدای سوره آل عمران آغاز شده و تا پایان قرآن ادامه یافته  
است.<sup>٤٥٢</sup>

این رویداد جهت دیگری است که موجب می گردد تا به اسناد اخبار این تفسیر به دقت نگریسته  
شود. به ویژه در مسائل اعتقادی مهم، همچون مسأله مورد بحث ما، یعنی تحریف قرآن.

## ۲. سید نعمت الله جزائری و بررسی دیدگاهش

سید نعمت الله شوشتری معروف به محدث جزائری که در زمره عالمان شیعی است، در کتب تراجم  
و رجال از وی به نیکی یاد شده است.

شیخ حر عاملی<sup>٤٥٣</sup> و محدث بحرانی<sup>٤٥٤</sup> در کتب خویش به شرح حال و اعتبار وی پرداخته اند.

---

٤٥١. تفسیر القمی: ٢ / ٤٥١.

٤٥٢. الذریعة: ٤ / ٣٠٣.

٤٥٣. «فرهیخته ای دانشمند، محقق، علامه، بلند مرتبه و مدرس»؛ *أمل الأمل*: ٢ / ٣٣٦ / ش ١٠٣٥.

این محدث براساس اخبار ظاهر در نقصان قرآن، به دیدگاه تحریف گرایش یافته و ادعای تواتر آن اخبار را در میان دانشمندان مطرح کرده است. پیش از این، سخن وی و پاسخ آن در فصل شبهات گذشت.

پنهان نماند که دیدگاه او بر تحریف قرآن، بر پایه اخباری بودن وی استوار است؛ از این رو مرحوم محدث نوری از اعتماد سید جزائری بر تقسیم و دسته بندی اخبار در شرح تهذیب الاحکام شگفت زده شده است؛ بنابراین وقتی اساس اخباری گری باطل گشت، هر آنچه بر پایه آن استوار گشته از میان خواهد رفت.

### ۳. شیخ نراقی و بررسی دیدگاهش

شیخ احمد بن محمد مهدی نراقی از بزرگان فقها و اصولیان بوده و نگاشته ها و تألیفات فراوانی دارد. معروف ترین آنها: منهاج الأحکام - در اصول -، مستند الشیعة - در فقه - و معراج السعادة - در اخلاق - است.

شیخ نراقی پس از آوردن ادله اثبات کنندگان و نفی کنندگان تحریف می نویسد:

دیدگاه تحقیقی ما درباره تحریف قرآن چنین است: همانا در قرآن کاهش روی داده است و به دیگر سخن، چیزهایی از آن کم شده است؛ اگر چه محل دقیق این کاهش ها معلوم نیست. گواه این سخن اخبار فراوان و قرائن بسیار بر تحریف است که هیچ معارضی هم ندارد. اما درباره محل دقیق نقص، اگر چه در برخی اخبار به آن اشاره شده است، ولی اینها جز گمانه ای نخواهد بود. در دیگر محل هایی که روایتی در باره آن نیامده، نه علم به نقصان وجود دارد و نه گمان، بلکه تنها احتمال نقص می رود که در برخی موارد این احتمال نیز به ضعف می گراید.

اما در باره افزایش قرآن، نه علمی هست نه گمانی، بلکه شاید بتوان گفت بر افزایش نیافتگی آیه و یا آیاتی قرآن صحه گذارد. اما دگرگونی و جابجایی برخی کلمات قرآن چه خواسته و چه ناخواسته را نمی توان نفی کرد، اگر چه اثبات علمی آن نیز ممکن نیست، همانند تحریف به معنای ناسازگاری در ترتیب آیات.<sup>۴۵۰</sup>

---

۴۵۴. «این سید فرهیخته ای محدث و دقیق است. شخصی با دانش فراوان به اخبار امامیه و جستجوگر آثار

معصومان علیهم السلام»؛ لؤلؤة البحرين: ۱۱۱.

۴۵۵. منهاج الأحکام والأصول، مبحث حجیة ظواهر الكتاب، چاپ سنگی.

گویا آنچه ایشان تحقیق نامیده، جمع نمودن میان مقتضای قواعد اصولی و اخبار تحریف می باشد؛ لیکن باید دانست اخباری که بر نقصان غیر معین رهنمون می گردند، بسیاراندک اند و روایاتی که بر نقصان معین رهنمون هستند - پس از پذیرش درستی سند و بجا بودن تمسک به ظاهرشان - چیزی جز گمان به ارمغان نمی آورند؛ چنانکه ایشان نیز بیان داشته اند و بی تردید در چنین مسأله ای گمان ما را از حق بی نیاز نخواهد کرد. در این هنگام چیزی جز احتمال باقی نمی ماند که آن هم با بودن ادله نفی تحریف از بین خواهد رفت و اگر ادله نیز پذیرفتنی نبود، اصالة العدم چنین احتمالی را از میان خواهد برد.

#### ۴. سید شبر و بررسی دیدگاهش

سید عبد الله بن سید محمد رضا شبر حسینی کاظمی در زمره عالمانی است که از وی به نیکویی یاد شده است.

سخن شیخ عباس قمی در اعتبار و جایگاه این عالم بزرگ کافی است.<sup>۴۵۶</sup>

علت آنکه وی در گروه دوم جای گرفته، سخن وی در کتاب مصابیح الأنوار است. مشاهده می شود که وی در تفسیر خود، آیاتی که بر نفی تحریف استدلال شده است را به گونه ای دیگر تفسیر می کند و در کتاب حق الیقین فی معرفة اصول الدین، در مباحث پیرامون قرآن و وجوه اعجازش، هیچ اشاره ای به نفی تحریف نمی کند.

سخن وی در مصابیح الأنوار چنین است:

آنچه روایت کرده ایم از کلینی در کافی و عیاشی در تفسیرش که این دو با اسنادشان از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده اند: «قرآن بر چهار بخش نازل شده: يك چهارم در باره ما، و يك چهارم در باره دشمنان ما، و يك چهارم در سنن و امثال، و يك چهارم در فرائض و احکام». عیاشی فراز «ولنا کرائم القرآن» را در ادامه حدیث افزوده است.

بیان مطلب: این حدیث شریف با آنچه میان اصحاب مشهور گشته و آشکارا از آن سخن گفته اند، ناسازگار است؛ چرا که اصحاب بر این باورند آیاتی که احکام شریعت از آنها استنباط می شوند نزدیک به

---

۴۵۶. «فرهیخته توانمند، محدث بزرگوار، فقیه زبردست و آگاه و عالمی ربانی که در زمانه خود به مجلسی دوم معروف گردیده بود. صاحب کتاب شرح المفاتیح در مجلداتی چند، و کتاب جامع المعارف و الاحکام که به مانند بحار الأنوار احادیث را گرد آوری کرده و صاحب بسیاری کتب دیگر در تفسیر، حدیث، فقه، اصول و دیگر علوم»؛ الکنی والألقاب: ۲ / ۳۵۲.

پانصد آیه است. همچنین این حدیث با دیدگاه اکثر قراء نیز ناسازگار می باشد، چرا که از نظر ایشان، سوره های قرآن به صد و چهارده سوره و شمار آیاتش به شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه و شمار کلماتش به هفتاد و هفت هزار و چهارصد و سی و هفت کلمه و شمار حروفش به سیصد و بیست و دو هزار و ششصد و هفتاد حرف، و شمار فتحه های آن به نود و سه هزار و دویست و چهل و سه فتحه و شمار ضمه های آن چهل هزار و هشتصد و چهار ضمه و شمار کسره های آن سی و نه هزار و پانصد و هشتاد و شش کسره و تشدیدهای آن به نوزده هزار و دویست و پنجاه و سه تشدید و مدهای آن به هزار و هفتصد و هفتاد یک مد می رسد.

همچنین این روایت با حدیث دیگری که این دو محدث، سندش را به اصیغ بن نباته رسانده اند نیز ناسازگار است. در این روایت آمده: شنیدم که امیرالمؤمنین می فرمود: «قرآن در سه بخش فرود آمد: یک سوم آن در باره ما و دشمنانمان، و یک سوم دیگر در سنن و امثال و آن یک سوم دیگری در فرائض و احکام».

همچنین با آنچه عیاشی به اسنادش از خیثمه، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام نقل می کند که امام فرمودند: «قرآن در سه بخش نازل شده: یک سوم آن در باره ما و دوستانمان، یک سوم در باره دشمنان ما و دشمنان اولیاء پیش از ما، و یک سوم در سنن و امثال». و اگر چنان بود که هر گاه آیه ای درباره قومی فرود آید، سپس با از بین رفتن آن قوم، آن آیه نیز از بین رود، دیگر چیزی از قرآن باقی نخواهد ماند؛ لیکن قرآن از آغاز تا انجامش تا هنگامی که آسمان و زمین برپاست، باقی خواهد ماند. و هر قوم در قرآن آیه ای دارد که تلاوتش می کند یا به خیر و یا به شر.

سپس می فرماید:

می توان این ناسازگاری با مورد نخست را چنین از میان برداشت: قرآنی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرود آمده بیشتر از قرآن در دسترس ما بوده و چیزهای بسیاری از آن حذف شده است؛ چنانکه اخبار فراوانی که نزدیک است به حد تواتر برسد، به آن اشاره داشته و ما این سخن را در کتاب خود منیة المحصلین فی حقیة طریقة المجتهدین روشن ساخته ایم.

و درباره ناسازگاری با مورد دوم نیز می توان چنین گفت: این گونه روایات در پی برابری حقیقی یا جدایی به تمام معنای بخش های نام برده نیستند؛ بنابر این نمی توان بر اختلاف آنها در سه بخش بودن، یا چهار بخش بودن قرآن، یا افزایش و یا کاهش برخی بخشها و یا دخول برخی بخشها بر بخشی دیگر خرده گرفت.<sup>۴۵۷</sup>

ما روایات مهم تحریف را پیش از این آورده، سند و دلالت هر يك را بررسی نمودیم. ادعای تواتر را نیز در فصل «شبهات» پاسخ دادیم.

#### ۵. شیخ محمد صالح مازندرانی و بررسی دیدگاهش

شیخ حسام الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی، از عالمان بزرگ شیعی و صاحب شرحی بر کافی است.

شیخ حرّ عاملی در *أمل الأمل*<sup>۴۵۸</sup> و *مرحوم خوانساری در روضة الجنات*<sup>۴۵۹</sup> به شرح حال و جایگاه وی پرداخته اند.

در شرح کافی، از سخن وی چنین برداشت می شود که ظاهر روایات تحریف را پذیرفته است. او برای این اخبار، برخی توجیهاات محدثان را بیان داشته، اما آنها را تنها يك احتمال می شمارد، بلکه گاه می بینیم که برای حفظ ظاهر برخی اخبار، خود را به دشواری انداخته است.

وی در شرح حدیث کلینی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی می نویسد:

آن قرآنی که به او داده شد، همان قرآنی بود که امیرالمؤمنین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله گرد آوری کرده و به میان مردم آورده، فرمود: «این همان قرآنی است که خداوند سبحان نازل کرده است»، اما مردم سخن او را نشنیده و قرآنش را رد کردند و به دلالت برخی اخبار، آن قرآن نزد فرزندان معصوم ایشان موجود است.

سپس می گوید:

از این خبر برمی آید که قرآن دیگری جز این قرآن کنونی وجود دارد. همچنین این قرآن در دسترس مردم، از گزند تحریف، دگرگونی و کاسته شدن از آنچه خداوند بر پیامبرش فرو فرستاده در امان نمانده است. مرفوع بودن این خبر چالشی به همراه ندارد، چرا که با اخبار دیگری از راههای دیگر پشتیبانی می گردد و این اخبار در کتاب روضه و دیگر کتب بسیار است.

در ادامه می گوید:

اخباری از طرق اهل سنت نیز بر وقوع تحریف دلالت دارد.<sup>۴۶۰</sup>

---

۴۵۸. «وی فرهیخته ای دانشمند و محقق بوده که دارای تألیفاتی همچون شرح کافی است. وی بزرگ و نیکوکردار است»؛ *أمل الأمل*: ۲ / ۲۷۶ / ش ۸۱۶.

۴۵۹. «وی در زمره دانشمندان محدث و عارفان مقدس، زبردست در معقول و منقول و گرد آورنده فروع و اصول بوده است»؛ *روضات الجنات*: ۳۱۹.

## خرده گیری بر سخن وی

سخن او با اشکالات زیر روبرو است:

۱. سخن ملاصالح مازندرانی که گفت: «قرآنی که به او داده شد همان قرآنی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کرد»، تنها يك برداشت بی دلیل است و بر فرض درستی این سخن، پاسخ آن در فصل «شبهات»، بر اساس اقوال بزرگان شیعه گذشت.
  ۲. اینکه گفت «این خبر دلالت می کند...»، باید گفت که این يك دلالت تام نیست؛ زیرا چنانچه پیش از این گذشت، محدثان دیگر این روایات را به گونه ای دیگر تفسیر کرده اند.
  ۳. سخنش که گفت «مرفوع بودن روایت چالشی به همراه ندارد»، از سویی اعتراف به مرفوع بودن حدیث است و از سویی دیگر، ادعای چالش به همراه نداشتن آن محل بحث است.
  ۴. گفته است «اخبار دیگر این حدیث را پشتیبانی می کنند»، در حالی که دیگر اخبار نیز بیشتر یا ضعیفند، یا مرسل، یا شاذ و یا نادر. آیا می شود حدیث مرفوع با حدیث ضعیف و مرسل تقویت گردد؟
  ۵. اینکه گفته است «این اخبار فراوانند». بر فرض درستی این سخن، چنین فراوانی سودمند نبوده و برای اثبات هیچ حکم و اعتقادی کاربرد ندارد.
  ۶. گفته است «در کتب کافی و دیگر کتب آمده اند»، در حالی که برخی از روایاتی که در کتاب روضه کافی آمده، حدیثی است که به روشنی عدم نقصان قرآن را می رساند و چنانچه پیش از این گذشت، محدث کاشانی و دیگران به این حدیث استشهاد نموده اند.
  ۷. و در آخر گفته است «اخباری از طرق اهل سنت نیز در این باره رسیده است»، اما باید یاد آور شد که این احادیث بر ما حجت قطعی نیست، چرا که علما و محدثان ما احادیث شیعه را تأویل و توجیه می کنند تا چه رسد به روایات اهل سنت.
- برداشت ما از ظاهر سخن شیخ مازندرانی، باورمند بودن وی به نقصان قرآن بر پایه اعتماد به ظواهر روایات است؛ لیکن سید شرف الدین و شیخ اردوبادی از وی نقل کرده اند که او در شرح کافی گفته است:

به هنگام ظهور امام دوازدهم، قرآن به همین ترتیبی که اکنون هست آشکار شده و معروف می‌گردد.<sup>۴۶۱</sup>

اگر چنین نسبتی درست باشد، شیخ مازندرانی در دسته نخست جای می‌گیرد.

#### ۶. بررسی دیدگاه شیخ میرزا حسین نوری

شیخ میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی، از علمای قرن چهاردهم و محدثان مشهور شیعه امامیه است. شرح حال وی در کتب شیخ آغا بزرگ تهرانی،<sup>۴۶۲</sup> شیخ عباس قمی<sup>۴۶۳</sup> و دیگر عالمان تراجم و رجال یافت می‌شود.

وی یکی از متأخرانی است که مشهور شده دیدگاه تحریف را پذیرفته است. وی در این باره کتابی دارد به نام فصل الخطاب که دست مایه سرزنش و کوبیدن برخی نادانان و دشمنان شده است، در حالی که از یاد برده اند که این تنها دیدگاه شخصی یک محدث است، نه دیدگاه یک طائفه؛ چرا که بزرگان و ستون‌های مکتب امامیه در قرون مختلف، به دیدگاه مصون ماندن قرآن از هر گونه دست‌برد گرویده اند که ما در فصل اول فرازهایی از سخنان ایشان را آوردیم.

آنچه سخن ما را بر شخصی بودن دیدگاه ایشان تأیید می‌کند، خرده‌گیری و ردیه‌هایی است که علمای شیعه هم عصر وی بر کتاب او وارد کرده‌اند. دانشمندانی همچون سید محمد حسین شهرستانی، شیخ محمود عراقی و دیگران. شیخ محمد جواد بلاغی نیز در سرآغاز تفسیر آلاء الرحمن، درباره کتاب وی سخنانی دارد، بلکه خود مرحوم محدث نوری به آشکاری اعتراف کرده که در پذیرش دیدگاه تحریف تنها است. این سخن بر کسی که به کتاب وی مراجعه کند پنهان نیست.<sup>۴۶۴</sup>

### بررسی گروه سوم

سزاوار نبودن نسبت پذیرش دیدگاه تحریف به محدثان

محدثان کسانی هستند که در مصنفات خود همه روایات یا بخشی از آنها را می‌آورند بی آنکه درستی سند، متن و دلالت روایات را گردن بگیرند. آنان تنها احادیث نقصان قرآن را روایت کرده‌اند، چنانکه گاهی احادیث غلو، جبر و تفویض، تجسیم و از این دست آموزه‌هایی که هیچ اعتقادی به آن

۴۶۱. الفصول المهمة في تأليف الأمة: ۱۷۷.

۴۶۲. ر.ک: الذريعة: ۸ / ۲۰.

۴۶۳. ر.ک: الکنی والألقاب: ۲ / ۴۴۵.

۴۶۴. ر.ک: فصل الخطاب: ۳۵.

ندارند را در کتب خود آورده و ما پیش از این یادآور شدیم که روایت نمودن به معنای پذیرفتن و اعتقاد به محتوای روایت نیست.

بنابراین، بر پایه امور چهار گانه ای که پیش از این گفتیم - با توجه به سخن شیخ صدوق و دیگران - باید گفت که نسبت دادن دیدگاه تحریف به این دسته، تنها به جهت اینکه ایشان این احادیث را روایت کرده اند، سزاوار نیست تا چه رسد به نسبت دادن به تمامی امامیه. افزون بر آنکه برخی نکته نظرهایی به ایشان و روایاتشان پیوند می خورد که در ادامه خواهیم گفت.

#### ۱. عیاشی [متوفای ۳۲۰]

محمد بن مسعود عیاشی، صاحب تفسیری پرآوازه است.

نظر مرحوم نجاشی،<sup>۴۶۵</sup> شیخ طوسی<sup>۴۶۶</sup> و دیگر عالمان در شرح حال وی، نشان گر جایگاه والای او در میان عالمان و اندیشمندان امامیه است.

انظار دیگر عالمان نیز در شرح حال وی، نشان گر جایگاه والای او در میان عالمان و اندیشمندان امامیه است.

وی اگر چه خودش مورد اعتماد است، ولی از ضعفاء بسیار روایت کرده و اخبار تفسیرش - چنانکه آشکار است - نیز مرسله اند. چکیده سخن آنکه نسبت دادن دیدگاه تحریف به وی درست نبوده و اعتماد بر اخبار تفسیر وی نیز روا نمی باشد.

#### ۲. صفار [متوفای ۲۹۰]

شیخ محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی نزد همه علمای رجالی مورد اعتماد و مقبول است؛ از این رو نیازی به آوردن سخنان عالمان رجالی درباره وی نیست.<sup>۴۶۷</sup>

---

۴۶۵. «مورد اعتمادی راستگو، چشمه ای از چشمه های این طائفه، که از افراد ضعیف بسیار روایت کرده و در وهله نخست،

عامی مذهب بوده است. وی احادیث فراوانی از عامه شنیده از این رو بسیار آورده است»؛ رجال النجاشی: ۳۵۰ / ش ۹۴۴.

۴۶۶. «در میان اهل خاور، دانشمندتر، فرهیخته تر، با ادب تر، با فهم تر و تواناترین زمان خود بوده است. بیش از دویست

نگاشته داشته که ما در فهرست خود یاد آور شده ایم. وی را مجلسی برای خاص و مجلسی برای عام بوده است»؛ رجال الطوسی:

۴۴۰ / ش ۶۲۸۲.

۴۶۷. برای نمونه ر.ک: رجال النجاشی: ۳۵۴ / ش ۹۴۸.



وی برخی اخبار ظاهر در تحریف را در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده است؛ با این وجود نسبت دادن این دیدگاه به وی درست نمی باشد. ما پیش از این، روایت های این کتاب را آورده و از نظر متن و سند، بر پایه سخنان علمای حدیث و رجال به بررسی آنها پرداختیم. بی گمان بایست در سند و دلالت روایات کتاب بصائر الدرجات به مانند دیگر کتب حدیثی، دقت و توجه لازم را مبذول داشت.

### ۳. کشی [متوفای قرن چهارم]

شیخ ابو عمرو محمد بن عمر کشی صاحب کتاب رجال، در زمره عالمان بزرگ شیعه است که به جهت بزرگی اش، نیازمند بیان شرح حال وی نیست و نظر شیخ نجاشی درباره وی، در عظمت او کافی است.<sup>۴۶۸</sup>

در سایه آنچه تاکنون گفته ایم، باید گفت که نمی توان شیخ کشی را باورمند به تحریف دانست و سزاوار نیست که به اخباری که در رجالش آورده استناد کرد؛ چرا که وی - چنانکه نجاشی می گوید - بسیار از ضعفاء روایت کرده و از همراهان عیاشی و عرضه کنندگان روایات به او بوده است، و پیش از این گذشت که عیاشی با وجود ثقه و بزرگواری بودن، از افراد ضعیف نیز بسیار روایت می کرده است. بنابر این همه اخبار این کتاب حتی پس از پالایش شیخ طوسی، مورد اعتماد نیست؛ زیرا نظر شیخ در این پیرایش تنها بر رجال این کتاب بوده نه اخباری که در میان کتابش روایت شده است.

### ۴. نعمانی [از علمای قرن چهارم]

شیخ محمد ابراهیم نعمانی در میان علمای رجالی فردی مورد اعتماد و بزرگواری شمرده شده است.<sup>۴۶۹</sup> وی در کتاب الغیبة روایتی آورده که آشکارا می گوید قرآن زمان حضرت مهدی علیه السلام با قرآن کنونی ناسازگار است. ما در جایگاه خودش تعارض میان این روایت با دو روایت دیگر از وی را نمایان کردیم، سپس حدیثی از ارشاد و روضة الواعظین نقل کرده و مقصود از آن روایات سه گانه را آشکار نمودیم. در

---

۴۶۸. «وی مورد اعتماد و پذیرش بود. از افراد ضعیف بسیار روایت کرده است. او همراه عیاشی بوده و از او روایت می گرفت و بر او عرضه می داشت و در خانه او بود، خانه ای که به مانند چمن زاری برای شیعه و اهل علم بود. او کتابی در رجال دارد که دانشش بسیار و نادرستی های فراوانی نیز دارد»؛ رجال النجاشی: ۳۷۲ / ش ۱۰۱۸. همچنین ر.ک: خلاصة الأقول: ۲۴۷ / ش ۴۰؛ منتهی المقال فی أحوال الرجال: ۶ / ۱۴۴ / ش ۲۸۰۵.

۴۶۹. ر.ک: رجال النجاشی: ۳۸۳ / ش ۱۰۴۳.

آنجا گفتیم که سند آن روایت صریح، قوی نیست. همچنانکه گفتیم - در سخن از شبهه سوم - نمی توان به ظاهر روایتی که قرآن زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه را با قرآن کنونی ناسازگار می داند، اعتماد کرد. نظر حق آن است که راهی برای نسبت دادن دیدگاه تحریف به این محدث نیست و سخن وی در پیشگفتار کتابش، دلالتی بر التزام وی به این دیدگاه ندارد، اگر چه برخی چنین پنداشته اند. پس هر که خواهد به آن مراجعه کند.

#### ۵. ابو منصور طبرسی [متوفای ۵۴۸]

شیخ احمد بن علی طبرسی، صاحب کتاب الإحتجاج علی أهل اللجاج و استاد ابن شهر آشوب بوده و از بزرگان اصحاب پیشین می باشد. وی عالمی فرهیخته و محدثی مورد اعتماد بوده است.<sup>۴۷۰</sup> او در همین کتاب، اخباری را آورده که دیدگاه تحریف را تداعی می کند و از همین احادیث روایتی است از احتجاج های امیرالمؤمنین علیه السلام با مهاجران و انصار که درون مایه آن، بر ناسازگاری قرآن گرد آمده از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام با قرآن در دست مردم، اشاره دارد. ما در این باره به هنگام بررسی شبهه دوم، سخن گفتیم.

کتاب الإحتجاج اگر چه کتاب گران سنگی است؛ اما باید گفت - چنانکه شیخ مجلسی در مقدمه بحارالانوار و شیخ آغابزرگ تهرانی در الذریعه اذعان داشته اند - اخبار آن مرسل است؛ بنابراین آنچه وی درباره تحریف آورده قابل اعتماد نبوده و دلیلی بر نسبت دادن دیدگاه تحریف به وی نیست، گرچه برخی علمای ما این نسبت را به وی داده اند.

#### ۶. سید هاشم بحرانی [متوفای ۱۱۰۷]

سید هاشم بحرانی از محدثان مشهور امامیه و بسیار بزرگوار بوده است. وی که ضرب المثلی از ورع و پرهیزگاری برای همگان بوده است،<sup>۴۷۱</sup> نوشته های بسیار داشته که از جمله آنها می توان به البرهان فی تفسیر القرآن اشاره کرد.

---

۴۷۰. برای اطلاع از شرح حال وی ر.ک: معالم العلماء: ۱۲؛ أمل الآمل: ۲ / ۱۷ / ش ۳۶؛ تنقیح المقال: ۶۹/۱؛ منتهی المقال فی احوال الرجال: ۱ / ۲۸۵ / ش ۱۸۰.

۴۷۱. ر.ک: لؤلؤة البحرين: ۶۳؛ أمل الآمل: ۲ / ۳۴۱ / ش ۱۰۴۹؛ الکنی والألقاب: ۳ / ۱۰۷.

این محدث بزرگوار در این کتاب شریف، پاره ای از روایات ظاهر در نقصان قرآن را از عیاشی و دیگران آورده است؛ لیکن باید گفت تفسیر وی در بردارنده اقسام و انواع اخبار بوده و گویا هدف وی از نگارش این تفسیر، گرد آوری روایات تفسیری و جای دادن هر حدیث در کنار آیه مناسب با آن بوده است، بلکه می توان گفت که این رویه، در دیگر کتب وی نیز دیده می شود. شیخ یوسف بحرانی در این باره می گوید:

وی کتب گوناگونی نگاشته که هر يك گواه فراوانی تلاش و دانش وی بوده است؛ اما با این وجود، من در آثار وی کتابی در بر دارنده فتاوی وی در احکام شرعی، چه در همه مسائل و چه در مسأله ای خاص، نیافتم. کتاب های ایشان تنها گرد آوری و تألیف بوده و در هیچ کدامشان که من بر آنها دسترسی داشتم، از برگزیدن دیدگاه و یا بحثی و یا اختیار نمودن راه و روشی، سخنی به میان نیاورده است. من نمی دانم که این کار از روی ناتوانی وی در ارائه نظر و دیدگاه بوده است یا پرهیز او از این کار.<sup>۴۷۲</sup>

#### تحقیق پیرامون دیدگاه کلینی

یکی از پرآوازه ترین و بزرگترین راویان احادیث تحریف، شیخ محمد بن یعقوب کلینی است. وی روایات تحریف را در کتاب کافی، یکی از کتب چهارگانه مشهور در میان شیعه امامیه نقل کرده است. همیشه در میان اندیشمندان و نویسندگان، تحقیق پیرامون دیدگاه کلینی در بحث تحریف مورد اهتمام بوده است و این نیست جز به جهت جایگاه نمونه وی و کتابش در میان مسلمین؛ از این رو برخی از محدثان شیعه، با استفاده از ظاهر سخن وی در خطبه کتاب کافی، به وی نسبت پذیرش تحریف را داده اند و برخی این نسبت را از وی نفی کرده اند. از سویی برخی نویسندگان کوتاه بین، پس از آنکه به درستی تمام کتاب کافی گمان برده اند، کوشیده اند تا دیدگاه تحریف را به همه امامیه نسبت داده و بر همین اساس به بدگویی از شیعه روی آورده اند؛ لیکن چنانکه خواهیم دید، این کوشش اینان به نومییدی منجر خواهد شد.

در فصل دوم، مهم ترین اخباری که کلینی در کافی روایت کرده بود را بازگو کرده و به بررسی هر يك از آنها پرداخته و جوابهای لازم را مطرح کردیم، به گونه ای که دیگر جایی برای این سخن نمانده که گفته شود این روایات ما را به تحریف رهنمون می کنند.

بررسی دیدگاه کلینی و موارد پیرامونی اش، نیازمند سخن گفتن از چند جهت است:

## ۱. شرح حال کلینی و بررسی جایگاه کتاب وی

علمای شیعه از کلینی به نیکی و بزرگی یاد کرده اند. نظرات ابوالعباس نجاشی،<sup>۴۷۳</sup> شیخ طوسی،<sup>۴۷۴</sup> ابن شهر آشوب<sup>۴۷۵</sup> و دیگران<sup>۴۷۶</sup> در همین راستاست.

اما کتاب کافی مرحوم کلینی در زمره مهمترین و بزرگترین کتب شیعه اثناعشری در بیان اصول، فروع و معارف اسلامی است به گونه ای که فقیه، به هنگام استنباط احکام شرعی، به آن رجوع کرده و محدث در نقل اخبار و احادیث دینی به آن اعتماد نموده و واعظ در ترساندن و به شوق آوردن مخاطب خود از آنها خوشه می چیند.

اما با این حال، علمای امامیه حتی بخشی از بزرگان اخباری، بایستگی بررسی سند هر حدیثی که می خواهند در اصول و فروع از آن بهره جویند را پذیرفته اند؛ چرا که اخبار کتب اربعه - و نخستینشان کافی - مقطوع الصدور نیستند، بلکه در سندهای آن روایات افرادی هستند که علمای رجالی آنها را تضعیف کرده و به روایاتش اعتماد نکرده اند. بنابراین علمای رجال، اخبار این کتب را به تقسیمات معروف تقسیم کرده اند. علما حدیث شناس در اعتماد به خبر صحیح اتفاق نظر دارند و بیشتر ایشان خبر موثق را نیز حجت می دانند و برخی در عمل به خبر حسن توقف نموده اند؛ اما همه ایشان در بودن اخبار ضعیف در کتب معروف توافق دارند. ما پیشتر به هنگام تبیین امور چهار گانه مقدماتی، از این حقیقت پرده برداشتیم، اما باز در اینجا با دو نمونه دیگر سخن خود را تأکید می کنیم:

**یکم:** در کافی، کلینی روایت می کند که زاد روز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روز دوازدهم ربیع الاول است - بر همین اساس، برخی این سخن را به ایشان نسبت داده اند - در حالی که تا جایی که ما می دانیم، هیچ يك از علمای شیعه او را در این روایت همراهی نکرده اند؛ بلکه ولادت ایشان را در هفدهم ربیع الاول می دانند.

---

۴۷۲. لؤلؤة البحرين: ۶۳.

۴۷۳. «بزرگ اصحاب ما در زمان خویش در ری و عالم سرشناس آنان، مورد اعتمادترین مردم در حدیث و برخوردار از ثبت قوی بوده است. او کتاب بزرگی که به نام کلینی معروف گشته و کافی نامیده شده را در مدت بیست سال نگاشته است»؛ رجال النجاشی: ۳۷۷ / ش ۱۰۲۶.

۴۷۴. «وی مورد اعتماد و عارف به اخبار است. او کتاب هایی دارد که یکی از آنها کافی است»؛ الفهرست: ۲۱۰ / ش ۶۰۲.

۴۷۵. ر.ک: معالم العلماء: ۱۳۴ / ش ۶۶۶.

۴۷۶. ر.ک: تنقیح المقال: ۳ / ۲۰۱؛ الوجیزة فی علم الدراییة: ۷.

دوم: کلینی در کافی، کتاب حسن بن عباس بن حریش در فضیلت (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) را روایت کرده است، در حالی که نجاشی، ابن غضائری و دیگران او را تضعیف کرده و کتابش را نکوهش کرده اند.<sup>۴۷۷</sup>

هدف ما از آوردن این دو نمونه، تنها نشان دادن دیدگاه بزرگان علما درباره روایات کلینی بوده و به درستی یا نادرستی گفته های ایشان کاری نداشته ایم.

بنابراین، نزد شیعه تمامی اخبار کافی صحیح نبوده، بلکه آمیزه ای از روایات صحیح و ضعیف خواهد بود؛ اگر چه گاه به يك روایت صحیح عمل نمی شود، از سویی گاه به يك روایت ضعیف اعتماد می گردد، چنانکه بر اهل دانش و تحقیق پوشیده نیست.

## ۲. آیا کلینی اخبار تحریف را پذیرفته است؟

برخی با این ادعا که کلینی باور داشته هر چه روایت کرده از معصوم صادر شده است، دیدگاه تحریف را به وی نسبت داده اند؛ لیکن این ادعا تمام نبوده و چنین انتسابی درست نمی باشد؛ زیرا کلینی در کتاب خود چنین دیدگاهی را آشکار نکرده است، بلکه ظاهر فرازهای سخنانش از جزم نداشتن وی به این دیدگاه پرده بر می دارد. اینک به فرازی از سخن وی در مقدمه کتابش اشاره می کنیم. وی می نویسد:

بدان ای برادر - که خدا تو را ارشاد کند - کسی توان آن ندارد تا به هنگام اختلاف روایات از ائمه علیهم السلام ، با نظر خود یکی را برگزیند، جز آنکه به آنچه امام علیه السلام فرموده عمل کند که «روایات را بر قرآن عرضه دارید، هر آنچه موافق بود، بپذیرید و هر چه ناسازگار بود، به کنار نهدید». یا سخن دیگر امام علیه السلام که فرمود: «آن روایتی که با اهل سنت سازگار است رها سازید، چرا که رشد در مخالفت با آنها نهفته است». و یا سخن دیگر که می فرماید: «به آنچه همه بر آن اتفاق دارند عمل کنید، زیرا هیچ تردیدی به آن راه نمی یابد». و ما با این فرمان، تنها شمار کمی از روایات را تشخیص می دهیم و [نسبت به باقی روایات مختلف] راهی گسترده تر و دور اندیشانه تر از این نمی یابیم که دانش آنها را به خود امام واگذاریم و فرمان آسان امام علیه السلام را بپذیریم که فرمود: «هر کدام از دو

روایت مختلف را که گردن نهید بر شما روا است». خدا را شکر که تألیف کتابی را که خواستم فراهم کرد. امیدوارم چنان که خواستی باشد.<sup>۴۷۸</sup>

فراز پایانی وی به سخن پیش گفته او باز می‌گردد که:

«و گفتم: دوست داری نزد تو کتابی بوده تا در همه فنون دانش دین برای تو راه گشا باشد».<sup>۴۷۹</sup>

این سخن کلینی رحمه الله بود و چنانچه آشکار است، در آن چیزی بر پذیرش دیدگاه تحریف یافت نمی‌شود، چرا که اگر ایشان به صدور قطعی همه روایات کافی از معصوم باور داشت، دیگر به قاعده عرضه روایات به قرآن و سنت که ائمه علیهم السلام برای گره‌گشایی از احادیث متعارض مقرر کرده‌اند، اشاره نمی‌کرد.

همچنین گواه آوردن وی از روایتی که به هنگام تعارض، برگزیدن حدیث مطابق با مشهور را سفارش می‌کند، دلیل دیگری بر نپذیرفتن دیدگاه تحریف از سوی ایشان است؛ زیرا این سخن با جزم به صدور هر دو روایت از امامان معصوم علیهم السلام جمع نمی‌شود.

سخن کلینی که می‌گوید: «ما با این فرمان تنها شمار کمی از روایات را تشخیص می‌دهیم و نسبت به باقی روایات مختلف، راهی گسترده‌تر و دوراندیشانه‌تر از این نمی‌یابیم که دانش آنها را به خود امام واگذاریم» نیز از عدم جزم مرحوم کلینی به قطعی‌الصدور بودن احادیث کتاب خود حکایت دارد.

آری، گاهی گفته می‌شود اگر نگوئیم اسناد کافی قطعی‌الصدور است، دست کم باید درستی اسناد روایاتش را پذیرفت؛ چرا که مؤلف این کتاب گواهی داده - در نتیجه مایه‌گذاران از همه توان خود در کوشش و دقتش در نقل روایات - همه احادیث کتابش درست است. وی در این باره می‌گوید:

و گفتم که می‌خواهی کتابی داشته باشی که همه فنون علم دین در آن باشد که طالب علم را بی‌نیاز کند و مرجع هدایت خواه باشد و کسی که علم دین و عمل به اخبار صحیح امامان صادق و سنتهای ثابت مورد عمل را بخواهد، از آن کتاب برگردد و واجبات خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را از روی آن کتاب انجام دهد.<sup>۴۸۰</sup>

---

۴۷۸. الکافی: ۱ / ۸ - ۹.

۴۷۹. همان: ۱ / ۸ - ۹.

۴۸۰. همان.

ظاهر سخن وی که فرمود: «به اخبار صحیح امامان صادق»، باور او به درستی همه روایات کافی را نمایان می‌سازد؛ لیکن این سخن با چشم پوشی از خرده‌هایی که به آن گرفته شده،<sup>۴۸۱</sup> اعتماد شیخ کلینی به مدلول هر حدیث کتابش را در پی ندارد تا چنین نسبتی به او داده شود. گفته وی «که ما با این ملاک، تنها شمار کمی از روایات را تشخیص می‌دهیم»، نیز سخن ما را تأکید می‌کند. همچنین ملاحظه برخی احادیث وی نیز ما را در این گفته یاری می‌رساند.

توضیح سخن پیشین اینکه مرحوم کلینی رحمه الله در کتاب حج، احادیثی با این مضمون آورده که ذبیح اسحاق بوده نه اسماعیل. مانند آنکه روایت کرده که یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام فرموده اند:

**وَحَجَّ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ وَاَهْلُهُ وَوْلَدُهُ، فَمَنْ زَعَمَ اَنَّ الذَّبِيحَ هُوَ اِسْحَاقَ فَمَنْ هَاهُنَا كَانِ ذَبِيحَةً؛**

ابراهیم به همراه اهل و فرزندش حج را بجا آورد؛ پس آنکه گمان برده ذبیح اسحاق بوده، آن ذبح در این زمان اتفاق افتاده است.

کلینی می‌گوید:

از ابو بصیر آمده که شنیده است امام باقر و امام صادق علیهما السلام ذبیح را اسحاق می‌دانستند، اما زراره گمان کرده که اسماعیل است.<sup>۴۸۲</sup>

علامه مجلسی در این باره می‌گوید:

غرض ایشان از این سخن، در پی از میان بردن استبعاد اینکه ذبیح اسحاق است، می‌باشد؛ چرا که گفته می‌شود اسحاق در شام بوده نه مکه و آنکه در مکه حضور داشت اسماعیل بوده است؛ بنابراین ذبیح دانستن اسحاق بعید می‌نماید. پس کلینی این استبعاد را اینگونه از میان برداشته و می‌گوید: «بر پایه این خبر، ابراهیم با اهل و فرزندش حج بجا آورده بود، پس ممکن است جریان ذبح در همین هنگام روی داده باشد».

از سخن وی استفاده می‌شود که کلینی در این باره، در زمره کسانی است که در دادن نظر توقف کرده است.<sup>۴۸۳</sup>

همچنین کلینی در خبری بلند، از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند:

۴۸۱. برای نمونه ر.ک: معجم رجال الحديث: ۱ / ۸۲؛ مفاتیح الأصول: ۳۳۱.

۴۸۲. الکافی: ۴ / ۲۰۵ - ۲۰۶ / ح ۴.

۴۸۳. بحار الأنوار: ۱۲ / ۱۳۵؛ مرآة العقول: ۱۷ / ۳۸.

فلما قضت مناسكها فرقت أن يكون قد نزل في ابنها شي، فكأني أنظر إليها مسرعة في الوادي، واضعة يدها على رأسها، وهي تقول: رب لا تؤاخذني بما عملت بأم إسماعيل. قال: فلما جاءت سارة، فأخبرت الخبر قامت إلى ابنها تنظر، فإذا أثر السكين خدوشاً في حلقه، ففزعت واشتكت، وكان بدء مرضها الذي هلكت فيه؛<sup>٤٨٤</sup>

هنگامی که مناسک حجش تمام شد، پس دچار دلتنگی شد که مبادا چیزی در باره فرزندش نازل شده باشد. گویا من به او می‌نگریستم که دست‌ها را بر سر گذارده و به تندی در صحرا راه رفته و می‌گوید: خدایا مرا به آنچه بر مادر اسماعیل روا داشتم، بازخواست مکن. گفت: هنگامی که ساره آمد، خبر را دریافت و به سراغ فرزندش روانه شد. پس هنگامی که جای چاقو را بر گردن فرزندش دید، به ناله برخاست و شکایت کرد و مرضی که به آن از دنیا رفت از همین جا آغاز گردید.

فیض کاشانی در این باره می‌گوید:

از این حدیث بر می‌آید که ذبیح اسحاق بوده نه اسماعیل، چرا که ساره مادر اسحاق بوده و آن بخش روایت که گفت: «خدایا مرا ... بازخواست مکن» این سخن را تأیید می‌کند.<sup>٤٨٥</sup>

کلینی رحمه الله در باب مشیت و اراده از کتاب توحید، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین روایت کرده است:

وأمر إبراهيم أن يذبح إسحاق ولم يشأ أن يذبحه، ولو شاء لما غلبت مشيئة إبراهيم مشيئة الله تعالى؛<sup>٤٨٦</sup>

خداوند فرمان داد ابراهیم اسحاق را قربانی کند، اما نخواست این کار روی دهد که اگر می‌خواست، خواسته ابراهیم توان برتری بر خواست خدا را نداشت.

علامه طباطبایی در حاشیه این روایت گفته است:

این سخن با آنچه روایات فراوان شیعه بر آن رهنمون شده ناسازگار است.

حال پرسش آن است که آیا در دیدگاه کلینی این روایات صحیح است؟ و به هنگامی که صحیح باشد - به معنای صحت در صدور - آیا وی به مدلول این روایات که می‌گوید ذبیح اسحاق بوده اعتماد داشته است؟ و اگر اعتماد داشته، پس با آن روایاتی که خود روایت کرده و در آن ذبیح اسماعیل دانسته

٤٨٤. الكافي: ٤ / ٢٠٨ - ٢٠٩ / ح ٩.

٤٨٥. الوافي: ١٢ / ١٤٧ / ح ١١٦٧٦.

٤٨٦. الكافي: ١ / ١٥١ / ح ٤.



شده چه می کند؟ و اگر بپذیریم که وی در این بحث توقف نموده و دیدگاهی ندارد - چنانکه مرحوم مجلسی چنین احتمال داده است - آیا این سخن با التزام به درستی همه احادیث سازگار خواهد بود؟ نتیجه سخن در این جهت آن است که نسبت دادن دیدگاه تحریف به کلینی، به جهت سخن آغازینش در پیشگفتار کافی، صحیح نخواهد بود.

### ۳. سزاوار بودن نسبت دیدگاه عدم تحریف به کلینی

پس از سخنان پیشین، می گوئیم که به دلایل زیر رواست که دیدگاه عدم تحریف را به شیخ کلینی رحمه الله نسبت دهیم:

۱. وی همانگونه که روایات ظاهر در تحریف را روایت کرده، احادیث رساننده عدم تحریف، به معنای افتادن الفاظ قرآن را نیز آورده است و آن رساله امام علیه السلام به سعد الخیر است که می فرمایند:

وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده، فهم يروونه ولا يرعونه، والجهال يعجبهم حفظهم للرواية، والعلماء يحزنهم تركهم للرعاية؛<sup>۴۸۷</sup>

آنان قرآن را پشت سر انداخته اند. ایشان تنها به حروف و الفاظ آن بسنده کرده و از معانی و آموزه راستینش دست شسته و تحریف نموده اند. قرآن را خوانده بی آنکه حقوق و حدود آن را مراعات کنند. کوته بینان و نادانان از قرآن خوانی ظاهریشان شگفت زده و دل خوش اند؛ اما دانایان و دوراندیشان از پامال شدن حقیقت قرآن اندوهناک و دل آزرده اند.

فیض کاشانی با بهره برداری از این حدیث، استدلال کرده که مراد از اخبار تحریف، تحریف در معنا است نه در الفاظ، پس این خبر قرینه ای بر مراد دیگر اخبار ظاهر در تحریف قرار می گیرد.<sup>۴۸۸</sup> و اگر بر فرض بگوییم در اینجا میان اخبار، تعارض روی داده است، باز بنا به گفته خود کلینی، اخبار متعارض را باید به قرآن عرضه کرد و روایت سازگار با سخن مشهور را برگزید که باز هم دیدگاه عدم تحریف اثبات خواهد شد.

۲. بیشتر روایات کلینی درباره تحریف، در دو بخش جای می گیرند:

**نخست:** آنچه ناسازگاری قرائت ائمه علیهم السلام با قرائت مشهور را می رسانند؛

**دوم:** آنچه بر کنار نهاده شدن نام های ائمه علیهم السلام و مانند آن رهنمون می شوند.

۴۸۷. همان: ۸ / ۵۳ / ح ۱۶.

۴۸۸. ر.ک: الوافی: ۹ / ۱۷۸.

بخش نخست از موضوع بحث ما خارج است.

اما بخش دوم: با چشم پوشی از نگاه به سندهای این روایات، تمامی این موارد تأویل‌هایی از سوی اهل بیت علیهم السلام بوده است و تأویل، تفسیر را نفی نمی‌کند و اراده يك معنا با اراده معنای دیگر ناسازگاری ندارد. خود مرحوم کلینی نیز روایتی از امام صادق در باره آیه شریف (وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ)<sup>۴۸۹</sup> آورده است که همین معنا را می‌رساند. وی می‌نویسد:

إنها نزلت في رحم آل محمد عليهم السلام. وقد يكون في قرابتك - ثم قال - فلا تكونن ممن يقول للشيء أنه في شيء واحد؛<sup>۴۹۰</sup>

این آیه درباره رحم آل محمد علیهم السلام نازل شده است و معنای دیگر آن نیز درباره نزدیکان تو است - سپس می‌گوید - از آن کسانی مباش که آیه را به يك مصداق اختصاص می‌دهند.

بر پایه قواعدی که کلینی ارائه می‌دهد، نباید به ظاهر اخبار دسته دوم تمسك کرد.

۳. سخنان بزرگان و پیشوایان شیعه امامیه همانند صدوق، مفید، سید مرتضی و طبرسی، به آشکارا دیدگاه عدم تحریف را نمایان می‌کند. از سویی دیگر، پذیرندگان نظریه تحریف، جز شمار بسیار اندکی از «حشویه» نیستند. از این رو، این دو سخن می‌طلبد که کلینی دیدگاه تحریف را نپذیرد، به ویژه سخن صدوق که می‌گوید:

هر که [تحریف قرآن را] به ما نسبت داد ... بر ما دروغ بسته است.

و اگر کلینی قائل به تحریف بود، مرحوم صدوق چنین سخنی نمی‌گفت؛ زیرا صدوق کسی نیست که جایگاه کلینی و بزرگیش را فراموش کند.

۴. برخی بزرگان همچون شیخ جعفر کاشف الغطاء و دیگران، دیدگاه عدم تحریف را اجماعی می‌دانند و این امر سبب می‌شود تا نسبت دیدگاه نفی تحریف به کلینی برتری یابد، چرا که اگر اینگونه نبود، با نگرستن به جایگاه کلینی چنین ادعایی نمی‌کرد.

۵. مرحوم کلینی اخبار ظاهر در تحریف را در باب «نوادر» جای داده است و آشکار است که نوادر، همان احادیث شاذی است که رها شده و به آن عمل نمی‌شود؛ چنانکه شیخ مفید به شاذ بودن این روایات اشاره کرده است.<sup>۴۹۱</sup>

۴۸۹. سوره رعد، آیه ۲۱؛ سوره بقره، آیه ۲۷.

شیخ طوسی در تهذیب، پس از نقل حدیث حذیفه می گوید:

به وجوهی شایسته نیست به حدیث حذیفه عمل کرد، نخست اینکه متن آن در هیچ يك از اصول نگاشته شده یافت نمی شود، بلکه در میان اخبار شاذ جای گرفته است.<sup>۴۹۲</sup>

مرحوم مامقانی پس از اثبات ترادف دو اصطلاح «شاذ» و «نادر»، شاذ را چنین معنا کرده است:

نمایان ترین و مشهورترین معنایی که از شاذ در میان عالمان درایه و حدیث جا افتاده آن است که: حدیثی از فردی ثقه، ناسازگار با آنچه جماعت روایت کرده اند که برای آن جز يك سند یافت نمی شود.<sup>۴۹۳</sup>

بنابراین، اینکه مرحوم کلینی این احادیث را در باب نوادر جای داده است، نشان از تردید وی در

درستی آنها و رها ساختن اینگونه روایات است. سید محمد تقی حکیم می گوید:

شاید روایت این احادیث در باب نوادر کتابش، نشان از دودلی وی از صدورشان و رها ساختن آنها است.

گویا وی با این کار به حدیث مرفوعی که امام می فرماید: «شاذ نادر را رها کن» اشاره دارد.<sup>۴۹۴</sup>

سید حسین مکی عاملی می گوید:

به خاطر ضعف، ندرت، شذوذ و دور بودن مضمون و درون مایه این اخبار، کلینی این روایات را از اخبار شاذ و نادر شمرده و ذیل عنوان (باب نوادر) جای داده است. و این گواهی بر خرده گرفتن ایشان به این اخبار و معتبر ندانستن آنهاست؛ چرا که معنای شاذ و نادر در لغت و اصطلاح حدیث، از ذهن وی که از بزرگ پیشوایان حدیث است، پنهان نبوده است.

بنابراین، حدیث شاذ و نادر نزد تمامی عالمان امامی اثنا عشری، آن روایتی است که به هنگام معارضه با دیگر روایات مشهور در میان اهل حدیث، یا ناسازگاری آن با درون مایه سنت متواتر یا حدیث مشهور، به آن عمل نمی شود.

باز می گوید:

اما بحث از حکم حدیث نادر و شاذ چنین است: این حدیث، حدیثی است که با کتاب و سنت ناسازگار است. یا آنکه به خودی خود صحیح است، اما اگر با روایتی که میان راویان مشهورتر است معارضه کرد، به آن عمل نمی شود، چنانکه علمای ما چنین فرموده اند.<sup>۴۹۵</sup>

۴۹۰. الکافی: ۲ / ۱۵۶ / ح ۲۸.

۴۹۱. ر.ک: معجم رجال الحدیث: ۱ / ۴۵؛ مقیاس الهدایة (چاپ شده در آخر جلد سوم تنقیح المقال): ۴۵.

۴۹۲. تهذیب الأحکام: ۴ / ۱۶۹ / ح ۴۸۲.

۴۹۳. مقیاس الهدایة (چاپ شده در آخر جلد سوم تنقیح المقال): ۴۵.

۴۹۴. الأصول العامة للفقهاء المقارن: ۱۱۰.

## خاتمه باب یکم

ما در باب نخست، هر آنچه پیرامون شیعه و تحریف بود به میان آوردیم به گونه ای که سخنان بزرگان شیعه در نفی تحریف را بیان کرده و ادله ایشان از کتاب، سنت، اجماع و غیر اینها را بازگو نمودیم. همچنین پاسخ های ایشان از روایاتی را که ظاهر در نقصان قرآن بود آورده و به شبهاتی که بر پایه این روایات مطرح شده بود، پرداختیم.

در ادامه دیدیم که روایات موهم تحریف، به دو دسته بخش پذیرند:

دسته نخست آنهایی که به ناسازگاری قرائت اهل بیت علیه السلام با قرائت دیگر حافظان و قاریان اشاره دارند، و دسته دوم، آنهایی که به برخی تأویلات و حذف شده هایی از آیات رهنمون می گردند. اما دسته نخست: انکار نمی شود که امامان علیهم السلام در قرائت بسیاری از آیات و کلمات با قراء اختلاف داشته اند؛ جز آنکه ایشان پیروان خود را به همین قرائت مشهور میان مردم فراخوانده اند. بنابراین، این دسته از گردونه بحث ما خارج می شود.

دسته دوم: این گونه روایات نیز بر تأویل آیات حمل می شوند. بی گمان اهل بیت علیهم السلام به حقایق قرآن و معانی آن از هر فردی آگاهترند و گواه بر این سخن بی شمار است. از ابو طفیل روایت شده که گفت:

شهدت علیاً وهو یخطب، وهو یقول: «سلونی، والله لا تسألونی عن شیء یكون إلى یوم القيامة إلاّ حدثتکم به، وسلونی عن کتاب الله، فوالله ما من آية وأنا أعلم بلیل نزلت أم بنهار، أم فی سهل أم فی جبل»؛<sup>۴۹۶</sup>

شاهد بودم که علی علیه السلام در حالی که خطبه می خواند، می فرمود: «پرسید از من که به خدا سوگند نمی پرسید از آنچه تا روز قیامت اتفاق می افتد، جز آنکه پاسخ خواهید گرفت. پرسید از کتاب خدا که به خدا سوگند هیچ آیه ای نیست جز آنکه من می دانم در روز نازل شده یا شب، در صحرا بوده یا در کوهستان».

و از ابن سعد در طبقات روایت شده است که گفت:

۴۹۵. عقیده الشیعة فی الإمام الصادق علیه السلام: ۱۶۵.

۴۹۶. فتح الباری: ۸ / ۴۵۹؛ عمدة القاری: ۱۹ / ۱۹۰؛ الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۷؛ تفسیر القرآن (صنعانی): ۳ / ۲۴۱؛ تفسیر السمرقندی: ۳ / ۳۲۴؛ تفسیر القرطبی: ۱ / ۳۵؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۴۹۳؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۴۸۷ و منابع دیگر.

قال عليّ: «والله ما نزلت آية إلا وقد علمت فيما نزلت، وأين نزلت، وعلى من نزلت، إن ربي وهب لي قلباً عقولاً، ولساناً طلقاً»؛<sup>٤٩٧</sup>

علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند آیه ای نازل نشد جز آنکه دانستم در چه موضوع، کجا و در باره چه کسی نازل شده است. همانا خداوند به من قلبی بسیار فهیم و زبانی گشاده عطا فرموده است.»

از همین رو از ابن عباس نقل شده که می گفت:

همانا قرآن بر نعمت حرف نازل شده است و حرفی از قرآن نیست جز آنکه برایش ظاهر و باطنی است و همانا دانش ظاهر و باطن قرآن در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>٤٩٨</sup>

قرطبی و دیگران نیز می نویسند:

آنکه علم کتاب نزد اوست، همانا علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>٤٩٩</sup>

پس هر گاه روایتی معتبر از امامان علیهم السلام وارد شد که از تأویل و یا تفسیر آیه ای پرده بر می داشت، باید به آن عمل کرد تا فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله اطاعت گردد؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در احادیث متواتر فرموده اند که به اهل بیت من رجوع کرده، به سخنانشان گردن نهید و از آنها گرفته و بیاموزید.

اما در دسته سوم، روایاتی که سند درستی داشته باشند نادرند که اهل سنت نیز در نقل اینگونه روایات با شیعه همراه اند - چنانکه خواهد آمد - .

از همین روی می بینیم بیشتر از نود و پنج در صد علمای شیعه - کسانی که در اصول و فروع مورد اعتماد بوده اند - به شکلی قاطع نقصان قرآن را انکار کرده و جز پنج درصد، به کاهش قرآن نظر نداشته اند ... که این پنج درصد نیز دیدگاه شخصی آنها بوده نه طائفه شیعه.

چکیده سخن اینکه: دیدگاه شیعه بر عدم تحریف، به معنای کاهش یافتن الفاظ قرآن استوار گردیده است. به این سخن، برخی از بزرگان اهل سنت همچون عبد العزیز دهلوی<sup>٥٠٠</sup> و شیخ رحمت الله هندی<sup>٥٠١</sup> و دیگران اعتراف کرده اند. این دیدگاه همان دیدگاه ائمه علیهم السلام و در رأسشان امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرمایند:

٤٩٧. الطبقات الكبرى: ٢ / ٣٢٨. همچنین ر.ك: كنز العمال: ١٣ / ١٢٨ / ح ٣٦٤٠٤؛ شواهد التنزيل: ١ / ٤٦ / ش ٣٨.

٤٩٨. حلیة الأولیاء: ١ / ٦٥؛ كشف الظنون: ١ / ٤٢٩.

٤٩٩. الجامع لأحكام القرآن: ٩ / ٣٣٦؛ تفسير الثعلبي: ٥ / ٣٠٣ و منابع دیگر.

٥٠٠. ر.ك: تحفه اثنا عشریه: ١٣٩.

٥٠١. ر.ك: اظهار الحق: ٢ / ٨٩.

إِنَّا لَمْ نَحْكَمْ الرِّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ، وَهَذَا الْقُرْآنُ إِذَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ  
بِلِسَانٍ، وَلَا يَدُّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ؛<sup>٥٠٢</sup>

ما رجال را حاکم نکرده، بلکه قرآن را حکمران می کنیم و این قرآن همان نوشته های میان دو جلد  
بوده، به زبانی سخن نمی گوید و به ناچار نیازمند مترجم است.

پس از این، باید در باب دوم به نظاره نشست که دیدگاه صحابه و پیروانشان که در صحاح، مسانید  
و کتب معتبرشان آمده، پیرامون قرآن چیست؟

## باب دوم

### اهل سنت و تحریف

- \* احادیث تحریف در کتب اهل سنت
- \* بررسی روایات تحریف در کتب اهل سنت
- \* بررسی دیدگاه های اهل سنت پیرامون تحریف
- \* نقد و پالایش

دیدگاه معروف و مشهور میان اهل سنت نفی تحریف قرآن است. اینان در کتاب های تفسیر، علوم قرآنی و عقائد به آشکاری از این باور خود سخن گفته اند که نیازی به بازگو کردن این سخنان نیست؛ با این حال احادیث نقصان قرآن در کتب اهل سنت بسیار، اسنادشان صحیح و دلالت این احادیث بر تحریف قرآن آشکار است.

شمار فراوان این روایات - چنانکه برخی همچون آلوسی به آن اعتراف کرده اند - اهمیت چندانی ندارد؛ بلکه آنچه چالش بر انگیز است، صحت و روشنی دلالت این احادیث است. این گونه روایات در نزد اهل سنت صحیح است، چرا که تمامی این روایات در کتب شش گانه ای که نزد اهل سنت به «صحاح» معروف گشته، وارد شده است. کتبی که به باور بزرگان اهل سنت، تمامی روایاتش از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است، به ویژه دو کتاب صحیح بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری که نزد اهل سنت از هر عیب و لغزشی پیراسته بوده و به صحیحین معروف گشته است. بنابراین، همه روایات تحریف در این دو کتاب و دیگر کتبی که در اعتبار و بزرگی به پای آن دو رسیده اند آمده است که از آنها با نام صحیح و مسانید یاد کرده اند.



## فصل یکم: احادیث تحریف در کتب اهل سنت

گفتیم که دیدگاه معروف اهل تسنن در نفی تحریف قرآن با دیدگاه شیعه اثنا عشری همراه است، بنابراین می توان گفت که نظریه عدم تحریف، اتفاق همه مسلمین را با خود به همراه دارد.

هنگامی که دیدگاه معروف اهل سنت راه نیافتن تحریف به قرآن است، پس یا باید در پی تأویل این روایات بود و یا از آنها روی گرداند. روایاتی که به روشنی تحریف و دیگر ناسازگاری ها را از گروه بزرگی از صحابه، تابعان و مشاهیر علما و محدثان می رسانند.

به واقع احادیث تحریف در مهمترین کتب اهل سنت جای گرفته اند. گرچه پذیرش این سخن بر برخی نویسندگان اهل سنت گران آمده است، با این وجود چنانکه آلوسی<sup>۵۳</sup> به آن اعتراف کرده است، قائلان به تحریف در میان اهل سنت بسیارند، نه آن چنانکه رافعی تعداد آنان را اندک شمرده است.<sup>۵۴</sup>

افزون بر آن که روایات دیگری در منابع اهل سنت وجود دارد که بر روی دادن خطا، افزایش و جابجایی واژه ای جای واژه ای دیگر تصریح دارد. ما در ابتدا نمونه هایی از روایات نقل شده از سوی صحابه که در افزایش و جابجایی آیات وارد شده اشاره کرده، آنگاه به بحث احادیث نقصان قرآن که موضوع اصلی این فصل است خواهیم پرداخت و در ادامه نیز به بخشی از اخبار نقل شده از صحابه اشاره خواهیم کرد که در آنها، از روی دادن لغزش و خطا در قرآن سخن گفته اند.

#### افزایش یافتگی قرآن

---

۵۰۳. ر.ك: روح المعاني: ۲۵ / ۱.

۵۰۴. ر.ك: اعجاز القرآن: ۴۴.

از موارد افزایش یافتگی سوره های قرآن، روایت مشهوری است که از عبد الله بن مسعود و پیروانش نقل شده است که بر افزایش معوذتان<sup>۵۰</sup> اشاره دارد. احمد و دیگران از عبد الرحمن بن یزید روایت کرده اند که گفت:

عبد الله [بن مسعود] معوذتان را از مصاحف خود می زدود و می گفت: این دو از کتاب خدا شمرده نمی شوند.<sup>۵۰۶</sup>

در کتاب الإیتقان آمده است که ابن حجر در شرح بخاری گفته است:

اینکه ابن مسعود معوذتان را انکار کرده صحیح است.<sup>۵۰۷</sup>

و از موارد افزایش در الفاظ قرآن، روایت ابو درداء است که به افزایش واژه «ما خلق» در آیه شریف (وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى)<sup>۵۰۸</sup> رهنمون می کند. بخاری از علقمه روایت می کند که گفت:

ما با گروهی از اصحاب عبد الله به شام آمدیم. ابودرداء آمدنمان را دریافت و نزد ما آمد. آن گاه گفت: آیا در میان شما حافظ قرآن هست؟ گفتیم: بله. گفت: کدام يك از شما؟ دوستان مرا نشان دادند. وی به من گفت: بخوان و من خواندم: **والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلّى والذكر والأنثى**. گفت: آیا تو این آیه را از زبان دوستت شنیده ای؟ گفتم: آری. گفت: و من این آیه را از زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام، و آنها ما را رد کردند.<sup>۵۰۹</sup>

در روایت مسلم و ترمذی چنین آمده است:

به خدا سوگند شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنین قرائت کردند، و آنان از من می خواهند بخوانم: (وَمَا خَلَقَ); اما من پیروی نمی کنم.<sup>۵۱۰</sup>

## جابجایی واژگان قرآن

۵۰۵. به دو سوره فلق و ناس اطلاق می شود.

۵۰۶. مسند أحمد: ۵ / ۱۲۹ - ۱۳۰. هم چنین ر.ك: مجمع الزوائد: ۷ / ۱۴۹; فتح الباری: ۸ / ۵۷۱; عمدة القاری: ۲۰ / ۱۱; صحیح ابن حبان: ۱۰ / ۲۷۴; المعجم الكبير: ۹ / ۲۳۵.

۵۰۷. الإیتقان في علوم القرآن: ۱ / ۲۱۳ / ش ۱۰۸۳.

۵۰۸. سوره لیل، آیه ۳.

۵۰۹. صحیح البخاری: ۶ / ۸۴.

۵۱۰. صحیح مسلم: ۲ / ۲۰۶; سنن الترمذی: ۴ / ۲۶۲ / ش ۴۰۰۹. ترمذی در آخر این روایت می گوید: «هذا حدیث حسن صحیح. وهكذا اقرأ عبد الله بن مسعود». هم چنین ر.ك: مسند أحمد: ۶ / ۴۵۱; تفسیر السمرقندی: ۳ / ۵۶۴; تفسیر الثعلبی: ۱۰ / ۲۱۷;

تفسیر القرطبی: ۲۰ / ۸۱.

از نمونه های جابجایی و دگرگونی الفاظ قرآن روایتی از ابن مسعود است که وی (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَاقُ)<sup>۵۱۱</sup> را به «إِنِّي أَنَا الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ» دگرگون ساخت. در مسند احمد و صحیح ترمذی از عبد الله بن مسعود روایت شده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه وآله بر من چنین خواند: «إِنِّي أَنَا الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ». ترمذی گوید: این حدیث حسن و صحیح است.<sup>۵۱۲</sup>

همچنین آنچه از عمر روایت شده که وی به جای (فَاسْعَوْا...)، چنین قرائت می کرد: «فَامضُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».<sup>۵۱۳</sup> در کتاب الدر المنثور، از گروهی از حافظان و پیشوایان آمده که از خرشة بن حر روایت کرده اند که گفت:

عمر مرا با لوحی دید که در آن نوشته شده بود: (إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ). پس به من گفت: چه کسی بر تو چنین خوانده املا کرده است؟ گفتم: ابی بن کعب. گفت: ابی آنچه منسوخ شده را بر ما خوانده است. وی این آیه را چنین خواند: «فَامضُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».<sup>۵۱۴</sup>

#### احادیث نقصان قرآن

این احادیث بر دو گونه است: برخی مربوط به کاهش سوره ها بوده و برخی دیگر، به کاهش آیات و بخشهایش دلالت دارند.

#### نمونه های قسم نخست:

##### ۱. احادیثی پیرامون نقصان سوره احزاب

##### ۱-۱. سیوطی چنین نقل کرده است:

عبد الرزاق در المصنف، طیالسی، سعید بن منصور و عبد الله احمد در زوائد المسند و ابن منیع، ابن منذر و ابن انباری در المصاحف و دار قطنی در الافراد و حاکم - وی صحیح شمرده است - ابن مردویه و ضیاء در المختارة آورده اند که از زرّ روایت شده که گفت: ابی بن کعب به من گفت: چگونه سوره

۵۱۱. سوره ذاریات، آیه ۵۸.

۵۱۲. مسند احمد: ۱، ۳۹۴، ۳۹۷ و ۴۱۸؛ سنن الترمذی: ۴ / ۲۶۲ / ش ۴۰۱۰. هم چنین ر.ک: سنن ابی داود: ۲ / ۲۴۷ / ش ۳۹۹۳؛ المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۲۳۴ و ۲۴۹؛ فتح الباری: ۸ / ۴۶۲.

۵۱۳. صحیح البخاری: ۶ / ۶۳؛ السنن الکبری (بیهقی): ۳ / ۲۲۷؛ فتح الباری: ۸ / ۴۹۲؛ التمهید: ۴ / ۲۷۸.

۵۱۴. الدر المنثور: ۶ / ۲۱۹. هم چنین ر.ک: کنز العمال: ۲ / ۵۹۲ - ۵۹۳ / ش ۴۸۰۸.

احزاب را می خوانی - یا این سوره را دارای چند آیه می دانی - ؟ گفتم: هفتاد و سه آیه. اَبی گفت: من دیدم که این سوره همسان بقره، بلکه بیشتر از آن آیه داشت و ما در این سوره می خواندیم: «الشیخ والشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة نکالاً من الله، و الله عزیز حکیم».<sup>۵۱۰</sup>

همچنین متقی هندی از زرّ بن حبیش روایت کرده است که گفت:

اَبی بن کعب گفت: ای زر، سوره احزاب را به چند آیه می خوانی؟ گفتم: هفتاد و سه آیه. گفت: این سوره با سوره بقره برابری می کرد یا حتی طولانی تر از آن بود.<sup>۵۱۶</sup>

۱-۲. حافظ سیوطی از عایشه چنین روایت کرده که گفت:

در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم سوره احزاب به دویست آیه می رسید؛ پس هنگامی که عثمان مصاحف را نوشت، جز به آنچه اکنون است دست نیافت.<sup>۵۱۷</sup>

۱-۳. سیوطی می گوید: بخاری در کتاب تاریخیش، از حذیفه چنین نقل کرده است:

سوره احزاب را بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم خواندم؛ پس از آنها هفتاد آیه را از یاد بردم که دیگر در جایی نیافتم.<sup>۵۱۸</sup>

از حدیث نخست چنین بر می آید که اَبی بن کعب بر این باور بوده که آیات افتاده شده سوره احزاب همچون آیه رجم، حقیقتاً بخشی از ما انزل الله و قرآن واقعی بوده و در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز قرائت می شده، تا آنکه برخی از آن آیات از میان می رود. حال پرسش این است که معنای از میان رفتن چیست؟ و چه زمان روی داده است؟  
اما حدیث نقل شده از عایشه پاسخ این پرسش را در بر دارد. از این روایت برداشت می شود که مراد اَبی بن کعب از واژه «رفع»، همان «اسقاط» بوده و زمان کاهش به هنگام قرآن نگاری عثمان روی داده است.

## ۲. احادیثی پیرامون نقصان سوره توبه

۲-۱. سیوطی روایت می کند:

---

۵۱۵. الدر المنثور: ۵ / ۱۷۹. هم چنین ر.ک: فتح القدير: ۴ / ۵۹. صاحب فتح القدير در انتها می گوید: «قال ابن كثير: وإسناده حسن».

۵۱۶. كنز العمال: ۲ / ۵۶۷ - ۵۶۸ / ش ۴۷۴۳.

۵۱۷. الإتيان في علوم القرآن: ۲ / ۶۶ / ش ۴۱۱۸؛ الدر المنثور: ۵ / ۱۸۰.

۵۱۸. الدر المنثور: ۵ / ۱۸۰.

ابن ابی شیبیه، طبرانی در معجم الاوسط، ابوالشیخ، حاکم و ابن مردویه روایت کرده اند که حذیفه رضی الله عنه می گوید: آنچه سوره توبه می نامند، سوره عذاب نام دارد. به خدا سوگند کسی را نیافتم جز آنکه از این سوره چیزی درباره او رسیده بود و اینان از این سوره، جز يك چهارم آنچه ما می خواندیم قرائت نمی کنند.<sup>۵۱۹</sup>

۲-۲. همچنان سیوطی آورده است:

ابو الشیخ از حذیفه روایت کرده که می گوید: يك سوم آن را نمی خوانند.<sup>۵۲۰</sup>

۲-۳. باز سیوطی روایت می کند:

ابو عبید، ابن منذر، ابو الشیخ و ابن مردویه، از سعید بن جبیر رضی الله عنه نقل می کنند که گفت: به ابن عباس گفتم: سوره توبه! گفت: توبه؟! نام آن فاضحه است. آن قدر در باره افرادی نازل شد که ما همه گمان بردیم که کسی از ما نماند جز آنکه در این سوره نام برده شد.<sup>۵۲۱</sup>

۲-۴. مانند آن از عمر بن خطاب نیز روایت شده است.<sup>۵۲۲</sup>

پس براساس دیدگاه برخی صحابه همچون عبد الله بن عباس، حذیفه بن یمان و عمر بن خطاب، آیات سوره توبه بیش از مقدار کنونی بوده است. دیدگاه این صحابه را پیشوایان بزرگ حدیثی و حافظان مشهور اهل سنت روایت کرده اند، افرادی همچون:

۱. ابوبکر بن ابی شیبیه، صاحب المصنف;

۲. حاکم نیشابوری، صاحب المستدرک علی الصحیحین;

۳. ابو القاسم طبرانی، صاحب معجم های سه گانه: کبیر، اوسط و صغیر;

۴. ابوبکر ابن مردویه اصفهانی;

۵. ابوبکر ابن منذر.

۳. سوره ای که در تعداد آیات و تندی شیبیه سوره توبه بود

---

۵۱۹. الدر المنثور: ۳ / ۲۰۸. هم چنین ر.ک: المعجم الأوسط: ۲ / ۸۶; مجمع الزوائد: ۷ / ۲۸. هیثمی در ادامه می نویسد: «رواه الطبرانی و رجاله ثقات».

۵۲۰. همان: ۳ / ۲۰۸.

۵۲۱. همان. هم چنین ر.ک: صحیح مسلم: ۸ / ۲۴۵.

۵۲۲. همان.

مسلم در صحیح خود و سیوطی در الدر المنثور از مسلم، ابن مردویه، ابو نعیم و بیهقی، از ابو موسی اشعری روایت کرده اند که وی به قراء بصره چنین گفت:

همانا ما سوره ای را قرائت می کردیم که در درازی و تندی، به مانند برائت بود؛ اما من آن را از یاد بردم و تنها این فراز در خاطرمان مانده که: «لو كان لابن آدم واديان من مال لايتغى واديا ثالثاً، و لا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب».<sup>۵۲۳</sup>

#### ۴. سوره ای همانند یکی از مسبحات

همان هایی که حدیث پیشین را از ابو موسی اشعری آورده اند، همچنین از او روایت کرده اند که گفت:

ما سوره ای را قرائت کرده که همسان یکی از مسبحات بود. آغازش چنین بود: **يَسْبِحُ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ... ;** پس من آن را از یاد بردم جز این فراز: «يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا ما لا تفعلون فتكتب شهادة في أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة».

#### ۵. پیرامون دو سوره خلع و حقد

حافظ سیوطی در کتاب الإتيان، از دو سوره به نامهای «حقد» و «خلع» یاد کرده و روایت می کند که این دو سوره، در مصحف أبي بن كعب و ابن عباس ثابت بوده و امیرالمؤمنین علیه السلام آن دو را به عبد الله بن غافقی آموزش داده است و عمر بن خطاب آن دو را در قنوت نماز می آورد و ابو موسی آن دو را قرائت می کرد.<sup>۵۲۴</sup> در قرآن کنونی از این دو سوره نشانی یافت نمی شود.

### نمونه های قسم دوم:

#### ۱- آیه «رجم»

در کتب شیعه و اهل سنت، روایاتی درباره آیه رجم و افتادنش از قرآن آمده است و علمای اهل سنت در کتب فقهی و باب حدود از آن یاد کرده اند. این حدیث نزد شیعیان در کتاب کافی، من لا یحضره

۵۲۳. صحیح مسلم: ۳ / ۱۰۰؛ الدر المنثور: ۱ / ۱۰۵.

۵۲۴. ر.ک: الإتيان في علوم القرآن: ۱ / ۱۷۸.

الفقيه و تهذيب روايت شده است و اهل سنت آن را در صحيح بخاری، صحيح مسلم، مسند أحمد، موطأ مالك و ديگر كتب آورده اند.

ليكن بايد گفت ريشه اين قضيه به عمر بن خطاب و صحابه پيرو او باز می گردد؛ از اين رو مرحوم خویی آنچه در منابع شيعه آمده است را حمل بر تقيه کرده اند.<sup>۵۲۵</sup>

گواه اين سخن، روايت فریقین از اميرالمؤمنین عليه السلام است که به هنگام شلاق خوردن «شراحه همدانیه» در روز پنج شنبه و سنگسار شدنش در روز جمعه فرمودند:

حَدَّثَنَا بَكْتَابُ اللَّهِ، وَرَجَمْتَهَا بَسْتَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛<sup>۵۲۶</sup>

به فرمان کتاب خدا حد جاری کردم و با استناد به سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سنگسارش کردم.

اگر حضرت اميرالمؤمنین عليه السلام رجم را بر گرفته از قرآن می دانست، آنچنان که عمر می داند، چنین سخنی نمی فرمود.

بنابراین، موضوع تحریف در اين مورد برای شيعه پایان می یابد؛ اما بحث پیرامون روایات اهل سنت در این باره باقی است. روایات آنان به قرار زیر است:

۱-۱. بخاری از عمر بن خطاب آورده است:

همانا خداوند محمد صلی الله علیه وآله وسلم را به حق برانگیخت و بر او کتاب را فرو فرستاد. پس از آنچه خداوند فرستاده است آیه رجم بوده که ما آن را خوانده، تعقل کرده و به یاد می سپردیم؛ از این رو خود رسول الله صلی الله علیه وآله سنگسار می کرد و ما نیز پس از ایشان انجام می دادیم. من ترس از آن دارم که زمانی دراز بگذرد و مردم بگویند: به خدا سوگند! ما در کتاب خدا آیه رجم را نیافتیم، پس ایشان با رها ساختن فریضه الهی، به گمراهی در افتند... سپس ما کتاب خدا را چنین قرائت می کردیم: «أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كَفَرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ أَوْ إِنَّ كَفَرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ».<sup>۵۲۷</sup>

باز از وی روايت شده است که گفت:

۵۲۵. ر.ك: مبانى تكملة المنهاج: ۱ / ۱۹۶.

۵۲۶. عوالي اللآلي: ۲ / ۱۵۲ / ش ۴۲۶ و ۳ / ۵۲۲ - ۵۵۳ / ش ۲۸؛ جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: ۴۱ / ۳۲۰؛ مسند أحمد:

۱ / ۱۴۰؛ سنن النسائي: ۴ / ۲۶۹ - ۲۷۰ / ش ۷۱۴۱؛ المستدرک على الصحيحين: ۴ / ۳۶۵ و منابع ديگر.

۵۲۷. صحيح البخاري: ۸ / ۲۶.



خداوند محمّد را برانگیخت ... و سنگسار هر زنا کار محصنی از مردان و زنان به هنگام اقامه بینه، در کتاب خدا حق است.<sup>۵۲۸</sup>

این حدیث را مسلم بن حجاج در صحیح خود<sup>۵۲۹</sup> و احمد بن حنبل - پیشوای حنابله - در مسندش<sup>۵۳۰</sup> روایت کرده اند.

مالك بن انس از سعید بن مسیب (از بزرگان تابعان) از عمر چنین روایت کرده است:

بترسید از آنکه به خاطر آیه رجم به نابودی گرفتار آمده و بگوید ما در کتاب خدا این دو حد را نیافتیم. همانا رسول خدا خود سنگسار کرد و ما نیز انجام دادیم. سوگند به آنی که جانم به دست اوست، اگر چنین نبود که مردم می گفتند عمر چیزی را بر قرآن افزود، هر آینه می نوشتم «الشیخ و الشیخة فارجموهما البتّة» و ما این را قرائت می کردیم.<sup>۵۳۱</sup>

این حدیث را احمد بن حنبل در مسندش<sup>۵۳۲</sup> و حافظ جلال الدین سیوطی از عبد الرزاق، احمد و ابن حبان روایت می کنند که به زودی متن آن خواهد آمد.

همچنین سیوطی می گوید:

ابن اشته در المصاحف از لیث بن سعد روایت کرده که می گوید: نخستین کسی که قرآن را گرد آورد ابوبکر بود و آنکه نوشت زید بود ... و عمر آیه رجم را آورد، اما در قرآن نوشت، زیرا در این سخن تنها بود.<sup>۵۳۳</sup>

تمامی این روایات از عمر نقل شده است، از این رو می توان اینگونه برداشت نمود که وی یقین داشته آیه رجم بخشی از قرآن بوده است، جز آنکه نه ابوبکر و نه کسان پس از او آن را به قرآن نیافزودند؛ چرا که عمر در این سخن تنها بود و اگر صحابه دیگری به آن گواهی می داد، هر آینه نوشته می شد. این سخن را محدثان آشکار کرده اند. حافظ ابن حجر در فتح الباری می گوید:

عمر این آیه را به مصحف نیافزود، چون در این نظر تنها بود.<sup>۵۳۴</sup>

---

۵۲۸. همان.

۵۲۹. ر.ک: صحیح مسلم: ۵ / ۱۱۶.

۵۳۰. مسند احمد: ۱ / ۴۰ و ۵۵.

۵۳۱. الموطأ: ۲ / ۸۲۴ / ش ۱۰. هم چنین ر.ک: السنن الكبرى (بیهقی): ۸ / ۲۱۳؛ فتح الباری: ۱۲ / ۱۲۷؛ الإسنکوار: ۷ / ۴۸۸؛ کنز

العمال: ۵ / ۴۳۲ / ش ۱۳۵۲۳ و منابع دیگر.

۵۳۲. ر.ک: مسند احمد: ۱ / ۳۶ و ۴۳.

۵۳۳. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۶۳ / ش ۷۶۱.

۵۳۴. فتح الباری: ۱۳ / ۱۴۰. هم چنین ر.ک: عمدة القاری: ۲۴ / ۲۴۸.

اگر این آیه منسوخ بود، حتی با گواه همه صحابه نیز افزایش روا نبود.

۱-۲. ابن ماجه از عایشه روایت کرده که می گوید:

آیه رجم و رضاع کبیر بیش از ده بار نازل شد که در صحیفه ای زیر تخت من قرار داشت. آن هنگام که

رسول خدا رحلت کرد و ما به سوگ او مشغول بودیم، بزی آن را خورد!<sup>۳۵</sup>

۱-۳. جلال الدین سیوطی از ابو عبید، از ابوامامة بن سهل چنین روایت کرده است:

خاله او گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آیه رجم را بر ما چنین خواند: «الشیخ والشیخة

فارجموهما البتة بما قضا من اللذة».<sup>۳۶</sup>

۱-۴. همچنین سیوطی از گروهی از محدثان، از ابی بن کعب روایت کرده است که او بر این باور

بود که آیه رجم بخش حقیقی قرآن بوده است. متن روایت در بحث پیرامون سوره احزاب گذشت.

ما به خاطر کوتاه کردن سخن، به همین شمار از احادیث آیه رجم بسنده کردیم. از همین مقدار نیز

نمایان شد که گروهی از صحابه آشکارا از قرائت و به یاد سپردن این آیه سخن گفته اند و عمر نسبت به

دیگر صحابه، بر این آیه اصرار بیشتری می کرده است. این صحابه عبارت اند از:

۱. عمر بن خطاب;

۲. ابی بن کعب;

۳. عایشه دختر ابو بکر;

۴. خاله ابو امامة بن سهل.

بلکه از حدیث عایشه این گونه استفاده می شود که این آیه، حتی پس از رحلت رسول

خدا صلی الله علیه وآله نیز در زمره آیات قرآن شمرده می شده است که به زودی در این باره سخن خواهیم

گفت.

این احادیث در کتاب های زیر آمده است:

۱. صحیح بخاری;

---

۵۳۵. سنن ابن ماجه: ۱ / ۶۲۵ - ۶۲۶ / ش ۱۹۴۴. هم چنین ر.ک: المحلی: ۱۱ / ۲۳۶; تأویل مختلف الحديث: ۲۸۸ - ۲۸۹; مسند ابی یعلی: ۸ / ۶۴ / ش ۴۵۸۸; المعجم الأوسط: ۸ / ۱۲; سنن الدارقطني: ۴ / ۱۰۵ / ش ۴۳۳۰; معرفة السنن والآثار: ۶ / ۹۱ / ش ۴۷۲۹ و منابع دیگر.

۵۳۶. الإقتان في علوم القرآن: ۲ / ۶۷ / ش ۴۱۲۰. هم چنین ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۴ / ۳۵۹; السنن الکبری (نسائی): ۴ / ۲۷۰ / ش ۷۱۴۶ و ش ۷۱۴۷; المعجم الکبیر: ۲۴ / ۳۵۰ و منابع دیگر.

۲. صحیح مسلم;

۳. مسند احمد;

۴. موطأ مالك;

۵. سنن ابن ماجه;

۶. الإتيان في علوم القرآن از حافظ سيوطي و منابع ديگر.

۲- آيه «رغبة»

گروهی از صحابه بر این باورند که آیه «لا ترغبوا عن آباءكم فإنه كفر بكم أن ترغبوا عن آباءكم» - یا نزدیک به این عبارات - بخشی از قرآن بوده و از آن حذف شده است. ما این را آیه «رغبة» نام نهادیم. روایات این آیه به قرار زیر است:

۲-۱. بخاری در صحیح خود، در حدیثی از عمر بن خطاب - که پیش از این نیز گذشت - آورده

است:

ما برخی از آیات قرآن را این گونه قرائت می کردیم: «أن لا ترغبوا عن آباءكم فإنه كفر بكم أن ترغبوا عن آباءكم أو أن كفر بكم أن ترغبوا عن آباءكم».<sup>۵۳۷</sup>

۲-۲. سیوطی می گوید: ابن ضریس از ابن عباس چنین روایت کرده که می گوید:

ما چنین قرائت می کردیم: «لا ترغبوا عن آباءكم فإنه كفر بكم» و «إن كفر بكم أن ترغبوا عن آباءكم».<sup>۵۳۸</sup>

۲-۳. همچنين جلال الدين سيوطي می گوید که طیالسی، طبرانی و ابو عبید، از عمر بن خطاب چنین

روایت کرده اند که گفت:

ما می خواندیم: «لا ترغبوا عن آباءكم فإنه كفر بكم» سپس عمر به زید بن ثابت گفت: ای زید، آیا

چنین بوده است؟ زید گفت: آری.<sup>۵۳۹</sup>

---

۵۳۷. صحیح البخاری: ۸ / ۲۶. هم چنین ر.ك: مسند أحمد: ۱ / ۴۷ و ۵۵: المصنف (صنعانی): ۵ / ۴۴۱ و ۹ / ۵۰ / ش ۱۶۳۱۱;  
المصنف (ابن أبي شيبة): ۸ / ۵۷۰; صحیح ابن حبان: ۲ / ۱۴۷ و ۱۵۴; التمهيد: ۴ / ۲۳۶; كنز العمال: ۲ / ۵۹۶ / ش ۴۸۱۸ و ۵ /  
۴۲۹ / ش ۱۳۵۱۲; تفسير ابن كثير: ۳ / ۴۷۶; تاريخ مدينة دمشق: ۲۰ / ۲۸۱; تاريخ الطبري: ۲ / ۴۴۵ - ۴۴۶.

۵۳۸. الدر المنثور: ۱ / ۱۰۶.

۵۳۹. همان.

از این روایات در می یابیم که گروهی از صحابه همچون عمر بن خطاب، عبد الله بن عباس و زید بن ثابت، بر این باور بوده اند که آیه «رغبة» جزئی از قرآن بوده است و ما این روایات را از بخاری و سیوطی نقل کردیم که سیوطی نیز از گروهی از حافظان اهل سنت همچون:

۱. عبد الرزاق بن همام،

۲. احمد بن حنبل،

۳. ابوالقاسم طبرانی،

۴. ابو عبید قاسم بن سلام،

۵. ابو عبد الله ابن ضریس،

۶. ابو ولید طیالسی و

۷. ابن حبان - صاحب صحیح - روایت کرده است.

۳- آیه «لو كان لابن آدم واديان»

روایات این آیه به این قرار است:

۳-۱. مسلم بن حجاج در صحیح خود، از ابو ألسود، از پدرش چنین روایت کرده که می گوید:

ابو موسی اشعری به سوی قراء بصره برانگیخته شد. سیصد نفر بر او وارد شده و به قرائت پرداختند. آن گاه گفت: شما بهترین اهل بصره و قراء ایشان هستید؛ از این رو قرآن را تلاوت کنید مبادا زمان بر شما طولانی شده و قلبهایتان سخت گردد، همانگونه که قلب های پیشینیان سخت شد. همانا ما سوره ای را قرائت می کردیم که در درازی و تندی به مانند سوره برائت بود. من آن را جز فرازی از یاد برده ام، آن فراز چنین است: «لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغو وادياً ثالثاً، و لا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب».<sup>۵۴۰</sup>

۳-۲. جلال الدین سیوطی می گوید: ابو عبید، احمد، طبرانی در اوسط و بیهقی در شعب الایمان از ابو

واقد لیثی روایت کرده اند که گفت:

هر گاه بر پیامر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وحی نازل می شد، نزد ما می آمد و آنچه وحی شده بود را

به ما آموزش می داد. وی گفت: روزی نزد ایشان آمدم فرمودند: همانا خداوند می فرماید: «إنا أنزلنا

۵۴۰. صحیح مسلم: ۳ / ۱۰۰. هم چنین ر.ك: معالم التنزيل في تفسير القرآن: ۴ / ۲۹۷; تفسير القرطبي: ۱۸ / ۷۸; تهذيب الكمال: ۳۳ /

۲۳۴ / ش ۷۳۰۵.

المال لإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، ولو أنّ لابن آدم وادياً لأحبّ أن يكون إليه الثاني، ولو كان له الثاني لأحبّ أن يكون إليهما ثالث، ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب، ويتوب الله على من تاب».<sup>٥٤١</sup>

٣-٣. همچنين حافظ سيوطی می گوید: ابو داوود، احمد بن حنبل، ابو يعلى و طبرانی از زيد بن ارقم روایت کرده اند که گفت:

ما در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم چنین قرائت می کردیم: «لو كان لابن آدم واديان من ذهب و فضة لابتغى الثالث، ولا يملأ بطن ابن آدم إلا التراب، ويتوب الله على من تاب».<sup>٥٤٢</sup>

٣-٤. باز سيوطی می گوید: ابو عبید و احمد از جابر بن عبد الله روایت کرده اند که گفت:

ما چنین قرائت می کردیم: لو أنّ لابن آدم ملء واد مالا لأحبّ إليه مثله، ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب، و يتوب الله على من تاب.<sup>٥٤٣</sup>

٣-٥. سيوطی در جایی دیگر می نویسد: بزار و ابن ضريس از بریده روایت کرده اند که گفت:

شنيدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم در نماز چنین می خواند: «لو أنّ لابن آدم...».<sup>٥٤٤</sup>

٣-٦. همچنين می گوید: ابن انباری از ابوذر چنین نقل کرده است که می گفت:

در قرائت ابی بن کعب آمده: «ابن آدم لو أعطى وادياً...».<sup>٥٤٥</sup>

٣-٧. همچنين می گوید: احمد، ترمذی و حاکم - که ترمذی و حاکم آن را صحیح دانسته اند - از أبي بن کعب چنین روایت کرده اند:

همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند مرا فرمان داد تا بر تو قرآن را قرائت کنم (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ). پس در این آیه خواندند: «ولو أنّ ابن آدم سأل وادياً من مال...».<sup>٥٤٦</sup>

ابن اثیر نیز این حدیث را از ترمذی روایت کرده است.<sup>٥٤٧</sup>

---

٥٤١. الدر المنثور: ١ / ١٠٥.

٥٤٢. همان.

٥٤٣. همان.

٥٤٤. همان.

٥٤٥. همان.

٥٤٦. همان: ٦ / ٣٧٨.

٥٤٧. ر.ک: جامع الأصول: ٢ / ٥٠٠ / ش ٩٧٢.

روایت در این باره بسیار است؛ ولی ما به همین تعداد از احادیث بسنده می‌کنیم. اما باید یاد آور شد که حدیث نخست از صحیح مسلم، آشکارا می‌رساند که ابوموسی اشعری سوره کاملی از قرآن را حفظ کرده و سپس جز همین آیه، بقیه را از یاد برده است.

ما از این روایات درمی‌یابیم که صحابه ای که نام آنها در زیر خواهد آمد، بر این باور بوده اند که این آیه بخشی از قرآن بوده است. حتی ابن مسعود این آیه را در مصحف خود ثبت نموده و ابی بن کعب آن را قرائت کرده و ابو واقد یادآور شده که پیامبر این آیه را به او آموزش داده است. این صحابه عبارت اند از:

۱. ابو موسی اشعری؛

۲. ابو واقد لیثی؛

۳. زید بن ارقم؛

۴. جابر بن عبد الله؛

۵. بریده بن عبد الله؛

۶. ابی بن کعب؛

۷. عبد الله بن مسعود.

و ما این احادیث را از افراد زیر نقل کردیم:

۱. مسلم بن حجاج، صاحب صحیح؛

۲. ابن اثیر، صاحب جامع الأصول؛

۳. راغب اصفهانی، صاحب محاضرات؛

۴. حافظ سیوطی که وی از گروهی از حافظان هم چون:

۴-۱. حاکم ابو عبد الله نیشابوری، صاحب مستدرک؛

۴-۲. ابو یعلی احمد بن علی موصلی، صاحب مسند؛

۴-۳. أحمد بن حنبل، صاحب مسند و یکی از پیشوایان چهارگانه فقهی اهل سنت؛

۴-۴. أبو القاسم طبرانی، صاحب معجم های سه گانه؛

۴-۵. أبو بکر بیهقی، صاحب السنن الکبری؛

۴-۶. أبو بکر بزار، صاحب مسند؛

۴۷. أبو عیسیٰ ترمذی، صاحب سنن (یکی از صحاح ستّة) روایت کرده است.

#### ۴- آیه جهاد

جلال الدین سیوطی از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است:

عمر به عبد الرحمن بن عوف گفت: آیا در آنچه بر ما نازل شده، آیه «أَنْ جَاهِدُوا كَمَا جَاهَدْتُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» را نیافتی؟ من نیافتم! گفت: این آیه از قرآن افتاده است.<sup>۵۴۸</sup>

در این حدیث، نام دو فرد از بزرگان صحابه برده شده است: نخست عمر بن خطاب و دیگری عبد الرحمن بن عوف. این دو بر این باور بودند که این آیه بخشی از ما انزل الله و قرآن حقیقی بوده است. سپس از این که گفته اند «از قرآن افتاده...»، آشکار می شود که آنان چنین می پنداشته اند که این آیه پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز موجود بوده، و پس از آن افتاده است.

#### ۵- آیه متعه

این آیه همان سخن خداوند است که می فرماید: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ). روایات اهل سنت از برخی صحابه نقل شده که این آیه را چنین قرائت می کردند: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ (إِلَى أَجَلٍ) ...). برخی صحابه در مصحف های خود اینگونه نوشته بودند و از ابن عباس روایت شده که می گوید:

به خدا سوگند چنین نازل شد.

حاکم نیشابوری در مستدرک، این حدیث را از راههای گوناگونی روایت کرده و صحیح می شمارد.<sup>۵۴۹</sup> در تفسیر کبیر آمده است: همانا ابی بن کعب و ابن عباس چنین قرائت می کردند و صحابه دیگر نیز آن دو را از این کار باز نداشتند.<sup>۵۵۰</sup>

زمخشری می گوید:

۵۴۸. الإیتقان فی علوم القرآن: ۶۸ / ۲؛ الدر المنثور: ۱ / ۱۰۶.

۵۴۹. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۰۵.

۵۵۰. تفسیر الرازی: ۱۰ / ۵۱ - ۵۲.

از ابن عباس روایت شده است که گفت: این آیه از محکّمات است - یعنی نسخ نگردیده - و می خواند:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى. و روایت شده که ابن عباس به هنگام فرا رسیدن مرگش، از

این سخن بازگشته و گفت: خداوندا، از سخنم درباره متعه و صرف به سوی تو توبه می کنم.<sup>۵۵۱</sup>

حافظ ابن حجر در تخریجش می گوید:

اما در باره بازگشت وی از سخنش پیرامون آیه متعه باید گفت که ترمذی این خبر را با سندی ضعیف

روایت کرده است. اما سخن ابن عباس که گفته است «خدا یا از سخنم در باره آیه متعه توبه می کنم»

را در جایی نیافتم.

هنگامی که به این سخنان مشروع بودن متعه و عمل مسلمین به آن - حتی در زمان عمر بن

خطاب که از آن باز داشته و بر انجام دهنده اش وعده کیفر داده بود - افزوده شود، به یقین می توان

گفت که آیه، همانگونه که احادیث به این مطلب تصریح دارد، این گونه نازل شده بود و افتادن «إلى

أجل»، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روی داده است.

#### ۶- آیه «صلوات بر پیامبر»

جلال الدین سیوطی از حمیده دختر ابو یونس روایت کرده که گفت:

پدرم - که هشتاد سالش بود - از مصحف عایشه برای من چنین می خواند: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ

عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) - و علی الذین یصلّون الصفوف الأوّل

- وی می گفت: این قرائت پیش از آن بود که عثمان مصحف ها را دگرگون سازد.<sup>۵۵۲</sup>

از این حدیث بر می آید که در مصحف عایشه، این افزایش ثبت بوده و به ظاهر این آیه را از

پیامبر شنیده و سپس در مصحفش نگاشته است و این مصحف تا زمان عثمان بن عفان باقی بوده و

مردم به شکلی فراگیر آن را تلاوت می کرده اند، تا آنکه عثمان به تغییر مصحف ها بر می خیزد و پس از

آن، این زیادی از آیه می افتد. از این حدیث به دست می آید عایشه و کسانی که مصحف او را

می خوانده اند - از آنها ابو یونس است که در هشتاد سالگی بر دخترش چنین قرائت کرده است - بر این

باورند که این زیادی، بخش حقیقی قرآن بوده است.

۵۵۱. الکشاف: ۱ / ۵۱۹.

۵۵۲. الإیتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۶۷ / ش ۴۱۲۱.



## ۷- آیه شهادت

مسلم بن حجاج در صحیح خود، از ابو موسی اشعری روایت کرده - همان حدیثی که پیش از این یاد آور شدیم - که وی می گوید:

ما پیش از این سوره ای را می خواندیم که شبیه یکی از مسبحات بود. پس آن را من از یاد برده ام جز این آیه: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ فَتُكْتَبَ شَهَادَةٌ فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».<sup>۵۵۳</sup>

از آن رو که این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده است، پس از منظر اهل سنت حدیث صحیح است و از آن بر می آید که ابو موسی اشعری، سوره درازی را به یاد داشته و قرائت می کرده است و پس از آن، تمام سوره را جز يك آیه، از یاد برده است. زیادی «فَتُكْتَبَ شَهَادَةٌ فِي أَعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» است که در قرآن کنونی یافت نمی شود.

## ۸- آیه ولایت نبی اکرم

۱. سیوطی می گوید: فریابی، ابن مردویه، حاکم و بیهقی در سننش از ابن عباس روایت کرده اند که وی این آیه را چنین قرائت می کرد: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ - وَهُوَ أَبُو لَهُمْ - وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ».<sup>۵۵۴</sup>

۲. باز سیوطی می گوید: سعید بن منصور، اسحاق بن راهویه، ابن منذر و بیهقی از مجالد روایت کرده اند که گفت:

عمر بن خطاب با فردی روبرو شد که مصحفی را چنین قرائت می کرد:  
(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) - وَهُوَ أَبُو لَهُمْ - گفت ای پسر، آن آیه را پاک کن. گفت این مصحف ای بن کعب است. پس عمر به سوی اُبی روانه شد و آن را از او درخواست کرد. پس گفت: همانا قرآن مرا به خود مشغول کرده، و معامله تو را در بازار.<sup>۵۵۵</sup>

پس بر اساس دیدگاه دو صحابی بزرگ، به نصِ عبد الله بن عباس و اُبی بن کعب، عبارت «وهو أبُّ لهم» بخشی از قرآن بوده است. حتی به گونه ای این امر را مسلم می دانسته اند که وقتی عمر به سوی

۵۵۳. صحیح مسلم: ۳ / ۱۰۰.

۵۵۴. الدر المنثور: ۵ / ۱۸۳.

۵۵۵. همان.

أبي رفته و بر او اعتراض می کند، ابی در پاسخ می گوید: «همانا قرآن مرا به خود مشغول کرده و معامله تو را در بازار».

همچنین از این حدیث بر می آید مردم مصحف ابی بن کعب را خوانده و به درستی آن باور داشته اند، به گونه ای که هنگامی عمر به غلام گفت: این آیه را پاك كن، در پاسخ شنید: این مصحف ابی بن کعب است.

سیوطی این روایت را از عالمان بزرگ زیر روایت کرده است:

۱. عبد الرزاق بن همام صنعانی;
۲. سعید بن منصور، صاحب سنن;
۳. اسحاق بن راهویه استاد بخاری، مسلم و دیگران;
۴. حاکم نیشابوری، صاحب مستدرک;
۵. فریابی استاد احمد، بخاری و دیگران;
۶. ابوبکر بن مردویه اصفهانی;
۷. ابو بکر بیهقی، صاحب سنن کبری;
۸. ابوبکر بن منذر;
۹. ابن ابی شیبه;
۱۰. ابن جریر طبری;
۱۱. ابن ابی حاتم;

۹. آیه «رضاعة الكبير عشرًا»

ابن ماجه از عایشه روایت کرده است که گفت:

آیه رجم و رضاع کبیر بیش از ده بار نازل شد که در صحیفه ای زیر تخت من قرار داشت. آن هنگام که

رسول خدا رحلت کرد و ما به سوگ او مشغول بودیم، بزی آن را خورد!<sup>۵۰۶</sup>

دیگران نیز این خبر را روایت کرده اند.<sup>۵۰۷</sup>

---

۵۰۶. سنن ابن ماجه: ۱ / ۶۲۵ - ۶۲۶ / ش ۱۹۴۴.

۵۰۷. از جمله ر.ك: مسند أبي يعلى: ۸ / ۶۴ / ش ۴۵۸۸; المعجم الأوسط: ۸ / ۱۲; سنن الدارقطني: ۴ / ۱۰۵ / ش ۴۳۳۰; معرفة السنن والآثار: ۶ / ۹۱ / ش ۴۷۲۹ و منابع دیگر.

بر اساس ظاهر روایت، این آیه به عنوان بخشی از قرآن بوده و تا هنگام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرائت می شده است و این سخن می طلبد که این آیه در قرآن آمده و منسوخ می بود، به هنگام گرد آوریش حفظ می شده است.

۱۰. آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...)

سیوطی می گوید:

ابن مردویه از ابن مسعود روایت کرده است که گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین می خواندیم: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) - إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ - (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).<sup>۵۵۸</sup>

در کتب شیعه نیز این روایت از طرق اهل سنت وارد شده است. شاید وجود این گونه اضافات در مصحف ابن مسعود، سبب شده تا اهل سنت مصحف او را رها کرده و مصرند بر اینکه این مصحف از او گرفته و از بین برده اند.

آیه «حمية»،<sup>۵۵۹</sup> آیه (كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ)،<sup>۵۶۰</sup> آیه «المحافظة على الصلوات»،<sup>۵۶۱</sup> آیه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ...)، و دو آیه دیگر که از مصحف افتاده اند و روایت «تعداد حروف قرآن»<sup>۵۶۲</sup> نیز در همین راستا قرار می گیرند.

---

۵۵۸. الدر المنثور: ۲ / ۲۹۸.

۵۵۹. ر.ك: الدر المنثور: ۶ / ۷۹.

۵۶۰. همان: ۵ / ۱۹۲.

۵۶۱. ر.ك: فتح الباری: ۸ / ۱۴۷.

۵۶۲. ر.ك: الإتيان في علوم القرآن: ۲ / ۶۶ / ش ۴۱۱۷; الدر المنثور: ۱ / ۱۰۶.

## احادیث چگونگی گرد آوری قرآن

از جمله روایاتی که بر نقصان قرآن صحّه گذارده و شبهاتی پیرامون تحریف قرآن بر می انگیزد، احادیثی است که در چگونگی گرد آوری قرآن وارد شده. این روایات در تعداد بسیار و به لحاظ سند معتبر می باشند که به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱. سیوطی از زید بن ثابت روایت کرده است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کرد، در حالی که چیزی از قرآن گرد آوری نشده بود.<sup>۵۶۳</sup>

۲. بخاری با سند خود از زید بن ثابت روایت کرده است که می گوید:

ابوبکر مقتل اهل یمامه را برای من فرستاد. آن هنگام که عمر نزد وی بود، ابوبکر گفت: عمر نزد من آمد و گفت: در جنگ یمامه شمار بسیاری از قراء کشته شدند و من می ترسم کشته شدن قراء در جنگ های گوناگون، سبب شود تا بسیاری از [آیات] قرآن از بین رود. من معتقدم که تو باید به گرد آوری قرآن فرمان دهی. به عمر گفتم: چگونه کاری را انجام دهم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را وا گذاشته؟ عمر گفت: به خدا سوگند این کار خوب است. پس همیشه برای این کار عمر به من مراجعه می کرد تا اینکه خداوند در این باره به من شرح صدر داد و نظر عمر را پذیرفتم! زید می گوید: ابوبکر گفت: تو مرد جوان و عاقلی هستی و ما به تو اعتماد داریم. تو پیش از این کاتب وحی بودی؛ پس بگرد و قرآن را جمع آوری کن. به خدا سوگند که اگر مرا به جابجایی کوهی از کوهها وامی داشت، سنگین تر از فرمان به جمع قرآن نبود. گفتم: کاری کنید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نکرد؟ گفت: به خدا سوگند این کار خوب است، پس ابوبکر همیشه به من مراجعه می کرد تا آنکه خدا به من شرح صدی داد که پیش از من به ابوبکر و عمر داده بود! پس به دنبال قرآن گشتم و آن را از روی جریده های نخل و سنگهای صاف و ظریف و سینه مردان گرد آوردم، تا آنکه آخر سوره توبه را تنها نزد ابو خزمه انصاری یافتم که (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) - تا پایان سوره برائت - . پس این مصحف ها نزد ابوبکر بود تا آنکه در گذشت. سپس

تا زمان حیات عمر نزد وی نگهداری می شد و پس از وی نیز نزد حفصه دختر عمر بود.<sup>۵۶۴</sup>

۳. بخاری با سند خود از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

۵۶۳. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۱ / ۱۶۰ / ش ۷۴۵. هم چنین ر.ك: فَتْحُ الْبَارِي: ۹ / ۹ / تَفْسِيرُ الطَّبْرِيِّ: ۱ / ۴۶ / ش ۵۳.

۵۶۴. صَحِيحُ الْبَخَارِيِّ: ۶ / ۹۸ - ۹۹ / ۸ و ۱۱۹. هم چنین ر.ك: السَّنَنِ الْكُبْرَى (بِيهَقِي): ۲ / ۴۱; السَّنَنِ الْكُبْرَى (نَسَائِي): ۵ / ۷ - ۸ /

ش ۷۹۹۵; مَسْنَدُ أَبِي يَعْلَى: ۱ / ۹۱ - ۹۲; صَحِيحُ ابْنِ حِبَّانَ: ۱۰ / ۳۶۰ و منابع دیگر.

حذیفة بن یمان پس از جنگ آذربایجان و فتح ارمنستان که با عراقی ها رفته بود، به مدینه آمد و بر عثمان وارد شد. حذیفة به دلیل اختلاف قرائت قرآن که در جنگ و کوفه دیده بود، صدای خود را بلند کرده و شکایت خود را به وی نمود. به عثمان گفت: ای امیرالمؤمنین! این امت را قبل از آنکه مانند یهود و نصارا در کتابشان اختلاف نمایند دریاب. عثمان به سوی حفصه دختر عمر بن خطاب فرستاد و گفت که قرآن جمع آوری شده توسط ابوبکر و عمر را برای او بفرست. حفصه آن مصحف را برای عثمان فرستاد. عثمان به زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام امر کرد که از روی آن بنویسند. اینان نوشتند. عثمان گفت: اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به زبان قریش بنویسید، زیرا قرآن به زبان آنان نازل شده است. پس چنان کردند و قرآن را در چند مصحف نوشتند و به عثمان تحویل دادند. عثمان مصحف حفصه را پس فرستاد و مصاحف جدید را به شهرهای بزرگ اسلامی فرستاد و امر کرد که جز این مصحف ها، باقی مصاحف را بسوزانند.<sup>۵۶۵</sup>

۴. ابن ابی داوود روایت کرده است:

ابوبکر به عمر و زید گفت: بر در مسجد بنشینید و هر کسی با دو شاهد چیزی از قرآن را آورد، بنویسید.<sup>۵۶۶</sup>

۵. باز همو روایت کرده است:

عمر درباره آیه ای از آیات قرآن پرسش کرد. گفته شد: این آیه نزد فلانی بود که در جنگ پیامه کشته شد. پس گفت إنا لله و به جمع آوری قرآن فرمان داد. و او نخستین کسی بود که قرآن را گرد آورد.<sup>۵۶۷</sup>

۶. باز ابن ابی داوود با اسناد خود از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود:

کسی که بیشترین پاداش را در گرد آوری قرآن دارد ابوبکر است. همانا او نخستین کسی بود که قرآن را جمع کرد.<sup>۵۶۸</sup>

**شبهات برخاسته از این احادیث**

تاکنون بخشی از روایات چگونگی گرد آوری قرآن را یادآور شدیم. هر که درصدد این است که بیش از این بجوید، به ابواب گرد آوری قرآن و دیگر ابواب مناسب در صحاح و دیگر کتب اهل سنت همچون

---

۵۶۵. صحیح البخاری: ۶ / ۹۹. هم چنین ر.ک: سنن الترمذی: ۴ / ۳۴۷ - ۳۴۸ / ش ۵۱۰۲; مسند ابی یعلی: ۱ / ۹۲ - ۹۳ / ش ۹۲;  
الریاض النضرة: ۳ / ۳۲ - ۳۳; کنز العمال: ۲ / ۵۸۱ / ش ۴۷۷۵ و منابع دیگر.  
۵۶۶. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۶۳ / ش ۷۰۶; الدر المنثور: ۳ / ۲۹۶; فتح الباری: ۹ / ۱۲; کنز العمال: ۲ / ۵۷۳ / ش ۴۷۵۴.  
۵۶۷. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۶۲ / ش ۷۵۳; فتح الباری: ۹ / ۱۰.  
۵۶۸. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۶۱ / ش ۷۵۰; فتح الباری: ۹ / ۱۰; کنز العمال: ۲ / ۵۷۲ / ش ۴۷۵۳.

کنز العمال و الإقتان مراجعه کند. بر پایه این احادیث، شبهاتی پیرامون قرآن پدیدار می‌گردد که به برخی از این شبهات می‌پردازیم:

## شبهه یکم

### گرد آوری قرآن پس از رحلت پیامبر

از این روایات بر می‌آید که قرآن تا پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم گرد آوری نشده بود. در یکی از این روایات زید بن ثابت در پاسخ به درخواست ابوبکر می‌گوید:

چگونه کاری را می‌کنید که پیامبر نکرد.

و در دیگری می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کرد، در حالی که چیزی از قرآن گرد آوری نشده بود. روایت عایشه هم گذشت که درباره برخی آیات می‌گفت: «آنها در صحیفه ای زیر تخت من قرار داشت. آن هنگام که رسول خدا رحلت کرد و ما به سوگ او مشغول بودیم، بزی آن را خورد». حال بر پایه این احادیث، اگر در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرآن به مانند امروز گرد آوری نشده بود و صحابه کسانی بودند که این کار را گردن گرفته و به جمع آوری قرآن پرداختند؛ پس بسیار محتمل خواهد بود که در این میان بخشی از قرآن از بین رفته باشد، بلکه برخی از روایات، آشکارا این از بین رفتن را تأیید می‌کند. در این هنگام تردید ایجاد می‌شود که آیا این قرآن کنونی، همه آنچه خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه وآله فرو فرستاده را در بر گرفته است یا خیر؟

### شبهه دوم: گرد آوری قرآن پس از کشته شدن حافظان قرآن

از دسته ای از روایات اهل سنت می‌توان چنین استفاده کرد که این جمع آوری پس از کشته شدن شمار فراوانی از حافظان در جنگ یمامه بوده است.<sup>۵۶۹</sup> برخی اصحاب ترسیدند که مبادا با کشته شدن آنان، برخی از بخشهای قرآن نیز از بین برود؛ از این رو به گرد آوری و تدوین آن پرداختند، چنانکه در یکی از این اخبار، به رویداد از میان رفتن آیه ای با کشته شدن یکی از حافظان اشاره شد.

این جریان به طور طبیعی، قرآن کنونی را با تردید و دودلی روبرو می‌کند.

---

۵۶۹. برای اطلاع بیشتر از این واقعه تاریخی ر.ک: تاریخ الطبری: ۲ / ۴۲۹ - ۵۴۱، جنگ یمامه.

شبهه سوم: گرد آوری قرآن از روی جریده های نخل و مانند آن و سینه مردان

در برخی روایات آشکار است که اصحاب، قرآن را از روی جریده های نخل، پوستها و سنگهای صاف و ظریف و از سینه مردانی که پس از جنگ یمامه باقی مانده بودند گرد آوری کرده اند؛ البته با این شرط که دو شاهد بر قرآن بودن آنها گواهی دهد. در حدیثی از زید آمده بود که گفت:

پس به دنبال قرآن گشتم و آن را از روی جریده نخل، سنگهای صاف و ظریف و سینه مردان گرد آوردم.

و در دیگری آمده بود:

از کسی نپذیر جز آنکه دو شاهد گواهی دهد.

از سویی می دانیم که تمامی مسلمین در دور نبودن اصحاب از خطا و لغزش با هم همراهند و روال طبیعی کار هم چنین می طلبد که اصحاب در هر حال نمی توانستند به همه آنچه در پی اش بوده اند دست یابند؛ بلکه دست کم احتمال اینکه بر برخی از آنچه از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیده اند نتوانند گواه و شاهد بیاورند، وجود دارد؛ بلکه می توان گفت این امر روی داده است، مانند عمر و آیه رجم که گفته اند:

همانا عمر آیه رجم را آورد، اما در قرآن نوشت؛ چرا که وی در این کار تنها بود و شاهی نداشت.

لیکن آنچه شگفت می نماید، رفتار زید است که به دلیل تنها بودن عمر در ادعای خود، از او نمی پذیرد. اما ادعای ابو خزمه انصاری را بی هیچ گواهی می پذیرد! آیا از دیدگاه وی، ابو خزمه جایگاهی بالاتر از عمر داشته است؟ در حالی که در نگاه او، عمر از خلفاء راشدین و یکی از ده نفری است که به او مزده بهشت داده اند!

شبهه چهارم: سوزاندن قرآنها به فرمان عثمان

در باره اینکه عثمان قرآنها را از میان برده اخبار متواتری رسیده است؛ بلکه می توان آن را از ضروریات تاریخ اسلام برشمرد.<sup>۷۰</sup> بی گمان این رویداد - با چشم پوشی از برخی جزئیات - موجب تردید در قرآن کنونی خواهد شد؛ زیرا ناسازگاری میان آن مصحفها و قرآن عثمان قطعی بوده است. از سویی، به چه دلیل باید قرآن وی بر دیگر قرآنها برتری داشته باشد؟ از کجا می توان اطمینان پیدا نمود که همه سوره ها و آیاتش متواتر بوده است؟ به ویژه پس از آگاهی از آنکه صاحبان مصحف، در علم قرآن از

زید بن ثابت فرهیخته تر و دانشمندتر بودند، به ویژه عبد الله بن مسعود که بخاری از او چنین روایت کرده است:

به خدا سوگند از زبان مبارك رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد و چند سوره را برگرفتم و به خدا سوگند، اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله می دانند که من آگاه ترین ایشان به کتاب خدایم.<sup>۵۷۱</sup>

ابو نعیم اصفهانی در ضمن شرح حال ابن مسعود، از وی روایت کرده که می گوید:

من از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله هفتاد سوره بر گرفتم، در حالی که زید بن ثابت کودکی در میان کودکان بود. و همچو منی آنچه از زبان رسول خدا گرفتم را رها سازم؟!<sup>۵۷۲</sup>

### سخنان صحابه و تابعان در حذف، دگرگونی، و خطا در قرآن

از لابلای اخبار و آثار اهل سنت آشکار می گردد که صحابه و تابعان، در باره گرد آوری قرآن از سوی عثمان بسیار سخن گفته اند. برخی از ایشان به خرده گیری از زید بن ثابت که به فرمان عثمان به گردآوری قرآن روی آورد، پرداخته اند و برخی به چگونگی گرد آوری قرآن انتقاد داشته اند و برخی مصحف دیگر صحابه را به خاطر فرهیختگی و دانش صاحبانش، بر قرآن عثمان برتری داده اند. آن قدر سخن و گفتگو پیرامون مصحف عثمان فراوان است که بر پایه آنچه اهل سنت روایت کرده اند، امیرالمؤمنین علیه السلام به دفاع از عثمان و قرآنش برخاسته اند. حافظ ابن حجر عسقلانی می گوید:

از عثمان روایت شده است که وی گرد آوری قرآن را با مشورت و همراهی صحابه انجام داده است. ابن ابی داوود با سند صحیح از سوید بن غفله روایت می کند که علی علیه السلام گفت: در باره عثمان جز به نیکی سخن نگویند! به خدا سوگند او این کار را انجام نداد جز با همراهی گروه بسیاری از ما. گفت: چه می گویند پیرامون این قرائت؟ به من رسیده است که برخی می گویند: قرائت من از قرائت تو بهتر است و این سخن به کفر بسیار نزدیک است. گفتم: چه می بینی؟ گفت: دیدم که مردم به گرد مصحف واحدی در آمده اند و من فرقه و ناسازگاری ای نمی بینم. گفتم: بله من هم نمی بینم.<sup>۵۷۳</sup>

---

۵۷۰. برای اطلاع بیشتر از این جریان ر.ک: فتح الباری: ۹ / ۱۸؛ عمدة القاری: ۲۰ / ۱۸ و منابع دیگر.

۵۷۱. صحیح البخاری: ۶ / ۱۰۲.

۵۷۲. حلیة الأولیاء: ۱ / ۱۲۵. هم چنین ر.ک: مسند أبی داود: ۵۴؛ البدایة والنهایة: ۱۴۹ - ۱۵۰.

۵۷۳. فتح الباری: ۹ / ۱۶.



همچنین دانشمندان و محدثان اهل سنت در نگاشته های خود، به دفاع از مصحف عثمان پرداخته اند به گونه ای که برخی از اهل سنت کتابی نوشته اند به نام الرد علی من خالف مصحف عثمان.<sup>۵۷۴</sup>

از ابن عمر روایت شده که گفت:

چه می دانی همه قرآن چیست؟ بخشهای فراوانی از قرآن از بین رفت.<sup>۵۷۵</sup>

از ابن مسعود روایت شده است که وی، نمی پسندید که زید بن ثابت قرآن را گرد آورد.<sup>۵۷۶</sup>

باز از وی روایت شده است که پس از آتش زدن مصحف ابن مسعود توسط عثمان، ابن مسعود همواره می گفت:

اگر من هم قدرت و توان آنها را داشتم، با مصحف آنها آن گونه می کردم که با مصحف من کردند.<sup>۵۷۷</sup>

از ابن عباس در باره سخن خداوند که فرموده (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا)، آمده است:

این از لغزش نویسنده بوده و درست آن است که «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا».<sup>۵۷۸</sup>

همچنین از ابن عباس درباره سخن خداوند که می فرماید: (أَفَلَمْ يَنْبَأْ) نقل شده که گفته است:

گمان می کنم نویسنده این آیه را با خواب آلودگی نوشته است.<sup>۵۷۹</sup>

باز از او درباره سخن خداوند (وَقَضَىٰ رَبُّكَ...) می گوید:

واو به صاد چسبیده است و شما می خوانید: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ...) [و آیه و وصی رَبُّكَ... است].<sup>۵۸۱</sup>

همچنین از او در باره قول خداوند که می فرماید: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً...)

نقل شده که گفته است:

این واو را گرفته و در اینجا قرار دهید: (وَالَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ...)<sup>۵۸۲</sup>.

---

۵۷۴. این کتاب توسط ابن انباری نگاشته شده است.

۵۷۵. الدر المنثور: ۱ / ۱۰۶؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۶۶.

۵۷۶. ربك: سنن الترمذی: ۴ / ۳۴۸؛ فتح الباری: ۹ / ۱۷؛ مسند أبي يعلى: ۱ / ۶۴؛ تفسیر القرطبی: ۱ / ۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۳ / ۳۹؛ سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۴۸۷ و منابع دیگر.

۵۷۷. محاضرات الأدباء: ۲ / ۱۰.

۵۷۸. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۵۴۱ / ش ۳۴۹۷. هم چنین ربك: المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۹۶؛ شعب الإيمان: ۶ / ۴۳۷؛ تفسیر الثوری: ۲۲۴ / ش ۷۲۳؛ تفسیر الطبری: ۱۸ / ۱۴۶؛ فتح القدر: ۴ / ۲۱.

۵۷۹. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۵۴۱ / ش ۳۴۹۸؛ الدر المنثور: ۴ / ۶۳؛ تفسیر السمرقندی: ۲ / ۲۲۸؛ تفسیر الثعلبی: ۵ / ۲۹۳؛ تفسیر الرازی: ۱۹ / ۵۳ و منابع دیگر.

۵۸۰. سوره انبیاء، آیه ۴۸.

۵۸۱. الدر المنثور: ۴ / ۱۷۰؛ فتح القدر: ۳ / ۲۱۹.

۵۸۲. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۵۴۲ / ش ۳۵۰۲؛ الدر المنثور: ۴ / ۳۲۰.

و از عایشه پس از ذکر آیه ای آمده است:

پیش از آنکه عثمان مصاحف را دگرگون سازد.<sup>۵۸۳</sup>

و او درباره سخن خداوند که می فرماید (إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ) و... (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... وَالصَّابِتُونَ ...)

می گوید:

ای پسر برادر! این کار نویسندگانی است که در کتاب لغزش داشته اند.<sup>۵۸۴</sup>

سیوطی گفته است که این اسناد بر اساس شرائط بخاری و مسلم صحیح شمرده می شود.

باز از او درباره سخن خداوند (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا ...) آمده است:

چنین نازل شده، ولی هجاء آن تحریف یافته است.<sup>۵۸۵</sup>

همچنین از او و از ابان بن عثمان درباره سخن خداوند که می فرماید: (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ) وارد شده

که می گویند:

این لغزشی از سوی نویسنده است.<sup>۵۸۶</sup>

از مجاهد و ربیع درباره سخن خداوند (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ ...) آمده است که گفته اند:

این از لغزش نویسنده است.

حافظ سیوطی می گوید:

عبد بن حمید، فریابی، ابن جریر و ابن منذر، از مجاهد در باره سخن خداوند (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ

النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ) روایت کرده اند که وی گفته است: این از لغزش نویسندگان

است و ابن مسعود چنین قرائت کرده: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ». ابن جریر از ربیع

روایت کرده که وی چنین قرائت کرده «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ». همچنین گفت: و ابی بن

کعب اینچنین قرائت می کرد.

از سعید بن جبیر در باره سخن خداوند (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ) آمده:

این خطایی از نویسنده است.<sup>۵۸۷</sup>

فخر رازی درباره سخن خداوند (إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ) گفته است:

---

۵۸۳. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۲ / ۶۷.

۵۸۴. همان: ۱ / ۵۳۶ / ش ۳۴۸۲؛ الدر المنثور: ۲ / ۲۴۶؛ تفسیر الطبری: ۶ / ۳۴.

۵۸۵. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۱ / ۵۳۶ / ش ۳۴۸۲؛ الدر المنثور: ۲ / ۲۴۶؛ تفسیر الطبری: ۶ / ۳۴.

۵۸۶. تفسیر الثعلبی: ۳ / ۴۱۴؛ تفسیر البغوی: ۱ / ۴۹۸.

۵۸۷. الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ: ۱ / ۵۳۷ / ش ۳۴۸۵.

قرائت مشهور چنین است: (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ). اما برخی این قرائت را رها کرده و به گونه های دیگری خوانده اند. یکی از آنها قرائت ابو عمرو و عیسی ابن عمر است که خوانده اند: (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ). گفته: این قرائت عثمان، عایشه، ابن زبیر، سعید بن جبیر و حسن بوده است ... و از عثمان روایت شده که او به قرآن نگاه کرد و گفت: در آن خطا می بینم، ولی عرب با زبان خود آن را اصلاح می کنند.<sup>۵۸۸</sup>

شگفت آنکه عثمان خود درباره مصحفی که خود گردآورده خرده می گیرد.

در روایت بغوی آمده که عثمان می گوید:

همانا در این مصحف لغزش است و عرب به زودی با زبانهای خود آنها را اصلاح می کند. به او گفته شد: آیا تو تغییر نمی دهی! گفت: آن را رها کنید، زیرا آن لغزش نه حرامی را حلال می کند و نه حلالی را حرام.<sup>۵۸۹</sup>

در الاتقان از عثمان وارد شده که گفته است:

اگر املا کننده قرآن از هذیل [یعنی شخصی غیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم] و نویسندگان آن از ثقیف بود [یعنی شاگردان ایشان و کاتب آن نیز غیر از صحابه می بودند]، برخی حروف [کلمات] این گونه کتابت نمی شد.<sup>۵۹۰</sup>

---

۵۸۸. تفسیر الرازی: ۲۲ / ۷۴.

۵۸۹. تفسیر البغوی: ۱ / ۴۹۸ - ۴۹۹.

۵۹۰. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۵۳۶ / ش ۳۴۸۳. همچنین ر.ک: تفسیر السمرقندی: ۲ / ۱۷۱.

## فصل دوم: راویان احادیث تحریف اهل سنت

احادیث تحریف اهل سنت را بیشتر اندیشمندان اهل سنت، چه محدثان و مفسران، و چه فقها و اصولیان، و چه متکلمان و دیگران روایت کرده اند؛ اما ما در این گفتار، تنها به یاد آوری راویانی بسنده کرده ایم که پیش از این روایاتشان - مستقیم و غیرمستقیم - آمد که به اختصار، شرح حالی از آنها ارائه می دهیم.<sup>۵۹۱</sup>

۱. مالک بن انس (م ۱۷۹). وی یکی از پیشوایان چهارگانه فقهی اهل سنت است. از او شافعی و گروهی که خطیب بغدادی آنها را در کتابی گرد آورده، روایت کرده اند. او نزد اهل سنت، استاد پیشوایان و پیشوای دار الهجرة است.

۲. عبد الرزاق بن همام صنعانی (م ۲۱۱). وی یکی از بزرگان اهل سنت است که احمد و گروهی از او روایت کرده اند.

۳. محمد بن یوسف بن واقد فریابی (م ۲۱۲). وی نیز یکی از پیشوایان عامه بوده و احمد و بخاری از او روایت کرده اند.

۴. أبو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴)، یکی از بزرگان اهل سنت و مورد اعتماد أبو داوود، ابن معین، احمد و دیگران بوده است.

۵. أبو ولید هشام بن عبد الملك باهلی طیالسی (م ۲۲۷) نیز یکی از اعلام اهل سنت است که احمد، بخاری و أبو داوود از او روایت کرده اند. احمد می گوید: «او امروز شیخ الإسلام است و کسی از محدثان بر او پیشی نمی گیرد».

---

۵۹۱. شرح حال این افراد از کتاب طبقات الحفاظ (سیوطی) و طبقات المفسرین (داوودی) استفاده شده است.

۶. سعید بن منصور (م ۲۲۷)، یکی از حافظان و اعلام اهل سنت است و أحمد، مسلم و أبو داوود از او روایت کرده اند. أحمد گوید: «او از اهل فضل و صدق است». أبو حاتم نیز می گوید: «وی از مؤلفان و نویسندگان قوی است».
۷. أبو بکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبه (م ۲۳۵). وی استاد بخاری است و بخاری، مسلم و دیگران از او روایت کرده اند.
۸. أحمد بن حنبل (م ۲۳۸). وی یکی از پیشوایان چهارگانه فقهی بوده و بخاری، مسلم، أبو داوود و دیگران از او روایت کرده اند.
۹. إسحاق بن إبراهیم ابن راهویه (م ۲۳۸). یکی از پیشوایان و عالمان اهل سنت که در او حدیث، فقه، حفظ، صدق، ورع و زهد جمع شده است. از او گروهی غیر از ابن ماجه روایت می کنند.
۱۰. أحمد بن منیع بغوی (م ۲۴۴). مسلم و گروهی از او روایت کرده اند.
۱۱. حافظ أبو عبد الله محمد بن ایوب ابن ضریس (م ۲۴۹). وی مورد اعتماد ابن ابی حاتم و خلیلی است.
۱۲. محمد بن إسماعیل بخاری (م ۲۶۱)، صاحب صحیح که مسلم و ترمذی از او روایت می کنند.
۱۳. مسلم بن حجّاج نیشابوری (م ۲۶۱). وی صاحب صحیح است. از او روایت شده که گفته است: «این مسند صحیح را از سیصد هزار حدیث مسموع تصنیف کردم».
۱۴. محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹). صاحب الجامع الصحیح. وی از پیشوایانی است که اهل سنت به او در علم حدیث اقتدا می کنند.
۱۵. أبو عبد الله محمد بن یزید ابن ماجه قزوینی (م ۳۸۳). وی صاحب کتاب سنن است. خلیلی می گوید: «او مورد اعتماد و بزرگ است که همه او را پذیرفته و به سخن او استدلال می کنند».
۱۶. عبد الله بن أحمد بن حنبل (م ۲۹۰). وی حافظ پسر حافظ است. خطیب بغدادی درباره او می گوید: «وی ثقه ای دقیق و با فهم است».
۱۷. أبو بکر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بصری بزّار (م ۲۹۲)، حافظ و علامه ای شهیر.
۱۸. أحمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۳). وی از منظر اهل سنت پیشوا، حافظ، شیخ الإسلام و یکی از پیشوایان مبرز و حافظان قوی و اعلام مشهور است. حاکم نیشابوری می گوید: «نسائی فقیه ترین مشایخ

مصر در زمان خودش بود». ذهبی نیز گوید: «او نسبت به مسلم بن حجاج دارای قدرت حفظ بیشتری است».

۱۹. أبو یعلیٰ أحمد بن علی موصلی (م ۳۰۷)، حافظ، ثقة، محدث جزیره است. حاکم نیشابوری می گوید: «می دیدم که أبو علی حافظ، از ایتقان و حفظ حدیث أبو یعلیٰ شگفت زده بود».

۲۰. أبو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰). خطیب بغدادی می گوید: «او یکی از پیشوایان اهل سنت است که به سخنش حکم می شود و مورد مراجعه دیگران است».

۲۱. أبو بکر محمد بن ابراهیم ابن منذر (م ۳۱۸). حافظ، علامه، ثقة ای بی همتا، پایانی است در شناخت اختلاف روایات و راهنمایی مجتهد است که از هیچ کس تقلید نمی کند.

۲۲. ابن اَبی حاتم، عبد الرحمن بن محمد بن ادریس رازی (م ۳۲۷). وی پیشوا، حافظ، ناقد و شیخ الإسلام است. خلیلی درباره او می گوید: «او دانش پدرش و ابوزرع را فراگرفت. وی دریایی از علوم و شناخت رجال بود. او ثقة، حافظ و زاهد بوده و از ابدال شمرده می شد».

۲۳. أبو بکر محمد بن قاسم مقرئ ابن انباری (م ۳۲۸). وی فردی صدوق، فاضل، دیندار و خیر از اهل سنت است و صد و بیست تفسیر را با سندهایش در حفظ داشت.

۲۴. أبو بکر محمد بن عبد الله بن اشته لوذری اصفهانی (م ۳۶۰). وی استاد بزرگ، پیشوایی شهر و نحوی محقق و ثقة است. دانی درباره وی می گوید: «وی ضبط کننده ای مشهور و مورد اعتماد، عالم علم عربی، بینای معانی، و نیکو تصنیف است».

۲۵. سلیمان بن أحمد طبرانی (م ۳۶۰). پیشوا، علامه، حجّت، باقی مانده حافظان، قوی ترین عالم در نقل اسانید مسند در دنیا و یکی از سواران این میدان است.

۲۶. أبو الشیخ، عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیّان (م ۳۶۹). او امام، حافظ و قوی ترین عالم در نقل اسانید مسند در زمان خود است. وی با فراوانی دانش و جوشش حفظش فردی درستکار، نیکو خصال، اهل طاعت و صدوق است. ابن مردویه می گوید: «وی ثقة و مورد اطمینان است». خطیب بغدادی نیز می گوید: «وی حافظ، ثبت و دقیق بود». ابونعیم اصفهانی نیز می گوید: «او یکی از اعلام است».

۲۷. أبو الحسن علی بن عمر دارقطنی (م ۳۸۵). وی پیشوا، شیخ الإسلام و حافظ زمانه است. حاکم از او نقل حدیث کرده و درباره وی گفته است: «یگانه دوران خود در فهم، حفظ و ورع است. او

پیشوای قاریان و محدّثان بوده که پس از خود ماندی بر زمین گذاشته است». قاضی أبو طیّب می گوید:  
«در حدیث، دارقطنی امیر المؤمنین است».

۲۸. أبو القاسم مفضل بن محمد راغب اصفهانی (م اوایل قرن پنجم). وی صاحب مصنّفات بسیاری بوده است. فخر رازی یاد آور می شود که او یکی از پیشوایان اهل سنّت و هم رتبه غزالی است.

۲۹. حاکم نیشابوری، أبو عبد الله محمد بن عبد الله (م ۴۰۵). وی حافظ بزرگ، پیشوای محدّثان در زمانه خود و در اوج شناخت حدیث بود. وی صالح، ثقه و مایل به تشیّع بود.

۳۰. أبو بکر أحمد بن موسی ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰). وی حافظی بزرگ، علامه ای بسیار فهیم، آگاه به رجال، کاردان و خوش نگارش بوده است.

۳۱. أبو بکر أحمد بن حسین بیهقی (م ۴۵۸). پیشوا، حافظ، علامه و شیخ خراسان بوده است. در إتقان، ضبط و حفظ بی مانند بوده است و کتابهایی نگاشته که کسی به آنها همت نگمارده بود و دانشش پر برکت گردیده است.

۳۲. أبو القاسم علی بن حسین ابن عساکر (م ۵۷۱). وی پیشوای بزرگ، حافظ شام، بلکه حافظ دنیا است! او ثقه، ثبت و حجت بوده که بزرگان از او حدیث شنیده اند. وی در زمره حافظان بزرگ، دقیق و قوی بوده است.

۳۳. مبارك محمد بن محمد ابن اثیر (م ۶۰۶). از مشاهیر علماء و بزرگان، بلند همت و یگانه ای در میان فرهیختگان است.

۳۴. ضیاء مقدسی، أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد (م ۶۴۳). او پیشوایی عالم و حافظی حجت، محدّث شام و شیخ السنه است که برای طلب احادیث مهاجرت کرده و کتاب هایی نوشت و به تصحیح و تضعیف احادیث پرداخت و احادیث را جرح و تعدیل کرد. وی در جایگاهی است که دیگران به او مراجعه می کنند. او دین داری مورد اعتماد و زاهدی بسیار پرهیزگار بوده است.

۳۵. محمد بن أحمد أنصاری قرطبی (م ۶۷۱). وی نویسنده تفسیر مشهوری است که سواران در او به سیر علمی می پردازند. او از بندگان صالح خداوند و دانشمندان عارف و بسیار پرهیزگار و زاهد در دنیا بوده است. ذهبی می گوید: «پیشوایی دقیق و دانشمندی زبر دست بود. وی دارای نگاشته هایی پر سود بوده که به پیشوایی او و فراوانی آگاهی و بسیاری فرهیختگی اش گواهی می دهند».



۳۶. أبو الفداء إسماعيل بن عمر ابن كثير (م ۷۷۴)، پیشوایی محدث و حافظ بوده است. ذهبی او را چنین ستوده است: «پیشوایی فتوا دهنده و محدثی پرهیزگار، مورد اعتمادی دارای فنون گوناگون و محدثی دقیق بوده است».

۳۷. أحمد بن علی مصری ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲). وی شیخ الإسلام و پیشوای حافظان زمانه خود، و حافظ دیار مصر، بلکه حافظ همه دنیا است! او قاضی القضاة بوده که کتابهایی پر سود نگاشته است.

۳۸. جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر سیوطی (م ۹۱۱). او حافظی شهیر و صاحب مؤلفات فراوان در علوم گوناگون است. شرح حال نویسانی همچون شوکانی در البدر الطالع، سخاوی در الضوء اللامع، ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب و دیگران از او به نیکی یاد کرده اند.

۳۹. متقی نور الدین علی بن حسام هندی (م ۹۷۵). وی فقیهی محدث و صاحب نگاشته‌هایی بوده که مشهورترین آنها کنز العمال است. افرادی همچون ابن عماد در شذرات الذهب و عیدروسی در النور السافر فی أعیان القرن العاشر از او به نیکی یاد کرده اند.

۴۰. شهاب الدین محمود بن عبد الله آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰). وی مفسری محدث و فقیهی لغوی و نحوی و صاحب روح المعانی و دیگر نوشته‌ها است.

اینها نمونه‌ای از کسانی بود که احادیث تحریف را روایت کرده اند.

کسانی که رواست به آنان دیدگاه تحریف را نسبت داد

آیا می‌توان به تمامی کسانی که روایات تحریف را روایت کرده اند نسبت تحریف داد؟

پیش از این و در لابلای مباحث و محتوای کتاب دانسته شد که روایت کردن و نقل حدیث، به معنای پذیرش و التزام به درون مایه و محتوای آن روایت نیست. بنابراین نمی‌توان به هر که این روایات را نقل کرده، این سخن باطل را نسبت داد.

آری، در میان اینان کسانی هستند که صحیح بودن آنچه روایت کرده را گردن گرفته اند و در کتابشان، بر پایه شروطی که در باره راوی و روایت پذیرفته اند، چیزی جز آنچه به صدورش از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله و صحابه ایشان یقین داشته اند، روایت نمی‌کنند. پس اینان و هر که از باور ایشان

پیروی کرده اند، مادامی که توجیه و تأویلی برای ظاهر احادیث تحریف نیاورند، می توان نتیجه گرفت که به ظاهر روایات ملتزم گردیده اند.

کسانی از ایشان که صحت تمام روایات خود را به عهده گرفته اند و بر همین باور روایت ها را نقل کرده اند به قرار زیراند:

#### ۱. مالک بن انس

وی در کتاب موطأ، صحت تمامی روایات را گردن گرفته است؛ از این رو برخی از پیشوایان حدیثی اهل سنت، صحیح تر دانستن کتاب بخاری را به چالش کشیده اند، چرا که به گفته اینان، مالک و بخاری، هر دو در گردن گرفتن درستی کتابشان و تأکید بر برتر و درست گزینی یکسانند.<sup>۵۹۲</sup>

شافعی می گوید:

من در زمین کتابی در دانش درست تر از کتاب مالک، سراغ ندارم.<sup>۵۹۳</sup>

حافظ مغلطای، مالک را نخستین نویسنده کتاب صحیح می داند. وی می نویسد:

نخستین کسی که کتاب صحیح نگاشته، مالک است.<sup>۵۹۴</sup>

حافظ ابن حجر نیز می گوید:

کتاب مالک نزد او و پیروانش، بر پایه اقتضای دیدگاه وی در احتجاج به احادیث مرسل، منقطع و غیر این دو صحیح است.<sup>۵۹۵</sup>

#### ۲. احمد بن حنبل

احمد در وصف مسندش گفته است:

همانا این کتاب را از میان بیش از پنجاه هزار و هفتصد حدیث گردآوری کردم. پس هر گاه مسلمین در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف پیدا کردند، به آن رجوع کرده و هر چه را در آن یافتند پذیرفته و هر چه نیافتند، حجت نیست.<sup>۵۹۶</sup>

همچنین گفته شده که وی در کتابش نقل کردن روایات صحیح را گردن گرفته است.<sup>۵۹۷</sup>

---

۵۹۲. ر.ک: هدی الساری: ۱ / ۲۱.

۵۹۳. مقدّمه ابن الصلاح: ۲۰؛ مقدّمه فتح الباری: ۸.

۵۹۴. تنویر الحوالک: ۷.

۵۹۵. همان.

۵۹۶. طبقات الشافعیة الکبری: ۲ / ۳۱.

سبکی می گوید:

احمد مسندش را نگاشته است، مسندی که اصلی از اصول این امت قلمداد شده است.<sup>۵۹۸</sup>

حافظ مدینی می گوید:

این کتاب، اصلی بزرگ و مرجعی قابل اعتماد برای اصحاب حدیث است. از میان احادیث فراوان و شنیده های بسیار برگزیده شده؛ از این رو این کتاب پیشوا و تکیه گاه دیگران بوده و به هنگام تنازع، پناهگاه و محل استناد شمرده می شود.<sup>۵۹۹</sup>

افزون بر این سخنان، حافظ ابن حجر در باره جایگاه مسند احمد، کتابی به نام القول المسدّد فی الذب عن المسند نگاشته و در آن، سخن کسانی که احادیث ضعیف را به مسند احمد می بندند، به چالش کشیده است.

حافظ سیوطی، کتاب ابن حجر را با تتمه ای به نام الذیل الممهّد تکمیل کرده است.<sup>۶۰۰</sup>

### ۳. محمّد بن اسماعیل بخاری

وی در کتابش ملتزم شده است تنها روایاتی بیاورد که ناقلان آن تا رسیدن به صحابه ای مشهور ثقّه باشند، بی آنکه در میان ثقات آنها ناسازگاری باشد. اسناد آن روایات مقطوع نباشد و اگر برای يك صحابی دو راوی یا بیشتر بود، آن حدیث حسن و اگر تنها يك راوی با طریق صحیح داشت، کافی خواهد بود.<sup>۶۰۱</sup>

از بخاری نقل شده که گفته است:

من در کتاب صحیح حدیثی را نگاشتم، جز آنکه پیش از آن غسل کرده و دو رکعت نماز گذاردم!<sup>۶۰۲</sup>

باز از او نقل شده است:

کتاب جامع خود را در مسجد الحرام نگاشتم و در آن روایتی وارد نکردم، جز آنکه از خدا طلب خیر

کرده و دو رکعت نماز خوانده و به درستی آن یقین پیدا کردم.<sup>۶۰۳</sup>

همچنین از او نقل شده:

---

۵۹۷. ر.ک: طبقات الشافعیّة الکبری: ۲ / ۳۱.

۵۹۸. طبقات الشافعیّة الکبری: ۲ / ۳۱.

۵۹۹. خصائص مسند الإمام أحمد: ۱۳؛ طبقات الشافعیّة: ۲ / ۳۱.

۶۰۰. تدریب الراوی: ۱ / ۱۷۲.

۶۰۱. ر.ک: مقدّمه فتح الباری: ۷؛ کشف الظنون: ۱ / ۵۴۱.

۶۰۲. مقدّمه فتح الباری: ۵ و ۴۹۰؛ خلاصه تذهیب تهذیب الکمال: ۳۲۷؛ تاریخ بغداد: ۲ / ۹؛ طبقات الحنابلّة: ۱ / ۲۷۴ و منابع دیگر.

۶۰۳. مقدّمه فتح الباری: ۴۹۰؛ کشف الظنون: ۱ / ۵۴۴.

کتاب جامع خود را از میان ششصد هزار حدیث در شانزده سال نگاشتم و آن را میان خود و خدای خود  
حجت قرا دادم.<sup>۶۰۴</sup>

همچنین می گوید:

در خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که گویا در برابر ایشان ایستاده و با بادبزی که در  
دست داشتم، از ایشان محافظت می کردم. این را از معبران پرسیدم، گفتند: تو از او کذب را دور  
می سازی و این امر مرا واداشت تا جامع صحیح خود را بنگارم!<sup>۶۰۵</sup>

باز می گوید:

من در این کتاب جز صحیح نیاوردم و از احادیث صحیح، بیشترش را ترك نکردم.<sup>۶۰۶</sup>

حافظ ابن حجر می گوید:

ثابت است که او به صحت احادیث ملتزم گردیده و متعهد شده جز صحیح نیاورد. این اصل موضوع  
کتاب است و این مطلب از نام این کتاب (الجامع الصحیح الممسند من حدیث رسول  
الله صلی الله علیه وآله وسلم و سننه و ایامه) و آنچه از نقل پیشوایان حدیثی از این کتاب استفاده  
می شود، نقل کردیم.<sup>۶۰۷</sup>

ابن صلاح نیز نخستین نگارنده کتب صحیح را بخاری می داند و بر صحیح تر بودن کتاب بخاری از  
کتاب مسلم صحه گذارده است. وی یادآور می شود که همه علما این مطلب را پذیرفته اند و از سخنان  
پیشوایان حدیث بر این ادعا گواه می آورد.<sup>۶۰۸</sup>

همچنین حافظ نووی در تقریب چنین کرده و حافظ سیوطی در شرح التقریب گفته است:

جمهور علما چنین باوری دارند، چرا که کتاب بخاری از نظر اتصال سندها بهتر و رجال آن متقن تر  
است.<sup>۶۰۹</sup>

۴. مسلم بن حجّاج نیشابوری

مسلم گفته است:

۶۰۴. مقمّة فتح الباری: ۴۹۰؛ تاریخ بغداد: ۲ / ۱۴؛ طبقات الحنابلة: ۱ / ۲۷۶؛ تاریخ مدینة دمشق: ۵۲ / ۷۲ و منابع دیگر.

۶۰۵. مقمّة فتح الباری: ۵؛ كشف الظنون: ۱ / ۵۴۴؛ ثنرات الذهب: ۲ / ۱۳۴.

۶۰۶. مقمّة فتح الباری: ۵.

۶۰۷. مقمّة فتح الباری: ۵.

۶۰۸. ر.ك: مقمّة ابن الصلاح: ۱۹-۲۰. همچنین ر.ك: مقمّة فتح الباری: ۸.

۶۰۹. تدریب الراوی: ۱ / ۹۱ - ۹۲.

من در این کتاب هر آنچه تنها نزد من صحیح بود نیاوردم؛ بلکه هر آنچه روایت کرده ام مورد اجماع همه بوده است.<sup>۶۱۰</sup>

همچنین گفته است:

اگر اهل حدیث می خواستند برای دویست سال حدیث بنویسند، از محدوده آنچه در این مسند آمده است - یعنی صحیحش - بیرون نمی رفتند!<sup>۶۱۱</sup>

وی همچنین می گوید:

کتاب خود را بر ابوزرعه رازی عرضه داشتم و هر حدیثی را که او در آن اشکال کرده رها کردم، و هر چه درست دانسته است در این مسند روایت نمودم.<sup>۶۱۲</sup>

و باز گفته است:

این مسند صحیح را از میان سیصد هزار حدیث شنیده شده گرد آوردم.<sup>۶۱۳</sup>

افزون بر آن، در باره مسند وی گفته اند: «همانا پس از قرآن کتابی درست تر از صحیح بخاری و مسلم نیست». اما گویندگان این دیدگاه در این موضوع اختلاف کرده که کدام یک از این دو کتاب بهتر و درست تر است؟ جمهور اهل سنت صحیح بخاری را بر صحیح مسلم مقدم می دارند؛ اما در این میان، برخی همچون حافظ ابو علی نیشابوری گفته است:

در زیر آسمان پهناور، کتابی درست تر از کتاب مسلم نیست. از این دیدگاه، برخی از شیوخ مغرب پیروی کرده اند.<sup>۶۱۴</sup>

## ۵. أبو عیسیٰ ترمذی

وی گفته است:

این کتاب را نگاشته و به علمای حجاز، عراق و خراسان عرضه داشتم و آنان به این کتاب رضایت دادند و هر که در خانه او این کتاب یافت شود، گویا که پیامبری در خانه خود دارد.<sup>۶۱۵</sup>

---

۶۱۰. صحیح مسلم: ۲ / ۱۵. همچنین ربك: مقمّة ابن الصلاح: ۲۲؛ تدریب الراوی: ۱ / ۹۸.  
۶۱۱. صحیح مسلم: ۸ / ۲۵۴. همچنین ربك: سیر أعلام النبلاء: ۱۲ / ۵۶۸ و ۵۷۹؛ تاریخ الإسلام: ۲۰ / ۱۸۶؛ كشف الظنون: ۱ / ۵۵۵.  
۶۱۲. شرح صحیح مسلم (نووی): ۱ / ۱۵ و ۲۶؛ مقمّة فتح الباری: ۳۴۵؛ كشف الظنون: ۱ / ۵۴۲.  
۶۱۳. صحیح مسلم: ۸ / ۲۵۲؛ شرح صحیح مسلم (نووی): ۱ / ۱۵؛ تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۰۲ / ش ۷۰۸۹؛ طبقات الحنابلة: ۱ / ۳۳۸؛ تاریخ مدینة دمشق: ۵۸ / ۹۲ و...  
۶۱۴. تدریب الراوی: ۱ / ۹۳؛ مقمّة فتح الباری: ۸؛ مقمّة ابن الصلاح: ۲۰.

وی در پایان کتاب جامعش، در کتاب علل گفته است:

هر آنچه در این کتاب آمده، به آن عمل شده است و برخی از اهل دانش، به جز دو حدیث، ما بقی را پذیرفته اند. نخست روایت ابن عباس است که گوید: همانا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه، بی آنکه در مقام خوف، یا سفر و یا بارندگی باشد، میان نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء جمع می کرد و روایت دیگر، روایتی است که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده است که: «هر گاه کسی شراب نوشید، او را تازیانه زنی و چنانچه تا چهار مرتبه این کار را انجام داد، او را بکشید». و ما در کتاب خود مشکل این دو حدیث را آشکار کردیم.<sup>۶۱۶</sup>

مبارکفوری نیز در این باره می نویسد:

گفتم: ملا معین در کتابش دراسات اللیب، پس از سخن ترمذی در باره این دو حدیث چنین گفته است: به تحقیق اثبات شده که به این دو حدیث نیز عمل شده است. و من نیز سخن ملا معین را حق می دانم.<sup>۶۱۷</sup>

افزون بر این سخنان، در مقدمه تحفة الأحوذی فصلی با این عنوان آمده است:

در بیان اینکه جامع ترمذی هیچ حدیث نادرستی را نیاورده است.<sup>۶۱۸</sup>

بی هیچ اختلافی، در میان اهل سنت جامع ترمذی یکی از صحیح های شش گانه است؛ جز آنکه از جهت جایگاهی، این صحیح در میان دیگر صحیح ها میانشان اختلاف است. برخی آن را پس از صحیح بخاری و مسلم می دانند، و برخی دیگر پس از سنن ابوداود و یا سنن نسائی قرار می دهند.<sup>۶۱۹</sup>

## ۶. احمد بن شعیب نسائی

بی هیچ اختلافی در میان اهل سنت، کتاب نسایی در زمره یکی از صحاح شش گانه است. گفته اند: نخست نسائی کتابی نگاشت به نام السنن الکبیر، سپس آن را کوتاه کرده و المجتبی، نامید. در سبب اختصارش گفته اند: یکی از زمامداران زمانه اش از او پرسید که آیا همه احادیث کتابت صحیح اند؟ پاسخ داد: نه. سپس آن زمامدار او را فرمان داد تا کتابی بنگارد که همه اش صحیح باشد؛ از

۶۱۵. نیل الأوطار: ۱ / ۱۳؛ تنکرة الحقاظ: ۲ / ۶۳۴ / ش ۶۵۸؛ سیر اعلام النبلاء: ۱۳ / ۲۷۴؛ كشف الظنون: ۱ / ۵۵۹.

۶۱۶. سنن الترمذی: ۵ / ۳۹۲؛ علل الترمذی: ۳۹۲؛ نیل الأوطار: ۳ / ۲۶۷.

۶۱۷. مقدمة تحفة الأحوذی: ۳۶۷.

۶۱۸. همان: ۳۶۵-۳۶۷.

۶۱۹. همان: ۳۶۴.

این رو او نیز احادیثی را برگزید و المجتبی نام نهاد. او در این کتاب، بسیاری از احادیثی که سخنی در اسنادش بوده را رها کرده است.<sup>۶۲۰</sup>

پس هنگامی که محدثان می گویند نسائی روایت کرده است، مرادشان همین کتاب مختصر است نه کتاب السنن الکبیر.<sup>۶۲۱</sup>

حاکم، ابو علی حافظ و خطیب بغدادی گفته اند:

شرايط رجال نسائی از شرائط مسلم شديدتر است.<sup>۶۲۲</sup>

#### ۷. ابن ماجه قزوینی

ابن ماجه می گوید:

کتاب خود را بر ابوزرعہ عرضه داشتم. در آن نگریست و گفت: گمان می کنم اگر این کتاب در دسترس مردم قرار گیرد، جوامع حدیثی دیگر یا بیشترشان به کنار نهاده می شوند.<sup>۶۲۳</sup>

مبارکفوری می گوید:

اما سنن ابن ماجه، ششمین صحاح ششگانه است.<sup>۶۲۴</sup>

و در کشف الظنون آمده است:

نزد پیشوایان حدیث، کتاب ابن ماجه، ششمین صحاح ششگانه است.<sup>۶۲۵</sup>

حافظ ابن طاهر مقدسی و عبد الغنی مقدسی نیز چنین دیدگاهی دارند.

#### ۸. حاکم نیشابوری

وی کتاب المستدرک علی الصحیحین را نگاشته و در این کتاب، هر چه بر پایه شروط بخاری و مسلم و یا شروط یکی از آن دو، یا روایاتی که به نظر خودش صحیح بوده و از صحیحین جا مانده را گرد آوری کرده است.<sup>۶۲۶</sup>

۶۲۰. ر.ک: مرآة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ۱ / ۱۷.

۶۲۱. ر.ک: مقممة تحفة الأحوزی: ۱۳۱.

۶۲۲. همان: کشف الظنون: ۲ / ۱۰۰۶ و منابع دیگر.

۶۲۳. سنن ابن ماجه: ۲ / ۵۲۳. همچنين ر.ک: تاريخ مدينة دمشق: ۵۶ / ۲۷۱ - ۲۷۲; تهذيب الكمال: ۱ / ۱۷۳; تنكرة الحقاظ: ۲ /

۶۳۶ / ش ۶۵۹ و منابع دیگر.

۶۲۴. مقممة تحفة الأحوزی: ۱۳۴.

۶۲۵. کشف الظنون: ۲ / ۱۴۷۴.

مستدرک کتابی است که حاکم نیشابوری درستی آن را گردن گرفته است؛ از این رو از آن به صحیح مستدرک یاد کرده است.<sup>۶۲۷</sup>

حافظان پس از وی، از او به نیکی یاد کرده اند و برخی به او نسبت تشیع داده و گفته اند او در شروط صحت احادیث مستدرک خود، آسان‌گیری نموده است. البته چه بسا سبب اتهام او به تشیع و تساهل در نقل حدیث، روایاتی است که وی در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است؛ بلکه خطیب بغدادی به این مطلب تصریح می‌کند.<sup>۶۲۸</sup>

#### ۹. ابو جعفر طبری

وی نیز در کتاب خود تهذیب الآثار که برخی روایات تحریف را نیز آورده است، به درستی تمامی کتابش گواهی داده است.

#### ۱۰. ضیاء مقدسی

وی در کتاب المختاره به درستی همه کتابش ملتزم شده است.

حافظ عراقی می‌گوید:

همچنین از کسانی که معاصر او بوده و صحاح نگاشته است، حافظ ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد

مقدسی است. وی در کتاب خود به نام المختاره ملتزم به صحت شده است.<sup>۶۲۹</sup>

حافظ سیوطی می‌گوید:

و در زمره ایشان، حافظ ضیاء الدین محمد بن عبد الواحد مقدسی است. وی کتابی به نام المختاره گرد

آورده و به درستی آن ملتزم گردیده است و در آن احادیثی آورده که تا پیش از او کسی صحیح

فی دانسته است.<sup>۶۳۰</sup>

در کشف الظنون، پس از تصریح به سخنان پیشین، آمده است:

---

۶۲۶. ر.ک: فیض القدیر شرح الجامع الصغیر: ۱ / ۳۴؛ تدریب الراوی: ۱ / ۱۰۵.

۶۲۷. ر.ک: تدریب الراوی: ۱ / ۱۰۵؛ مقدّمه تحفة الأحوند: ۱۵۵.

۶۲۸. ر.ک: تاریخ بغداد: ۳ / ۹۴. همچنین ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ۱۷ / ۱۷۴-۱۷۶؛ طبقات الشافعیة: ۴ / ۱۶۴ / ش ۳۲۹.

۶۲۹. التقیید والإیضاح، شرح مقدّمه ابن الصلاح: ۱ / ۲۴.

۶۳۰. تدریب الراوی: ۱ / ۱۴۴.



ابن کثیر می گوید: این کتاب تمام نیست و برخی از اساتید حافظ ما، این کتاب را بر مستدرک حاکم برتری داده اند.<sup>۶۳۱</sup>

افزون بر این سخنان، تمامی شرح حال نویسان از او به نیکی یاد کرده اند. چکیده آنچه حافظ ذهبی گفته، چنین است:

پیشوایی دانشمند و حافظی حجت بر دیگران، محدث شام و شیخ السنة ... صاحب نوشته های سودمند ... نسخه برداری و تصنیف کرده و درست و نادرست احادیث را آشکار نموده و راویان را جرح و تعدیل کرده است. وی در جایگاهی بوده که دیگران به او رجوع می کردند. شاگرد وی عمر بن حاجب گوید: استاد ما بزرگ زمانه خود و یگانه دورانش بود. او شناخته شده، حافظ، مورد اعتماد و دین دار بوده و از علمای ربانی شمرده می شد. او بزرگتر از آن است که مانند منی به او رهنمون باشد... . گروهی از محدثان را دیدم که او را یاد کرده و زبان به ستایش او در حفظ و زهد گشوده بودند. از زکی برزالی درباره او پرسیدم: گفت: مقدسی مورد اعتماد، حافظ و دین دار بود. ابن نجار او را با وصف حافظ، حجت، آگاه به علم رجال، اهل ورع و تقوایی که مانند او ندیدم، می ستاید. و شرف ابن نابلسی در حق وی گفته است: مانند استادم ضیاء مقدسی کسی را ندیدم.<sup>۶۳۲</sup>

---

۶۳۱. کشف الظنون: ۲ / ۱۶۲۵.

۶۳۲. تذكرة الحفاظ: ۴ / ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ / ش ۱۱۲۹؛ تاریخ الإسلام: ۴۷ / ۲۱۱. هم چنین ر.ک: شذرات الذهب: ۵ / ۲۲۴ - ۲۲۵.

فصل سوم: دیدگاه اهل سنت پیرامون تحریف و احادیث آن

پیش از این، احادیث دلالت کننده بر تحریف گذشت و از لابلای آنها دانسته شد که دیدگاه نقصان قرآن به گروه بزرگی از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پیوند می خورد که در رأس آنها افرادی همچون: عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن عوف، ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت، ابو موسی اشعری، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، زید بن أرقم، عائشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر قرار دارند.

این دیدگاه به برخی از تابعان پرآوازه نیز پیوند خورده است که سرشناس ترین آنان به قرار زیراند: سعید بن جبیر، عکرمه، ضحاک، سعید بن مسیب، عروة بن زبیر، محمد بن مسلم زهري، زر بن حبیش، مجاهد و حسن بصری.

و آشکار شد که این احادیث در مهمترین کتب و نوشته های ایشان روایت شده که در این میان، مشهورترین آنها به قرار زیر است:

موطأ مالك، مسند أحمد، صحیح بخاری و مسلم، صحیح ترمذی، صحیح نسائی، صحیح ابن ماجه، مصنف ابن أبي شيبة، مستدرک حاکم، معجم های سه گانه طبرانی، مسند أبو يعلى موصلى، سنن بیهقی، جامع الأصول، فتح الباری، إرشاد الساری، مصاحف ابن أنباري، الدر المنثور، کنز العمال، تاریخ مدینه دمشق، تفسیر طبری، تفسیر رازی، تفسیر قرطبی، تفسیر بغوی، تفسیر خازن، کشاف، البحر المحیط، تفسیر ابن کثیر، مشکل الآثار، التسهیل لعلوم التنزیل، البرهان فی علوم القرآن، مناهل العرفان فی علوم القرآن، الإیتقان فی علوم القرآن و دیگر کتب اهل سنت در حدیث، فقه و تفسیر.

مبنای عالمان شیعه در برابر این روایات

عالمان شیعه در برابر این احادیث و آثار نقل شده از صحابه، همان برخوردی را کرده اند که با احادیث روایت شده در کتابهای خویش داشته اند و آنچنان که در باب یکم آشکار شد، عالمان شیعه پس از آنکه دیدگاه عدم تحریف را بر پایه ادله ای از کتاب، سنت و اجماع پذیرفته اند، احادیثی که از نظر سند معتبر بوده است را با برخی وجوه تأویل برده و اخبار تأویل ناپذیر و نامعتبر را رها ساخته اند. این همان روشی است که در برابر احادیث تحریف اهل سنت نیز سزاوار است پیموده شود. با این شیوه، می توان دیدگاه عدم تحریف را با باور اهل سنت در درستی احادیث صحیحین و دیگر صحاح، سازگار ساخت.

تأویل این گونه روایات به سه گونه ممکن است: یا این روایات را تفسیر آیات دانست، یا بر اختلاف قرائت ها حمل کرد و یا نسخ تلاوت را محتمل دانست؛ لیکن باید دانست دو گونه نخست جز درباره روایات کم شماری، قابل اجرا نیست. از سویی نسخ تلاوت نیز از نظر صغروی و کبروی با اشکال روبرو است و ما در این باره و در فصل چهارم به گستردگی سخن خواهیم گفت.

بنابراین راهی نیست جز آنکه برخی از روایات تحریف را نادرست بشماریم و در این صورت این سخن، جز با دو دیدگاه مشهور میان اهل سنت ناسازگار نیست:

یکی آنکه همه صحابه عادل اند و دیگر آنکه هر چه در صحیحین و دیگر صحاح آمده درست است؛ لیکن باید گفت که این دو دیدگاه مشهور از هیچ ریشه ای برخوردار نیست. این چکیده ای از شیوه درست در برابر این احادیث است، و چنانچه در مباحث پیش رو خواهد آمد، محققان اهل سنت به آن ملتزم گردیده اند.

#### روش و رفتار اهل سنت در برابر این گونه احادیث

در میان اهل سنت، برخی از راویان این احادیث درستی آنها را گردن گرفته اند؛ همچون گردآوران صحاح ششگانه و مانند کتاب هایی که نگارندگان آن به صحت روایات آن ملتزم شده اند که در سطور گذشته اشاره شد. برخی از اهل سنت نیز دیدگاهشان درباره این احادیث آشکار نیست، چنانکه نمی دانیم کسانی که به درستی این کتابها ملتزم گردیده اند، این روایات را بر نسخ حمل کرده اند و یا به پیروی از صحابه و تابعان، دیدگاه تحریف را پذیرا شده اند؟ و در آن سو، دو دسته از محدثان و علما قرار می گیرند.

دسته ای با استناد به احادیث ظاهر در تحریف و پیروی از برخی صحابه، آشکارا دیدگاه تحریف را بر می‌گزینند؛ و دسته ای دیگر، این احادیث را نادرست خوانده و با قاطعیت تمام به رد آنها پرداخته‌اند.

پس می‌توان نتیجه گرفت که اهل سنت در برابر احادیث تحریف به سه گروه بخش پذیرند:

#### ۱. احادیث تحریف را روایت کرده، اما دیدگاهشان آشکار نیست

اینان کسانی هستند که احادیث تحریف را روایت کرده و در نوشته‌های حدیثی و غیر آن آورده‌اند و برای بیننده آشکار نیست که آیا اینان این احادیث را درست می‌دانند یا خیر؟ و اگر درست می‌دانند، آیا به تأویل آنها ملتزم می‌شدند و یا دیدگاه تحریف را پذیرا شده‌اند؟ این دسته بسیارند، بلکه می‌توان گفت اینان بیشتر رجال حدیث، محدثان و عالمان روایت‌کننده این احادیث را تشکیل دهند.

#### ۲. دسته ای احادیث را روایت کرده و به دیدگاه تحریف گرویده‌اند

ایشان گروهی هستند که احادیث ظاهر و یا صریح در نقصان قرآن را آورده‌اند، بی‌آنکه به آنها پاسخ داده و یا به تأویلشان بپردازند. این دسته نیز کم‌شمار نیستند. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

#### ۱. ابن جزی کلبی

وی در تفسیرش می‌گوید:

(وَالصَّابِغُونَ) در قرائات هفتگانه با واو آمده، و این با اشکال روبرو است، به طوری که عایشه گفته

است: این از لغزش نویسندگان روی داده است.<sup>۶۳۳</sup>

(المُقِيمِينَ) با در تقدیر گرفتن فعل، منصوب گردیده و این در سخن بسیار روی می‌دهد و عائشه گفته

است: این از لغزش نویسندگان مصحف ناشی شده و در مصحف ابن مسعود چنین آمده: «والمقیمون»

بنابر اصل.<sup>۶۳۴</sup>

---

۶۳۳. التسهیل لعلوم التنزیل: ۱ / ۲۳۹.

۶۳۴. همان: ۱ / ۲۱۷.

(إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) [أبو عمرو] چنین قرائت کرده است: «إِنَّ هَذَيْنِ»، با یاء، و این إشکال به همراه ندارد... و عایشه گفته است: این از مواردی است که نویسندگان مصحف لغزش کرده اند.<sup>۶۳۵</sup>

## ۲. خطیب شربینی

خطیب شربینی در تفسیرش می گوید:

از عایشه و ابان بن عثمان چنین آمده است: این از لغزش نویسنده ناشی شده و سزاوار است چنین نوشته شود: «و الْمُقِيمُونَ الصَّلَاةَ». همچنین درباره سخن خداوند در سوره مائده که می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى) و (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) گفته اند: این نیز از خطای نویسنده روی داده است. عثمان نیز گفت: در مصحف لغزشهایی روی داده است که عرب با زبان های خود آنها را اصلاح خواهند کرد. به او گفته شد: آیا تو آن لغزشها را تغییر نمی دهی؟ گفت: این لغزشها نه حرامی را حلال کرده و نه حلالی را حرام می سازند و عموم صحابه و اهل دانش، آن را صحیح می دانند.<sup>۶۳۶</sup>

اگر میان رفتار این دسته از عالمان اهل سنت، با موضع دسته سوم، در روشهای کنار نهادن این احادیث نزدیکی روی ندهد، می توان دیدگاه تحریف را به این دو عالم بلند مرتبه اهل سنت و مانند این دو پیوند داد.

## تصریح به روی دادن تحریف

باید گفت در میان علمای اهل سنت کسانی هستند که به دیدگاه تحریف گرویده و با بلندترین صدا آن را فریاد زده اند. حال این کار، یا با تکیه بر روایات چگونگی گرد آوری قرآن بوده، و یا از باور ایشان به صحیح بودن هر آنچه در صحیح بخاری و مسلم آمده ریشه گرفته و یا به خاطر انکار نسخ تلاوت از سوی ایشان سرچشمه می گیرد. به هر روی، گروهی از علمای اهل سنت به دیدگاه نقصان حقیقی قرآن روی آورده اند. رافعی در این باره چنین می گوید:

۶۳۵. همان: ۲ / ۱۰.

۶۳۶. السراج المنیر: ۱ / ۲۷۶.

گروهی از اهل کلام - از کسانی که جز گمان، تأویل و بیرون آوردن روشهای جدلی از هر حکم و سخنی کاری ندارند - براساس آنچه در چگونگی گرد آوری قرآن وصف کرده اند، به روا دانستن افتادگی برخی از بخشهای قرآن روی آورده اند.<sup>۶۳۷</sup>

قرطبی می گوید:

ابو عبید گفت: از یزید بن زریع، از عمران بن جریر، از ابو مجلز روایت شده که گفت: گروهی - به نادانی خود - عثمان را درباره گرد آوری قرآن سرزنش کردند و سپس آنچه را نسخ شده بود قرائت کردند.<sup>۶۳۸</sup>

و در ادامه می گوید:

ابوعبید گفت: کاری که عثمان در گرد آوری قرآن انجام داد، برای همیشه یکی از خوبی های بزرگ او شمرده می شود و برخی از مردمان پلید او را سرزنش کرده اند؛ ولی با این کار، زشتی خود را نمایان کرده و اسباب شرمساری خود را فراهم نمودند.<sup>۶۳۹</sup>

و یا می گوید:

امام ابوبکر محمد بن قاسم بن بشار بن محمد انباری می گوید: همواره اهل فرهیختگی و خرد، از شرافت قرآن و بلندی جایگاهش، آنچه را که لازمه حق و انصاف و دیانت است می شناسند و سخن مبطلان، تلبیس ملحدان و تحریف منحرقان را از آن دور می دارند تا آنکه در زمان ما منحرفی زاویه یافته از ملت پدیدار گشت که با آنچه مایه ابطال شریعت بود به امت هجوم آوردند؛ شریعتی که خداوند همواره آن را تأیید کرده و پایه های آن را استوار ساخته و شاخه های آن را رویانده و از معایب صاحبان انحراف و ستم و فریب اهل دشمنی و کفر پاسداری کرده است.

پس گمان کرده مصحف عثمان - که همراهی همه اصحاب رسول خدا را به همراه دارد - تمامی قرآن را در بر نگرفته است، به این دلیل که از آن، پانصد حرف افتاده که برخی را خواندم و باقیش را نیز به زودی خواهم خواند. از این افتاده ها: «والعصر» و «نوائب الدهر» در نزد گروهی از مسلمین افتاده است. و از آنها: «حتى إذا أخذت الأرض زخرفها وازيّنت وظنّ أهلها أنّهم قادرون عليها أتاها أمرنا ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغنّ بالأمس - وما كان الله ليهلكها إلا بذنوب أهلها -» این شخص ادعا کرده

۶۳۷. إعجاز القرآن والبلاغة النبوية: ۱ / ۳۲.

۶۳۸. تفسير القرطبي: ۱ / ۸۴.

۶۳۹. همان.

که از قرآن مسلمین این فراز افتاده است: «وما كان الله ليهلكها إلا بذنوب أهلها» و از این دست، موارد فراوانی یاد کرده است.<sup>۶۴۰</sup>

از میان مذاهب اهل سنت، این دیدگاه به حشویه - اصحاب ابو الحسن بصری - نسبت داده شده است. اینان پذیرفته اند که در قرآن تحریف به دو گونه دگرگونی و افتادگی روی داده است.<sup>۶۴۱</sup> در سخن نحاس نیز آمده:

دانشمندان در باره حدیث رضاع عایشه به اختلاف برخاسته اند؛ برخی آن را نپذیرفته و برخی درست دانسته اند. اما سخن کسی که می گوید: همانا این قرائت پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم متداول شد، سخن بسیار جسورانه و بزرگی است.

به زودی فراز کامل سخن وی خواهد آمد.

آشکار است این که از سویی گفته شود پس از وفات پیامبر اکرم، قرآن این گونه قرائت می شد و از سویی دیگر، همه متفق اند که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله، نسخی روی نخواهد داد، پیامد این سخن آن است که آن بخش افتاده و قرآن تحریف یافته است. به همین روی نحاس این سخن را بزرگ می شمارد. اما توجیه بیهقی برای حدیث رضاع را می توان اعترافی از سوی او دانست به اینکه این بخش، حتی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از قرآن شمرده می شده و مسلمانان آن را در اصل قرآن تلاوت می کرده اند.

وی گمان برده که این آیه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم منسوخ گردیده است و کسانی که پس از ایشان تلاوتش می کردند، به این نسخ آگاهی نداشتند؛ اما این گمان درست نبوده و گواهی بر آن دیده نمی شود، چرا که به یقین می دانیم همچنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به محض نزول، سوره ها و آیات قرآن را منتشر می فرمود و به قرائت آنها فرمان می دادند، پس اگر بر فرض نسخی روی می داد، باید خبر آن را نیز میان امت پخش کرده و به گوش همه می رساندند.

و سخن وی مستلزم آن است که آیه ای در زمانی واحد، هم جزء قرآن باشد و هم نباشد و این بی گمان باطل است و ما در فصل چهارم بیش از این سخن خواهیم گفت.

شعرانی می گوید:

---

۶۴۰. همان: ۱ / ۸۱.

۶۴۱. ر.ک: تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۴۳.



اگر نبود آنچه بر سر دلهای ضعیف می آمد و حکمت به دست نا اهلان سپرده می شد، هر آینه آشکار می کردم که از مصحف عثمان چه ها افتاده است.<sup>۶۴</sup>

زرقانی به هنگام بیان دیدگاه ها، در معنای حدیث نزول قرآن بر هفت حرف چنین گفته است: مراد از حروف هفتگانه، به معنای کلمات مختلف استعمال شده در يك معنا می باشد و یا به سخنی دیگر: هفت لغت از لغات مشهور عرب در معنایی واحد بکار می رود، مانند: هلم، اقبل، تعال، عجل، أسرع، قصدی و نحوی که همه به معنای درخواست روی آوری است. این، دیدگاه جمهور اهل فقه و حدیث همچون سفیان، ابن وهب، ابن جریر طبری و طحاوی است.

وی در ادامه می گوید:

همانا اصحاب این مذهب - با آنکه داری مرتبه ای بلند و جایگاهی شریف اند - خود را در تنگنایی سخت قرار داده اند، چرا که ترویج این مذهب آنها را وا خواهد داشت به ورطه های خطرناکتری پا گذارند، زیرا می گویند: اکنون تنها یکی از آن حروف هفتگانه که قرآن بر آن نازل شده باقی مانده است و البته حروف شش گانه دیگر از بین رفته و به شمار نیامده است. و ایشان آن وجوه متنوعی که در قرآن آمده و تاکنون بر پیشانی روزگار نشسته است را فراموش کرده، یا خود را به فراموشی زده اند. سپس ایشان در پی آن بر آمدند تا تأییدی برای دیدگاه خود فراهم سازند، اما دریغ از آنکه بتوانند برای از میان رفتن آن حروف، نسخ یا رفعی اثبات کنند و این ناتوانی، آنها را به وادی دیگری کشانید و آن اینکه ادعا کنند امت اسلام اجماع نموده اند تا حرف واحدی را پذیرا شده و قرائت بر پایه حروف شش گانه دیگر را رها سازند. حال پرسش آن است که این اجماع را از کجا آوردند و چه گواهی بر آن دارند؟! باز برای اثبات اجماع، به وادی سومی کشانده شدند و آن اینکه: رویداد استنساخ مصحفها در زمان عثمان، اجماعی است از سوی امت بر اینکه حروف ششگانه را رها ساخته و بر يك حرف که آن هم مصحف عثمان است، بسنده کنند....

جز آنکه این سخن رخنه ای است که نتوان آن را پوشاند و شکافی است که نتوان آن را ترمیم کرد؛ زیرا چگونه می توان پذیرفت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با از میان رفتن شش حرف از حروفی که قرآن بر آنها نازل گشته، موافقت کرده و بقای آنها را برتر ندانند، در حالی که هیچ نسخ یا رفعی نیز در میان نبوده است؟!....

کوتاه سخن آنکه: ما پرهیز می کنیم تا بگوییم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با این کار موافق بوده و یا به آن فکر کرده باشند، چه رسد به اینکه بگوییم بی آنکه نسخی روی داده باشد، فرمان

۶۴۲. الکبریة الأحمر (چاپ شده در حاشیه البواقیت والجواهر): ۱۴۳.

داده اند تا قرائت های گوناگون قرآن از بین برود. و عثمان منزّه است از اینکه پیشگام این کار بوده باشد.<sup>۶۴۳</sup>

باید گفت: مانند این سخن بسیار است و جوینده سخنان و دیدگاههای اهل سنت، این گونه سخنان را در کتب فقه، حدیث، تفسیر و قرائات آنان خواهد یافت.

همچنین از ثوری چنین آمده است که گفت:

به ما رسیده که گروهی از اصحاب قاری قرآن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، در روز مسیلمه از دنیا رفتند و در پی آن، حروفی از قرآن از بین رفت.<sup>۶۴۴</sup>

ابن خطیب در کتابش الفرقان، در عنوان «لحن الکتاب فی المصحف» گفته است:

از عایشه پرسیده شد: آیا در این سخنان خداوند (إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ)، (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) و (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ) خطایی رخ داده است؟ آری، این خطا از سوی نویسندگان روی داده است.

همانا این حدیث به همین معنا و با اسنادی صحیح به شرط بخاری و مسلم وارد شده است.

وی در ادامه می نویسد:

احمد در مسند خود از ابو خلف - بنده بنو جمح - روایت کرده که وی بر عایشه وارد شد و گفت: آمدم تا درباره آیه ای از کتاب خداوند متعال پرسش کنم که چگونه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را قرائت می فرمود؟ گفت: کدام آیه؟ ابو خلف گفت: «الَّذِينَ يَأْتُونَ مَا أُتُوا» صحیح است یا «الَّذِينَ يُوْتُونَ مَا أُتُوا»! عایشه گفت: کدام يك را تو می پسندی؟ گفت: سوگند به آنی که جانم در دست او است، یکی از آنها نزد من محبوب تر از همه دنیا است. گفت: کدام يك؟ ابو خلف گفت: «الَّذِينَ يَأْتُونَ مَا أُتُوا». عایشه گفت: شهادت می دهم که رسول خدا نیز چنین قرائت می کرد و چنین فرود آمده بود، ولی حروف آن تحریف گردید.

احمد از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت: در چهار حرف قرآن خطا روی داده است: (الصَّابِئُونَ)، (وَالْمُقِيمِينَ)، (فَأَصَدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ) و (إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ).

از ابان بن عثمان پرسیده شد: چگونه در آیه (لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ)، مقیمین که باید به حالت مرفوع خوانده می شد، منصوب گردیده است؟ گفت: این از سوی کاتب روی داده است. فرازهای پیشین

را نوشته بود، سپس از املا کننده پرسید چه بنویسم؟ گفت: بنویس «المقیمین الصلاة». پس آنچه را که بدو گفته شد نوشت، نه آنچه را که ادب عربی و قرائت قرآن معین می ساخت.

از ابن عباس در باره سخن خداوند (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا) پرسیده شد. گفت: این از لغزش نویسنده بوده و درست آن است که قرائت شود «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا».

همچنین ابن عباس چنین قرائت کرد: «أَفَلَمْ يَتَّبِعِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا». به او گفته شد: در مصحف چنین آمده: (أَفَلَمْ يَنبَأْسِ!) گفت: به گمانم نویسنده به هنگام نوشتن چرت می زده است.

همچنین او (وَقَضَى رَبُّكَ...) را چنین قرائت کرده: «وَصَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» و گفته است: واو به صاد چسبیده است.

از ضحاک چنین نقل شده: آیه (وَقَضَى رَبُّكَ...) این گونه بود «و وصی ربک». این چنین نوشته و قرائت می شد، تا آنکه نویسنده شما قلم را کشید، ولی بیش از اندازه کشیده شد تا آنکه واو به صاد چسبید [و موجب اشتباه گردید]. آن گاه قرائت کرد: (وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ). (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ).

و گفت: اگر «قضی» از سوی پروردگار می بود، کسی توان آن را نداشت تا قضاء الهی را دگرگون سازد؛ ولی این تنها وصیتی است از سوی خداوند بر بندگانش.

همچنین ابن عباس چنین قرائت کرده است: ولقد آتینا موسی وهارون الفرقان ضیاء. و می گوید: این واو را از اینجا برداشته و به این سخن خداوند پیوند دهید: (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ). وی از این سخن اراده کرده که سخن خداوند چنین قرائت گردد: «وَالَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ». همچنین قرائت کرده: «مثل نور المؤمن كمشكاة» و می گفت آنچه در مصحف آمده لغزشی از سوی نویسنده است، چرا که خداوند بزرگتر از آن بوده تا نورش مانند نور چراغ باشد.

ابن اشته در کتاب مصاحف یاد آور شده هر آنچه به خطا نوشته شده را باید به گونه صحیحش در لغت قرائت کرد. مانند آنکه در «لا أوضعوا، لا أذبحنه»، الفی در میانه واژه آمده است، حال اگر به ظاهر آنچه نوشته شده قرائت گردد، خطائی آشکار شمرده شده و معنا و ساختار سخن را بر هم می زند. خداوند متعال فرموده: «همانا ما قرآن را فرو فرستاده و خود نگهدار آنیم».

معنای حفظ قرآن آن است که شریعت و احکام قرآن تا روز قیامت پایدار بماند و به اعجازش خدشه ای وارد نگردد، به گونه ای که نمونه ای بلند بالا برای بلاغت، آرامش و گوارایی شمرده شود. بر زبانها آسان آید و گوشها زیبا بنماید و قلب و فکر خواننده اش را تسخیر کند.

آنچه ما پیش از این پیرامون لغزش های نویسندگان قرآن آوردیم، ضرری به قرآن نزده و شك و شبهه ای در حفظ قرآن از سوی خداوند متعال ایجاد نمی کند؛ بلکه گفته ابن عباس، عایشه و دیگران از بزرگان صحابه و تابعان در راستای نگاهبانی از قرآن و پیشگیری از دگرگونی و جابجایی آن بودند. بی گمان نویسندگان قرآن بشر بوده اند و هر چه از فراموشی، اشتباه و فروگذاری که برای دیگر انسانها روا شمرده می شود، برای آنها نیز روا خواهد بود و عصمت تنها برانزده خداوند است... و لغزش نویسندگان مانند خطاهای چاپی است. پس اگر یکی از چاپخانه ها کتابی را با برخی خطاها چاپ کند - که فراوان روی می دهد - چگونه خواهد بود؟ دیگر خطاها نیز از سوی خوانندگان این کتاب ممکن است روی دهد. پس این لغزش ها تعارضی با حفظ خداوند و به جایگاه بلند رساندن آن ندارد.<sup>۶۴۵</sup>

ابن خطیب همچنين می گوید:

آنچه که عقل روا می دارد و دلیل و برهان نیز پشتیبانی می کند آن است که هنگامی فردی از يك امت بی سواد نوشتن آموخت، آموختگی او محدود بوده و کار او در کشیدن حروف و کلمات پر خطا خواهد بود؛ در این صورت روا نیست رسم الخط او را نمونه و میزانی برای دیگران که باسوادتر بوده اند قرار داد و آنان را واداشت تا آن رسم الخط را با همه عیوبش پذیرا گردند، در حالی که تناقضات آشکار و تنافرهای روشن آن را در می یابند. تنافر و تناقضی که دانشمندان متخصص فن رسم الخط از توجیه آنها عاجز شده اند، جز آنکه به دلایلی نایاب و شاذ پناه ببرند.<sup>۶۴۶</sup>

افزون بر این، شایسته است تا در اینجا آنچه سید عبد الحسین شرف الدین رحمه الله در این باره یاد آور شده بازگو کنیم. ایشان می نویسد:

می دانم - به خدا سوگند - درباره آنچه در این باب از بزرگان پیشینشان نقل شده، بزرگانی همچون ابو محمد ابن حزم چه می گویند که در صفحه ۲۰۷ از جزء چهارم کتاب الفصل، به ابوالحسن اشعری نسبت می دهد که گفته است:

همانا قرآن معجز آن چیزی است که هیچ گاه از خداوند جدا نشده و همیشه غیرمخلوق بوده است. نه هیچ گاه ما آن را شنیده ایم و نه جبرئیل و محمد علیهما السلام شنیده اند... تا آخر آنچه از امام اشعری و پیروانش - که همگی سنی اند - نقل می کند. حتی در صفحه ۲۱۱ چنین نقل کرده است:

همه آنها می گویند: قرآن را هیچ گاه جبرئیل بر قلب محمد علیه الصلاة والسلام نازل نکرده و چیز دیگری به نام کلام الله را بر ایشان فرود آورده است [که همان قرآن حقیقی است]. همانا قرآن [موجود] جز به مجاز نزد ما نیست و آنچه ما در مصاحف می بینیم و از قرآن می شنویم و در نماز قرائت کرده و در سینه های خود به یاد می سپاریم، قرآن و کلام خدا نیست؛ بلکه چیز دیگری بوده و کلام الله از ذات خداوند عز و جل جدا نمی گردد.

سپس سخن پیرامون اشاعره را گسترش داده تا آنکه در صفحه ۲۱۰ گوید: علی بن حمزه مراوی صقلی مرا آگاه کرد که: من برخی از اشعریان را دیدم که مصحف را به پای خود می کشیدند. گفت: این کار بر من گران آمد. به او گفتم: وای بر تو! با کتابی که کلام خدا در اوست این چنین می کنی؟ گفت: وای بر تو! به خدا سوگند، آن، چیزی جز سیاهه هایی بیش نیست و کلام خدا در آن قرار ندارد.

ابن حزم می گوید: ابو مرحی بن رزوار مصری به من نوشت: برخی از معتمدان اهل مصر و جویندگان سنت ها او را آگاه کرده اند که مردی از اشعری ها رودررو به او گفت: بر کسی که می گوید خداوند گفته: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ) هزار لعنت باد، تا آخر آنچه از اشعری ها نقل می کند.<sup>۶۴۷</sup>

### ۳. ردّ یا تأویل روایات تحریف از سوی گروهی دیگر

اینان کسانی هستند که به اینگونه اخبار اعتنایی نکرده و صحابه را در آنچه از آنان حکایت شده پیروی نکرده اند. این گروه یا این روایات را به شکلی قاطع نپذیرفته اند و یا از در تأویل بر آمده اند و بر آثاری که در کلمات برخی صحابه و تابعان آمده - پیش از این در فصل یکم با عنوان «سخنان صحابه و تابعان پیرامون افتادگی، دگرگونی و اشتباه در آیات قرآن» یادآور شدیم - با خرده گیری بر راوی، یا روایت و یا صحابی، به رد و نقد پرداختند.

### ۴. نپذیرفتن احادیث اشتباه در قرآن

طبری پس از یادآوری دیدگاهش، می نویسد:

اینکه ما این دیدگاه را برگزیدیم به این جهت است که در قرائت ابی بن کعب «والمقیمین» ذکر شده. و همچنین در مصحف او نیز یادآور شده اند که چنین آمده و اگر این ناسازگاری ریشه در لغزش نویسنده داشت، می بایست در همه مصحف ها جز مصحفی که آن کاتب برای ما نوشته - چیزی غیر از آنچه در

۶۴۶. همان: ۵۸.

۶۴۷. أجوبة مسائل جار الله: ۴۳ - ۴۴.

این مصحف است - نوشته شده باشد و این هماهنگی مصحف ما با مصحف اُبی [بن کعب] در این فراز، ما را به این نتیجه رهنمون می کند که در مصحف ما لغزشی روی نداده است. افزون بر آنکه اگر این خطا مربوط به خط بود، اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که قرآن را از آنها گرفته بودند آرام ننشسته و کسانی که به خطا آموزش دیده بودند را به قرائت درست رهنمون می شدند و زبانشان را اصلاح کرده و درستی را به ایشان تفهیم می کردند. و اینکه همه مسلمین چنین نقل کرده اند، بهترین گواه خواهد بود بر اینکه نویسندگان نقشی در آنچه خطا شمرده شد، نداشته است.<sup>۶۴۸</sup>

دانی می گوید:

اگر کسی بگوید: درباره خبری که از یحیی بن یعمر و عکرمه بنده ابن عباس، از عثمان روایت کرده اند، چه می گویی؟ آن گاه که مصحف ها گرد آوری شد، مصحف ها به عثمان عرضه شد و او در میان آنها لغزشهایی یافت و گفت: آنها را رها کنید! عرب با زبان خود آنها را اصلاح می کند. این روایت می رساند که در رسم قرآن خطا رخ داده است.

می گویم: در نزد ما چنین خبری حجیت ندارد و گواه گرفتن آن به دو جهت صحیح نیست:

نخست آنکه این خبر - افزون بر آنکه در سندش خلط و در الفاظش اضطراب دارد - مرسل است؛ چرا که ابن یعمر و عکرمه نه از عثمان چیزی شنیده و نه دیده اند. همچنین ظاهر الفاظش می رساند که این سخن از عثمان نیست؛ چرا که آن خرده ای بر عثمان خواهد بود، با آنکه جایگاه او در دین و موقعیتش در اسلام و فراوانی تلاشش در خیر خواهی و اهتمامش به آنچه صلاح امت در آن بوده، همخوانی ندارد. نمی توان چنین چیزی در باره آنها گفت، در حالی که گرد آوری قرآن با همراهی دیگر صحابه برگزیده، باتقوا و نیکو کردار صورت گرفته است تا اختلاف آنان درباره قرآن برطرف گردد. سپس بگوییم آنان خطاها و اشتباهات قرآن را رها کرده تا کسانی که پس از آنها می آیند و گمان گستره قرآن را در نیافته و به اوج معنایی آن و اوج معرفتی کسانی که نزول قرآن را دیده اند نمی رسند، این کار را به گردن گیرند. نه، گفتن این سخن بر کسی جایز نبوده و اعتقاد به آن برای احدی شایسته نیست.

پس اگر گفته شود: اگر این عمل عثمان صحیح باشد، نظر تو در این باره چیست؟ می گویم: منظور عثمان از خطا در قرآن، خطای در تلاوت بوده نه نگارش قرآن.<sup>۶۴۹</sup>

زمخشری نیز می گوید:

(والمقیمین) به خاطر مدح منصوب شده و برای بیان فضل نماز آمده است و در ادبیات عرب این گونه نصب، باب گسترده ای دارد و سیبویه بر پایه برخی مثالها و شواهد، آن را مکسور دانسته است. کسی در

۶۴۸. تفسیر الطبری: ۶ / ۳۶.

۶۴۹. تاریخ القرآن: ۶۵.

این آیه به روی دادن خطا و لغزش توجهی نکرده است و تنها کسانی به این سخن گرایش یافته اند که نظری به کتاب نداشته و بر مکاتب ادب عربی آگاه نبوده اند و ندانسته اند که چگونه عرب به جهت شیفتگی به نصب، به هر بهانه ای منصوب می کند. و بر او پنهان مانده که گذشتگان و پیشگامان که مانندشان در تورات و انجیل نیز بوده است، همتشان در غیرت نسبت به اسلام و دور ساختن آنچه مایه سرزنش و خرده گیری برای اسلام می شود، بالاتر از آن بوده که در کتاب خدا شکافی باقی گذارند تا پس از آنان، کسی جلوی آن را بگیرد و رخنه ای در کتاب خدا کنند که آیندگان به ترمیم آن بپردازند.<sup>۶۵۰</sup>

فخرالدین رازی نیز می گوید:

پیرامون سخن خداوند (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) دیدگاه هایی مطرح شده است: نخست آنکه از عثمان و عایشه روایت شده که گفته اند: همانا در مصحف لغزشهایی روی داده که عرب با زبان خود آنها را اصلاح می کند. بدان این سخن بعید است، چرا که مصحف با نقل متواتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ما رسیده است، پس چگونه می توان در آن لغزشی را ثابت کرد؟!<sup>۶۵۱</sup>

زمخشری در آیه (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا)، پس از نقل روایتی از ابن عباس گوید:

روایت تکیه نمی توان کرد.<sup>۶۵۲</sup>

رازی نیز در باره این روایت گفته است:

بدان در این گفته از ابن عباس نظر است، چرا که پی آمد آن، خرده گیری از قرآن متواتر و درست دانستن قرآن نا متواتر است. واگر این دو باب باز شود، سرآغازی برای راه یابی شك به تمام قرآن خواهد بود که این کار نارواست.<sup>۶۵۳</sup>

نیشابوری می گوید:

از عثمان و عایشه روایت شده که گفته اند: همانا در مصحف خطاهایی است که عرب با زبان خود آنها را اصلاح خواهد کرد. سستی و سبکی این سخن پنهان نیست، چرا که این مصحف به تواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به ما رسیده است، پس چگونه ممکن است در آن خطایی بوده باشد؟!<sup>۶۵۴</sup>

ابن کثیر در باره آیه (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا)، پس از آوردن سخن ابن عباس می گوید:

چنین سخنی از ابن عباس جداً به دور است.<sup>۶۵۵</sup>

---

۶۵۰. الکشاف: ۱ / ۵۸۲.

۶۵۱. تفسیر الرازی: ۱۱ / ۱۰۵ - ۱۰۶.

۶۵۲. الکشاف: ۳ / ۵۹.

۶۵۳. تفسیر الرازی: ۲۳ / ۱۹۶.

۶۵۴. تفسیر النیشابوری: ۳ / ۱۰۶.

خازن نیز درباره آیه (... وَالْمُقِيمِينَ...) می گوید:

علمان در دلیل اعراب نصب آن اختلاف کرده اند. از عایشه و ابان بن عثمان روایت شده که این نصب به جهت لغزش نویسندگان روی داده و شایسته است نوشته شود: «وَالْمُقِيمُونَ الصَّلَاةَ». عثمان بن عفان گفته است: همانا در این مصحف خطا وجود دارد که عرب با زبان خود آنها را اصلاح خواهد کرد... [و در ادامه اشکال و جواب عثمان را آورده است]. عموم صحابه و دیگر علمای پس از ایشان، به این سو رفته اند که این لفظ صحیح بوده و هیچ لغزشی، نه از نویسندگان و نه از دیگران روی نداده است.

در باره آنچه از عثمان بن عفان، عایشه و ابان بن عثمان روایت شده، چنین پاسخ می دهیم: جداً چنین سخنی بعید است، چرا که گردآوردندگان قرآن همه از اهل لغت و فصاحت بوده و بر این امور آگاهی داشته اند؛ پس چگونه می شود که لغزشی را در کتاب خدا رها سازند تا دیگران به اصلاح آن همت گمارند؟ سزاوار نیست چنین چیزی را به اینان نسبت داد. ابن انباری می گوید: آنچه از عثمان روایت شده صلاحیت استناد ندارد، چرا که سند متصلی ندارد و محال است که عثمان لغزشی را رها سازد تا دیگران به اصلاحش روی آورند... و زمخشری در کشاف گفته است: کسی به این گمان روی نمی آورد.<sup>۶۰۶</sup>

وی در باره (حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا) نیز می گوید:

ابن عباس چنین قرائت می کرد: «حتى تستأذنوا» و می گفت: (تَسْتَأْنِسُوا) به خاطر لغزش نویسندگان روی داده است. این روایت با اشکال روبرو است، چرا که قرآن به تواتر رسیده است.<sup>۶۰۷</sup>

رازی در باره آیه (أَنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) می گوید:

قرائت مشهور (أَنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) است، ولی برخی این قرائت را نپذیرفته و وجوه دیگری آورده اند. [وی آنها را یادآور شده و به شاذ بودن متهم ساخته و سپس می گوید:] بدان که محققان می گویند: درست دانستن این قرائت روا نیست، چرا که آنها خبر واحدند و قرآن به نقل متواتر رسیده است و اگر روا باشد که با خبری واحد چیزی به قرآن افزوده شود، نمی توان اطمینان یافت که آن چه در دست ماست تمام قرآن بوده است؛ چرا که اگر روا باشد که چیزی در عین قرآن بودن به تواتر به ما نرسد، پس در غیر این قرائت نیز روا خواهد بود. پس ثابت شد چنانچه این قرائت قرآن شمرده شود، افزایش، کاهش و دگرگونی قرآن جایز می گردد و این حجیت قرآن را با چالش روبرو می سازد. پس هنگامی که این سخن باطل بود، آنچه ما را به این سخن کشاند نیز باید باطل باشد.

اما خرده گیری بر قرائت مشهور از آنچه گفته شد به مراتب زشت تر است:

۶۰۵. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۲۹۰.

۶۰۶. تفسیر الخازن: ۱ / ۲۰۸.



نخست آنکه: اگر به نادرستی آن قرائت حکم شود، در حالی که شهرتش همانند شهرت دیگر بخش های قرآن است، هر آینه در تمام قرآن چنین چیزی روا خواهد بود. در نتیجه این سخن، تواتر قرآن و درستی تمام آن را با چالش روبرو می سازد که سخنی بس ناروا خواهد بود. پس آن هنگام که چنین ثابت شد، نمی توان خبر واحدی که از يك صحابه روایت شده را معارض قرائت مشهور شمرد.

دوم: تمامی مسلمین اجماع کرده اند که آنچه در میان دو جلد قرار گرفته کلام الله است و روا نیست که در کلام خدا خطا و لغزش باشد. بنابر این، بطلان آنچه از عثمان و عایشه نقل شده که در قرآن خطا روی داده، آشکار می گردد.

سوم: ابن انباری گفته است: همانا صحابه پیشوا و پیشگام بوده اند؛ پس اگر در قرآن لغزشی می یافتند، اصلاحش را به دیگران و پس از خود وا نمی گذاردند، با آنکه ایشان را از بدعت ترسانده و به تبعیت فراخوانده اند.<sup>۶۵۸</sup>

أبو حیان أندلسی درباره آیات (وَالْمُقِيمِينَ...) <sup>۶۵۹</sup> و (إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرَانِ) <sup>۶۶۰</sup> آلوسی درباره آیه (وَالْمُقِيمِينَ) <sup>۶۶۱</sup> در همین راستا سخن گفته اند:

اینها سخنانی در پذیرفتن این احادیث بود و دیده شد که برخی تنها به استبعاد بسنده کرده اند و برخی گفته اند: «در آنها جای تأمل است»، و برخی دیگر می گویند: «سستی و سخافت این سخن بر کسی پوشیده نیست»، و گروهی دیگر گویند: «به آنها توجهی نمی شود...»، و برخی گفته اند: «این احادیث دور از واقعیت است».

برخی از این عالمان شهامت به خرج داده و به آشکاری حدیث را ضعیف شمرده و گفته اند: «حدیث صحیح نیست». در کتاب الإیتقان، <sup>۶۶۲</sup> از ابن انباری نیز آمده که وی به تضعیف این روایات گرایش یافته است و باقلانی در نکت الانتصار <sup>۶۶۳</sup> و گروهی دیگر نیز چنین کرده اند.

لیکن برخی دیگر بر بطلان این احادیث استدلال کرده و برهان اقامه نموده اند؛ چرا که پذیرش آنها، تواتر قرآن را با چالش روبرو کرده و موجب سرزنش و خرده گیری بر صحابه، به ویژه گرد آورندگان قرآن

۶۵۷. همان: ۴ / ۴۹۶.

۶۵۸. تفسیر الرازی: ۲۲ / ۷۴ - ۷۵.

۶۵۹. فتح البیان فی مقاصد القرآن: ۳ / ۲۹۶ - ۲۹۷.

۶۶۰. همان: ۸ / ۲۴۹.

۶۶۱. ر.ک: تفسیر آلوسی: ۶ / ۱۴ - ۱۵.

۶۶۲. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۵۴۳ / ش ۳۵۰۶.

۶۶۳. ر.ک: نکت الانتصار: ۱۲۷.

و در رأسشان عثمان می گردد. پس این احادیث به جهت چنین استلزامات باطل، باطل شمرده خواهد شد.

و گروهی بالاتر از این گفته و به ساختگی بودن این احادیث از سوی دشمنان اسلام گرایش یافته اند.

حکیم ترمذی می گوید:

سر چشمه این احادیث را جز مکر زنادقه نمی دانم.<sup>۶۶۴</sup>

أبو حیان اندلسی می گوید:

کسی که از ابن عباس روایت کرده که او (تَسْتَأْنِسُوا) را خطا و یا وهمی از سوی نویسنده دانسته و چنین قرائت می کرده است: حتی «تستأذنوا»، خرده گیر بر اسلام، بی دین بوده و دامان ابن عباس از چنین سخنانی پاک و منزّه است.<sup>۶۶۵</sup>

و برخی از دانشمندان و نویسندگان متأخر و معاصر، این روایات را همین گونه چاره می کنند. از این رو می بینیم که صاحب المنار می گوید:

برخی از دشمنان اسلام گستاخی کرده و قرآن را دارای لغزش نحوی دانسته اند و رفع (الصَّابِئِينَ) فونه ای از اینگونه اغلاط دانسته اند. و این کار ایشان جمع میان سخافت و نادانی است. این گستاخی، از ظاهر برخی قواعد نحوی متبادر است؛ اما اینها یا نادان بوده و یا خود را به نادانی زده اند؛ چرا که نحو از لغت استنباط می شود نه لغت از نحو.<sup>۶۶۶</sup>

همچنین می گوید:

برخی از این نادانان و یا کسانی که خود را به نادانی زده اند، مانند این را در درست ترین و بلیغ ترین سخن ها غلط شمرده اند و گفته شده: همانا «المقیمین»، به مجرور قبل از خود عطف گردیده است ... و آنچه ما یادآور شدیم از نظر عبارت بلیغ تر است، گر چه برخی نادانان و آنانی که خود را به نادانی زده اند، آن را خطا و لغزش شمرده اند. و روایت شده که این کلمه در مصحف عبد الله بن مسعود مرفوع بوده است، حال اگر این روایت از او و از کسانی همچون مالک بن دینار، جحدری و عیسی ثقفی درست باشد، تنها يك قرائت شمرده شده و در غیر این صورت چیزی محسوب نمی گردد.<sup>۶۶۷</sup>

---

۶۶۴. نوادر الأصول فی احادیث الرسول: ۳۸۶.

۶۶۵. تفسیر البحر المحیط: ۶ / ۴۱۰.

۶۶۶. تفسیر المنار: ۶ / ۳۹۶.

۶۶۷. همان: ۶ / ۵۳.

و این سخن، دیدگاه رافعی و محمد ابو زهره نیز می باشد. محمد ابو زهره، احادیث منافی تواتر قرآن را چنین توصیف کند:

روایات غریب و دور از معنای تواتر قرآن که برخی کتب مانند البرهان زرکشی و الاتقان سیوطی آنها را در بر گرفته اند، کتابهایی که روایات را به مانند کسی که در تاریکی شب به جمع آوری هیزم روی آورده که ممکن است چوب و واقعی را با هم در آمیزد، گرد آورده اند. در حالی که قرآن به مانند بنایی بزرگ و مبهوت کننده است که گردی بر دامان آن نخواهد نشست.

سپس وی این سخن رافعی را شاهد آورده، می نویسد:

گمان می کنیم بیشتر این احادیث را ملحدان به دروغ گفته اند.

همچنین می گوید:

بی تردید آنچه این نویسنده اسلامی بزرگ یادآوری کرده، حق است.<sup>۶۶۸</sup>

#### تأویل احادیث خطا در قرآن

آنچه تاکنون گذشت، دیدگاه برخی از علمای اهل سنت در باره اینگونه احادیث و آثار بود. هستند افراد دیگری که این دیدگاه را پذیرفته و ما به جهت کفایت کردن به همین مقدار، نامی از آنها نبردیم. اما گروهی، از این دیدگاه خشمگین شده و به شدت از آن ابراز انزجار کرده اند. مشهورترین این افراد حافظ ابن حجر عسقلانی است. وی پس از آنکه حدیث ابن عباس را که گفت «این را در حالی که چرت می زده نوشته است» نقل کرده، بر زخمخشی و پیروانش تاخته و می گوید:

گروهی که از دانش رجال آگاهی ندارند، این حدیث طبری از ابن عباس را به شدت انکار کرده اند و زخمخشی طبق عادتش در این انکار زیاده روی کرده است - تا اینکه می گوید - . و به خدا سوگند سخن ایشان بی هیچ تردیدی دروغی شگفت آور و بزرگ است و گروهی او را در این دیدگاه پیروی کرده اند. و خداوند یاری رسان است.

و مانند آن، روایت دیگری از ابن عباس در باره سخن خداوند (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) است. سعید بن منصور این حدیث را با سند بسیار خوبی روایت کرده است.

آنچه از برخی صحابه نقل شده - با آنکه غیرش مورد پذیرش است - ولی تکذیب آن نیز پس از دانستن صحت سندش، شیوه اهل دانش نیست. بنابراین باید در پی تأویل شایسته ای برای آنها گشت.<sup>۶۶۹</sup>

۶۶۸. المعجزة الكبرى القرآن: ۱ / ۳۲.

۶۶۹. فتح الباری: ۸ / ۲۸۲ - ۲۸۳.

اما باید گفت شگفت است از ابن حجر که چرا تأویل شایسته را به دیگران سپرده، در حالی که بر او بود تا خودش به این کار روی آورده و از احادیث صحیح پشتیبانی نماید؟! آری، برخی از علمای اهل تسنن وجوهی را برای تأویل این احادیث یادآور شده اند که دانی در زمره آنان است. وی - پس از پذیرش صحت حدیث - درباره آنچه از عثمان روایت شده می گوید:

مراد وی از لغزش، خطای در تلاوت بوده نه خطای در رسم و الفاظ قرآن. ابن اشته در پاسخ به این گونه روایات می گوید:

نویسندگان، در برگزیدن شایسته ترین از میان حروف هفتگانه دچار اشتباه شده اند، نه آنکه آنچه خارج از قرآن بوده را به خطا درون آن آورده اند. [و گوید] پس معنای سخن عایشه که گفت: «الفاظ قرآن تحریف شد» این است که به نویسنده، آنچه از میان حروف هفتگانه برتر بود عرضه نگردید. همچنین سخن ابن عباس که گفت: «آن را در حال چرت نوشته»؛ یعنی در باره آنچه شایسته تر بوده، خوب نیندیشیده است و همچنین ماندهای این احادیث.<sup>۶۷۰</sup>

سیوطی در این باره، خود را به زحمت انداخته است. وی پس از آنکه این روایات را آورده، به تبیین اشکال آنها پرداخته و تأویلش را بر عهده گرفته است. ما تمامی سخن وی را می آوریم تا آشکار شود که آنچه سزاوار بوده، آورده است یا خیر؟! وی می گوید:

این روایات و آثار با چالشی جدی روبرویند و چگونه می توان درباره صحابه گمانی برد که حتی در سخنان خود دچار لغزش شوند، تا چه رسد به قرآن، در حالی که اینان فصیحانی توانمند بودند؟! همچنین چگونه می توان گمان کرد که آنان در قرآنی که - همانطور که فرود آمده - از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دریافت کرده و به حفظ، ثبت و دقت در آن همت گمارده اند، دچار خطا گردند. یا چگونه می توان باور کرد که همه آنها در این خطا و نوشتنش، همدستان شده باشند. و یا چگونه می شود گفت که آنان به این لغزش آگاه نشده و از آن باز نگشته اند؟! سپس چگونه می توان گمان برد که عثمان دیگران را از اصلاح این لغزش ها باز داشته است؟ یا چگونه می توان باور داشت که قرآن این خطا را ادامه داده و تاکنون به نحو تواتر روایت کرده اند؟ اینها همه چیزهایی است که از نظر شرع، عقل و عادت محال می نماید.

علما در باره این احادیث سه پاسخ داده اند:

---

۶۷۰. الإیتقان فی علوم القرآن: ۵۴۲/۱ - ۵۴۳/ش ۳۵۰۵ و ۳۵۰۶.

یکم: حدیث روایت شده از عثمان صحیح نیست، چرا که اسنادش ضعیف، مضطرب و منقطع است. از سویی چگونه می شود که عثمان با آنکه پیشوای مردم قرار داده شده بود، چنین لغزشی را در قرآن ببیند، اما آنها را رها کرده تا عرب با زبان خودش آن را درست کند؟! پس هنگامی که گردآورندگان و نویسندگان قرآن - که خود از برگزیدگان بودند - به اصلاح قرآن نپرداخته اند، چگونه دیگران این کار را به عهده خواهند گرفت؟! و همچنین باید گفت عثمان يك مصحف ننوشت، بلکه تعدادی به نگارش در آورد.

اگر گفته شود این خطا در همه مصحف ها روی داده است، باید گفت: این رویداد در همه قرآن ها بعید است. اگر نیز گفته شود در برخی روی داده، می گوئیم پس این خود اعتراف به درستی برخی مصحف ها است، در حالی که کسی یادآور نشده لغزش در يك مصحف خاص روی داده است. از سویی هیچ گاه مصحف ها ناسازگار با یکدیگر نیامده اند، جز آنکه در برخی وجوه قرائت مختلف گشته که خطا شمرده نمی شود.

دوم: بر فرض صحت روایت، می توان گفت که مضمون آن حمل بر رموز و اشاره می گردد... . سوم: می توان این روایات را بر چیزهایی تأویل کرد که تلفظش با نگارشش ناسازگار است ... و ابن اشته در کتاب المصاحف به این پاسخ و پاسخ های پیشین، یقین پیدا کرده است.

ابن انباری در کتاب الرد علی من خالف مصحف عثمان، به هنگام بیان احادیث روایت شده از عثمان می گوید: حجتی بر این سخن اقامه نمی شود، چرا که این روایت متصل نیست و نیز عقل گواهی نمی دهد که عثمان با آنکه در زمان خود پیشوای مردم بوده، قرآن ها را در يك مصحفی که پیشوای دیگر قرآنها شمرده شده گرد آوری کند، سپس در آن مصحف لغزشهایی ببیند؛ اما در پی اصلاح بر نیاید! به خدا سوگند هیچ گاه انسان منصف و دارای قدرت تشخیص، چنین پنداری نمی برد و باور نمی کند که وی خطاها را رها کرده تا افراد پس از او اصلاحش را برعهده گیرند. و راه کسانی که پس از وی آمده اند، پذیرش خط قرآن و التزام بر حکم قرآن بوده است.

و کسی که گمان برده عثمان از سخنش «من در قرآن خطا می بینم» چنین اراده کرده که در خط قرآن خطا می بینم و هنگامی که ما قرآن را می خوانیم، لغزش خط، تحریف الفاظ و اعراب را به دنبال نخواهد آورد، سخن باطلی گفته و به راه درست نرفته است؛ چرا که خط، خبر از نطق می دهد و کسی که نوشته اش خطا باشد، در نطقش نیز به خطا خواهد رفت. و چنین نبوده که عثمان خطاهای نوشتاری قرآن را رها کرده باشد، در حالی که آشکار است که وی قرآن را برای آموزش به شهر و دیارهای گوناگون می فرستاد که در الفاظ دقیق و سازگار با رسم مصاحف باشد... .

سپس ابن اشته می گوید: محمّد بن یعقوب از ابوداؤد سلیمان بن اشعث، از احمد بن مسعده، از اسماعیل، از حارث بن عبد الرحمان، از عبد الاعلی بن عبد الله بن عامر روایت کرده که گفت: هنگامی که از گرد آوری قرآن رهایی یافته شد، آن را نزد عثمان آوردند. وی در آن نگریست و گفت: نیکو و زیبا انجام دادید. در آن چیزهایی می بینم که با زبانمان اصلاح می گردد.

این روایت با هیچ چالشی روبرو نیست و با آن می توان معانی دیگر روایات را آشکار نمود. بر اساس این روایت، گویا پس از پایان یافتن گرد آوری قرآن و نوشتنش، آن را به عثمان عرضه کردند. وی در آن چیزهایی دید که به غیر زبان قریش نگارش یافته بود، چنانکه در واژه «تابوة» و «تابوت» روی داده. پس وی وعده می داد که این خطاها با زبان قریش اصلاح خواهد شد. سپس وی به هنگام عرضه و ارزشگذاری، وعده خود را جامه عمل پوشانده و چیزی را رها نکرد. و شاید کسانی که اخبار پیشین را از او روایت کرده اند، سخن او را تحریف کرده و آن واژه ای که عثمان گفته بود را به دقت نیاوردند که در پی آن، این اشکالات لازم آمده است. آنچه گفته شد، قوی ترین پاسخ این اشکالات شمرده می شود. و ستایش تنها خداوند را سزا است.

اما این پاسخ ها هیچ يك از احادیث عایشه را توجیه نمی کنند.

پاسخ تضعیف روایت نیز جوابگو نیست، زیرا اسنادش صحیح است. اما پاسخ به رمز و اشاره و دیگر پاسخ ها نیز چنین است؛ چرا که پرسش عروه از حروف مذکور با آن مطابقت ندارد. ابن اشته از این روایات چنین پاسخ داده است و ابن جباره در شرح الرائیه نیز از او پیروی کرده است که مراد عایشه از «خطا کرده اند»، یعنی در برگزیدن شایسته ترین از میان حروف هفتگانه به خطا رفته اند، نه اینکه آنچه که نوشته اند، چیزی بیرون از قرآن بوده است. این پاسخ روا نیست. ...

می گویم: هنگامی این پاسخ نیکو است که در آن واژه، قرائت به یاء و کتابتش گونه ای دیگر بوده است؛ اما در فرضی که قرائت به مقتضای رسم باشد، چنین پاسخی صحیح نیست.

زبان دانان عرب از این حروف سخن گفته و به نیکوترین شکل آنها را توجیه نموده اند؛ اما در باره سخن خداوند که فرموده (إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ) توجیهی آمده است و برای سخن دیگر خداوند که

(وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ) نیز توجیه دیگری یاد شده. همچنین در باره (وَالصَّابِقُونَ).<sup>۶۷۱</sup>

آنچه تاکنون آمد مربوط به سخنان صحابه و تابعان بود.

أحادیث گرد آوری قرآن، میان ردّ و تأویل

أما أحاديث روایت شده پیرامون گرد آوری قرآن را، چه آن دسته متناقض با یکدیگر و چه دسته ای که به اعتراف برخی همچون محمد ابو زهره، ساختگی و دروغین بوده اند<sup>۶۷۲</sup> را می توان میانشان جمع کرد و سپس میان آنها، ادله عدم تحریف و این مبنا که قرآن در زمان خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و به فرمان وی گردآمده است، سازگاری ایجاد کرد که اکنون به تفصیل به آن می پردازیم:

### مراحل جمع آوری قرآن

روایات اهل سنت پیرامون گرد آوری قرآن با یکدیگر متعارض اند و در سایه این تعارض، سخنان علمای ایشان نیز ناسازگار شده است. آنچه از مجموع آنها برداشت می شود این است که: همانا گرد آوری قرآن در سه مرحله روی داده است:

**مرحله نخست:** آنچه در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر روی چوب و جریده های نخل نوشته شده بود;

**مرحله دوم:** در زمان ابوبکر روی داد که وی به گرد آوری آنها از میان ورقه های چوب و دیگر چیزها پرداخته و در محل واحدی قرار داد;

**مرحله سوم:** در زمان عثمان که وی به چینش قرآن پرداخت و مردم را به قرائت واحدی واداشت. این، آنچه بود که سخنان ایشان گرد آن جمع می شد.

گرد آوری در زمان پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - به دو شکل «حفظ» و «نوشتن» بوده است. أما درباره حفظ باید گفت کسانی که به این شکل قرآن را گردآورده بودند بسیارند.<sup>۶۷۳</sup>

پیرامون نگاشتن قرآن نیز باید گفت: قرآن نزد کسانی که همه قرآن را به خاطر داشتند نوشته نشده بود؛ لیکن با در نظر داشتن نوشته های همه، می توان گفت که قرآن کامل بوده است؛ یعنی آنچه نزد برخی ناقص بود، با آنچه نزد دیگری بود کامل می گشت، جز آنکه به لحاظ حفظ، در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم متواتر بوده است.<sup>۶۷۴</sup>

---

۶۷۲. ر.ك: المعجزة الكبرى القرآن: ۱ / ۲۶.

۶۷۳. ر.ك: همان: ۱ / ۲۱.

۶۷۴. ر.ك: همان: ۱ / ۲۲.

ابوبکر نیز پس از جنگ یمامه، فرمان به گرد آوری نوشته ها داد و آن را تألیف و تدوین کرد؛<sup>۶۷۰</sup> سپس آن گاه که قرائت فراوان گشته و در الفاظ قرآن ناسازگاری پدید آمد، عثمان مصاحف را از صاحبانش گرفت و مردم را بر قرائت واحدی واداشت و دیگر مصاحف ناسازگار با آن را از بین برد.

## دفع شبهات

برای رهایی از پیامدهای این احادیث و دفع شبهاتی که به جهت این احادیث دامن گیر قرآن می شود، چاره ای نیست جز توجه به سند و متن تمامی روایات این باب و پس از آن - تا جایی که ممکن است - در پی جمع میان آنها برآمد؛ از این رو بحث را اینگونه پی می گیریم:

یکم: از برخی صحابه روایاتی آمده که عده ای در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به گرد آوری قرآن پرداخته اند. به گفته عبدالله بن عمر و انس بن مالک، در اینکه آنان چهار نفر بوده اند تردیدی نیست؛ اما در نام برخی از آنان اختلاف وجود دارد.

از عبدالله بن عمر آمده که آن چهار تن عبدالله بن مسعود، سالم مولا حذیفه، معاذ بن جبل و ابی ابن کعب بوده اند.<sup>۶۷۱</sup>

قتاده از انس بن مالک نیز روایت کرده است که آنان ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید و زید بن ثابت بوده اند. از انس بن مالک پرسیده شده که ابو زید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است.<sup>۶۷۲</sup>

و دیگری روایت ثابت از انس بن مالک است که گفته است:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت، در حالی که قرآن را جز چهار نفر گرد آوری نکردند: ابو الدرداء، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابو زید.<sup>۶۷۳</sup>

چگونه می توان گردآورندگان قرآن را در چهار تن حصر کرد و این حصر در چهار نفر چه توجیهی دارد؟ و چگونه ممکن است میان آنچه از این دو صحابی نقل شده و میان دو حدیث انس هماهنگی ایجاد کرد؟

سیوطی می گوید:

---

۶۷۰. ر.ک: همان: ۱ / ۲۳؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۶۱ - ۱۶۲؛ الدر المنثور: ۱ / ۳۰۲ - ۳۰۳ و ۳ / ۲۹۶؛ مناهل العرفان: ۱ / ۲۵۰ - ۲۵۱ و منابع دیگر.

۶۷۱. ر.ک: صحیح البخاری: ۱۰۲/۶؛ صحیح مسلم: ۱۴۹/۷.

۶۷۲. ر.ک: صحیح البخاری: ۲۲۹/۴؛ صحیح مسلم: ۱۴۹/۷؛ سنن الترمذی: ۳۳۱/۵ ش/۳۸۸۱.

۶۷۳. صحیح البخاری: ۶ / ۱۰۳؛ المعجم الأوسط: ۷ / ۳۶۲؛ تفسیر القرطبی: ۱ / ۵۶ - ۵۷؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۹۲.



برخی از پیشوایان این حصر را نپذیرفته اند. مازری می گوید: سخن انس که گفته «لم یجمع غیرهم» چنین نتیجه ای را در پی ندارد که در واقع نیز چنین بوده است... می گوید: گروهی از ملحدان، سخن انس را دست آویز خود قرار داده اند، در حالی که چنین نبوده و ما سخن انس را به ظاهرش حمل نمی کنیم.<sup>۶۷۹</sup>

سپس سیوطی سخنی از قرطبی آورده و از باقلانی پاسخ هایی برای حدیث انس نقل کرده و آن گاه می گوید:

ابن حجر می گوید: بیشتر این احتمالات با تکلف و زحمت همراه است.<sup>۶۸۰</sup>

**دوم:** در اینکه نخستین کسی که قرآن را گرد آوری کرده کیست؟ احادیث ناسازگارند. در برخی از آنها ابوبکر معرفی شده، در برخی دیگر از عمر نام برده شده، در پاره ای دیگر سالم بنده أبوحذیفه آمده و در گروهی دیگر عثمان را نخستین گردآورنده دانسته است!

راه جمع میان این روایات آن است که گفته شود، ابوبکر به جهت آغازگر بودن در تدوین قرآن، نخستین گردآورنده قرآن بوده است. و مراد از آنکه عمر نخستین گرد آورنده مصحف است، به این معناست که وی به ابوبکر فهماند تا قرآن را گرد آورد. و مراد از آنچه در باره سالم آمده این است که وی از گرد آورندگان قرآن به فرمان ابوبکر بوده است. اما در مورد عثمان نیز به این معنا خواهد بود که وی مردم را بر قرائت واحدی وادار کرد.<sup>۶۸۱</sup>

حال پرسش آن است که آیا چنین جمعی میان روایات پذیرفتنی است؟!  
**سوم:** احادیثی که پیرامون چگونگی گرد آوری قرآن و ویژگیهایش در هر مرحله وارد شده اند.

#### روایات درباره مرحله نخست

از زید روایت کرده اند که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت، در حالی که چیزی از قرآن گرد آوری نشده بود.<sup>۶۸۲</sup>

وی آن هنگام که ابوبکر او را به گرد آوری قرآن فرمان داد، گفت:

چگونه کاری را انجام می دهی که پیامبر خدا آن را رها کرده بود؟!<sup>۶۸۳</sup>

---

۶۷۹. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۹۲ - ۱۹۴.

۶۸۰. همان.

۶۸۱. همان: ۱ / ۱۶۱-۱۶۲.

می توان این روایات را چنین هماهنگ کرد که اخباری که می گویند قرآن در زمان پیامبر گرد نیامده، یعنی به صورت کامل و در مکانی واحد جمع نشده است، بلکه نوشته های تمامی مردم با هم قرآنی کامل بوده و این چنین شبهه نخست از میان برداشته می شود.

### روایات پیرامون مرحله دوم

اگر چه در این مرحله، ابوبکر پس از جنگ یمامه به گرد آوری قرآن و تدوینش فرمان داده است؛ ولی حقیقت آن است که پس از آن جنگ نیز شمار فراوانی از حافظان و قراء قرآن باقی ماندند. افزون بر آنکه قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نوشته شده بود. بنابر این از این جهت، شبهه ای به تواتر قرآن وارد نمی شود. و اما حدیثی که می گفت عمر از آیه ای از کتاب خدا پرسید که نزد فلان قاری بوده و در جنگ یمامه کشته شد، سندی منقطع دارد.<sup>۶۸۴</sup>

بنابراین شبهه دوم نیز چنین از میان می رود.

اما گرد آوری قرآن از روی جریده های نخل، سنگهای صاف و ظریف و سینه مردان - آنچنان که از زید روایت شده بود - به این معنا نبوده که تا آن هنگام کتابی به نام قرآن وجود نداشته است؛ بلکه انگیزه آنها تنها این بوده که قرآن را از روی نوشته ای که پیش روی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نگارش یافته بنویسند، نه بر پایه محفوظات خود. و سخن زید که «از سینه مردان گرد آوردم» به این معنا است که وی وجوه هفتگانه ای که قرآن بر طبق آنها فرود آمده را از سینه مردان جستجو می کرده تا به آن احاطه علمی پیدا کند.<sup>۶۸۵</sup>

و اما در باره سخن ابو بکر که به عمر و زید گفته بود: «بر در مسجد بنشینید و هر که با دو گواه چیزی از قرآن آورد بنگارید»، شیخ أبو الحسن سخاوی در کتابش جمال القراء می گوید:

معنای این حدیث - که خدا آگاه تر است - چنین است که هر که با دو گواه نزد شما آمد و بخشی از کتاب خدا را آورد که در پیش روی رسول خدا نوشته باشد، از او بستانید، والا همانا زید جمع کننده قرآن بود. و صحیح است که معنایش چنین باشد: «هر که با دو گواه نزد شما آمد و چیزی از کتاب خدا

۶۸۲. همان: ۱ / ۱۶۰.

۶۸۳. همان: ۱ / ۱۶۱.

۶۸۴. ر.ك: همان: ۱/۱۶۲؛ فتح الباری: ۱۰/۹؛ تحفة الأحوزی: ۴۰۸/۸.

۶۸۵. ر.ك: المرشد الوجیز: ۵۶/۱.

را آورد؛ یعنی چیزی از وجوه هفتگانه که قرآن بر آنها نازل شده و از آنچه [که در میان مسلمین] هرگز قرائت نشده بود و یا به وجهی دیگر دانسته نشده بود، چیزی افزون نکرد.<sup>۶۸۶</sup>

ابن شامه در باره معنای سخن وی در آیه ای که نزد خزیمه یافته بود چنین می گوید:

و معنای سخن عمر که گفته بود: «فلان آیه را گم کردم و آن را نزد فلانی یافتم...». وی این آیه را در نسخه هایی که به فرمان پیامبر نوشته نشده بود جستجو می کرد. پس آن را جُز نزد يك شخص نیافت، و إلا او و دیگران آیه را حفظ می کردند. و این سخن از گفته مکی و دیگران شایسته تر است. اینان گفته اند که آیه پیش از این را به یاد داشتند، اما آن را از یاد برده اند تا آنکه آیه را نزد آن مرد یافته و آن را به خاطر آورده و نوشتند؛ چرا که آن آیه را از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودند.<sup>۶۸۷</sup>

و اما روایتی که می گفت عمر آیه رجم را آورد، ولی زید آن را به خاطر نبود گواه ننوشت،<sup>۶۸۸</sup> با عقل و نقل ناسازگار است،<sup>۶۸۹</sup> گر چه می توان آن را با برخی وجوه تأویل کرد.

پس شبهه سوم نیز این چنین از میان می رود.

#### روایات پیرامون مرحله سوم

عثمان - هنگامی که مسلمین در قرائت قرآن اختلاف کردند - کسی را به سوی حفصه فرستاد و قرآنی که ابوبکر گرد آورده بود را درخواست کرد. وی به حفصه گفت:

مصحف ها را به سوی من بفرست تا از آنها نسخه برداری کرده و سپس به تو بازگردانیم. حفصه آنها را نزد عثمان فرستاد و او نیز به زید بن ثابت فرمان داد... آن گاه از آن نسخه برداری کردند.<sup>۶۹۰</sup>

این تمام آن چیزی بود که در مرحله سوم و دوران عثمان روی داده است که روایات ناسازگار با آن می بایست تأویل گردد؛ مانند حدیثی که می گوید: «وی از کسی نمی پذیرفت جز آنکه دو گواه شهادت می داد».

---

۶۸۶. همان: ۵۵ / ۱ .

۶۸۷. همان: ۵۱/۱ - ۵۲ .

۶۸۸. ر.ک: الإیتقان فی علوم القرآن: ۱/۱۶۳/ش ۷۶۱.

۶۸۹. الجواب المنیف فی الرد علی مدعی التحریف: ۱۲۱ .

۶۹۰. صحیح البخاری: ۶ / ۹۹؛ سنن الترمذی: ۴ / ۳۴۸ / ش ۵۱۰۲؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۶؛ مسند أبي يعلى: ۱ / ۹۳ .

ابن حجر در تأویل این روایت می گوید: مراد از «دو گواه» همان «حفظ و کتابت» بوده است.<sup>۶۹۱</sup> بیهقی سند این روایت را به چالش کشیده و ابو شامه و صبحی صالح<sup>۶۹۲</sup> از او پیروی کرده اند. ابو شامه پس از نقل این حدیث می گوید:

حافظ بیهقی در کتاب المدخل، این حدیث را با کمی تغییر در عبارات چنین روایت کرده است: پس گفت: عثمان بر منبر نشست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: از زمان پیامبر، نزدیک به سیزده سال گذشته است و شما به اختلاف در قرائت قرآن دچار شده اید. [به طوری که] مردی به دوستش می گوید: به خدا سوگند قرائت تو درست نیست. وی ادامه داد: بر یکایک شما است که هر چه از قرآن که نزد شما است بیاورد. پس مردم هر چه را که نزدشان بود آوردند و عثمان بر هر آنچه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودند، گواه طلبید. سپس گفت: چه کسی دانتر به زبان عربی است؟ گفتند: سعید بن عاص. گفت: چه کسی از همه نیکوتر می نویسد؟ گفتند: زید بن ثابت، نویسنده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم. عثمان گفت: پس سعید اِملاء کند و زید بنویسد. راوی می گوید: عثمان مصحف هایی را نوشت و به شهرهای مختلف فرستاد و من از برخی صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می شنیدم که این کار عثمان و مصحفش را می ستودند.

بیهقی می گوید: در سند این روایت میان مصعب و عثمان منقطع است و ما از زید بن ثابت روایت کردیم که تألیف قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انجام شد. همچنین روایت کردیم که در زمان ابوبکر مصحف جمع آوری شد و در زمان عثمان نسخه برداری گردید؛ پس آنچه گردآورده و نسخه برداری کرده بودند، برایشان آشکار بوده؛ بنابراین نیازی به آوردن شاهد نبوده است.

در پاسخ وی می گویم: این شاهد آوردن نه برای اصل قرآن، که آن نزد ایشان آشکار بوده است؛ بلکه تنها به این روی طلب شده تا مطمئن شوند آن اوراقی که قرآن در آن بوده، پیش روی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و به فرمان ایشان نگاشته شده اند - چنانکه پیش از این بازگو شد - . از این رو عثمان به سعید بن عاص گفت که املاء کند؛ یعنی از روی آن ورقه هایی که آماده شده بود بنویسد و اگر ایشان از حفظ می نوشت، دیگر نیازی نبود تا کسی برای زید بن ثابت املاء نماید.

اگر بگوییم: گرد آوری ورقه های قرآن در زمان ابوبکر صورت گرفت، پس چه نیازی بود تا در زمان عثمان نیز دوباره گرد آوری گردد؟

می گویم: پاسخ در پایان این باب خواهد آمد.<sup>۶۹۳</sup>

۶۹۱. ر.ك: فتح الباری: ۱۲/۹.

۶۹۲. ر.ك: مباحث في علوم القرآن: ۷۶.

۶۹۳. المرشد الوجیز: ۵۹ - ۶۰.

ابو شامه ادامه می دهد:

آنچه روایت شده که عثمان نیز به مانند ابوبکر، اوراق قرآن را گرد آوری کرده است، روایتش ثابت شده نیست و با کاری که ابوبکر انجام داده بود، عثمان نیازی به این کار نداشته است ... ممکن است در توجیه آن گفته شود: عثمان اوراق را جمع کرد تا آنها را گرد آورده و سپس آن را بر قرآن ابوبکر عرضه کند. یا اینکه از قرآن ابوبکر نسخه برداشته و بر آن رقاع عرضه دارد، یا آنکه به هنگام نسخه برداری، همه مصحف ها را مد نظر قرار دهد. پس می توان گفت عثمان همه این کارها، یا برخی از آنها را انجام داد و با این توجیه، از توهم نادرست برخی پیشگیری کرده و از سخن کسی که گوید قرآن دگرگون شده یا کم و بیش گردیده است، جلوگیری گردد.<sup>۶۹۴</sup>

وی در جایی دیگر می نویسد:

اما روایت ابن مسعود که در آن زید بن ثابت مورد طعنه قرار گرفته، همه اش ساختگی است.<sup>۶۹۵</sup> و این نخستین بار نیست که زید به نگارش قرآن اقدام کرده است؛ بلکه این کار وی بازنویسی قرآن بوده است، چرا که [قرآن] در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سلم نگارش شده بود. از سویی کار او يك عمل فردی و شخصی نبوده، بلکه با تأیید و نظارت همه صورت گرفته است.<sup>۶۹۶</sup>

اما در باره مصحف هایی که به فرمان او سوزانده شد برخی گفته اند:

آن مصحفها - خدا دانانتر است - نیز بر همین نظم و ترتیب بوده، جز آنکه در برخی حروف با هم مختلف بودند و آن اختلاف در قرائت را نیز خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای او روا داشته بودند.<sup>۶۹۷</sup>

باز می گوید:

از محمد بن کعب قرظی روایت شده که گفت: سه مصحف را دیدم؛ مصحف با قرائت ابن مسعود، مصحف با قرائت اُبی و مصحف با قرائت زید. در میان اینها هیچ ناسازگاری ندیدم.<sup>۶۹۸</sup>

و به این ترتیب شبهه چهارم نیز از میان می رود.

## ردّ احادیث نقصان قرآن

۶۹۴. همان: ۷۵ - ۷۶.

۶۹۵. مباحث فی علوم القرآن: ۸۲.

۶۹۶. المعجزة الكبرى القرآن: ۱ / ۲۵ - ۲۶.

۶۹۷. مقدمات فی علوم القرآن: ۴۵.

۶۹۸. همان: ۴۷.

دیدگاه معروف اهل سنت در برابر این احادیث، حمل نمودن بر نسخ تلاوت است تا از میان رفتن بخشی از قرآن لازم نیاید و خدشه ای بر آنچه بخاری، مسلم و پیشوایان حدیثی اهل سنت روایت کرده اند وارد نشود. اینان برای این احادیث، تأویلاتی ذکر کرده اند که به زودی یادآور می شویم. با این وجود، در میان اهل سنت افرادی را می یابیم که بر این احادیث خدشه وارد کرده اند. مثلاً ابن انباری در باره روایت «ابن آدم لو أُعطي وادياً» و روایت عکرمه که «قرأ عليّ عاصم (لَمْ يَكُنْ) ثلاثين آية هذا فيها» می گوید:

این سخن نزد اهل علم باطل است؛ چرا که دو قرائت ابن کثیر و ابوعمر و که به ابی بن کعب متصل اند، در واژه «لم یکن» فرقی نداشته اند.<sup>۶۹۹</sup>

برخی دیگر از اهل سنت درباره «آیه حمیت» می گویند:

از عطیة بن قیس، از ابو ادريس خولانی روایت شده که گفت: ابودرداء با گروهی از اهل دمشق به مدینه آمدند تا مصحف خود را بر مصحف ابی بن کعب، زید و دیگران عرضه دارند. بامدادان به نزد عمر آمدند و در آنجا هنگامی که آیه (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ ...) را خواندند، عمر گفت: این قرائت از آن کیست؟ گفتند: ابی چنین برای ما خوانده است ... . این روایت و ماندهایش، میان ناقلان حدیث مشهور نگردیده و تنها کسانی که در پی احادیث غریب اند، به آنها توجه داشته و نگاشته اند.<sup>۷۰۰</sup>

وی درباره روایت زرّ، از ابی بن کعب در شمار آیات سوره أحزاب می گوید:

بر فرض صحّت سند؛ چرا که اهل حدیث، سندش را ضعیف شمرده اند -<sup>۷۰۱</sup>

طحاوی درباره «آیه رضاع» می گوید:

ندیدم کسی جز عبد الله بن ابی بکر که این حدیث را روایت کند و از دیدگاه ما، این سخن از وهم او سرچشمه گرفته است. آنچه وی از عایشه حکایت می کند که همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کردند، در حالی که آن آیات به عنوان بخشی از قرآن قرائت می شد، با این چالش ها روبرو است: نخست آنکه اگر این آیات پس از رحلت پیامبر قرائت می شد، می بایست به مانند دیگر بخش های قرآن [در زمره آیات قرآن] شمرده می شد. و دیگر آنکه اگر چنین بود، باید خواندن آن در نماز جایز

۶۹۹. همان: ۸۵.

۷۰۰. همان: ۹۲.

۷۰۱. همان: ۸۲.

شمرده می شد و به خدا سوگند که چنین نبوده است. یا آنکه از قرآن چیزی باقی مانده بود که در مصاحفی که حجت بر ما است یافت نمی شود، ... پناه بر خدا از این سخن و گوینده اش.

لیکن نزد ما حقیقت این حدیث - و خدا داناتر است - آن خبری است که اهل علم از عمره از عایشه روایت کرده اند. کسی که جایگاه وی در دانش و ضبط حدیث، از عبد الله بن ابی بکر بالاتر است و او قاسم بن محمد بن ابی بکر است... این حدیث از حدیث پیشین شایسته تر می نماید...؛ چرا که محال است عایشه بداند چیزی از قرآن نوشته نشده، با این حال کسی را بر این امر آگاه نسازد... .

از مواردی که بطلان آنچه عبد الله بن ابی بکر بر روایت قاسم بن محمد و یحیی بن سعید افزوده است را نمایان می سازد، این است که در میان پیشوایان اهل علم، جز مالک بن انس، شخص دیگری این روایت را از عبد الله بن ابی بکر روایت نکرده است و مالک نیز این روایت را رها کرده و به آن باور پیدا نکرده و بر ضد آن قائل شده است. در نظر او، رضاع چه کم و چه زیادش، موجب محرم شدن می شود و اگر به راستی این آیه از قرآن بود، به خلافش حکم می داد.<sup>۷۰۲</sup>

نَحَّاسٍ پس از بازگو کردن حدیث آیه رضاع می گوید:

از آن رو که این روایت با چالشهایی روبرو است، دانشمندان در آن به اختلاف برخاسته اند. برخی همچون مالک بن انس که راوی این حدیث نیز هست، آن را رها کرده اند... از کسانی که این روایت را رها کرده احمد بن حنبل و ابو ثور ... است.

در این حدیث فرازی است که با اشکال بزرگی روبرو گردیده و آن سخن عایشه است که گفته: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت، در حالی که این آیات در قرآن قرائت می شد. برخی بزرگان اصحاب حدیث گفته اند: این حدیث را دو تن از بزرگان که از عبد الله بن ابی بکر در ثبت حدیث قوی تر بوده اند، روایت کرده اند، بی آنکه این بخش از حدیث در آن باشد و آن دو تن، قاسم بن محمد بن ابی بکر و یحیی بن سعید انصاری است. از کسانی که این حدیث را پذیرفته و قائل شده که رضاع محرمیت حاصل نمی شود، مگر با پنج بار، شافعی است.

اما در باره تأویل «وَهَنٌ مِّمَّا يَقْرَأُ فِي الْقُرْآنِ»، ما سخن رد کنندگان این روایت را یادآور شدیم. اما کسانی آن را صحیح شمرده گفته اند: آنچه در قرآن قرائت می شود چنین است: (وَأَخَوَاتِكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ).

اما آن کسی که گفته پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین قرائت می شد، سخن بسیار بزرگی بر زبان رانده است؛ چرا که اگر این آیه به عنوان بخشی از قرآن قرائت می شد، عایشه اطلاع می داد و از سوی گروهی که امکان نداشت در این باره به لغزش بیافتند، در مصاحف نقل شده و به ما می رسید. خداوند متعال می فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) و همچنین فرماید: (إِنَّ عَلَيْنَا

جَمَعَهُ وَقُرَّأَهُ...)) و اگر چیزی قرآن بوده که به ما نرسیده باشد، جایز خواهد بود که آنچه به دست ما نرسیده، ناسخ بخشی از قرآن کنونی باشد و در نتیجه علم ما به آنچه به ما رسیده تباه خواهد شد و ما از این سخن به خدا پناه می بریم، چرا که کفر است.<sup>۷۰۳</sup>

سرخسی می گوید:

شاهد بر بطلان این دیدگاه، سخن خداوند است که می فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ)... با این سخن آشکار می گردد که نسخ قرآن پس از رحلت پیامبر جایز نبوده و اخبار واحدی که در این باره وارد شده، شاذ و نادرست است ... و حدیث عایشه نیز صحیح نمی باشد.<sup>۷۰۴</sup>

زرکشی به هنگام سخن از آیه رضاع می گوید:

قاضی ابوبکر در کتاب انتصار می گوید: گروهی این قبیل روایت ها را انکار کرده اند، چرا که آن احادیث خبر واحدند و جایز نیست که از يك سو به فرود آمدن قرآن یقین داشت و از سوی دیگر، آن را با اخبار واحدی که حجیت ندارند، نسخ نمود.<sup>۷۰۵</sup>

صاحب المنار نیز می نویسد:

از عایشه روایت شده که گفته است: در قرآن چنین نازل شده بود «ده بار شیر دادنی که معلوم باشد، موجب محرم شدن می گردد»، سپس چنین نسخ شد: «پنج بار شیر دادنی که معلوم باشد موجب محرم شدن می گردد». پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفتند و این آیه به عنوان بخشی از قرآن قرائت شد. دانشمندان پیشین و پسین در این باره به کشمکش برخاسته اند ... روایت پنج بار را عایشه پذیرفته بود و به آن عمل کرده و به آن اکثر اهل حدیث قائل شده اند... کسانی که به اطلاق گرویده، یا سه بار و بیشتر را موجب محرم شدن دانسته، می گویند: عایشه روایت پنج بار را نقل قرآن دانسته نه نقل حدیث و این نقل به عنوان [آیه ای از] قرآن ثابت نشده است؛ چرا که قرآن جز به نقل متواتر ثابت نمی گردد. و از سویی ثابت نشده که این روایت، سنت مبین قرآن است و به ناچار باید گفت که آن آیه نسخ شده تا از بین رفتن بخشی از قرآن لازم نیاید. همان قرآنی که خداوند حفظش را بر گردن گرفته و از بین رفتن چیزی از قرآن اجماعی است. و بر اساس اصل، مدلول با نسخ دال نسخ می گردد، جز آنکه خلافش ثابت شود. و اینکه عایشه بر اساس آن عمل کرده، دلیل اثبات آن شمرده نمی شود و براساس ظاهر روایت، عایشه به نسخ تلاوت معتقد نبوده تا از این باب شمرده شود.

۷۰۲. مشکل الآثار: ۵ / ۷۳ - ۷۶.

۷۰۳. الناسخ والمنسوخ: ۱ / ۶۴ - ۶۶.

۷۰۴. أصول السرخسی: ۲ / ۷۹.

۷۰۵. البرهان: ۲ / ۳۹ - ۴۰.



افزون بر آن، اگر این آیه بخشی از قرآن بوده و تلاوت شده است، دانستنش به عایشه محدود نمی شد، بلکه در باره آن روایات فراوانی می رسید و جمهور مردم به آن عمل کرده و خلفای راشدین بر پایه آن حکم می کردند؛ در حالی که هیچ يك از اینها روی نداده و حتی از چهارمین خلیفه و نخستین پیشوای برگزیدگان، حدیثی روایت شده که اطلاق را می رساند - چنانکه گذشت - . و اینکه ابن عباس به پنج بار گرایش یافته، بعید نیست که از عایشه گرفته باشد. اما درباره سخن عبدالله بن زبیر [نیز باید گفت] که هیچ تردیدی در اینکه او از عایشه پیروی کرده نیست؛ زیرا عایشه خاله و آموزگار او بوده است؛ از این رو پیروی وی از عایشه، موجب تقویت سخن عایشه نگردیده و آن را حجت نمی سازد.

سپس باید گفت که روایت عایشه دچار اضطراب است. فرازی که ما در آغاز سخن آوردیم را مسلم، ابو داوود و نسائی نیز آن را روایت کرده است. در روایت مسلم آمده:

در قرآن چنین نازل شده بود: «ده بار شیر دادنی که معلوم باشد موجب محرم شدن می گردد»؛ سپس چنین نسخ شد: «پنج بار شیر دادنی که معلوم باشد موجب محرم شدن می گردد». پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفتند و این آیه چنین بود.

در روایت ابن ماجه آمده است: در قرآنی که از سوی خداوند فرود آمد چنین بوده، آن گاه این بخش ساقط شده است که: «لا یحرم الا عشر رضعات او خمس معلومات».

در این روایات، آشکار نشده که واژه این آیات چگونه بوده و در کدام سوره قرار گرفته است، جز آنکه در روایت ابن ماجه آمده که آن، لفظ قرآن است.

سپس صاحب المنار، پس از آوردن تأویلی که به گفته او جمود کنندگان بر روایات، بدون بررسی

دقیق آن را یاد آور شده اند، می گوید:

نپذیرفتن این روایت از عایشه، راحت تر از پذیرش آن است، با آنکه جمهور علما از پیشینیان و پسینیان به آن عمل نکرده اند. و در نپذیرفتن این روایت، افرادی همچون بخاری و کسانی که به اضطراب این روایت نظر داشته اند، جز نووی، ما را همراهی می کنند و در نپذیرفتن معنای آن روایت، صحابه، تابعان و پیروان آنها همچون ابوحنیفه، جلودار ما خواهند بود. مسلم این حدیث را از عمره، از عایشه روایت کرده است. آیا نپذیرفتن روایت عمره و اعتماد نکردن به آن، بهتر از آن نیست که به نزول بخشی از قرآن - بی آنکه فائده یا حکمتی داشته باشد - معتقد گردیده و پس از آن به نسخ، یا سقوط و یا از میان رفتنش ملتزم گردیم؟ عمره گمان کرده که عایشه فکر می کرده که پنج بار نسخ نشده بوده است! بنابراین به روایت عایشه اعتنا نمی کنیم.<sup>۷۰۶</sup>

صاحب الفرقان، احادیثی که درباره «رضاع»، «رجم» و «لو کان لابن آدم...» آمده را باطل می‌شمارد و آشکارا می‌گوید:

به صحاح اباطیل راه یافته است.<sup>۷۰۷</sup>

برخی از معاصران نیز می‌گویند:

با آنکه این روایات در کتب صحاح وارد شده‌اند، ما بعید می‌دانیم که از آن دو صادر شده باشند... در برخی از این روایات فرازهایی آمده است که با جایگاه عمر و عایشه همخوانی ندارد. و این از اموری است که ما را مطمئن می‌کند که آن روایات ساختگی بوده و در مجامع مسلمان جا گرفته است.<sup>۷۰۸</sup>

و دیگری در باره خبر ابن اُشته در المصاحف می‌گوید:

همانا عمر آیه رجم را آورد، اما به جهت نداشتن گواه، زید آن را نوشت. این روایت با عقل و نقل ناسازگار است.<sup>۷۰۹</sup>

علمای حدیث درباره انکار سوره فاتحه و معوذتان از سوی ابن مسعود، به اختلاف افتاده‌اند. در الإیتقان از فخر رازی چنین آمده است:

در برخی کتب قدیمی نقل شده که ابن مسعود سوره‌های فاتحه و معوذتان را در زمره سوره‌های قرآن نمی‌دانسته است و این سخن در نهایت دشواری است؛ چرا که اگر ما بگوییم در زمان صحابه نقل متواتر قرآن موجود بوده و این یکی دو سوره در زمره آیات قرآن بوده است، پس انکار ابن مسعود موجب کفر او خواهد شد. و اگر بگوییم در زمان صحابه تواتر حاصل نبوده، لازم می‌آید که معتقد شویم که قرآن در آغاز متواتر نبوده است. فخر رازی می‌گوید: جز اینکه بگوییم چنین نقل‌هایی از ابن مسعود نقل‌های نادرستی بوده‌اند و با این سخن، از این چالش‌رها می‌شویم.

سیوطی می‌گوید:

قاضی ابوبکر چنین می‌گوید: این سخن ابن مسعود که گفته آن سوره‌ها از سوره‌های قرآن نبوده و به عنوان قرآن نگهداری نمی‌شده است، صحیح نمی‌باشد. وی آن سوره‌ها را تنها به این جهت از مصحف خود پاک و ساقط کرده که نوشتنشان را در [مصحف] جایز نمی‌دانسته، نه آنکه آنها را از قرآن نمی‌شمرده است.

سیوطی به نقل از نووی در شرح المهدب می‌گوید:

---

۷۰۷. الفرقان: ۱۵۷.

۷۰۸. النسخ فی القرآن: ۱ / ۲۸۳.

۷۰۹. الجواب المنیف فی الرد علی مدعی التحریف: ۱۲۱.

مسلمین اجماع کرده اند که سوره فاتحه و معوذتان از قرآن است و هر که آنها را انکار کند، کافر بوده و آنچه از ابن مسعود نقل شده، صحیح نمی باشد.

همچنین به نقل از ابن حزم در محلی می نویسد:

این [سخن] دروغی است که بر ابن مسعود بسته اند. روایتی ساختگی است و تنها قرائت عاصم از زرّ از او درست است که در آن معوذتان و فاتحه آمده است.

سیوطی در ادامه می گوید:

ابن حجر در شرح بخاری می گوید: انکار این سوره ها از سوی ابن مسعود درست است و احمد و ابن حبان از او روایت کرده اند که وی در مصحفش، معوذتان را ننوخته بود. عبد الله بن احمد در زیادات مسند، طبرانی و ابن مردویه از طریق اعمش، از ابواسحاق، از عبد الرحمن بن یزید نخعی روایت کرده اند که گفت: عبد الله بن مسعود معوذتان را از مصحف های خود پاک کرده بود و می گفت: این دو از کتاب خدا نیست. بزار و طبرانی از طریقی دیگر از او روایت کرده اند که گفت: وی معوذتان را از مصحف خود پاک کرده و گفته بود: پیامبر صلی الله علیه وآله تنها فرمان داده که از آن دو پناه جویند، نه به عنوان قرآن قرائت کنند. سندهای این روایت صحیح است. بزار می گوید: ابن مسعود در این باره از هیچ يك از صحابه پیروی نکرده، در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در نماز آن دو را قرائت کرده است.

ابن حجر می گوید: سخن کسی که گفته است بر ابن مسعود دروغ بسته اند، پذیرفتنی نیست و نباید به روایات صحیح بدون دلیل خدشه وارد کرد؛ بلکه باید گفت روایات صحیح بوده و تأویل محتمل است.<sup>۷۱۰</sup>

اما درباره این روایات، تأویلی از ابن حجر دیده نمی شود، و این کار وی حواله دادن به دیگران است، چنانکه نسبت به احادیث پیشین نیز چنین کرده بود!

### تأویل احادیث نقصان قرآن

سیوطی می گوید:

چنانچه گذشت، قاضی و دیگران آن روایت را بر انکار کتابت تأویل کرده اند و این تأویل نیکویی است، جز آنکه روایت صریحی که یادآور شدیم آن را از میان می برد؛ زیرا در آن آمده: ابن مسعود می گوید آن دو [سوره] از کتاب خدا نیستند.

---

۷۱۰. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۲۱۲ - ۲۱۳.

سیوطی می گوید برای اصلاح تأویل یاد شده، می توان گفت که مراد از واژه کتاب الله در روایت مصحف باشد؛ لیکن هر که در راه های یاد شده درنگی کند، این جمع را بعید می شمارد.

سیوطی در ادامه، به نقل از ابن صباغ می نویسد که به این روایت چنین پاسخ داده است:

ابن مسعود به قرآن بودن آنها یقین نداشت و اتفاق بر قرآن بودن آن دو پس از او روی داد. حاصل سخن وی آن است که قرآن بودن آن دو سوره در زمان ابن مسعود متواتر بوده، ولی او این تواتر را نپذیرفته بود.

سیوطی در ادامه، به نقل از ابن قتیبه در کتاب مشکل القرآن می نویسد:

ابن مسعود گمان کرده که معوذتان در زمره سوره های قرآن نیست، چرا که دیده بود پیامبر صلی الله علیه وآله حسن و حسین را به آن دو از شرور پناه داد، پس برگمان خود پای فشرده و ما نمی گوئیم که وی درست می گوید و تمامی مهاجران و انصار به خطا رفته اند.

سیوطی در ادامه می گوید:

اما اینکه وی فاتحه را نیز در مصحفش نیاورده، به این جهت نبوده که وی آن را بخشی از قرآن نمی دانسته است، بلکه او بر این دیدگاه بوده که قرآن تنها به این روی در میان دو جلد گرد آوری شده تا از شك، فراموشی، افزایش و کاهش در امان ماند، در حالی که وی دیده است که سوره فاتحه از آن رو که کوتاه بوده و آموختنش بر همه واجب است، از این موارد در امان مانده است.<sup>۷۱۱</sup>

آنچه تاکنون آمد، وجوهی بود که علمای اهل سنت برای تأویل حدیث انکار فاتحه و معوذتان از سوی ابن مسعود یاد آور شده بودند. اهل سنت وجوهی دیگر برای روایات دیگر آورده اند که در ادامه به آن می پردازیم:

#### ۱ - حمل روایات بر تفسیر قرآن

برخی از علمای اهل سنت، پاره ای از احادیث را چنین تأویل کرده اند. یکی از این روایات، خبری پیرامون آیه ای است که پیش از این، آن را آیه جهاد نامیدیم و می گویند این روایت بر تفسیر حمل می شود و مراد از «أسقط من القرآن»، یعنی از لفظ آن افتاد و آیه با آن لفظ فرود نیامده است، نه آنکه

---

۷۱۱. همان: ۱/ ۲۱۳ - ۲۱۴.

نازل شد، سپس افتاد و اگر اینگونه نبود، عمر و عبدالرحمان از گواهی دادن بر اینکه این آیه بخشی از قرآن است و آن را درون قرآن بیاورند، باز نمی داشتند؟!<sup>۷۱۲</sup>

از روایات دیگر، حدیثی است که پیرامون آیه محافظت بر نمازها از عایشه و حفصه آمده که در آن، فراز «وَصَلَاةِ الْعَصْرِ» به سخن خداوند متعال: (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى) افزوده شده بود. این فراز، برای تفسیر و روشن ساختن آیه آمده است.<sup>۷۱۳</sup>

از جمله این روایات، حدیثی است که از ابو موسی اشعری در باره سوره ای که در درازی و تندی همانند سوره براءت بوده، روایت شده است. برخی برای آن وجوهی یادآور شده اند. یکی از آنها اینکه آن سوره، مشابه تفسیر سوره براءت بوده است، و معنای حفظ آن سوره، یعنی حفظ کردن تفسیر و معنای سوره توبه.<sup>۷۱۴</sup>

یکی دیگر از آنها، حدیثی است که زر بن حبیش، از ابی بن کعب روایت می کند که به او گفت: «در سوره اعراف چند آیه قرائت می کنی؟ گفت: ثلاثاً وسبعین...». گفته شده که بر فرض صحت این حدیث - چرا که اهل حدیث سندش را تضعیف کرده اند - تفسیر سوره اعراف با شمار آیات سوره بقره برابری می کرده و سنگساری که در سنت آمده، در تفسیر همین سوره ذکر شده است.<sup>۷۱۵</sup>

## ۲ - حمل بر سنت

این نیز وجه دیگری است که برخی علمای اهل سنت در برابر پاره ای از احادیث برگزیده اند که به موارد ذیل می توان اشاره نمود:

۲-۱. سخن ابو جعفر نحاس و برخی دیگر در باره آیه رجم است که می گویند:

سند حدیث صحیح است، جز آنکه حکم آن حکمی قرآنی که گروهی از گروه دیگر نقل کرده اند نیست؛ بلکه سنتی ثابت شده است ... گاهی انسان برای غیر قرآن می گوید چنین قرائت کردم. دلیل ما بر این سخن، گفته عمر است که می گوید: اگر خوش نمی داشتیم که بگویند عمر چیزی بر قرآن افزوده است، هر آینه می افزودم.<sup>۷۱۶</sup>

۷۱۲. ر.ك: مقدماتان في علوم القرآن: ۱۰۰.

۷۱۳. ر.ك: البرهان (زرکشی): ۳۳۶؛ مباحث في علوم القرآن: ۱۸۲/۱؛ الناسخ والمنسوخ: ۸۰/۱.

۷۱۴. ر.ك: مقدماتان في علوم القرآن: ۹۷؛ الإتيان في علوم القرآن: ۶۷/۲؛ ش ۴۱۲۴.

۷۱۵. ر.ك: مقدماتان في علوم القرآن: ۸۳.

۷۱۶. الناسخ والمنسوخ: ۱ / ۶۱؛ مقدماتان في علوم القرآن: ۷۸.

۲-۲. همچنین از همین گونه است سخن برخی پیرامون آیه «لَوْ كَانَ لِإِبْنِ آدَمَ...» که گفته اند:

این فراز به عنوان سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شناخته شده و آن سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که از سوی پروردگار حکایت نکرده و جزء قرآن نمی باشد... و آنچه این سخن را تأیید می کند، حدیث روایت شده از عباس بن سهل است که گفت: شنیدم ابن زبیر بر فراز منبر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می فرمود: «لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ أُعْطِيَ وَادِيَانَ»...<sup>۷۱۷</sup>

زیبیدی در کتابش، به هنگام یادآوری احادیث متواتر گفته است:

حدیث چهل و چهارم: «لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ وَادِيَانَ مِنْ ذَهَبٍ لِأَحَبِّ...». این حدیث را پانزده تن از صحابه روایت کرده اند:

أنس بن مالك، ابن زبیر، ابن عباس، ابن كعب، بریدة بن حصیب، أبو سعید خدری، سمره بن جندب، عائشة، جابر بن عبدالله، زید بن أرقم، أبو موسی أشعری، سعد بن أبوقاص، أبو واقد لیثی، أبو أمامة باهلی و كعب بن عیاض أشعری.<sup>۷۱۸</sup>

### ۳ - حمل بر حدیث قدسی

برخی حدیث آیه رضاع را بر حدیث قدسی حمل کرده و گفته اند:

خداوند متعال می فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) ... اگر این آیه از قرآن می بود، ناسخ و منسوخ در يك آیه گرد نمی آمد، بلکه آیه ناسخ پس از آیه منسوخ می آمد. همچنانکه روا نیست که دو حکم مختلف در زمانی واحد و حالی واحد کنار هم آیند. و چگونه ممکن است که قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به گونه ای تلاوت شود - آنچنان که عایشه گزارش کرده است - در حالی که هیچ يك از صحابه آن را حفظ نکنند؟<sup>۷۱۹</sup>

همو می گوید:

از مواردی که بر این سخن دلالت می کند، سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که فرمود: قرآن به من داده شد و مانندش همراه او است که همان حکمت است.<sup>۷۲۰</sup>

همچنین در ادامه، آیه رجم را نیز بر حدیث قدسی حمل کرده، می گوید:

---

۷۱۷. مقدماتان في علوم القرآن: ۸۵.

۷۱۸. همان: ۸۷ - ۸۸.

۷۱۹. همان: ۸۱.

۷۲۰. همان: ۸۵ - ۸۶.

و نزد من، آن توجیه [حمل بر حدیث قدسی] برترین آن دو است، و استاد من ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر بر همین توجیه اعتماد کرده است.<sup>۷۲۱</sup>

#### ۴ - حمل بر دعاء

این توجیهی است که برخی در باره آنچه که «سوره حقد» و «سوره خلع» نامیده شد، به کار برده و گفته اند:

اما آنچه از ابی بن کعب یاد شد، دعای قنوت است «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ» - تا آخر - که سوره ای از قرآن شمرده شده است. پس اگر این سخن او صحیح باشد، باید گفت که وی در مصحف، آن را به عنوان بخشی از قرآن وارد نکرده است، بلکه به این جهت که آن را حفظ کرده و فراموش ننماید [آن را در مصحف قرارداده است]، چرا که او از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بود که در قنوت نماز وتر آن را می خواند و نماز وتر نیز در زمره برترین سنت ها است.<sup>۷۲۲</sup>

---

۷۲۱. همان: ۸۶.

۷۲۲. همان: ۷۵.

## فصل چهارم: نقد و بررسی



تاکنون مهمترین روایاتی که در کتب اهل سنت، چه آشکارا و چه به ظاهر بر نقص قرآن و تحریفش اشاره داشت یاد آور شدیم. آن گاه سخنان بزرگان و توجیهاات و تأویلات آنان را درباره این احادیث - در رد و یا ساختگی شمردن آنها - را بازگو کردیم.

حال پرسش این است که از میان انظار و توجیهاات شیعه و اهل سنت، بهترین توجیه کدام است تا از آن پیروی شود؟

#### ۱ - آثار و روایات در باره خطای قرآن

این گونه آثار می رساند که برخی از أصحاب به قرآن نسبت «لغزش»، «خطأ» و «غلط» داده اند و این گستاخی نسبت به خداوند و ناقص شمردن او و کتابش بوده که بی گمان موجب بیرون رفتن از اسلام می شود.

آن دسته از این آثار و روایات که در صحاح قرار دارد، صاحبان صحاح و باورمندان به درستی تمامی احادیث آن به ناچار باید به پذیرش آن قائل شوند. بنابراین، یا باید به دلالت روایات ملتزم شوند و یا تأویل مناسبی ارائه داده و بر برخی وجوه حمل نمایند.

همین گونه است احادیثی که شرایط صحت صحاح را داشته، ولی در صحاح نیامده اند.

دلیل کسانی که این آثار را نپذیرفته اند

شمار کسانی که این احادیث را نمی پذیرند بسیار بوده و سخنانشان در نپذیرفتن این چنین روایات گوناگون است، چرا که برخی از اینان این گونه روایات را تضعیف کرده و یا درستیش را بعید شمرده اند تا دامن صحابی پیامبر را از به زبان آوردن چنین سخنانی پاک سازند. حتی برخی از اهل سنت گفته اند:

هر که از ابن عباس (روایات تحریف را) روایت کند... به اسلام طعنه زده و در دینش ملحد شده است و ابن عباس از چنین سخنانی به دور است.<sup>۷۲۳</sup>

برخی از ایشان درباره این احادیث می گویند: «این سخن دارای اشکال است» و یا «زشتی این سخن پنهان نیست»<sup>۷۲۴</sup> و سخنانی دیگر از این قبیل. از ظاهر این گفته ها برمی آید که این اشخاص از آن رو که به رجال این احادیث اعتماد داشته اند، آنها را صحیح دانسته و رد خود را متوجه خود صحابه کرده اند.

به هر روی این دسته از عالمان هم سخن شده اند که تصدیق این احادیث روا نیست. زمخشری در تفسیر (أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا...) می گوید:

معنای (أَفَلَمْ يَنبَأِ...)، أفلم يعلم است... و دلیل این سخن آنکه: همانا علی علیه السلام، ابن عباس و گروهی از صحابه و تابعان «أفلم يتبين» قرائت کرده اند و این تفسیر (أَفَلَمْ يَنبَأِ) است. و گفته شده که در این فراز، نویسنده مصحف به هنگام نوشتن سین ها، چرت می زده است!

این سخن و سخنانی از این قبیل در باره کتاب خدا صادق نیست. کتابی که باطل، نه از پیش رو و نه از پس آن به آن راه نمی یابد، چگونه چنین لغزشی پنهان مانده و در مصحفی که به عنوان پیشوای دیگر مصحف ها است راه یابد، در حالی که این قرآن در دست بزرگان احتیاط کننده در دین خدا چرخیده است. کسانی که نگاهبان آن بوده و از بزرگی و ظرافت های آن غفلت نداشته اند، به ویژه اینکه آن کتاب، قانونی مورد رجوع و قاعده ای زیر بنایی بوده است؟! و این - به خدا سوگند - بی گمان دروغی بیش نیست.<sup>۷۲۵</sup>

این گرایش کسانی است که به تباهی این روایات باور دارند.

اما گروهی از دسته نخست که امرشان دائر بر پذیرش مدلول روایات یا تأویل شایسته و مورد پذیرش اهل نظر بوده، راه تأویل را برگزیده اند که در ذیل به برخی از این تأویلات اشاره می کنیم.

راه تأویل روایات دال بر نقصان و تحریف

حافظ ابن حجر عسقلانی می گوید:

---

۷۲۳. تفسیر البحر المحیط: ۶ / ۴۱۰.

۷۲۴. ر.ک: تفسیر النیشابوری: ۳ / ۱۰۶.

۷۲۵. الکشاف: ۲ / ۳۶۰ - ۳۶۱.

خدا به روایات صحیح آن هم بی دلیل پذیرفتنی نیست، بلکه روایات صحیح بوده و تأویل آن نیز امکان پذیر است.<sup>۷۲۶</sup>

وی در آیه (أَفَلَمْ يَأْسِ) می گوید:

طبری و عبد بن حمید - با اسناد صحیح که همه آنها از رجال بخاری هستند - از ابن عباس روایت کرده اند که وی چنین قرائت می کرده: «افلّم یتبین» و گوید: آن را نویسنده در حال چرت زدن نگاشته است. و از طریق ابن جریر می گوید: ابن کثیر و دیگران گمان برده اند که قرائت برتر همین است و این قرائتی است که از علی علیه السلام، ابن عباس، عکرمه، ابن ابی ملیکه، علی بن بدیمه، شهر بن حوشب، علی بن حسین علیه السلام و پسرش زید و نوه اش جعفر بن محمد علیه السلام وارد شده که همه ایشان «افلّم یتبین» قرائت کرده اند.

گروهی که از دانش رجال آگاهی ندارند، این حدیث طبری از ابن عباس را به شدت انکار کرده اند و زمخشری طبق عادتش، در این انکار زیاده روی کرده است - تا اینکه ابن حجر می گوید - و به خدا سوگند، بی گمان سخن وی دروغی شگفت آور و بزرگ است و گروهی او را در این دیدگاه پیروی کرده اند. و خداوند یاری رسان است.

و مانند آن، روایت دیگری از ابن عباس در باره سخن خداوند (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) است. می گوید در «و وصی»، واو به صاد چسبیده [و با و قضی اشتباه گردیده است] و سعید بن منصور این حدیث را با سند بسیار خوبی روایت می کند.

آنچه از برخی صحابه نقل شده، با آنکه خلافتش مورد پذیرش است؛ ولی تکذیب آن نیز پس از دانستن صحت سندش شیوه عالمان نیست. بنابراین باید در پی تأویل شایسته ای برای آنها گشت.<sup>۷۲۷</sup>

باید گفت: از ظاهر سخنان ابن حجر در این دو مورد بر می آید که وی از آوردن تأویلی که واژگان روایت را توجه کرده و اهل تحصیل را خوشنود سازد ناتوان بوده است.

آری، در باره سخن خداوند تعالی: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ...)<sup>۷۲۸</sup> چنین می گوید:

سعید بن منصور، طبری و بیهقی در شعب [الایمان] با سندی صحیح، چنین روایت کرده اند: ابن عباس قرائت می کرد «حتی تستأذنوا» و می گفت کاتب لغزش کرده است. در قرائت ابی بن کعب نیز چنین قرائت می شده و از طریق مغیره بن مقسم، از ابراهیم نخعی روایت شده که گفت: در مصحف ابن مسعود «حتی تستأذنوا» آمده بود. سعید بن منصور از طریق مغیره، از ابراهیم روایت کرد: در مصحف

۷۲۶. فتح الباری: ۸ / ۵۷۱ .

۷۲۷. همان: ۸ / ۲۸۲ - ۲۸۳ .

عبدالله «حَتَّى تَسْلَمُوا عَلَى أَهْلِهَا وَ تَسْتَأْذِنُوا» آمده بود. اسماعیل بن اسحاق در کتاب احکام القرآن، آن حدیث را از ابن عباس روایت کرده و به آن خرده گرفته است. همچنین پس از او، گروهی بر صحت این روایت خدشه وارد کرده اند.

در پاسخ این افراد باید گفت: ابن عباس آن فراز را بر قرائتی که از ابی بن کعب دریافت کرده بنا کرده است [پس قرائت خود او شمرده نمی شود]، اما اینکه مردم بر قرائت با سین [حتی تستأنسوا] هم نوا شده اند، به جهت موافقت با خط مصحفی بوده که بر عدم خروج آن از آنچه مورد توافق بوده [یکی از آن حروف هفتگانه]، توافق شده بود. و قرائت ابی بن کعب بر پایه یکی از آن حروفی بوده که قرائت بر طبق آن قرائت نشده بود - چنانکه در بخش فضائل قرآن گزارش گذشت - بیهقی می گوید: «احتمال دارد که در قرائت نخستین چنین بوده، سپس تلاوتش نسخ گردیده باشد». مراد وی این بوده که ابن عباس بر این نسخ آگاهی نیافته بود.<sup>۷۲۹</sup>

#### مناقشه در این تأویل

پاسخ و تأویل ابن حجر با چالش هایی روبرو است:

**یکم:** این پاسخ - بر فرض تمام بودن - تنها توجیهی بر قرائت ابن عباس است، نه برای سخن او که در مصحفش گفته است: «کاتب به خطا رفته است».

**دوم:** اینکه گفته این قرائت «بر پایه آن حروفی است که قرائت بر طبق آنها رها شده بود»، مربوط به روایتی خواهد بود که می گوید «قرآن بر هفت حرف فرو فرستاده شد»، در حالی که در معنای این حروف هفتگانه و تطبیقش اختلاف شدیدی وجود دارد و برای آن وجوه فراوانی یاد کرده اند که هیچ يك از آنها راه به جایی نمی برد.

**سوم:** آنچه بیهقی محتمل شمرده، وابسته به پذیرش دیدگاه نسخ تلاوت است و ما در سطور آینده از آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

**چهارم:** سخن ابن حجر که می گوید: «ابن عباس از آن آگاهی نیافته بود» جداً بعید است؛ چرا که چگونه نسخ تلاوت آیاتی از قرآن بر کسی همچون ابن عباس پنهان بماند، در حالی که او حبر این امت و پیشوای علوم قرآنی بوده است!؟

## تأویل «لحن» و «خطأ» و پاسخش

به حدیثی که از عثمان روایت شده دو پاسخ داده اند. سیوطی این دو پاسخ را پس از آنکه می گوید: «این آثار جداً با اشکال روبرو است»، بازگو می کند که ما پیش از این، فرازهایش را آوردیم.

شهاب الدین خفاجی - پس از سخن زمخشری در کشف - می نویسد:

به او نسبت داده شده که بی هیچ سخنی نظم قرآن متواتر است، اما آیا می توان بر پایه پذیرش عدم تواتر صورت کتابت قرآن گفت که در خط قرآن خطایی روی داده و مثلاً «المقیمون»، به شکل «المقیمین» نوشته شده باشد؟ و آنچه از عثمان و عایشه روایت شده که گفته اند در مصحف خطاهایی است که عرب با زبان خود، آنها را اصلاح خواهد کرد - بر فرض پذیرش صحت روایت - بر خطای در نگارش حمل می شود؛ لیکن سخن حق آن است که بگوییم وی این روایت را نپذیرفته و با سخنش در کشف که گفته: «ان السابقین...» به این عدم پذیرش اشاره می کند...

[و خفاجی می گوید:] می گویم: این، اشاره ای است به آنچه شاطبی در الرئیه خود نقل کرده و شرح دهندگان و عالمان رسم الخط عثمانی، آن را تبیین کرده و با سند متصل به عثمان از او روایت کرده اند که وقتی کار گرد آوری مصحف به پایان رسید... سخاوی می گوید: این حدیث ضعیف بوده و سند آن با اضطراب و انقطاع همراه است. گروهی بر فرض صحت روایت، واژه لحن در کلام عثمان را بر رمز و ایماء حمل کرده اند.

[وی همچنین می گوید:] آگاهی ما به بررسی دیدگاه پرداخته و هم سخنان دلنشین و هم سخنان نه چندان دلچسب آنها را بررسی کردیم، در پایان به این نتیجه رسیدیم که درباره سخن عثمان دو دیدگاه یافت می شود: نخست آنکه مراد از واژه لحن، معنای ناسازگار با ظاهرش است تا فرض ها و احتمالات گوناگون را پذیرا گردد که بر اساس آن، روایت صحیح شمرده می شود. این دیدگاه دانی و پیروان پر شمار او است. دوم: راهی است که ابن انباری پیموده و لحن را به معنای ظاهریش معنا کرده که براساس این روش، روایت ناصحیح قلمداد گردد.<sup>۷۳۰</sup>

باید گفت که گویا تأویل کنندگان دریافته اند که تأویلاتشان ساختگی و نامقبول است؛ از این رو به این سخن پناه برده اند که این روایات تحریف شده است. در کتاب الاتقان آمده که ابن اشته این روایت را با اسناد خود به گونه ای آورده که در آن، واژه «لحن» نیست؛ بلکه در آن آمده که عثمان به هنگام دیدن مصحف گفته است:

۷۲۹. فتح الباری: ۱۱ / ۷.

۷۳۰. عنایة القاضي وكفاية الرازي: ۳ / ۲۰۰.

نیکو و زیبا انجام دادید. در آن چیزهایی می بینم که با زیباغان اصلاح می گردد. می گوید این روایت با هیچ چالشی روبرو نیست و با آن می توان معانی دیگر روایات را آشکار نمود... و شاید کسانی که اخبار پیشین را از او روایت کرده اند، سخن او را تحریف کرده و آن واژه ای که عثمان گفته بود را به دقت نیاورده که در پی آن، این اشکالات لازم آمده است. آنچه گفته شد، قوی ترین پاسخ این اشکالات شمرده می شود.

سیوطی پس از آوردن پاسخ های حدیث عثمان می گوید:

هیچ يك از این پاسخ ها برای حدیث عایشه به کار نمی آیند. اما پاسخ به تضعیف حدیث درست نیست، چرا که چنانچه می بینی اسناد روایت صحیح بوده است.<sup>۷۳۱</sup>

اینها عمده مواردی بود که علمای اهل سنت به درستی آنها ملتزم شده اند، و آشکار شد که ایشان هیچ تأویل صحیحی برای آن روایات ندارند. آنها در امر پر مخاطره و بزرگی گرفتار شده اند؛ چرا که یا باید بر قرآن خدشه کرده و یا بر برخی صحابه سرشناس خرده گیرند! و بی گمان نسبت دادن «خطا» به «صحابه» بهتر از آن است که نسبت خطا را به «قرآن» بدهند.

از سویی دیگر، سخن ابن حجر که می گوید پس از صحیح شمردن روایت، می توان آن را تکذیب کرد، نا روا است؛ زیرا به هنگامی که حدیث با کتاب، سنت قطعی، ضروری دین یا آنچه مورد اجماع مسلمین است ناسازگار گردید، می بایست آن را رها کرد؛ هر چند آن حدیث در کتاب هایی آمده که صحاح نامیده شده اند.

#### شرح حال عکرمه بنده ابن عباس

سخن گفتن بر علیه این روایات آسان می نماید، چرا که در سند بیشتر این روایات شخصی به نام عکرمه (بنده ابن عباس) آمده است. به ویژه در سند حدیث روایت شده از عثمان که «وقتی گرد آوری مصحف ها به پایان رسید، نزد عثمان آوردند. وی در آن خطاهایی یافت، اما گفت: آنها را رها سازید...». و همچنین حدیث مربوط به ابن عباس در باره آیه (أَفَلَمْ يَبْأَسِ...) که وی گفته بود: «گمان می کنم نویسنده به هنگام نوشتن آن چرت می زده است».

۷۳۱. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۵۳۹.

در سخن گروهی از علمای بزرگ اهل سنت همچون حکیم ترمذی، ابو حیان اندلسی، رشید رضا و دیگران، عکرمه از روشن ترین مصادیق «زنادقة» و «أعداء الإسلام» شمرده شده است که به ساختن چنین احادیثی متهم گردیده است.

ما در مباحث گذشته به شرح حال وی پرداخته ایم و از تکرار آن خودداری می کنیم.<sup>۷۳۲</sup>

### چکیده سخن

سخن در این بخش، در چند نکته زیر خلاصه می شود:

۱ - همه آثار و روایات در بردارنده وقوع خطا در قرآن کریم باطل است، هر چند که در صحاح یا دیگر مسانید با سند صحیح آمده باشند و چنانچه پیش از این آشکار شد، محققان برجسته اهل سنت نیز همین راه را برگزیده اند. و از سویی، بودن احادیث باطل در صحاح ششگانه امری ثابت است، و شمار این گونه احادیث در این کتاب ها اندک نیست، چنانکه پس از این خواهد آمد.

۲ - آشکار شد تأویل هایی که معتقدان به درستی این گونه روایات ارائه داده اند راه به جایی نمی برد؛ از این رو برخی از اینان ناگزیر شده اند تا آن روایات را تحریف شده دانسته و برخی دیگر به اشکال داشتن این گونه روایات ملتزم گردند. از این گروه ابن قتیبه است. وی می گوید:

ممکن است این حروف به روش مذهبی از مذاهب اهل عرب بوده و یا چنانکه عایشه نیز یادآور شده، خطایی است که از سوی نویسنده آن روی داده است. اگر این حروف به جهت مذاهب نحویان روی داده، پس به حمد الله دیگر لغزشی در کار نخواهد بود و اگر از خطای کاتب منشأ یافته باشد، باید گفت که جنایت کاتب در خط، مسئولیتی بر عهده رسول خدا نمی آورد.<sup>۷۳۳</sup>

۳ - مصادره ای که در کتاب الفرقان آمده - اگر برای اثبات خطا در کتاب خدا باشد - مشکل را به هیچ نحوی حل نمی کند. آن گاه صاحب این کتاب، آثار در بردارنده این معنا را از کتب معتبر و از کتابهایی که این روایات را با سندهای صحیح مطابق با شرایط بخاری و مسلم نقل کرده اند، روایت می کند؛ سپس این مصادره را با این سخنش تأیید می کند که:

آنچه از خطای قرآن که پیش از این آوردیم، در حفظ و حراست خداوند نسبت به قرآن خدشه ای وارد نمی سازد؛ بلکه آنچه ابن عباس، عایشه و دیگران از فرهیختگان صحابه و بزرگان تابعان گفته اند، در

۷۳۲. ر.ک: جواهر الکلام في معرفة الإمامة والإمام: ۱ / ۲۷۰ - ۲۷۴.

۷۳۳. تأویل مشکل القرآن: ۱ / ۴۱.

راستای همین حفظ و صیانت از قرآن و عدم تغییر و دگرگونی اش بوده است. از سویی بی گمان، نویسندگان مصحف بشر بودند و آنچنانکه خطا، غفلت و فراموشی بر دیگران روا است، بر آنها نیز روا بوده و عصمت تنها برای خدا است.<sup>۷۳۴</sup>

بر این اساس، نویسنده این کتاب به دگرگون ساختن رسم الخط عثمانی فراخوانده است و الفاظ قرآن را آنگونه که زبانها به آن نطق کرده و گوشها می شنوند، قرار می دهد؛ بلکه از عز بن عبدالسلام نقل می کند که اعتقاد به نوشتن قرآن به رسم نخستین، روا نیست.<sup>۷۳۵</sup>

باید گفت: همانا مسأله خط قرآن نیز از چالش هایی است که با پذیرش صحت این روایات و التزام به صدورشان از سوی اصحاب، دامن گیر می گردد. اگر نیز بگوییم مترتب بر تحریف نیست، دست کم پذیرش صحت این گونه روایات برای کسی که مدعی است که در رسم و کتابت قرآن تغییر رخ داده است، مؤید شمرده می شود. و ما در این مقال به این مسأله نخواهیم پرداخت؛ بلکه می گوییم استدلال مؤلف کتاب الفرقان یا شاهد آوردنش از این روایات صحیح است، و او به آوردن این روایات در کتاب خود سرزنش نمی شود؛ بلکه نکوهش و سرزنش سزاوار کسانی است که آنها را روایت کرده و سندهای آنها را صحیح شمرده و در کتاب خود آورده اند. راه پاسخ به این آثار - آنچنانکه به گستردگی یادآور شدیم - نپذیرفتن و ابطال این روایات است.

## ۲ - پیرامون احادیث گرد آوری قرآن

خداوند متعال پیامبرش را به نگاه داری و بیان قرآن وعده داده و از بین نرفتن و فراموش نشدنش را بر گردن گرفته است.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز هر گاه که آیه ای از قرآن فرو فرستاده شد، به نوشتن آن فرمان می دادند و در باره آیات پراکنده می فرمودند:

این آیات را در فلان سوره ای قرار دهید که درباره آن چنین و چنان شده است...<sup>۷۳۶</sup>

هر سال نیز در ماه رمضان، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را بر جبرئیل عرضه می داشت، و در سال رحلتشان این کار دو بار صورت گرفت.

۷۳۴. الفرقان: ۴۱ - ۴۶.

۷۳۵. ر.ک: همان: ۵۸.



همچنین در زمان حیات ایشان، گروهی از یارانشان قرآن را حفظ کرده و هر بخشی از قرآن را گروه فراوانی از ایشان به خاطر سپرده بودند که کمترین این گروه به حد تواتر می رسید. و این همان چیزی است که واقع شده و حق است.

ما أحادیث اهل سنت پیرامون گرد آوری قرآن را آورده و آنها را متناقض یافتیم؛ سپس آنچه در معنای آن روایات و وجه جمع میانشان گفته شده و یا ممکن بود گفته شود، بازگو کردیم. حال آیا با این روش مشکل برطرف می گردد یا خیر؟

### روی برگردانی قوم از امیرالمؤمنین در گرد آوری قرآن

پیش از آغاز سخن، به ناچار باید گفت که امیر المؤمنین علی علیه السلام نزد مخالف و موافق، داناترین مردم به کتاب الله - عزّ وجلّ - بوده است و همو بود که می گفت:

والله ما نزلت آية إلا وقد علمت فيما نزلت وأين نزلت وعلى من نزلت؛<sup>۷۳۷</sup>

به خدا سوگند آیه ای نازل نشد جز آنکه دانستم در باره چه و کجا نازل شده است.

و فرمود:

سلوني عن كتاب الله، فوالله ما من آية وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار، أم في سهل أم في جبل؛<sup>۷۳۸</sup>

درباره کتاب خدا از من بپرسید، چرا که در آن آیه ای نیست جز آنکه می دانم در شب نازل شده یا روز، در بیابان فرود آمده یا کوهستان.

و او کسی است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حقیقت گفته است:

عليّ مع القرآن والقرآن مع عليّ؛<sup>۷۳۹</sup>

علی با قرآن است و قرآن با علی.

و ما را با حدیث:

أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها؛<sup>۷۴۰</sup>

---

۷۳۶. ر.ك: مسند أحمد: ۶۹/۱؛ سنن الترمذي: ۴ / ۳۳۷ / ش ۵۰۸۱؛ المستدرک علی الصحیحین: ۲/۲۲۱ و ۳۳۰؛ السنن الكبرى (بيهقي): ۴۲/۲ و منابع دیگر.

۷۳۷. حلیة الأولیاء: ۱ / ۶۷ - ۶۸؛ کنز العمال: ۱۳ / ۱۲۸ / ش ۳۶۴۰۴؛ أنساب الأشراف: ۲ / ۹۹ و منابع دیگر.

۷۳۸. أنساب الأشراف: ۲ / ۹۹؛ الإستیعاب: ۳ / ۱۱۰۷؛ المناقب (خوارزمی): ۹۴ / ش ۹۲.

۷۳۹. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴؛ المعجم الصغير: ۱ / ۲۵۵؛ الجامع الصغير: ۲ / ۱۷۷ / ش ۵۵۹۴؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ /

۱۲۴؛ الصواعق المحرقة: ۱۲۴ و ۱۲۶؛ کنز العمال: ۱۱/۶۰۳/ش ۳۲۹۱۲ و منابع دیگر.

من شهر دانشم و علی دروازه آن است، پس هر که مدینه را می خواهد از درش درآید.  
از رفتن به سوی دیگران بازداشته است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام آموزگار ابن عباس نیز در تفسیر بوده و اهل سنت یادآور شده اند که:

أعلم الناس بالتفسير أهل مكة لأنهم أصحاب ابن عباس<sup>۷۴۱</sup>؛

داناترین مردم به تفسیر قرآن اهل مکه اند؛ چرا که آنها یاران ابن عباس اند.

پس چرا انس بن مالک و دیگران، وی را از حافظان قرآن نشمرده و آنچنانکه بخاری در صحیحش روایت کرده، از کسانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به یادگیری قرآن از آنان و رجوع به همانها فرمان داده، محسوب نکرده است؟!؛

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، قرآن کریم را مرتب و از روی کاغذهایی که قرآن بر آنها نوشته شده بود، تدوین کرد. پس در نزد ایشان، مصحفی کامل و مرتب بود که به خود ایشان اختصاص داشته است، آنچنانکه برخی از اصحاب در سالهای بعد، مصحف هایی برای خود داشته اند. این رویداد نزد مسلمین، از مسلمات تاریخی و در زمره بزرگترین فضیلت های آقای ما امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؛<sup>۷۴۲</sup> پس چرا از آن بهره نبردند؟!؛

شاید روی گردانی مردم از مصحف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سبب عیب جویی ابن حجر عسقلانی<sup>۷۴۳</sup> و پیروانش همچون آلوسی<sup>۷۴۴</sup> شده است، با آنکه این رویداد از امور ثابت و ضروری و بی نیاز از خبر مسند می باشد. لیکن اینان در پی توجیه کار ناشایست قوم بوده و یا هر گاه راهی یافته اند، از کار آنها چشم پوشی کرده و با تغافل گذشته اند.

سپس باید پرسید که چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نخوانده و در گرد آوری قرآن مشارکت ندادند؟! ما در روایات این رویداد، در میان کسانی که گرد آوری قرآن را بر عهده گرفتند، نامی از ایشان

---

۷۴۰. این روایت در زمره روایات های متواتر در بین فریقین است که بحث آن در کتاب *نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار* به صورت مفصل مطرح شده است.

۷۴۱. *الإتقان في علوم القرآن*: ۲ / ۴۹۸ - ۴۹۹ / ش ۶۳۹۸؛ *تفسير الثعالبي*: ۱ / ۶۰؛ *مجموعه الفتاوى (ابن تيمية)*: ۱۳ / ۳۴۷.

۷۴۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: *فتح الباری*: ۹/۹؛ *الإستيعاب*: ۳/۹۷۴؛ *الصواعق المحرقة*: ۷۸؛ *الإتقان في علوم القرآن*: ۱/۱۶۱؛ *حلیة الأولیاء*: ۱/۶۷؛ *المصنف (صنعانی)*: ۵/۴۵۰ و منابع بسیار دیگر.

۷۴۳. ر.ک: *فتح الباری*: ۹ / ۹.

۷۴۴. ر.ک: *تفسير آلوسی*: ۱/۲۱.

نمی یابیم؛ نه در زمان أبو بکر و عمر و نه در عصر عثمان! چرا؟! باید دانست که این حقایق در زمره امور شگفت آور بوده و فکر را باز می ایستاند!

### محدود کردن گردآوردندگان قرآن در زمان پیامبر، در شماری معین!

براساس تحقیق و بررسی صحیح - آنچنانکه تمامی اهل تحقیق از مسلمین بر آند - همانا تمامی قرآن در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و پس از آن نوشته شده است، و از سوی گروهی از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، در سینه و نگارش با هم گرد آمده بود، جز آنکه کسانی که حافظ قرآن بوده را در سینه گرد آورده بودند، بیشتر از کسانی بودند که آن را به نگارش در آورده و کتابت کرده بودند. به طوری که شمار کسانی که همه قرآن را نوشته و مصحف ویژه برای خود داشتند، از کسانی که تنها سوره هایی از قرآن را نوشته و یا حفظ کرده بودند، کمتر بود. حال پرسش آن است که آیا گردآوردندگان همه قرآن - آنچنان که از انس بن مالک روایت شده -<sup>۷۴۰</sup> تنها چهار نفر و یا براساس روایت عبدالله بن عمر<sup>۷۴۶</sup> و یا برپایه روایت محمد بن کعب قرظی<sup>۷۴۷</sup> پنج نفر و یا آنچنان که از شعبی<sup>۷۴۸</sup> آمده شش نفر، و یا بر اساس نقل ندیم<sup>۷۴۹</sup> نه نفر بوده اند؟

همانا گردآوردندگان قرآن بیش از این بوده اند و ما به مانند برخی پیشوایان اهل سنت که حدیث محدود بودن گردآوردندگان قرآن را در چهار نفر قبول نکرده اند، و آنهم همه از انصار - آنچنانکه از انس بن مالک روایت شده - را نیز نمی پذیریم و همچون سیوطی خود را در تأویل متن حدیث و بررسی سندش به زحمت نمی اندازیم.

### سخنی پیرامون انس بن مالک

اما انس بن مالک از چه میزان اعتباری برخوردار است؟ ما او را فردی دروغ گو و کتمان کننده حق یافته ایم. کسی که در جریان یاری جویی امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر، از شهادت دادن به حق امتناع کرد. انس بن مالک در زمره مردمی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را سوگند داده و از ایشان

۷۴۵. ر.ک: صحیح البخاری: ۱۰۲/۶-۱۰۳؛ صحیح مسلم: ۱۴۹/۷.

۷۴۶. ر.ک: صحیح البخاری: ۱۰۲/۶؛ صحیح مسلم: ۱۴۹/۷.

۷۴۷. ر.ک: الإیتقان فی علوم القرآن: ۱۹۵/۱؛ کنز العمال: ۵۷۷/۲؛ فتح الباری: ۴۸/۹؛ الطبقات الکبری: ۳۵۷-۳۵۶/۲.

۷۴۸. ر.ک: الإیتقان فی علوم القرآن: ۷۲/۱؛ البرهان (زرکشی): ۲۴۱/۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۷۹/۳۹ و ۱۱۰/۴۷-۱۱۱.

پیرامون آنچه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز غدیر خم شنیده اند، پرسش نمود؛ آن گاه همه آنها جز سه تن شهادت دادند. پس حضرت آنانی را که شهادت ندادند نفرین کرده و آنها به آن نفرین گرفتار آمدند، یکی از آن سه نفر انس بن مالک بود.

آن هنگام که امام به او فرمود:

ای انس، چه مانع شد تا شهادت ندهی، در حالی که تو آن روز حاضر بودی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، مرا پیروی و نسیان فراگرفته است. امام فرمود: «خدایا، اگر دروغ می گوید، سفیدی برای او بفرست تا عمامه اش آن را نپوشاند [به مرض پیسی مبتلا ساز]». به همین روی بر او بیماری برص نمایان شد.<sup>۷۰</sup> همچنین وی را در واقعه تاریخی «حدیث طائر» دروغگو یافتیم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به هنگامی که پرنده ای بریان برایشان آورده بودند فرمود:

**اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك وإليّ يأكل معي من هذا الطائر؛**

خدایا، محبوب ترین خلق نزد خود و من را برسان تا با من از این پرنده تناول کند.

آن گاه ایشان منتظر ورود علی علیه السلام شدند. و هر گاه علی علیه السلام می آمد تا به درون آید، انس ایشان را باز داشته و می گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به کاری مشغول است!» تا آنکه در بار آخر، علی علیه السلام دست خود را بلند کرده و بر سینه انس زد و داخل شد. در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را دید، ایستاد و او را در آغوش گرفت و فرمود: «ای علی، چه چیز باعث تأخیر تو شد؟! عرضه داشت: ای رسول خدا، من سه بار آمدم و در هر سه بار انس مرا از وارد شدن بازداشت. انس می گوید: خشم را در چهره رسول خدا دیدم که در همان حال فرمود: «ای انس، چه چیز تو را واداشت تا علی را راه ندهی؟! گفتم: ای رسول خدا، دعایی که کردی شنیدم، دوست داشتم یکی از انصار وارد شود و مشمول آن دعا گردد. پیامبر فرمود:

**لست بأول رجل أحبّ قومه، أبي الله يا انس إلا أن يكون ابن أبي طالب؛<sup>۷۱</sup>**

۷۴۹. ر.ك: الفهرست: ۳۰.

۷۵۰. شرح نهج البلاغة: ۴ / ۷۴ و ۹ / ۲۱۷؛ المعارف (ابن قتیبة): ۵۸۰؛ مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام وما أنزل من القرآن في علي عليه السلام: ۱۷۵ - ۱۷۶ / ش ۲۳۶ و ۲۳۷؛ حلیة الأولیاء: ۵ / ۲۶ - ۲۷.

۷۵۱. حدیث طیر در زمره احادیث متواتری است که می توان آن را در بسیاری از کتب حدیثی و فضائل مشاهده نمود. برای این روایت اسناد بسیاری است، به طوری که برخی به نوشتن کتاب درباره اسناد این حدیث شریف مبادرت کرده اند. برای اطلاع بیشتر از این حدیث شریف می توان به کتاب نفعات الأزهار فی خلاصة عیقات الأنوار، دو مجلد ۱۳ و ۱۴ مراجعه نمایید.

تو نخستین کسی نیستی که خویشانش را دوست دارد؛ اما خداوند از این ابا دارد که آن شخص، کسی جز پسر ابو طالب علیه السلام باشد.

او بیش از يك بار دروغ گفته و از ورود محبوب ترین فرد نزد خدا و رسولش، جلوگیری کرده و مستجاب شدن دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به تأخیر انداخته است و به جهت دوستی با انصار است که کاتبان قرآن را در چهار تن محدود کرده است و آن هم از انصار! همانا آنچه در واقعه طائر او را به این کار واداشت دوستی انصار نبوده است؛ بلکه دشمنی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و این حقیقت هنگامی آشکار می گردد که وی حدیث غدیر را کتمان می کند.

### رویگردانی از احادیث گرد آوری قرآن در زمان ابو بکر و عمر

به هر روی قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گردآمده و گردآورندگان آن - چه در حافظه و چه در نوشته - در آن زمان بسیار بودند.

و هنگامی که آشکار شد که قرآن در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نوشته شده و ایشان اصحاب را به تألیف قرآن فرمان می دادند - چنانکه زید بن ثابت به این حقیقت اعتراف کرده است - دیگر به آنچه زید روایت کرده که «پیامبر صلی الله علیه وآله سلم از دنیا رفت در حالی که قرآن در جایی گرد آوری نشده بود»<sup>۷۰۲</sup> نباید ارزشی نهاد؛ چرا که تألیف کردن، همان گرد آوردن است. ابن حجر گوید:

تألیف قرآن یعنی: گرد آوری آیات يك سوره و یا گرد آوری سورها به ترتیب در مصحف.<sup>۷۰۳</sup>

بر این اساس، می بایست آن روایاتی که می گوید «ابوبکر نخستین گردآورنده قرآن بوده»، یا «عمر» و یا دیگر اصحاب به فرمان این دو نخستین بوده اند را رها کرد؛ چرا که گردآمدن قرآن پیش از ابوبکر محقق شده است. بنابراین دلیلی برای پذیرش چنین احادیثی - حتی اگر صحیح السند باشد - وجود ندارد تا آنکه به توجیه برخی از این روایات دست زده و مثلاً بگوییم اینکه عمر نخستین کسی بوده که مصحف را گرد آورده است،<sup>۷۰۴</sup> به این معناست که به ابوبکر گفت تا قرآن را جمع کند<sup>۷۰۰</sup> تا با روایتی که می گوید نخستین گرد آورنده قرآن ابوبکر است، سازگار شود.

۷۰۲. ر.ك: الإیتقان في علوم القرآن: ۱/۱۶۰/ش ۷۴۵؛ فتح الباری: ۹/۹.

۷۰۳. فتح الباری: ۹ / ۳۶. همچنین ر.ك: عمدة القاری: ۲۰ / ۲۱.

۷۰۴. ر.ك: الإیتقان في علوم القرآن: ۱/۱۶۲/ش ۷۵۳؛ فتح الباری: ۱۰/۹؛ کنز العمال: ۲/۵۷۴/ش ۴۷۵۸.

همچنین روایت بخاری از زید بن ثابت که می گفت: «به هنگام کشته شدن اهل یمامه، ابوبکر مرا فراخواند...»<sup>۷۰۶</sup> نیز به دلائل زیر رها می کنیم:

**یکم:** قرآن در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، یا اندکی پس از رحلتشان و به دستور ایشان جمع و تألیف شده بود. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چنین کاری کرده است، چگونه زید به ابوبکر می گوید: «چگونه کاری می کنید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انجام نداده است»<sup>۷۰۷</sup>؟!

**دوم:** سخن زید که می گوید: «آن را از روی جریده های نخل و سنگهای صاف و ظریف و سینه مردان گرد آوردم»<sup>۷۰۸</sup> با آنچه که دلالت دارد بر اینکه قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گردآمده و تألیف شده بود ناسازگار است و خود وی نیز چنین روایت کرده است؛ بلکه روایت کرده اند در سال رحلت پیامبر، جبریل دو بار قرآن را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم عرضه کرد و ابن قتیبه یاد آور شده است که آخرین باری که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را عرضه کرد، بر مصحف زید بن ثابت بود.<sup>۷۰۹</sup>

**سوم:** علما در معنای سخن وی که می گوید: «تا آنکه آخر سوره توبه را تنها نزد ابو خزمه انصاری یافتم» دچار اختلاف و آشفتگی شده اند و در نام آن مردی که زید، آخر سوره توبه را نزد او یافته، به اختلاف برخاسته اند.<sup>۷۱۰</sup>

### روگردانی از احادیث پذیرش آیه با دو شاهد

همچنین روایت ابن ابی داوود نیز کنار گذاشته می شود. روایتی که می گفت:

ابوبکر ترسید که قرآن از بین برود؛ از این رو به عمر و زید گفت: بر در مسجد بنشینید و هر کسی چیزی از قرآن با دو شاهد آورد بنویسید.<sup>۷۱۱</sup>

ابن حجر می گوید:

---

۷۰۵. ر.ك: فتح الباری: ۱۰/۹.  
۷۰۶. ر.ك: صحیح البخاری: ۲۱۰/۵ و ۹۸/۶؛ السنن الکبری (بیهقی): ۴۱/۲؛ مسند ابی داود: ۳؛ السنن الکبری (نسائی): ۷/۵ و منابع دیگر.  
۷۰۷. ر.ك: صحیح البخاری: ۹۸/۶؛ سنن الترمذی: ۴/۳۴۷/ش ۵۱۰۱ و منابع دیگر.  
۷۰۸. ر.ك: همان.  
۷۰۹. ر.ك: المعارف: ۲۶۰.  
۷۱۰. ر.ك: فتح الباری: ۱۳/۹؛ البرهان (زرکشی): ۲۳۴/۱؛ مناهل العرفان: ۲۵۱/۱.

با آنکه حدیث منقطع است؛ اما تمامی رجالش ثقه اند.<sup>۷۶۲</sup>

این روایت با چشم پوشی از عدم اعتبار سندی، با ضرورت ثابت شده نیز ناسازگار است. بنابراین دیگر نیاز به پناه بردن به توجیهاتی که ابن حجر یاد کرده نیست - چنانکه در گذشته به این توجیهات اشاره شد - علاوه بر اینکه برخی از این توجیهات ابن حجر نیز قابل پذیرش نیست.

در کتب اهل سنت برای این حدیث - نگارش قرآن بر اساس شهادت دو شاهد - همانندهایی یافت می شود که برخی را با رها کردن سندشان بازگو می کنیم:

۱. آن هنگام که اهل یمامه کشته شدند، ابوبکر صدیق به عمر بن خطاب و زید بن ثابت فرمان داد و گفت: بر در مسجد بنشینید، پس کسی چیزی از قرآن را که شما آن را نمی شناسید، با دو شاهد نمی آورد مگر اینکه آن را بنگارید؛ و این فرمان به این جهت بود که در یمامه برخی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که قرآن را گرد آورده بودند، کشته شدند.<sup>۷۶۳</sup>

۲. عمر خواست قرآن را گرد آورد؛ از این رو میان مردم ایستاد و گفت: هر که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چیزی از قرآن را دریافت کرده، نزد ما آورد. مردمان آنها را در ورقه ها، لوح ها و جریده هایی نوشتند و عمر از کسی نپذیرفت جز با دو شاهد. پس او در این کار بود که کشته شد. آن گاه عثمان به پا خاست و گفت: هر که چیزی از کتاب خدا نزدش است، به ما دهد و وی نیز از کسی نمی پذیرفت جز با دو شاهد. خزیمه بن ثابت آمد و گفت: من دیدم شما دو آیه را رها کرده و ننوشتید. گفتند: آن دو کدامند؟ گفت: از رسول خدا چنین دریافت کردم: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) تا آخر سوره. عثمان گفت: من گواهی می دهم آن دو از قرآن است؛ پس صلاح می دانی کجا قرار دهیم؟ گفت: با آن دو آیه، آخرین آیه ای که از قرآن نازل شده را پایان ده. از این رو سوره توبه با آن دو آیه خاتمه یافت.<sup>۷۶۴</sup>

۳. عمر آیه ای در مصحف قرار نمی داد مگر آنکه دو شاهد شهادت می دادند. مردی از انصار این دو آیه را آورد که (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) تا آخر آیه. عمر گفت: از تو هرگز گواه نمی خواهم و رسول خدا نیز چنین قرائت می کرد.<sup>۷۶۵</sup>

۷۶۱. المصاحف: ۱ / ۲۵۱.

۷۶۲. فتح الباری: ۱۲/۹.

۷۶۳. کنز العمال: ۲ / ۵۷۴ / ش ۴۷۵۶.

۷۶۴. همان: ۲ / ۵۷۴ - ۵۷۵ / ش ۴۷۵۹.

۷۶۵. همان: ۲ / ۴۲۰ - ۴۲۱ / ش ۴۳۹۷.

۴. آیه (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...) را به نزد عمر بن خطاب و زید بن ثابت بردم. زید گفت: چه کسی با تو شهادت می دهد؟ گفتیم: به خدا سوگند نمی دانم. عمر گفت: من با او گواهی می دهم.<sup>۷۶۶</sup>

۵. هنگامی که مصاحف را نوشتیم، آیه ای را گم کردم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودم. آن را نزد خزیمه بن ثابت یافتیم که (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا...) و خزیمه را ذو الشهادتین می خواندند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شهادت او را برابر با دو شاهد می شمرد.<sup>۷۶۷</sup>

۶. نخستین کسی که قرآن را جمع کرد ابوبکر بود و زید آن را به نگارش در آورد. مردم به نزد زید بن ثابت می آمدند و وی نمی نوشت جز با دو شاهد عادل. همانا آخر سوره براءت جز نزد خزیمه بن ثابت یافت نشد، پس گفت: آن را بنویسید، همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، شهادت او را برابر با شهادت دو تن قرار داده بود. پس زید آن را نوشت. و عمر آیه رجم را آورد، ولی زید از نوشتن دریغ کرد؛ چرا که عمر در این ادعا تنها بود.<sup>۷۶۸</sup>

آنچه بطلان این احادیث را روشن تر می سازد، وجود تکاذب در میان آنهاست. و اینک تبیین سخن: حدیث دوم آشکار است که گرد آوری در زمان عمر روی داده و کسی که آن دو آیه را آورد، خزیمه بن ثابت بوده و عثمان به آن گواهی داد.

ولی در حدیث سوم آمده مردی از أنصار آمد و عمر گفت: «من بر این آیه از تو گواه می خواهم و پیامبر خدا نیز چنین قرائت می کرد».

در حدیث چهارم آمده: «زید گفت: شاهد تو کیست؟ خزیمه گفت: به خدا نمی دانم. آن گاه عمر گفت: من شهادت می دهم».

و در حدیث ششم آمده: «گرد آوری در زمان ابو بکر روی داد و نویسنده آن زید بود. وی آیه ای را نمی نوشت جز با دو شاهد عادل. همانا آخر سوره براءت جز نزد خزیمه بن ثابت یافت نشد، پس گفت: آن را بنویسید، همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، شهادت او را برابر با شهادت دو تن قرار داده بود، پس نوشت».

همچنین تکاذب میان حدیث ششم با این حدیث:

۷۶۶. همان: ۲ / ۵۷۶ - ۵۷۷ / ش ۴۷۶۴.

۷۶۷. همان: ۲ / ۵۸۸ / ش ۴۷۹۳.

۷۶۸. الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۶۳ / ش ۷۶۱.



آنها در زمان خلافت ابوبکر قرآن را جمع آوری کردند. افرادی بودند که نوشتند و اُبی بر آنها املا می کرد، پس هنگامی که به این آیه از سوره براءت رسیدند که (تُمْ أَنْصِرْفُوا صَرَفَ اللَّهِ...)، گمان بردند که آخرین آیه نازل شده از قرآن است. ابي بن کعب گفت: رسول خدا پس از آن آیه، این آیه را بر من قرائت فرمود: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ...)<sup>۷۶۹</sup>.

و این چنین با تعارض این گونه روایات و تساقط این احادیث، تمامی شبهات پیرامون قرآن کریم از میان می رود، احادیثی که خود سرچشمه آن شبهات بوده اند.

### پیرامون آنچه عثمان انجام داد

در باره کار عثمان اشکال همچنان باقی است. آیا او قرآن را از نو گرد آورد؟ چگونه؟ و به واسطه چه کسی؟

در این باره نیز احادیث اهل سنت و سخنان عالمانشان مختلف است و ما پیش از این برخی از آنها را یادآور شدیم و از آنجا که بر پایه دیدگاه صحیح، قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و بسیار پیش تر از زمان عثمان و حتی خلفای پیش از او، نگارش و گرد آوری شده و مدون بوده است؛ بنابراین باید گفت که آنچه عثمان در زمان خود انجام داده، تنها واداشتن مردم بر يك قرائت مشهور، متداول و متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و بازداشتن آنها از دیگر قرائات بوده است که براساس احادیث نزول قرآن، بر هفت حرف بنیان نهاده می شدند.

اما کسی از مسلمین بر این کار عثمان خرده نگرفته و او را مورد انتقاد قرار نداده اند؛ چرا که مصحف های صحابه و تابعان با هم ناسازگار بودند و حتی برخی علما در باره این ناسازگاری ها کتاب ویژه ای نگاشته اند و هر يك از صحابه در سرزمین های گوناگون پیروانی داشتند که براساس قرائت آنها قرآن را می خواندند. پس طبیعی است این ناسازگاری ها در قرائت قرآن، به سرنوشتی ناشایست بیانجامد.

بلکه برخی از اصحاب، تأیید خود را از این کار عثمان آشکار کرده اند که از آن جمله از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

در باره عثمان جز خوبی نگویید. به خدا سوگند آنچه در باره مصحف انجام داد با همراهی شمار فراوانی از ما بود. عثمان گفت: چه می گوئید در باره این قرائت. به من رسیده است که برخی از ایشان

۷۶۹. مسند احمد: ۵ / ۱۳۴؛ مجمع الزوائد: ۷ / ۳۵.

می گویند: قرائت من از قرائت تو نیکوتر است و این سخن نزدیک است به کفر بیانجامد. گفتیم: چه صلاح می دانی؟ گفت: اینکه مردم را بر مصحف واحدی وا داریم تا فرقه و اختلافی در میان نماند. گفتیم: آری، همین کار خوب است.<sup>۷۷۰</sup>

همچنین از ایشان روایت شده که فرمود:

اگر من نیز فرمانروا بودم، همان کار او را انجام می دادم.<sup>۷۷۱</sup>

نقل کردن این روایت از سوی سیّد ابن طاووس و سکوتش درباره آن، تأییدی بر این روایت است، به طوری که در باب دوم کتابش که برای نقل نکته هایی از کتب تفسیری و نقد آنها اختصاص داده، آمده است:

فصلی در یاد کرد کتابی، تألیف ابو جعفر محمد بن منصور که بخشی در آن پیرامون اختلاف مصاحف آمده است. روایت محمد بن زید بن مروان در سطر پنجم از وجه نخست آن می گوید...: زید بن ثابت قرآن را در زمان ابوبکر گرد آورد و با آن مصحف، اُبی، عبدالله بن مسعود و سالم بنده اُبو حذیفه به اختلاف برخاستند. سپس عثمان با نظر مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام به گرد آوری دوباره قرآن روی آورد.<sup>۷۷۲</sup>

همچنین چنانکه در فصل پنجم از باب نخست، از برخی سرشناسان امامیه آمده بود که شمار آیه ها و سوره هایی که اکثر قراء به آن معتقد گشته اند، بر اساس یادآوری شیخ طوسی<sup>۷۷۳</sup> همان عدد کوفی شیخ طبرسی در آغاز تفسیرش می گوید:

عدد اهل کوفه درست ترین اعداد و دارای بهترین سندها است؛ چرا که از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته شده است.<sup>۷۷۴</sup>

همچنین سخن علامه حلّی نیز آن را تأیید می کند. وی می نویسد:

---

۷۷۰. فتح الباری: ۹ / ۱۶؛ کنز العمال: ۲ / ۵۸۳ - ۵۸۴ / ش ۴۷۷۷؛ الإیتقان فی علوم القرآن: ۱ / ۱۶۶ / ش ۷۷۲؛ المصاحف: ۱ / ۷۷ / ش ۶۲.

۷۷۱. المصاحف: ۱ / ۷۷ / ش ۶۲؛ کنز العمال: ۲ / ۵۸۴ / ش ۴۷۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۹ / ۲۴۸؛ تاریخ المدینه: ۳ / ۹۹۵؛ البدایة والنهایة: ۷ / ۲۴۴ و منابع دیگر.

۷۷۲. سعد السعود: ۲۷۸.

۷۷۳. ر.ک: التنبیان فی تفسیر القرآن: ۴۳۸/۱۰.

۷۷۴. تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۳۶.

بایسته است آیات متواتر قرائت گردد و آن آیتی است که مصحف علی علیه السلام آنها را در بردارد، چرا که بیشتر صحابه با آن همراه بوده اند. و عثمان جز آن، همه مصحف ها را به آتش کشید. و روا نیست مصحف ابن مسعود، اُبی و دیگران قرائت گردد.<sup>۷۵</sup>

#### آنچه میان عثمان و ابن مسعود روی داده است

آری، اینکه عثمان مصحف ها را از صاحبانش با زور گرفت و آتش زد، مورد انتقاد قرار گرفته است. روایت شده که ابن مسعود از دادن مصحفش سرپیچی کرده و از برتری دادن زید بن ثابت بر خودش به شدت انتقاد نموده است.

باید گفت: امتناع ابن مسعود از واگذاری مصحفش از اُمور ثابت شده ای است که هیچ خدشه ای بدان راه نمی یابد؛ از این رو دیگر نیازی به آوردن اخبار و منابعش نیست. در منابع اهل سنت، در باره اعتراض بر پیش انداختن زید بن ثابت، روایات صحیحی وارد شده است. حافظ ابن عبدالبر، از اعمش، از شقیق روایت کرده که می گوید:

هنگامی که عثمان در باره مصاحف آن فرمان را صادر کرد، عبد الله بن مسعود در خطابه ای گفت: آیا مرا وا می دارید تا از روی قرائت زید بن ثابت بخوانم؟! به آئی که جانم به دست اوست سوگند، آن هنگام که من از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد سوره گرفتم، زید بن ثابت صاحب حیوانی بود که با آن با کودکان بازی می کرد. به خدا سوگند چیزی از قرآن نازل نشد جز آنکه من دانم در باره چه نازل شده و کسی آگاه تر از من به کتاب خدا نیست و اگر می دانستم کسی از من به کتاب خدا داناتر است، هر آینه به نزدش می رفتم. سپس از آنچه گفته بود شرمگین شد و گفت: من بهترین شما نیستم.

شقیق گفت: من در میان مردم نشسته بودم که در میان آنان اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند؛ اما نشنیدم کسی سخن او را منکر شده و سخن او را رد کند.<sup>۷۶</sup>

#### اضطراب روایات اهل سنت از ابن مسعود درباره زید

این حدیث از میزان ناراحتی، رنجش و اعتراض ابن مسعود از برتری دادن زید بن ثابت بر او پرده بر می دارد و مانند آن روایات دیگری نیز وجود دارد.

این مطلب نیز از موارد چالش برانگیز است؛ از این رو اهل سنت در آن به اضطراب شدیدی افتاده اند.

بخاری، برای پرده پوشی بر کار عثمان و زید بن ثابت، این حدیث را تحریف شده روایت کرده و در آن دست برده است. وی از أعمش، از شقیق روایت کرده که می گوید:

عبد الله بن مسعود برای ما خطبه خواند و گفت: به خدا سوگند، من از دو لب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد و چند سوره دریافت نمودم. به خدا سوگند که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می دانند که من داناترین ایشان به کتاب خدایم و بهترین شما نیستم. شقیق گفت: در میان آن مردم نشستم به طوری که سخنانشان را می شنیدم؛ اما نشنیدم کسی سخن او را نپذیرفته و چیزی غیر آن بگوید.<sup>۷۷</sup>

أما ابن أبي داوود در باب شرح حال ابن مسعود آورده است که وی پس از آن از کار عثمان راضی شد؛ لیکن آنچه بر این ادعایش صراحت داشته باشد نیآورده است.<sup>۷۸</sup>

برخی از اهل سنت گفته اند: آنچه از ابن مسعود روایت شده که وی زید بن ثابت را نکوهش کرده، همه اش ساختگی است!<sup>۷۹</sup>

أما در تاریخ، آنچه عثمان بر ابن مسعود روا داشته مشهور است. وی به گونه ای ابن مسعود را مضروب ساخت که برخی از اعضای بدنش شکست. عطایای خود را از او منع کرد و میانشان بیزاری فراوانی حکم فرما شد به طوری که ابن مسعود از عمار پیمان گرفت تا پس از مرگش، عثمان بر او نماز نخواند. عثمان به هنگام رحلتش بر بالین او آمد و به او گفت: از چه نالانی؟ گفت: از گناهانم. گفت: چه می خواهی؟ گفت: رحمت پروردگارم. گفت: برایت طیب بیاورم؟ گفت: طیب مرا مریض ساخته است. گفت: آیا فرمان ندهم که عطایای تو را بدهند؟ گفت: آنگاه که نیازمند بودم، ممنوع ساختی و زمانی که بی نیاز شدم، بخشیدی. گفت: برای فرزندت می ماند. گفت: روزی آنها بر گردن خداست. گفت: برای من از خدا طلب بخشش کن ای عبد الرحمن. گفت: از خدا می خواهم که حق مرا از تو بازستاند!<sup>۸۰</sup>

### سخنی پیرامون زید بن ثابت

۷۷۶. الإستیعاب: ۳ / ۹۹۳.

۷۷۷. صحیح البخاری: ۶ / ۱۰۲. هم چنین ر.ك: صحیح مسلم: ۷ / ۴۸؛ السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۸ / ش ۷۹۹۷.

۷۷۸. ر.ك: فتح الباری: ۴۰/۹.

۷۷۹. ر.ك: مباحث في علوم القرآن: ۸۲.

۷۸۰. ر.ك: أنساب الأشراف: ۵/۵۲۵/ش ۱۳۶۶؛ شرح نهج البلاغة: ۳ / ۴۲ - ۴۳.

باید گفت آنچه أعمش از شقیق روایت کرده را مسلم، نسائی، أبو عوانه و ابن ابی داوود نیز آورده اند و آن روایت خواه صحیح باشد و یا ساختگی، باید گفت همه روایات گرد آوری قرآن، از جایگاه ویژه زید بن ثابت پرده بر می دارند و این با تردید فراوانی روبرو است؛ زیرا کسی که به هنگام تشریف فرمایی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مدینه یازده سال داشته است<sup>۷۸۱</sup> را در زمره مؤلفان قرآن در زمان رسول خدا بر شمرده اند<sup>۷۸۲</sup> و اینکه در سال رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جبریل قرآن را بر پایه قرائت زید با پیامبر مقابله کرد! و او کسی است که در زمان عثمان، قرآن به فرمان و نظارت او گرد آمد<sup>۷۸۳</sup> و یا قرآن کنونی بر قرائت زید است!<sup>۷۸۴</sup> اگر تمامی اینها درست باشد؛ «پس این خوبی است که من از آخزم شناسم».<sup>۷۸۵</sup>

لیکن محمد بن کعب قرظی، زید را در زمره گردآوران قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یاد نمی کند.<sup>۷۸۶</sup>

أما نسبت به زمان أبو بکر، آشکار گشت که احادیث جمع آوری قرآن در زمان وی نادرست است. از سوی ابوبکر در توصیف او گفت: «همانا تو مرد جوان و عاقلی هستی که ما تو را متهم نمی سازیم»، و در او چیزی نبوده که به واسطه آن بر افرادی همچون امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ابن عباس، ابن مسعود، ابی بن کعب و اشخاصی از این قبیل از حافظان، قاریان قرآن و دانایان به قرآن، برتری داشته باشد. افزون بر آنکه گروهی از اهل سنت با این حدیث، به ستیز با حدیث انس بن مالک برخاسته اند که گفته بود زید بن ثابت یکی از گردآوردگان قرآن در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است. این عده گفته اند:

اگر زید قرآن را در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گرد آورده بود، آن را بر اساس آنچه در سینه داشت می نوشت و دیگر به آنچه برشمرده نیازی نمی یافت.<sup>۷۸۷</sup>

۷۸۱. ر.ك: الإستیعاب: ۵۳۷/۲.

۷۸۲. ر.ك: همان: ۵۳۸/۲.

۷۸۳. ر.ك: همان: ۶۴/۱.

۷۸۴. همان: ۵۳۹/۲.

۷۸۵. این سخن ضرب المثلی است که برای جایی به کار برده می شود که اصل و ریشه کاری آشکار باشد.

۷۸۶. ر.ك: الإیتقان فی علوم القرآن: ۱/۱۹۵/۱ ش ۹۸۵؛ کنز العمال: ۵۷۷/۲ ش ۴۷۶۵ و ۵۸۹ ش ۴۷۹۸ و منابع دیگر.

۷۸۷. الإستیعاب: ۵۳۸/۲.

وَأَمَّا حَدِيثُ عَرْضِ قُرْآنٍ بِرِ قِرَائَتِ وَی - چنانکه از ابن قتیبہ نقل شده است - را روایت وکیع و گروهی که با او بوده اند از اعمش، از ابو ظبیان تکذیب می کند. ابوظبیان می گوید:

عبد الله بن عباس به من گفت: بر کدام قرائت می خوانی؟ گفتم: قرائت بهتر قرائت ابن ام عبد [ابن مسعود] است. گفت: بله این قرائت نهایی است. همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر سال قرآن را بر جبرئیل عرضه می کرد و آن سالی که از دنیا رحلت فرمود، دو بار چنین کرد و در این عرضه پایانی، عبد الله [بن مسعود] حاضر بود؛ از این رو هر آیه منسوخ و تغییر یافته ای را دانست.<sup>۷۸</sup>

### چکیده سخن

بحث پیشین در این امور خلاصه می شود:

۱ - همانا قرآن کریم در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نوشته شده و شمار حافظان و قاریان آن بسیار بیشتر از حد تواتر بوده است.

۲ - همانا امیر المؤمنین علیه السلام قرآن کریم را در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جمع آوری کرد و پس از رحلت ایشان، به تدوین و ترتیب آن بر اساس ترتیب نزول پرداخت و در آن ناسخ و منسوخ و برخی تفاسیر و تأویلات را بازگو فرمود.

۳ - همانا خلفاء سه گانه هیچ نقشی در گرد آوری، نگارش و حفظ قرآن نداشته اند؛ نه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و نه در زمان حکومت خود.

۴ - آنچه عثمان انجام داد، نخست ترتیب دادن سوره های قرآن به همان ترتیب کنونی بود، بی آنکه کاهش و افزایشی در آن داده باشد. و دیگر واداشتن مردم بر قرائت و دور افکندن دیگر قرائاتی که برخی بر آن بودند.

سخنی که به ناچار باید گفت این است که:

اگر مسلمین، از پیامبرشان صلی الله علیه وآله وسلم پیروی می کردند و به فرمان او در رفتن به سوی اهل بیت علیهم السلام و دست آویز قرار دادن و آموختن از ایشان گوش می دادند - چنانکه در حدیث متواتر ثقلین و دیگر احادیث آمده - هر آینه قرآن و علومش را از چشمه ای زلال دریافت می کردند. لیکن آیا آنکه گفت: «حسبنا کتاب الله»، می دانست که قرآن به زودی به دست شخصی به نام ولید پاره پاره می شود و دیگر نه کتابی می ماند، نه سنت و نه عترتی؟ همان خلیفه ای که از نگارش سنت

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جلوگیری کرد و در کنار نهادن اهل بیت از رهبری امت کوشش نمود و امت را از علمی که نزد ایشان به ودیعت نهاده شده بود محروم ساخت؟!

### ۳ - پیرامون احادیث نقصان قرآن

ما پیش از این پیرامون اخبار نقصان قرآن و رد کسانی که همه را نپذیرفته اند و تأویلات کسانی که آنها را صحیح شمرده اند، سخنانی بازگو کردیم و اشاره داشتیم که دیدگاه معروف میان تأویل کنندگان، حمل بر نسخ تلاوت است؛ لیکن در ادامه کمی گسترده تر به این مباحث خواهیم پرداخت. آن دسته از این آثار که سند ضعیفی دارند از گستره بحث بیرونند و از آنچه گذشت، آشکار شد که روایاتی که مبین نقصان قرآن اند، چنین حالی دارند. اما آن دسته از روایات که از سند درستی برخوردارند، خبرهای واحدی می باشند که بی هیچ سخن و تردیدی قرآن با خبر واحد ثابت نمی گردد.

سپس آن روایاتی که می توان بر تفسیر، شأن نزول و مانند اینها حمل کرد، انگیزه ای برای رد و تکذیب نیست - چنانکه نمی توان با ظاهر آنها به نقصان قرآن گرایش یافت - . گروهی از اصحاب، قرآن را به نگارش در آوردند که میان نسخه هایشان، در ترتیب سوره ها و قرائت آیات و مانند اینها، برخی ناسازگاری ها دیده می شد و برخی از آنها به آیاتی که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودند، برخی تفسیرها و توضیحات را اضافه کردند. از این دست می توان بیشتر روایاتی که اشاره به بخش هایی از آیات کرده بود را برشمرد؛ مانند آیه «ولایة النبی»، آیه «محافظة بر صلوات»، آیه «متع»، آیه (یا أیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...) و مانند اینها.

و اگر حمل این روایات بر برخی وجوه ممکن و یا تمام نبود - چنانکه برخی روایات که بر ساقط شدن سوره یا آیه کاملی از قرآن دلالت دارند، همین گونه است - پس یا باید بر نسخ تلاوت حمل شود و یا رد و تکذیب گردد.

### تحقیقی پیرامون نسخ

حمل بر نسخ تلاوت بدون نسخ حکم یا نسخ هر دو، به دلایل زیر سخن نادرستی است:

## ۱. این نسخ یا عقلاً محال است و یا شرعاً ممنوع

یکم: این دو نسخ [نسخ هم در تلاوت و هم در حکم] هیچ اساسی ندارند. بیان سخن اینکه: آنان می گویند نسخ در قرآن بر سه قسم است:

نخست: آیه ای که لفظش نسخ شده و حکمش باقی است;

دوم: آیه ای که لفظ و حکم آن با هم نسخ شده;

سوم: آیه ای که حکمش نسخ شده، اما لفظش پا برجاست.

برای قسم نخست آیه رجم را مثال آورده اند. در روایت صحیحی از عمر آمده است که گفت:

همانا خداوند محمد را به حق بر انگیخت و بر او کتاب را نازل کرد. از آنچه بر او فرو فرستاده شد آیه

رجم بود که من آن را خوانده، فهمیده و حفظ نمودم.<sup>۷۸۹</sup>

ابن حزم می گوید:

اما گفته کسی که سنگسار را يك اصل نمی داند، سخنی است که از آن دوری شده؛ چرا که با آنچه از

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثابت گشته اختلاف دارد. در این باره، آیه ای از قرآن نازل شده که

لفظش نسخ و معنایش باقی مانده است.<sup>۷۹۰</sup>

ابن شامه<sup>۷۹۱</sup> و همچنین طحاوی، چنین حمل کرده و می گویند:

لیکن عمر به نسخ آگاه نبود؛ از این رو آنچه را که نباید بگوید، گفته است. در حالی که دیگر صحابی از

آن آگاهی داشته اند. پس آنکه چیزی می داند شایسته تر از کسی است که آن چیز را نمی داند و دانش

ابو بکر، عثمان و علی بر نسخ آیه رجم و خروجش از قرآن، برتر از ندانستن عمر است.<sup>۷۹۲</sup>

سیوطی می گوید:

مانندهای این قسم فراوان است.

سپس وی سخن عبدالله بن عمر که «لا یقولن...» روایت عایشه در باره سوره احزاب و روایت اُبی و

دیگران درباره دو سوره «خلع» و «حفد» را بر این قسم حمل کرده است.<sup>۷۹۳</sup>

---

۷۸۹. مسند احمد: ۱ / ۴۰؛ صحیح مسلم: ۵ / ۱۱۶؛ سنن أبي داود: ۲ / ۳۴۳؛ سنن الترمذی: ۲ / ۴۴۲ / ش ۱۴۵۶؛ السنن الكبرى

(بیهقی): ۸ / ۲۱۱؛ المغنی: ۱۰ / ۱۲۱ و منابع دیگر.

۷۹۰. المحلی: ۱۱ / ۲۳۴. هم چنین ر.ک: شرح صحیح مسلم (نوی): ۱۱ / ۱۹۱؛ عمدة القاری: ۱۴ / ۱۱۲؛ کشف المشکل: ۱ / ۶۴؛

التسهیل لعلوم التنزیل: ۱ / ۱۸۳؛ إرشاد الفحول: ۱۸۹؛ مجموعة الفتاوی (ابن تیمیة): ۲۰ / ۳۹۸.

۷۹۱. ر.ک: المرشد الوجیز: ۴۳-۴۲/۱.



ابن حزم در کتاب محلی، پس از آنکه سخن اُبی در شمار آیات سوره احزاب را روایت کرده، می گوید:

صحت و درستی این اسناد به مانند خورشید است و هیچ عیبی در آنها نیست.

وی در ادامه می گوید:

اگر واژگان آن نسخ نشده بود، بی گمان ابی بن کعب آن را قرائت می کرد؛ لیکن او خبر داده که پیش از این، آیات آن با سوره بقره برابری می کرده است و به او نگفت که اکنون برابری می کند، پس نسخ لفظ صحیح می باشد.<sup>۷۹۴</sup>

برای قسم دوم نیز آیه رضاع عایشه را مثال آورده و گفته است:

آنچه نازل شد «عشر رضعات معلومات» بود؛ پس نسخ شد به «خمس رضعات معلومات». پس از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رحلت کرد و آنها به عنوان بخشی از قرآن قرائت می شد.

بخاری و مسلم این روایت را نقل کرده اند. اهل سنت در سخن عایشه که می گوید: «وهنّ ممّا یقرأ من القرآن» سخن گفته اند. ظاهر آن می رساند که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تلاوت آن باقی بوده، و حال آنکه چنین نبوده است.

پیشتر برخی سخنان در این باره گذشت. مکی می گوید:

در این مثال، نه منسوخ تلاوت شده و نه ناسخ، و برای آن نظیری نمی شناسم.<sup>۷۹۵</sup>

آلوسی می گوید:

در زمان ابوبکر آنچه متواتر نبوده و یا تلاوتش نسخ شده بود، از قرآن ساقط شد. و گاه می شد برخی که خبر نسخ به آنها نرسیده بود و یا آخرین عرضه قرآن را در نیافته و در این راه کوششی نیز نکرده بودند، چیزی را در قرآن می خواندند، جز آنکه نور قرآن در زمان ذی النورین (عثمان) در آفاق پراکنده شد [و این اختلافات در قرائت از میان رفت و همه بر ناسخ و منسوخ آگاهی یافتند] و از این رو است که [قرآن را] به او نسبت می دهند.

آلوسی سپس دسته ای از روایاتی که بیان گر نقصان قرآن است، از احمد، حاکم و دیگران نقل کرده

و می گوید:

---

۷۹۲. مشکل الآثار: ۵ / ۷۱ / ش ۱۷۳۹.

۷۹۳. ر.ک: الإیتقان فی علوم القرآن: ۶۸-۶۶/۲.

۷۹۴. المحلی: ۲۳۵ / ۱۱.

۷۹۵. الإیتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۵۸ / ش ۴۰۶۷.

مانند این روایات فراوان است. و روایت نقل شده از ابن عمر که گفته بود «لا یقولن...» نیز بر همین معنا حمل می شود. در این باب، روایات بیشتر از آن است که به شمارش آید، جز آنکه همه آنها بر آنچه گفتیم حمل می شود.<sup>۷۹۶</sup>

وی در باره آیه رضاع می گوید:

پاسخ: تمامی این گونه آیات نسخ شده اند، چنانکه ابن عباس به آن تصریح کرده و ما پیش از این یادآور شدیم. و آنچه بر نسخ شدن آیه موجود در خبر عایشه دلالت می کند، این است که اگر این آیه منسوخ نبود، موجب از بین رفتن بخشی از قرآن که نسخ نشده می شد، قرآنی که خداوند متعال حفظ آن را به گردن گرفته است و آنچه در روایت آمده با نسخ ناسازگار نیست.<sup>۷۹۷</sup>

زرقانی نیز با حمل این احادیث بر نسخ موافقت می کند، چرا که در احادیث این موضوع آمده است.<sup>۷۹۸</sup>

لیکن گروهی از عالمان پیشین و پسین اهل سنت، این دو قسم نسخ را انکار کرده اند. در کتاب الإیتقان، پس از یادآوری قسم سوم نسخ (آنچه که لفظش نسخ شده، اما معنایش پابرجا است) و همانند قسم سوم آمده است:

قاضی ابوبکر در الانتصار، انکار این قسم را از گروهی حکایت کرده است، چرا که این اخبار واحد است؛ بنابراین جایز نیست تا با روایت هایی که حجت نیستند، به نزول قرآن و نسخش یقین پیدا کنیم. ابوبکر رازی می گوید: نسخ رسم و تلاوت باهم، تنها زمانی است که خداوند آنها را به فراموشی واداشته و آن آیه منسوخ را از اوهام آنها برمی دارد و آنها را فرمان می دهد تا از تلاوت و نوشتنش در مصحف اعراض نمایند. پس در گذر ایام کهنه شود، به مانند کتابهای دیگر خداوند که در قرآن از آنها نام برده که (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى) و امروز کسی آنها را نمی شناسد.

سپس ممکن است این اتفاق در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز روی داده باشد که حتی به هنگام رحلت ایشان، آیه ای در قرآن تلاوت نمی شده و یا پیامبر از دنیا رفته و این آیه نیز در رسم قرآن بوده و تلاوت می شده است؛ سپس خداوند آن را از یاد مردم برده و ذهن های آنها را از آن تهی کند. و جایز نیست پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی از قرآن نسخ گردد.<sup>۷۹۹</sup>

سپس وی سخن زرکشی را که پس از این خواهد آمد، می آورد.

۷۹۶. تفسیر الألوسی: ۱ / ۲۶.

۷۹۷. همان: ۴ / ۲۵۴.

۷۹۸. ر.ک: مناهل العرفان: ۲ / ۲۱۴.

شوکانی نیز می گوید:

گروهی نسخ لفظ با بقاء حکم را ممنوع دانسته اند و شمس الأئمه سرخسی، به این دیدگاه یقین پیدا کرده است؛ چرا که حکم بدون دلیل ثابت نمی گردد.<sup>۸۰۰</sup>

زرقانی از گروهی، در باره نسخ تلاوت بدون حکم نقل می کند که این امر عقلاً محال است، و از دیگران نیز نقل می کند که روی دادنش منع شرعی دارد.<sup>۸۰۱</sup>

رافعی دیدگاه نسخ تلاوت را صحیح ندانسته و هر چه بر این معنا حمل شده است را باطل شمرده و می گوید:

البته کسی دچار توهم نگردد که نسبت دادن برخی سخنان به صحابه، به معنای درستی آن سخن است؛ چرا که صحابه معصوم نبودند و روایات صحیحی آمده که برخی از ایشان در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در فهم مطالبی از قرآن دچار خطا گردیده اند و در زمان پس از ایشان نیز همین گونه بوده است. سپس به خاطر آن اشتباهات و فراموشی هایی که به هنگام بیان احادیث پیامبر مرتکب شده اند، در فهم آنچه شنیده بودند دچار لغزش گردیدند. ما در باب «الروایة من تاریخ آداب العرب» آوردیم که برخی از صحابه، در چیزهایی که در صحبتشان تردید داشتند، برخی دیگر را رد می کردند تا مبدا دچار وهم شده باشند... بنابر اینکه آن روایات اندک [در باره چیزهایی که می پندارند قرآن است و تلاوتش نسخ گردیده] اگر سندشان صحیح باشد یا نباشد، با ضعف و کمی این گونه روایات و تا زمانی که در کنار آنها اجماع امت و پشتیبانی روایات صحیح و متواتر و رسیدن از ثقات [بر عدم نسخ] باشد، اهمیتی ندارند.<sup>۸۰۲</sup>

صبحی صالح نیز می گوید:

شیفتگی و اشتیاق به یافتن نسخ در آیات قرآن، قوم را دچار اشتباه در روش نموده که سزاوار بود از آن اجتناب نمایند، تا مبدا نادانان آن را بر کتاب خدا حمل نمایند. بر اینان پنهان نیست که قرآنیت قرآن، جز با تواتر ثابت نگردد و اخبار آحاد تنها گمان آورند نه قطع آور و با این حال، نسخ قرآن را بر سه قسم قرار داده اند: نسخ حکم بدون تلاوت، نسخ تلاوت بدون حکم و نسخ حکم و تلاوت با هم. اگر بخواهند، می توانند برای قسم نخست نسخ شواهد بسیاری بیاورند. پس ایشان در این قسم به نص قرآن، نه از نزدیک و نه از دور کاری ندارند، چرا که آیه تلاوتش نسخ نگشته و تنها حکمش به خاطر

۷۹۹. الإیتقان فی علوم القرآن: ۲ / ۶۹ / ش ۴۱۳۳ - ۴۱۳۴. همچنین ر.ک: البرهان (زرکشی): ۲ / ۳۹ - ۴۰.

۸۰۰. إرشاد الفحول: ۱۹۰. همچنین ر.ک: الأصول (سرخسی): ۲ / ۷۸.

۸۰۱. ر.ک: مناهل العرفان: ۲ / ۱۹۷.

۸۰۲. إجازات القرآن والبلاغة النبویة: ۱ / ۳۳ - ۳۴.

برخی رازهای تربیتی و تشریحی که خدا داناست از میان رفته است. اما گستاخی شگفت آور در قسم دوم و سوم است که به گمان اینان، تلاوت آیات معینی نسخ گردیده، چه با نسخ احکامش و یا بدون نسخ احکام.

بیننده کار اینان، به زودی به خطای مرگشان پی نمی برد. پس تقسیم مسائل به اقسام تنها زمانی صحیح است که برای هر قسم شواهد فراوان و یا دست کم کافی یافت شود تا استنباط قاعده از آنها آسان گردد. شیفتگان نسخ! برای هر يك از این دو قسم، جز يك یا دو شاهد نمی آورند. [اما قسمی که تلاوت بدون حکم نسخ شده شاهد مشهورش آن چیزی است که در سوره نور گفته شده که: «الشیخ و الشیخه...». آنچه که نشان گر اضطراب روایت است این است در صحیح ابن حبان مطلبی است که می رساند آیه ای که گمان برده اند تلاوتش نسخ شده، در سوره احزاب است نه نور. اما قسمی که تلاوت به همراه حکم آن نسخ شده، شاهد مشهورش - در کتاب النسخ و المنسوخ - روایتی از عایشه است که گفته «کان فیما انزل من القرآن...» و هر آنچه یاد کرده اند خبر واحد است که [ستناد به آن] روا نیست. استناد به آن، یقین به فرود آمدن آیه ای از قرآن داشت، و از سویی، آن را با استناد به خبر واحدی که حجتی به همراه ندارد، منسوخ دانست.

این دیدگاه محکم را ابن ظفر در کتاب ینبوع برگزیده است. وی بر شمردن این گونه روایت را در زمره نسخ تلاوت انکار کرده و می گوید: خبر واحد چیزی از قرآن را ثابت نمی کند.<sup>۸۳</sup>

مصطفی زید که نسخ تلاوت بدون حکم را انکار کرده است، می نویسد:

اما روایاتی که با آنها برای این قسم استدلال می کنند... بیشترشان از عمر و عایشه روایت شده اند و ما صدور چنین روایاتی از این دو بعید می دانیم، هر چند که در کتب صحاح آمده باشند... و در بعضی از این روایات، برخی عبارات آمده است که با جایگاه عمر و عایشه هماهنگی ندارد. و این امور ما را به ساختگی بودن و در میان مسلمین جای دادن آنها مطمئن می سازد.<sup>۸۴</sup>

خضری در کتاب تاریخ التشریح الإسلامی می گوید:

روا نیست که تلاوت بدون حکم نسخ گردد. برخی معتزله آن را ممنوع دانسته اند، اما جمهور آن را جایز شمرده اند، در حالی که استدلال آنان به اخبار واحدی است که هیچ دلیلی بر حصولش اقامه نمی گردد. و من این قسم را نمی فهمم که خدا آیه ای را نازل کرده تا حکمی را برساند، آن گاه آن آیه را برداشته و حکمش را باقی گذارد!<sup>۸۵</sup>

---

۸۰۳. مباحث فی علوم القرآن: ۲۶۵ - ۲۶۶.

۸۰۴. النسخ فی القرآن: ۱ / ۲۸۳.

۸۰۵. تاریخ التشریح الإسلامی.

به زودی سخنان برخی سرشناسان ایشان در باره برخی از این روایات را خواهیم آورد. محققان امامی نیز این دو قسم نسخ را انکار نموده اند. سید مرتضی در این باره می نویسد:

مثال نسخ تلاوت بدون حکم یقینی نیست، چرا که از اخبار واحد استفاده می شوند. و آن خبری است که می گوید بخشی از قرآن چنین بوده: «والشیخ والشیخة إذا زنيا فارجموها ألْبَتَّة»؛ سپس تلاوت آن نسخ گردیده است. و مثال نسخ حکم و تلاوت باهم نیز در اخبار آحاد یافت می شود و آن روایت عایشه است.<sup>۸۰۶</sup>

دیگران نیز در این باره از سید مرتضی پیروی کرده اند.<sup>۸۰۷</sup>

## ۲. دلیلی بر منسوخ بودن این آیات نیست

دوم: بر فرض که کبرای استدلال تمام بوده و آن دو قسم نسخ محذوری نداشته باشد، باز باید گفت که دلیلی بر منسوخ بودن آیات نقل شده در این روایات وجود ندارد؛ زیرا نسخ آنها در روایات نیامده و در هیچ يك از این گونه احادیث، از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد نشده که این آیات منسوخ گردیده اند و فرض این است که اگر نسخی روی می داد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همچنان که نزول آیات را می رساند، امت را نیز از نسخ آن ها آگاه می ساخت. در حدیثی آمده است که پیامبر به اَبی فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ» فَقَرَأَ عَلَيْهِ (آية الرغبة)؛<sup>۸۰۸</sup>

خدا مرا فرمان داده تا قرآن را بر تو قرائت کنم. آن گاه بر او «آية الرغبة» را قرائت نمود.

پس اگر - چنانکه پنداشته اند - این آیه منسوخ بود، او را بر این نسخ آگاه ساخته و از تلاوتش نهی می کرد، ولی این کار را نکرده است؛ زیرا اگر انجام می داد، نقل می شد و اَبی بر قرائت خود باقی ماند، همچنانکه در حدیث دیگری از ابودرّ آمده است که وی، پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را قرائت می کرده است و بر این باور بوده که آیه ای از آیات قرآن کریم است.

عمر با اَبی در قرائت «آية الحمية» به ستیز برخاست و بر او خشمناک شد. اَبی در پاسخ او گفت:

۸۰۶. الذريعة إلى أصول الشريعة: ۱ / ۴۲۹.

۸۰۷. برای نمونه ر.ک: التبيين في تفسير القرآن: ۱۳/۱ و ۳۹۴.

۸۰۸. مسند أحمد: ۱۳۱/۵؛ صحيح البخاري: ۹۰/۶؛ سنن الترمذی: ۲۷۰/۵ ش ۳۹۸۸ و منابع دیگر.

تو می دانی من بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد می شدم و ایشان بر من قرائت می کرد و تو نزدیک در ایستاده بودی. حال اگر می خواهی برای مردم، آنچه را که پیامبر قرائت کرده بخوانم، می خوانم و إلا تا زنده ام هیچ قرائت نخواهم کرد.

عمر گفت: بلکه می خواهم برای مردم قرائت کنی.<sup>۸۰۹</sup>

این نشان می دهد که اُیّی آیه را چنین از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فراگرفته بود و مردم نیز قرائت خود را بر قرائت او استوار کرده بودند و اگر آنجا ناسخی بود، اُبی به آن آگاه شده و یا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را آگاه کرده و از قرائت آن باز می داشت. این از يك سو.

از سوی دیگر، سخن عمر در پاسخ وی که گفت: «بلکه می خواهم برای مردم قرائت کنی»، دلالت می کند بر اینکه هیچ ناسخی برای آیه در میان نبوده است که اگر می بود، در پاسخش یادآور می شد.

#### ناممکن بودن حمل این روایات بر نسخ تلاوت

سوم: بر فرض درستی دیدگاه نسخ تلاوت، ممکن نیست این آیات بر آن حمل گردد. گروهی آیه رجم را - چنانکه پیش از این گذشت - از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده و به صراحت می گویند که آن آیه حقیقتاً به عنوان بخشی از قرآن نازل شده است.

ما در سخنان گذشته، پافشاری عمر بن خطاب بر قرآن بودن این آیه و واداشتن صحابه با روشهای گوناگون بر نوشتن و ثبت آن آیه را، دیدیم. سخن عمر که می گفت: «به آنکه جانم در دست او است، اگر مردم نمی گفتند عمر بر کتاب خدا چیزی افزود، آن را در قرآن می نوشتم...» و همه این ادله صریح است در اینکه این آیه در زمره آیات قرآن بوده و نسخ نگردیده است، جز آنکه عمر اصراری بر آن نکرده و بر خود جایز ندانسته تا در مصحف شریف بگنجانند.

از همین رو زرکشی می گوید:

ظاهر سخنش که می گوید: «اگر مردم نمی گفتند...» این است که نوشتن آن آیه در قرآن جایز بوده و آنچه او را از این کار باز داشته، سخن مردم بوده است. و گاه آنچه به خودی خود رواست، در خارج با مانع روبرو می گردد و هنگامی که نوشتنش در قرآن جایز شد، لازم است تا در آن ثبت گردد؛ چرا که ثبت شدن از شئون آن خواهد بود.

۸۰۹. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۲۲۶؛ کنز العمال: ۲ / ۵۶۸؛ ش: ۴۷۴۵؛ الدر المنثور: ۶ / ۷۹.

گفته شده: اگر تلاوت باقی مانده و نسخ نشده بود، عمر به آن مبادرت کرده و به سخن مردم گوش فرا می داد؛ چرا که سخن مردم نمی تواند مانع قلمداد شود.

به تحقیق باید گفت که این چنین ملازمه ای دشوار است و شاید عمر باور داشته که آن خبر واحد بوده و قرآن با خبر واحد ثابت نمی گردد! اگر چه که حکم آن آیه ثابت می شده است... به همین روی ابن ظفر در کتاب ینبوع، این که بتوان آیه رجم را از موارد نسخ تلاوت برشمرد، انکار کرده است. وی می نویسد: زیرا خبر واحد چیزی از قرآن را ثابت نمی کند.<sup>۸۱۰</sup>

و مانند او أبو جعفر نحّاس است که می گوید:

اسناد حدیث صحیح است، جز آنکه حکم آن آیه به مانند حکم قرآنی که گروهی از گروه دیگر [و به تواتر] نقل کرده اند نیست؛ بلکه سنتی ثابت شده است.<sup>۸۱۱</sup>

و دیدیم که ابی و ابن مسعود در مصحف خود، به نوشتن آیه «لو کان لابن آدم وادیان...» مبادرت کرده بودند و ابوموسی اشعری نیز افزوده بود که وی سوره ای از قرآن را به یاد داشته که جز این آیه، بقیه اش را فراموش کرده است.

و اگر این آیه - براساس این گونه روایات - حقیقتاً در زمره آیات قرآن نبود، آن دو در قرآن خود ننوشته و ابوموسی چنین سخنی نمی گفت.

شوکانی این آیه را، ماندی برای قسم پنجم از اقسام ششگانه ای برای نسخ بر شمرده است. آورده وی می نویسد:

آنچه که رسمش نسخ شده، اما الفاظش باقی و ناسخش نا آشکار است.

و ششم: ناسخی که منسوخ گردیده و در این میان، لفظی تلاوت شده نبوده است.

سپس می گوید:

ابن سمعانی می گوید: از نظر من، دو قسم اخیر - پنجم و ششم - زحمت داشته و در آنها نسخی محقق نشده است.<sup>۸۱۲</sup>

مشاهده شد که سخن ابی بن کعب به زر بن حبیش در باره سوره احزاب که گفت: «من آن را دیده بودم و مقدار آن با سوره بقره برابری می کرد و ما در آن سوره، آیه «الشیخ والشیخة...» را قرائت می کردیم، پس از آن بین رفت آنچه از بین رفت» را مشاهده کردیم.

---

۸۱۰. البرهان: ۲ / ۳۶.

۸۱۱. الناسخ والمنسوخ: ۱ / ۶۱.

حال آیا منظور اَبی بن کعب از سخنش که گفت: «پس از بین رفت آنچه از بین رفت»، آیاتی بوده که تلاوتشان نسخ شده است یا خیر؟!

ما سخن عبدالرحمن بن عوف را به عمر بن خطاب، هنگامی که از آیه جهاد پرسش کرد مشاهده کردیم، آنجا که گفت:

«أَسْقَطْتُ فِيمَا أُسْقَطُ مِنَ الْقُرْآنِ»؛ پس سکوت عمر نشان از پذیرش این سخن داشته و به این معنا بوده که از قرآن چیزهایی افتاده است.

حال آیا از نسخ تلاوت با «أَسْقَطْتُ فِيمَا أُسْقَطُ مِنَ الْقُرْآنِ» تعبیر می گردد؟!

همچنین سخن عایشه را مشاهده کردیم که می گفت: «آیه رضاع پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان بخشی از قرآن قرائت می شد و آن آیه در قطعه ای زیر تختش قرار داشت». آیا عایشه نسخ تلاوت را قصد کرده بود؟ و چه زمانی این نسخ صورت گرفته است؟

در اینجا ابو جعفر نحاس می نویسد:

علما در این حدیث به خاطر چالش هایش، به اختلاف افتاده اند. برخی از اینان این روایت را رها کرده اند که در زمره آنان مالک بن انس - راوی این حدیث - است که این روایت از عبدالله، جز از طریق مالک بن انس نقل نشده است. مالک در فتوای خود، بر خلاف این حدیث فتوا داده است که يك بار شیر دادن نیز موجب محرمیت می گردد و برای سخن خود، به ظاهر سخن خداوند که فرموده (وَأَخَوَاتِكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ) تمسک می کند. از کسانی که این روایت را رها کرده، احمد بن حنبل و ابو ثور است که گفته اند:

سه بار شیر دادن موجب محرمیت می گردد؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: يك بار و دو بار شیر دادن محرمیت نمی آورد.

ابو جعفر نحاس در ادامه می گوید:

در این روایت واژه ای پر اشکال به چشم می خورد و آن سخن عایشه است که می گوید: «پس پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - از دنیا رفت، ما این آیات را در قرآن قرائت می کردیم». برخی از بزرگان اصحاب در باره این حدیث گفته اند: این حدیث را دو مرد بزرگوار که از عبد الله بن ابی بکر اعتبار بیشتری داشته اند، روایت کرده اند که این فراز در حدیث آنها نیست و آن دو: قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و دیگری یحیی بن سعید أنصاری است.



از کسانی که این حدیث را پذیرفته و براساس آن گفته اند که فقط با پنج بار شیر دادن، محرمیت حاصل می شود، شافعی است.

نحاس ادامه می دهد: وَأَمَّا سَخْنٌ دَرِ تَأْوِيلِ اِيْنِ حَدِيْثٍ:

در باره فرازی که عایشه گفته بود: (وَهَنْ مِمَّا نَقَرَأُ فِي الْقُرْآنِ)، سخن کسانی که پذیرفته بودند را یاد آور شدیم. کسانی که آن را صحیح شمرده اند، گفته اند: آنچه در قرآن قرائت می کنیم، این فراز است که (وَأَخْوَاتِكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ). اما سخن کسی که می گوید همانا پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین قرائت می شد، ادعایی بس بزرگ است؛ چرا که اگر چنین قرائت می شد، عایشه بدان آگاهی می داد و از ناقلان مصاحف که خطا در باره آنان جایز نیست، چنین چیزی به ما می رسید. و خداوند متعال فرموده است: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). همچنین فرمود: (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) و اگر بپذیریم چیزی از قرآن باقی بوده که به ما نرسیده، پس رواست که بگوییم شاید ناسخ یکی از آیات قرآن کنونی نیز نقل نشده باشد و این امر موجب می شود تا علم ما به نقل قرآن کنونی باطل شود که ما از این اندیشه، به خدا پناه می بریم، چرا که کفرآمیز است.<sup>۸۱۳</sup>

**دیدگاه نسخ تلاوت، همان دیدگاه تحریف است**

چهارم: پذیرش دیدگاه نسخ تلاوت همان پذیرش دیدگاه تحریف و نقصان قرآن است.

مرحوم خوئی در این باره می نویسد:

توضیح مطلب اینکه نسخ تلاوت، یا از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم روی داده و یا از سوی کسانی که پس از ایشان عهده دار امور بوده اند. پذیرندگان نسخ تلاوت اگر به روی دادن نسخ از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله باور دارند، به دیدگاهی گرویده اند که نیازمند اثبات است. و تمامی دانشمندان همراه شده اند که قرآن با خبر واحد نسخ نمی گردد. گروهی در کتب اصولی و دیگر کتب به این سخن تصریح کرده اند؛ بلکه شافعی و بیشتر اصحابش و همچنین بیشتر اهل ظاهر، نسخ قرآن را حتی با خبر متواتر نیز جایز نمی دانند. احمد بن حنبل در یکی از دو روایتی که از او نقل شده به این سخن گرایش یافته است. بلکه گروهی که نسخ قرآن با سنت متواتر را جایز شمرده اند نیز رویدادش را ممنوع دانسته اند. بنابر این چگونه ممکن است با إخبار این راویان، چنین نسخی را به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نسبت داد؟

۸۱۳. الناسخ والمنسوخ: ۱ / ۶۴ - ۶۶.

افزون بر آنکه نسبت دادن نسخ به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، با روایاتی که می گوید اسقاط پس از ایشان روی داده، ناسازگار است.

و اگر منظورشان این است که نسخ از سوی خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه وآله روی داده است، این سخن برابر با پذیرش تحریف خواهد بود.

بر این اساس، ممکن است که گفته شود پذیرش تحریف، گرایش بیشتر علمای اهل سنت است؛ چرا که آنها به روا بودن نسخ تلاوت باورمند شده اند، خواه حکم نسخ شده باشد یا نه؛ بلکه اصولیان اهل سنت در جایز بودن تلاوت آیاتی که نسخ شده و همچنین جایز بودن دست زدن شخص بوضو به آنها تردید کرده اند و برخی از ایشان جایز نبودن را برگزیده اند. آری، گروهی از معتزله به جایز نبودن نسخ تلاوت گرایش یافته اند.<sup>۸۱۴</sup>

مرحوم علامه طباطبائی قدس سره نیز در این باره می گوید:

اثبات نسخ تلاوت از اثبات اصل تحریف زشت تر است.<sup>۸۱۵</sup>

محقق اردوبادی نیز می نویسد:

برخی مفسران از راه میانه خارج شده و در باب نسخ، چیزهای نا معقولی یادآور شده اند... یکی از آنها که برای نسخ تلاوت یاد کرده اند، آیه رجم است... .

این نیز یکی از دروغ های زشتی است که از دروغ پردازی های فراخ اندیشان، بر دامن قدسی قرآن کریم نشسته است... .

در این باره فراهایی است که شماری از کتب سهل انگار در نقل، آنها را در بر گرفته اند و برخی گمان برده اند که آنها آیاتی هستند که تنها تلاوتشان و یا حکم و تلاوتشان با هم نسخ گردیده است که ما ساحت بلاغت قرآن را از مانند اینها فراتر می دانیم. و این آیات ادعایی، قرآن را از ساحت بلاغت و فصاحت بیرون می برد، چرا که آنها در استحکام و اتقان در جایگاه قرآن قرار ندارند. از این دست آیات، مانند روایتی از ابو موسی ... و از آن دست: روایتی از اُبی که گفت: ما قرائت می کردیم: «لا ترغبوا...».

همانا حقیقت امر گواهی می دهد که کتاب خدا، از چنین چیزهای حقیر و پستی که از بزرگی قرآن به دور است، بالاتر بوده و من نمی دانم چگونه جایز دانسته اند تا چنین چیزهایی در زمره آیات قرآن به شمار آیند، در حالی که فاصله آنها از هم بسیار فراوان است و این چیزها به جملات فصیح عرب و محاوراتشان نیز شبیه نیست تا چه رسد به اسلوب های طلایی قرآن!؟

۸۱۴. البیان فی تفسیر القرآن: ۲۰۵ - ۲۰۶.

۸۱۵. المیزان فی تفسیر القرآن: ۱۲ / ۱۲۵.

آری، اینها معایی است که به عمد برای توهین به اساس دین و کاستی از قداست قرآن ساخته اند و شاهد این سخن، نقل نشدن همچون سخنانی از مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام است، کسی که همپای قرآن و مانند او است.

و من گمان نمی برم که حال این جملات و سقوطشان بر اندیشمند پنهان بماند تا آنکه نوبت به دفع آنها برسد و بگوییم این روایات اخبار واحدند که هیچ علم و عملی را به دنبال نمی آورند. چنانکه گفته شده در اصول قطعی نیز که مهمترین آن اصول قرآن است، به چنین خبرهایی عمل نمی شود.<sup>۸۱۶</sup>

شیخ محمد رضا مظفر نیز پس از سخنی از مرحوم اردوبادی می نویسد:

با این تعبیر، نسخ تلاوت قرآن کریم را - بر فرض پذیرشش - در برمی گیرد؛ به این اعتبار که قرآن از ساخته های شرعی است که شارع از آن رو که شارع است آن را ایجاد کرده و اگر ما سخنی درباره دیدگاه نسخ تلاوت داریم، جای تفصیلش اینجا نیست.

لیکن به اختصار می گوییم: در حقیقت نسخ تلاوت به پذیرش دیدگاه تحریف می انجامد؛ چرا که این نسخ با دلیل قطعی ثابت نمی شود، خواه نسخ اصل تلاوت باشد، یا نسخ تلاوت و حکم. اگر چه در قرآن آیاتی است که نشانه هایی از رویداد نسخ تلاوت را نشان می دهد، مانند: (وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ) و (مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا)؛ لیکن این دو آیه صراحتی در این اتفاق نداشته و حتی ظهوری هم ندارند و تنها امکان روی دادن آن را می رسانند.<sup>۸۱۷</sup>

همه آنچه گفته شد، مربوط به آیات و سوره هایی است که ساقط شدن آن از قرآن را گمان کرده اند.

#### إضطراب روایات نقل شده از ابن مسعود درباره معوذتان

چنانکه مشاهده شد، علمای اهل سنت در باره چالش اینکار سوره های فاتحه و معوذتان از سوی ابن مسعود و در حل آن، دچار سراسیمگی فراوانی گردیده اند. اما آنچه ادعا شده که هر چه در این باره از ابن مسعود روایت شده ساختگی است، پذیرفته نمی شود؛ چرا که این دیدگاه ابن مسعود امری ثابت شده بوده و چنانچه ابن حجر گفت، روایات صحیحی بر آن دلالت دارد.<sup>۸۱۸</sup>

۸۱۶. بحوث في علوم القرآن - مخطوط - .

۸۱۷. أصول الفقه: ۳ / ۵۶ .

۸۱۸. ر.ك: فتح الباري: ۵۷۱/۸ .

و آنچه در توجیه این روایات یادآور شده اند کفایت نمی کند؛ زیرا بهترین توجیهی که گفته اند آن است که ابن مسعود قرآن بودن آنها را انکار نکرده، بلکه تنها نپذیرفته است تا آنها را در مصحفش بیاورد؛ چرا که شیوه او چنین بوده که جز به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن چیزی را وارد نمی کرد و در این باره فرمائی از سوی پیامبر نرسیده بود، و این تأویلی برای این نکته است که انکار وی، از سر نپذیرفتن قرآنیت این آیات نبوده است.<sup>۸۱۹</sup>

و اگر چنین سخنانی در حق ابن مسعود جایز بود، چرا افرادی همچون رازی، ابن حزم و نووی برای فرار از این دشواری به تکذیب این روایات روی آورده اند؟

چرا اینهمه آشفتگی؟ آیا تنها برای اینکه ابن مسعود از صحابه است؟!

همانا پاسخ صحیح آن است که باید در این باره ابن مسعود را خطا کار دانسته و به گمراهیش اعتراف کنیم؛ همانطور که ابن قتیبه، به همین سخن اشاره کرده و می گوید:

ما نمی گوئیم در این باره ابن مسعود درست گفته است؛ چرا که گاه مهاجران و انصار راه به خطا برده اند.<sup>۸۲۰</sup>

#### درباره دو سوره «حفد» و «خلع»

و اما درباره دو سوره حفد و خلع، ما در پی سند این روایت نخواهیم رفت، چرا که اگر سند روایات تأیید این دو سوره ضعیف بود که دیگر سخنی نیست؛ و اگر این حدیث براساس مبانی معتبر صحیح بود، به تأویل آن می پردازیم؛ و چنانچه تأویلاتی که پیش از این یادآور شدیم صحیح و بجا بود، پس همان مطلوب ماست و اگر چنین نبود، چاره ای جز تکذیب اصل نقل را نداریم.

#### رویداد ابن شنبوذ

در اینجا پرسشی مطرح است که به جریان ابن شنبوذ بغدادی پیوند می خورد.

وی أبو الحسن محمد بن أحمد، معروف به ابن شنبوذ بغدادی، متوفای ۳۲۸ است. او حافظ

مشهوری بوده است. خطیب در شرح حال او چنین می گوید:

۸۱۹. ر.ك: الإیتقان فی علوم القرآن: ۲۱۲/۱-۲۱۳؛ البرهان (زرکشی): ۱۲۸/۲؛ المستصفی (غزالی): ۱۱۵.

۸۲۰. ر.ك: الإیتقان فی علوم القرآن: ۲۱۴/۱.

وی از بسیاری از شیوخ شام و مصر حدیث روایت کرده است... او برای خود حروفی از قرائات شاذ و نادر برگزیده بود که با اجماع ناسازگاری داشت و بر اساس آن قرائت می نمود. ابوبکر ابن انباری و دیگران کتاب هایی در رد او نگاشته اند.

ابراهیم بن مخلد در آنچه که برای نقلش از او اذن گرفته ام، از اسماعیل بن علی خطبی در کتاب التاریخ می گوید: کار مردی که به ابن شنبوذ معروف است، در بغداد مشهور گشته بود. وی برای مردم و در محراب نماز قرائتی را می خواند که با قرائت مشهور ناسازگار بود. قرائت وی برگرفته از روایاتی از قرائت ابن مسعود، ابی بن کعب و دیگران بوده که پیش از گرد آوری قرآن از سوی عثمان، آن قرائات خوانده می شد. وی از قرائات نادر پیروی کرده و بر اساس آنها قرآن می خواند و در این باره به مجادله می پرداخت تا آنکه کارش بالاگرفته و مردم او را انکار کرده و ناسزا می گفتند. از این رو حاکم آن سرزمین متوجه او شده و او را بازداشت نمود... و قضات، فقها و حافظان را گرد آورد... و در نتیجه آنان به عقوبت و واداشتن او به بازگشت از قرائتش هم نظر شدند. پس فرمانروا فرمان داد او را برهنه و در محله هنبازین به پاداشته و با تازیانه ای، تا ده تازیانه محکم به گردنش کوفت. او نتوانست ایستادگی کند و استغاثه نمود و از اعتقاد خود بازگشت. پس او را رها کرده و لباسهایش را به او بازگرداندند و از او خواستند تا توبه خود را بر کاغذی بنویسد و او با خط خود چنین کرد.<sup>۸۲۱</sup>

ما به همین اندازه از جریان این مرد و آنچه سلطان به فرمان فقها و قضات بر سرش آورده بود بسنده می کنیم! و می پرسیم: آیا با هر کسی که در پافشاری بر قرائت خود از صحابه - چنانکه اهل سنت در صحیح ترین کتب خود چنین روایت کرده اند - پیروی کرده، چنین می کنند؟!

### سخنی ضروری

در اینجا به سخنی کوتاه که ناگزیر از گفتن آنیم اشاره می کنیم. همه این سخنان ناروایی که اهل سنت از برخی صحابه خود - صحابه ای که به آنها باور دارند - با صحیح ترین سندها روایت کرده و به ناچار بر نسخ حمل نموده اند تا به گمان خود، میان پاسداری قرآن از تحریف و صیانت صحاح، رجال و دیگر عالمان و محدثان خود از نقل روایات باطل را جمع کنند، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و از فرزندان ائمه اطهار علیهم السلام نقل نشده و در کتب شیعیان نیکوکارش نیز روایت نشده است.

---

۸۲۱. تاریخ بغداد: ۱ / ۲۹۵ - ۲۹۶ / ش ۱۲۲. هم چنین ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: ۵۱ / ۱۸ - ۱۹; الأنساب (سمعی): ۳ / ۴۶۰ - ۴۶۱ و منابع دیگر.

## چکیده سخن

بحث در این بخش در موارد زیر خلاصه می شود:

- ۱ - آن دسته از اخبار نقصان قرآن که سند معتبری ندارند از این بحث خارج اند.
  - ۲ - آثار و اخباری که در این باره با سند صحیح آمده اند، همه خبر واحد بوده و قرآن با آنها ثابت نمی گردد.
  - ۳ - برخی از روایات صحیح را می توان بر تفسیر و بیان شأن نزول و مانند آن حمل کرد و نیازی به نادرست شمردن آنها نیست.
  - ۴ - به جهت دلالت های چهارگانه ای که ذکر شد، روایاتی که پذیرای هیچ حمله نیستند را نمی توان - به خاطر دلائل چهارگانه ای که یاد شد - بر نسخ تلاوت حمل کرد. یکی از آنها این بود که پذیرش نسخ تلاوت، همان پذیرش دیدگاه تحریف، بلکه بدتر از آن است.
  - ۵ - إنکار «فاتحه» و «معوذتان» از سوی ابن مسعود خطا و لغزش او بوده و تکذیب روایاتی که این دیدگاه او را می رسانند صحیح نیست؛ همچنانکه تأویل کار ابن مسعود نیز قابل توجیه نیست.
  - ۶ - آنچه به سوره «حفد» و «خلع» نامیده شده بدون هیچ تردیدی در زمره آیات قرآن نیست. اهل سنت آن را از گروهی از صحابه، از غیر اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند. علامه حلی رحمه الله در این باره می فرماید:
- برخی از صحابه این دو سوره را روایت کرده اند... عثمان گفت: آن دو را در قنوت بخوانید، ولی در مصحف نگنجانید و عمر در قنوت آن دو را می خواند. این دو از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد نشده و آوردن آن در قنوت روا است؛ زیرا مشتمل بر دعا است.<sup>۸۲۲</sup>
- ۷ - زدن ابن شنبوذ کار درستی نبوده است - همچنانکه مصادره کتاب الفرقان درست نبوده - زیرا گناه این کار برعهده صحابه است که چنین آثاری پیرامون قرآن از آنان روایت شده و یا بر آنها دروغ بسته اند.
- می بینیم که حافظ ابن جزری، به نتیجه ای که ما گرفته ایم اشاره کرده و به هنگام شرح حال ابن شنبوذ و سختی های او، می گوید که این سختی ها از روی کینه ابن مجاهد، معاصر ابن شنبوذ بوده که بر او رشک و حسادت می برده است، و الا قرائت ناسازگار با رسم قرآن چنین عقوبتی به همراه ندارد؛

---

۸۲۲. تذکرة الفقهاء: ۳ / ۲۶۳.

بلکه از حافظ ذهبی نقل شده که برخی از عالمان قدیم و جدید، به جواز این کار روی آورده اند. ابن جزری می نویسد:

میان او و ابوبکر بن مجاهد چیزهایی بود، به مانند آنچه که میان هم رتبه ها معمول است، به طوری که ابن شنبوذ هر آنچه را که ابن مجاهد قرائت کرده را نپذیرفته و می گفت: این تشنه - یعنی ابن مجاهد - در این علم زبر دست نیست. سپس او قرائت های شاذی که با قرائت مصحف عثمان ناسازگار بود را روا می شمرد. ذهبی می گوید: میان علمای قدیم و جدید در این باره اختلاف است. وی می گوید: ندیدم کسی را که قرائت اشخاصی همچون یعقوب و ابو جعفر را انکار نماید؛ بلکه تنها کسانی را انکار می کنند که چیزی را که میان دو جلد نیست در مصحف قرائت نمایند. و ابن شنبوذ مردی ثقه و صالح، دیندار و در این رشته زبر دست بوده است؛ لیکن ابن مجاهد را تحقیر می کرده است.<sup>۸۳۳</sup>

۸ - آنچه هیچ حمله را پذیرا نمی گردد، می بایست رد و رها کرد. پس اگر اهل سنت اقرار نمایند که این گونه روایات وارد شده در صحاح ساختگی است، کتب صحاحشان از اعتبار می افتد و اگر اقرار ننمایند، ردّ و تکذیب به صحابی باز خواهد گشت، چنانکه نسبت به ابن مسعود در سوره های فاتحه و معوذتان این گونه است. سخن آقای ما امام صادق علیه السلام نیز در همین راستا است که فرمود:

ابن مسعود خطا کرد، یا فرمود: ابن مسعود دروغ گفت، آن دو از قرآن اند.<sup>۸۳۴</sup>

و همچنین آشکار می گردد که دیدگاه عادل دانستن تمامی صحابه و پذیرفتن درستی همه احادیث صحاح - به ویژه صحیح بخاری و مسلم - دو سخن پرآوازه است که هیچ ریشه ای ندارد که جایگاه خود به آن رسیدگی خواهد شد.

بحث پیرامون نفی تحریف قرآن و اثبات اعتبار آن بود تا در این راستا، استدلال بر آیات دال بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تمام شود. پس از بررسی تفصیلی پیرامون آن، به این نتیجه رسیدیم که هیچ تحریفی از جهت نقص در قرآن صورت نگرفته است، و پس از اثبات این کبرای کلی، آیاتی که شیعه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کند تحریف شده نیست و امامت آن حضرت به واسطه آیات قرآن ثابت خواهد بود.

۸۲۳. غایبة النهاية في طبقات القراء: ۱ / ۲۹۹.

۸۲۴. وسائل الشیعة: ۶ / ۱۱۵ / ح ۷۴۹۲.

کتاب نامه



## كتاب نامه

\* قرآن كريم.

\* نهج البلاغه: سيد رضى، تحقيق: شيخ محمد عبده، دار الذخائر، قم، سال ١٤١٢.

(الف)

- ١ . إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: محمد بن حسن حرّ عاملى، دار الكتب الإسلامية، چاپ سوم، سال ١٣٦٥ ش.
- ٢ . أجوبة المسائل المهناية: حسن بن يوسف بن مطهر حلّى، خيّم، قم، سال ١٤٠١ .
- ٣ . أجوبة مسائل جار الله: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى، نعمان، نجف، چاپ سوم، سال ١٣٨٦ .
- ٤ . إختيار معرفة الرجال (رجال كشى): ابوجعفر محمد بن حسن طوسى، تحقيق: سيد مهدي رجائى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، سال ١٤٠٤.
- ٥ . إرشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول: محمد بن على بن محمد شوكانى، مطبعة المصطفى البابى الحلبى واولاده بمصر، چاپ يكم، سال ١٣٥٦-١٩٣٧م.
- ٦ . أسد الغابه: عزّالدين ابن اثير جزرى، دار الكتب العربى، بيروت، [بى تا].
- ٧ . إشارات الأصول: محمد ابراهيم بن محمد حسن كرباسى، چاپ يكم، [بى نا - بى تا].
- ٨ . أصول الفقه: محمدرضا مظفر، مؤسسة النشر الاسلامى، [بى تا].
- ٩ . أضواء على السنّة المحمديّة: محمود أبورية، نشر البطحاء، چاپ پنجم، [بى تا].
- ١٠ . إظهار الحق في الرد على النصارى: رحمت الله دهلوى هندی، تحقيق و تعليق: محمد احمد محمد عبدالقادر خليل ملكاوى، ادارة العامة للطبع والترجمه، رياض، سال ١٤١٠ - ١٩٨٩ م.
- ١١ . إعجاز القرآن والبلاغة النبوية: مصطفى صادق رافعى، دار الكتب العربى، بيروت، چاپ نهم، سال ١٣٩٣ .
- ١٢ . إعلام الموقعين عن ربّ العالمين: محمد بن أبى بكر بن قيم جوزية، تحقيق: طه عبدالرؤوف سعد، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣ م.
- ١٣ . آفة أصحاب الحديث: عبدالرحمن ابن جوزى حنبلى، مكتبة نينوى الحديثه، قم، [بى تا].
- ١٤ . الإتيقان في علوم القرآن: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: سعيد مندوب، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

- ١٥ . الإحتجاج: احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، تحقيق سيّد محمّد باقر خراسان، دار النعمان، سال ١٣٨٦.
- ١٦ . الإحكام في أصول الأحكام: على بن محمّد آمدى، تحقيق: عبدالرزاق عفيفى، المكتب الإسلامى، چاپ دوم، سال ١٤٠٢.
- ١٧ . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: محمّد بن محمّد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
- ١٨ . الإستذكار: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق : سالم محمد عطا - محمد على معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكّم، سال ٢٠٠٠ م.
- ١٩ . الإستيعاب في معرفة الاصحاب: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبرّ)، تحقيق: على محمّد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤١٢.
- ٢٠ . الأصول الأصلية: محمد محسن فيض كاشانى، سازمان چاپ دانشگاه ، ايران، سال ١٣٩٠.
- ٢١ . الأصول السرخسى: ابوبكر سرخسى، تحقيق: أبو الوفاء افغانى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].
- ٢٢ . الأصول العامة للفقّه المقارن: سيد محمّد تقى حكيم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ دوم، سال ١٩٧٩ م.
- ٢٣ . الإعتقادات في دين الإمامية: محمّد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: عصام عبدالسيد، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
- ٢٤ . الإكمال في أسماء الرجال: ولى الدين محمّد بن عبدالله خطيب تبريزى، تحقيق: أبو اسدالله بن حافظ محمّد عبدالله أنصارى، مؤسسة أهل البيت عليهم السلام، [بى تا].
- ٢٥ . الأمالى: محمّد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، مؤسسة البعثة، قم، [بى تا].
- ٢٦ . الأنساب: عبدالكريم بن محمّد تميمى سمعانى، تحقيق: عبدالله عمر بارودى، دار الجنان، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤٠٨.
- ٢٧ . الأنوار النعمانية: سيد نعمة الله جزائريّ، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٤ .
- ٢٨ . الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة: محمد بن حسن حرّ عاملى، دار الكتب العلمية، قم، [بى تا].
- ٢٩ . آلاء الرحمن في تفسير القرآن: محمّد جواد بلاغى، مكتبة الوجداني: چاپ دوم، [بى تا].
- ٣٠ . إمتاع الأسماع: تقى الدين احمد بن على مقريزى، تحقيق: محمّد عبدالحميد نميسى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤٢٠.
- ٣١ . أهل الآمل في علماء جبل عامل: محمّد بن حسن حرّ عاملى، تحقيق: سيد احمد حسيني، مكتبة الاندلس، بغداد، چاپ يكّم، سال ١٣٨٥.

٣٢ . أنساب الأشراف: احمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق محمّد باقر محمودى، مؤسسة الأعلّمى للمطبوعات، چاپ يكّم، سال ١٣٩٤.

٣٣ . أوائل المقالات: محمّد بن محمّد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: شيخ ابراهيم انصارى، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤.

٣٤ . إيضاح الفرائد (اوثق الوسائل فى شرح الرسائل): محمد تنكابنى، مطبعة الاسلاميه (اخوان كتابچى)، تهران، چاپ يكّم، [بى تا].

٣٥ . أسباب النزول: على بن أحمد واحدى نيشابورى، مؤسسة الحلبي، قاهره، سال ١٣٨٨.

٣٦ . أصل الشيعة وأصولها: محمد حسين كاشف الغطاء، تحقيق: علاء آل جعفر، مؤسسة الإمام على عليه السلام، چاپ يكّم، سال ١٤١٥.

#### (ب)

٣٧ . بحار الانوار: محمّد باقر مجلسى، مؤسسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٣٨ . بحر الفوائد فى شرح الفرائد: محمدحسن بن جعفر آشتياني، كتابخانه حضرت آيت الله العظمى مرعى نجفى (ره)، قم، چاپ يكّم، [بى تا].

٣٩ . البداية والنهاية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤٠٨.

٤٠ . البرهان فى تفسير القرآن: سيد هاشم بحراني، تحقيق: قسم الدراسات الاسلاميه، مؤسسة البعثة، قم، [بى تا].

٤١ . البرهان: محمّد بن عبدالله زركشى، تحقيق: محمّد أبوالفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكّم، سال ١٣٧٦.

٤٢ . بشرى الوصول إلى أسرار علم الأصول: محمدحسن مامقانى، مخطوط، [بى تا - بى تا].

٤٣ . بصائر الدرجات: محمّد بن حسن بن فروخ صفّار، اعلمى، تهران، چاپ يكّم، سال ١٤٠٤.

٤٤ . البيان فى تفسير القرآن: سيد ابوالقاسم خوئى، دار الزهراء للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ چهارم، سال ١٣٩٥ - ١٩٧٥ م.

#### (ت)

٤٥ . تاريخ الإسلام: شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار الكتاب العربى، چاپ يكّم، سال ١٤٠٧.

٤٦ . تاريخ التشريع الإسلامى: محمد خضرى، دارالمعرفة، بيروت، سال ١٤١٤.

٤٧ . تاريخ الطبرى: محمّد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.

٤٨ . تاريخ القرآن: أبو عبدالله زنجانى، مكتبة الصدر، تهران، [بى تا].

- ٤٩ . تاريخ المدينة: عمر بن شبه نُميري بصرى (ابن شبه)، تحقيق: فهيم محمّد شلتوت، دار الفكر، قم، إيران، سال ١٤١٠ - ١٣٦٨ ش.
- ٥٠ . تاريخ بغداد: أحمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.
- ٥١ . تاريخ مدينة دمشق: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
- ٥٢ . تأويل مختلف الحديث: ابن قتيبة دينورى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، [بى تا].
- ٥٣ . التبيان في تفسير القرآن: ابوجعفر محمّد بن حسن طوسى، تحقيق: أحمد حبيب قصير عاملى، مكتب الإعلام الإسلامى، چاپ يكىم، سال ١٤٠٩.
- ٥٤ . التحرير الطاووسى: حسن بن زين الدين عاملى، تحقيق: فاضل جواهرى، مكتبة آيت الله العظمى مرعى نجفى، چاپ يكىم، سال ١٤١١.
- ٥٥ . تحف العقول عن آل الرسول: حسن بن على شعبة حرّانى، مؤسسة نشر اسلامى، قم، چاپ دوم، سال ١٤٠٤ .
- ٥٦ . تحفه اثنا عشرية: شاه عبدالعزيز دهلوى، كتابخانه، پيشاور، پاكستان، [بى تا].
- ٥٧ . تحفة الأحوذى: ابوالعلاء محمّد مباركفورى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤١٠.
- ٥٨ . تدريب الراوى في شرح تقريب النواوى: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، المكتبة الرياض الحديثة، رياض، [بى تا].
- ٥٩ . تذكرة الحفاظ: محمّد بن أحمد بن عثمان ذهبى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
- ٦٠ . تذكرة الفقهاء: حسن بن يوسف بن مطهر حلى، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكىم، سال ١٤١٤.
- ٦١ . التسهيل لعلوم التنزيل: محمّد بن أحمد بن أحمد بن جزرى، تحقيق: عبدالله خالدى، دارالأمم بن الأرقم، بيروت، [بى تا].
- ٦٢ . التفسير الأصفى: محمّد محسن فيض كاشانى، تحقيق : مركز الأبحاث والدراسات الإسلامىة، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامى، چاپ يكىم، سال ١٤١٨ - ١٣٧٦ ش.
- ٦٣ . تفسير ابن ابى حاتم (تفسير القرآن العظيم) : ابومحمّد عبدالرحمان بن محمّد بن ابى حاتم رازى، تحقيق: اسعد محمّد الطيب، المكتبة العصرية، [بى تا].
- ٦٤ . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم) : اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكىم، سال ١٤١٢.
- ٦٥ . تفسير الآلوسى (روح المعانى في تفسير القرآن العظيم) : شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥.

- ٦٦ . تفسير البحر المحيط: ابوحيان اندلسي، تحقيق: جمعى از محققين، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
- ٦٧ . تفسير البغوي (معالم التنزيل في تفسير القرآن): حسين بن مسعود بغوي، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، بيروت، دار المعرفة، [بي تا].
- ٦٨ . تفسير الثعالبي (جواهر الحسان في تفسير القرآن): عبدالرحمان بن محمد ثعالبي، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٦٩ . تفسير الثعلبي (الكشف و البيان): احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابوري، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
- ٧٠ . تفسير الجلايين: جلال الدين محلى و جلال الدين سيوطى، تحقيق: مروان سوار، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- ٧١ . تفسير الحبري: حسين بن حكم حبري، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني، مؤسسة آل البيت، بيروت، سال ١٤٠٨.
- ٧٢ . تفسير الخازن (لباب التأويل في معاني التنزيل): على بن محمد بغدادى، دارالفكر، بيروت، ١٣٩٩.
- ٧٣ . تفسير الرازي (مفاتيح الغيب): محمد بن عمر (فخر رازى)، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠.
- ٧٤ . تفسير السمرقندى (بحر العلوم): نصر بن محمد بن احمد سمرقندى، تحقيق: محمود مطرجى، دار الفكر، [بي تا].
- ٧٥ . تفسير السمعاني: منصور بن محمد بن عبدالجبار سمعاني، تحقيق: ياسر بن ابراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، دار الوطن، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٧٦ . تفسير الشبّر (تفسير القرآن الكريم): سيد عبدالله شبر، تحقيق: حامد حفنى داوود، ناشر سيد مرتضى رضوى، چاپ سوم، سال ١٣٨٥ - ١٩٦٦ م.
- ٧٧ . تفسير الصافى: محمد محسن فيض كاشانى، مكتبة الصدر، تهران، چاپ دوم، سال ١٤١٦ - ١٣٧٤ ش.
- ٧٨ . تفسير الطبري (جامع البيان في تفسير القرآن): محمد بن جرير بن يزيد طبرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
- ٧٩ . تفسير العياشي: محمد بن مسعود بن عياش سمرقندى (عياشى)، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتى، مكتبه علميه اسلاميه، تهران، [بي تا].
- ٨٠ . تفسير القرآن المجيد: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: سيد محمد على أيازى، مؤسسة بوستان كتاب قم، چاپ يكم، سال ١٤٢٤ - ١٣٨٢ ش.

- ٨١ . تفسير القرآن: عبدالرزاق صنعاني، تحقيق: مصطفى مسلم محمد، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٠ - ١٩٨٩ م.
- ٨٢ . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن): ابو عبدالله أحمد بن محمد انصاري قرطبي، تحقيق و تصحيح: أحمد عبدالعليم بردوني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
- ٨٣ . تفسير القمي: علي بن ابراهيم قمي، سيد طيب جزائري، مؤسسه دارالكتاب، قم، چاپ سوم، سال ١٤٠٤.
- ٨٤ . تفسير المنار: محمد رشيد رضا، تحقيق: ابراهيم شمس الدين، دارالكتب العلميّة، بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٦.
- ٨٥ . تفسير الميزان: سيد محمد حسين طباطبائي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، [بي تا].
- ٨٦ . تفسير النيسابوري (غرائب القرآن و رغائب الفرقان): نظام الدين حسن بن محمد قمي نيشابوري، [بي نا - بي تا].
- ٨٧ . تفسير سفيان الثوري: أبو عبد الله سفيان بن سعيد بن مسروق ثوري، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.
- ٨٨ . تفسير مجمع البيان: امين الاسلام فضل بن حسن طبرسي، تحقيق: گروهی از محققان، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.
- ٨٩ . تفسير منهج الصادقين في الزام المخالفين: فتح الله كاشاني، كتابفروشي محمد حسن علمي، تهران، سال ١٣٣٦ ش.
- ٩٠ . التقييد والإيضاح لما أطلق وأغلق من مقدمة ابن الصلاح: زين الدين عبدالرحيم بن حسين عراقي، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ پنجم، سال ١٤١٨ .
- ٩١ . التمهيد: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: مصطفى بن أحمد علوي و محمد عبدالكبير بكرى، وزارة عموم الأوقاف الشؤون الإسلامية، سال ١٣٨٧.
- ٩٢ . تنزيه الشريعة المرفوعه عن الأخبار الشيعة الموضوعه: علي بن محمد كناني، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف وعبدالله بن محمد عمادي، دارالكتب العلمية، [بي تا].
- ٩٣ . تنقيح المقال في علم الرجال: عبدالله مامقاني، انتشارات جهان، سال ١٣٥٢.
- ٩٤ . تنوير الحوالك: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، تحقيق: تصحيح: شيخ محمد عبدالعزيز خالدي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٩٥ . تهذيب الأحكام: ابوجعفر محمد بن حسن طوسي، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ سوم، سال ١٣٦٤ ش.
- ٩٦ . تهذيب الأسماء واللغات: يحيى بن شرف نووي، تخريج: مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، [بي تا].

- ٩٧ . تهذيب التهذيب: أحمد بن علي بن حجر عسقلاني، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
- ٩٨ . تهذيب الكمال: يوسف بن عبدالرحمان مزني، تحقيق: بشار عواد، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٦.

(ج)

- ٩٩ . جامع الأحاديث: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.
- ١٠٠ . الجامع الصغير: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠١.
- ١٠١ . جامع الأصول في أحاديث الرسول: مبارك بن محمد بن اثير جزري، تحقيق: عبدالقادر ارنووط، مكتبة الحلواني، چاپ يكم، سال ١٣٨٩ - ١٣٩٢.
- ١٠٢ . جامع الرواة: محمد بن علي اردبيلي، منشورات دار الأضواء، بيروت، سال ١٤٠٣.
- ١٠٣ . جامع بيان العلم وفضله: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٣٩٨.
- ١٠٤ . الجرح والتعديل: ابومحمد عبدالرحمن بن أبى حاتم، داراحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١ - ١٩٥٢ م.
- ١٠٥ . جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: محمد حسن بن باقر نجفى (صاحب جواهر)، تحقيق: شيخ عباس قوچاني، دار الكتب الاسلامية، تهران، چاپ دوم، سال ١٣٦٥ ش.
- ١٠٦ . جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام: سيد علي حسيني ميلاني، الحقائق، چاپ يكم، ١٣٩٠ ش.
- ١٠٧ . الجوهرة في نسب الإمام علي وآله: محمد بن ابى بكر انصارى قاهانى (برى)، تحقيق: محمد تونجى، مكتبة النورى، دمشق، [بى تا].

(ح)

- ١٠٨ . حاشية الشهاب المسماة عناية القاضي وكفاية الرّاضي على تفسير البيضاوى: شهاب الدين احمد بن محمد خفاجى، داراحياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
- ١٠٩ . الحدائق الناضرة في فقه العترة الطاهرة: يوسف بحراني، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، [بى تا].
- ١١٠ . حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: ابونعيم أحمد بن عبدالله اصفهانى، دارالكتاب العربى، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.

(خ)

- ١١١ . خصائص أميرالمؤمنين: احمد بن شعيب نسائي، مكتبه نينوى الحديثة، تهران، [بى تا].
- ١١٢ . خصائص مسند الإمام أحمد: محمد بن عمر مدينى، مكتبة التوبة، الرياض، سال ١٤١٠.
- ١١٣ . الخصال: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تصحيح و تعليق: على اكبر غفارى، جامعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم، سال ١٤٠٣.

١١٤ . خلاصة الاقوال في معرفة الرجال: حسن بن يوسف بن مطهر حلي، مؤسسة نشر الفقاهة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١١٥ . خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: احمد بن عبدالله خزرجي انصاري عيني، تحقيق: عبدالفتاح ابوغدة، دارالبشائر الإسلامية، حلب، چاپ چهارم، ١٤١١.

١١٦ . الخلاف: ابو جعفر محمد بن حسن طوسي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، سال ١٤٢٠ .

(د)

١١٧ . دراسات في الحديث والمحدثين: هاشم معروف الحسني، دارالتعارف، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٨ - ١٩٧٩ م.

١١٨ . الدر المنثور في التفسير بالمأثور: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].

(ذ)

١١٩ . ذخائر العقبى: احمد بن عبدالله محبّ الدين طبري، مكتبة القدسي، سال ١٣٥٦.

١٢٠ . الذريعة إلى أصول الشريعة: سيد مرتضى موسى (علم الهدى)، انتشارات دانشگاه تهران، سال ١٣٤٦ ش.

١٢١ . الذريعة إلى تصانيف الشيعة: آقابزرگ طهراني، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ .

(ر)

١٢٢ . ربيع الأبرار و نصوص الأخبار: محمود بن عمر زمخشرى، تحقيق: عبدالأمير مهنا، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢ - ١٩٩٢ م.

١٢٣ . رجال ابن الغضائري: احمد بن حسين غضائري، تحقيق: سيد محمدرضا حسيني جلالی، دارالحديث، قم، سال ١٤٢٢ - ١٣٨٠ ش.

١٢٤ . رجال ابن داوود: حسن بن على بن داوود حلي، المطبعة الحيدرية، نجف، سال ١٣٩٢ - ١٩٧٢ م.

١٢٥ . رجال الطوسي: ابوجعفر محمد بن حسن طوسي، منشورات المكتبة والمطبعة الحيدرية، چاپ يكم، سال ١٣٨٠ .

١٢٦ . رجال النجاشي: أحمد بن على نجاشي، مؤسسة النشر الاسلامی التابعه لجامعة المدرسين، سال ١٤١٦.

١٢٧ . روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات: محمد باقر موسى، مكتبة اسماعيليان، قم، سال ١٣٩١ .

١٢٨ . روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه: محمد تقى مجلسى، تحقيق: سيد حسين موسى كرمانى و على پناه إشتهاردى، بنياد فرهنگ اسلامى حاج محمد حسين كوشانپور، [بى تا].

١٢٩ . روضة الواعظين: محمد بن فتال نيشابورى، مقدمه: سيد محمد مهدى خراسان، منشورات الرضى، قم - إيران، [بى تا].



١٣٠ . رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين عليه السلام: سيد على خان مدني شيرازي، تحقيق : سيد محسن حسيني آميني، مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ چهارم، سال ١٤١٥.

١٣١ . رياض المسائل: سيد على طباطبائي، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

١٣٢ . الرياض النضرة في مناقب العشرة: أحمد بن عبدالله محب الدين طبري، دارالكتب العلمية، چاپ دوم، [بي تا].

(ز)

١٣٣ . زاد المسير في التفسير: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، تحقيق: محمد بن عبدالرحمان عبدالله، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

(س)

١٣٤ . السراج المنير في شرح الجامع الصغير: علي بن احمد بن محمد عزيزي شافعي، دار الفكر، [بي تا].

١٣٥ . سعد السعود للنفوس منضود: علي بن طاووس (سيد بن طاووس)، منشورات الرضى، قم، سال ١٣٦٣.

١٣٦ . سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي: عبدالملك بن حسين عاصمي، تحقيق: عادل أحمد عبدالموجود و علي محمد معوض، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

١٣٧ . السنن: ابوداود سليمان بن اشعث سجستاني، تحقيق: سعيد محمد لحام، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٠.

١٣٨ . سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزويني (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، [بي تا].

١٣٩ . سنن الترمذي: محمد بن عيسى ترمذي، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

١٤٠ . سنن الدارقطني: علي بن عمر دارقطني، تعليقه: مجدي بن منصور بن سيد شوري، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٦م.

١٤١ . السنن الكبرى: احمد بن حسين بن علي بن موسى ابوبكر بيهقي، دار الفكر، [بي تا].

١٤٢ . السنن الكبرى: احمد بن شعيب نسائي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١.

١٤٣ . سنن النسائي: عبدالرحمان نسائي، با شرح جلال الدين سيوطي و حاشيه ابوالحسن نورالدين بن عبدالهادي سندي، دار احياء التراث العربي، بيروت - لبنان، [بي تا].

١٤٤ . السنة: أحمد بن عمرو بن ابي عاصم، المكتبة الاسلامي، بيروت - لبنان، چاپ پنجم، سال ١٤٢٦.

١٤٥ . سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

١٤٦ . السيرة الحليّة: علي بن برهان الدين حلي، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٠.

١٤٧ . السيرة النبوية: اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار المعرفه، بيروت،  
سال ١٣٩٦.

(ش)

١٤٨ . شذرات الذهب في أخبار من ذهب: عبدالحىّ ابن عماد حنبلى، تحقيق: عبدالقادر الأرنبوط، دار ابن كثير،  
دمشق، سال ١٤٠٦.

١٤٩ . شرح التلويح على التوضيح لمتن التنقيح في أصول الفقه: سعد الدين مسعود بن عمر تفتازانى شافعى،  
محقق: زكريا عميرات، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٦ - ١٩٩٦ م. (شامله)

١٥٠ . شرح الكافي: محمد صالح مازندراني، تحقيق و تعليق: أبو الحسن شعراني، تصحيح: سيد على عاشور، دار  
إحياء التراث العربى للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢١ - ٢٠٠٠ م.

١٥١ . شرح مسلم: يحيى بن شرف نووى، دارالكتاب العربى، بيروت - لبنان، ١٤٠٧.

١٥٢ . شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.

١٥٣ . شعب الإيمان: أحمد بن حسين (أبو بكر بيهقى)، تحقيق: عبد العلى عبد الحميد حامد، مكتبة الرشد للنشر  
والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية ببومباى بالهند، چاپ يكم، سال ١٤٢٣ - ٢٠٠٣ م.

١٥٤ . الشفا بتعريف حقوق المصطفى: قاضى عياض، دارالفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.

١٥٥ . شفاء السقام في زيارة خير الأنام: تقى الدين سبكى، تحقيق: سيد محمدرضا حسيني جلالى، [بى نا]، چاپ  
چهارم، سال ١٤١٩.

١٥٦ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد حسكاني، تحقيق: محمّد باقر محمودى، سازمان انتشارات  
وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكم، سال ١٤١١.

(ص)

١٥٧ . الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية: اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، دار العلم  
للملايين، بيروت - لبنان، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.

١٥٨ . صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: محمّد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال  
١٤١٤.

١٥٩ . صحيح البخارى: محمّد بن اسماعيل بخارى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.

١٦٠ . صحيح مسلم (الجامع الصحيح) : مسلم بن حجاج قشيري نيشابورى، دار الفكر، بيروت، [بى تا].

١٦١ . صد و ده پرسش از فقيه اهل بيت آيت الله العظمى آقاى حاج سيد محمدهادى حسيني ميلانى: سيد  
محمدعلى حسيني ميلانى، انتشارات دارالتبليغ الاسلامى، مشهد، [بى تا].

١٦٢ . الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم: على بن يونس عاملي، تحقيق: محمّد باقر بهبودي، مكتبة المرتضوية،  
چاپ یکم، ١٣٨٤.

١٦٣ . الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمي مكي، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركي وكامل محمّد خراط،  
مؤسسة الرسالة، چاپ یکم، سال ١٤١٧.

(ض)

١٦٤ . ضحى الإسلام: أحمد أمين، دار الكتاب العربي، بيروت، سال ١٣٤٣ .

(ط)

١٦٥ . طبقات الحنابلة: ابو حنين ابن ابى يعلى، تحقيق: محمّد حامد فقهي، دار المعرفة، بيروت.

١٦٦ . طبقات الشافعية: أبوبكر بن أحمد بن محمّد بن عمر بن قاضي شهبة، تحقيق: عبدالعليم خاندان، عالم  
الكتب، بيروت، چاپ یکم، سال ١٤٠٧.

١٦٧ . طبقات الشافعية الكبرى: تاج الدين بن على سبكي، تحقيق: محمود محمّد طنّاحي و عبدالفتاح محمّد حلو،  
هجر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

١٦٨ . طرائف المقال: سيد على بروجردي، تحقيق: سيد مهدي رجائي، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي  
العامة، قم، چاپ یکم، سال ١٤١٠.

(ع)

١٦٩ . عقيدة الشيعة في الإمام الصادق وسائر الأئمة عليهم السلام: سيد حسين يوسف عاملي، دار الزهراء، بيروت، سال  
١٤٠٧ .

١٧٠ . علل الترمذي: محمد بن سورة، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

١٧١ . علم اليقين في أصول الدين: محمّد محسن فيض كاشاني، انتشارات بيدار، قم، سال ١٤٠٠ .

١٧٢ . عمدة القارى بشرح صحيح البخارى: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربي، بيروت،  
[بی تا].

١٧٣ . عوالى اللثالى: ابن أبى جمهور أحسائي، مقدمه: سيد شهاب الدين نجفي مرعشي، تحقيق: آقا مجتبي عراقى،  
سيد الشهداء عليه السلام، قم، چاپ یکم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.

١٧٤ . عون المعبود شرح سنن أبى داود: أبوالطيب محمد شمس حق عظيم آبادي، دار الكتب العلمية، بيروت -  
لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.

١٧٥ . عيون أخبار الرضا عليه السلام: محمّد بن على بن الحسين بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسة الأعلمى، بيروت،  
سال ١٤٠٤.

(غ)

١٧٦ . غاية النهاية في طبقات القراء: شمس الدين محمد بن يوسف جزري شافعي، دارالكتب العلمية، بيروت،  
چاپ يكم، سال ١٣٥١.

١٧٧ . الغيبة: ابن أبي زينب نعماني، تحقيق: فارس حسون كريم، أنوار الهدى، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

(ف)

١٧٨ . فتح الباري (شرح صحيح البخاري) : ابن حجر عسقلاني، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، [بي تا].

١٧٩ . فتح البيان في مقاصد القرآن: أبو طيب قنوجي، المكتبة العصرية، بيروت، سال ١٤١٢ .

١٨٠ . فتح القدير : محمد بن علي شوكانى يمنى، عالم الكتب، [بي تا].

١٨١ . فرائد الأصول: مرتضى انصاري، مؤسسة مطبوعات ديني، قم، سال ١٣٨١ ش.

١٨٢ . فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والائمة وذريتهم: ابراهيم جوينى خراساني، مؤسسة  
المحمودي للطباعة والنشر، چاپ يكم، سال ١٣٩٨.

١٨٣ . الفرقان: ابن خطيب، دارالكتب العلمية، بيروت، [بي تا].

١٨٤ . الفصل في الملل والأهواء والنحل: علي بن احمد بن سعيد ابن حزم، مكتبة الخانجي، قاهره، [بي تا].

١٨٥ . الفصول المختارة من العيون والمحاسن: سيّد مرتضى موسى (علم الهدى)، تحقيق: جمعى از محققين،  
دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٤.

١٨٦ . الفصول المهمة فى تأليف الأمة: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى، قسم الإعلام الخارجى لمؤسسة البعثة،  
چاپ يكم، [بي تا].

١٨٧ . فضائل الصحابة: ابو عبدالله احمد بن حنبل شيباني، تحقيق: وصى الله محمد عباس، مؤسسة الرسالة، بيروت،  
چاپ يكم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.

١٨٨ . الفوائد الرجالية: محمد باقر وحيد بهبهاني، [بي تا - بي تا].

١٨٩ . الفوائد فى علم الأصول: وحيد بهبهاني، مخطوط، [بي تا - بي تا].

١٩٠ . الفهرست: محمد بن حسن طوسى، تحقيق: جواد قيومى، مؤسسة نشر الفقاهة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١٩١ . فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب  
العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

(ك)

١٩٢ . الكافي: محمد بن يعقوب كليني، دار الكتب اسلاميه، چاپ پنجم، سال ١٣٦٣ ش.

١٩٣ . الكامل في التاريخ: عزالدين على بن ابى الكرم ابن اثير، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦.

- ١٩٤ . الكامل في ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدى بن عبدالله محمّد أبو أحمد الجرجاني، تحقيق: يحيى مختار غزّاوى، دارالفكر، بيروت، سال ١٠٤٩.
- ١٩٥ . الكبريت الأحمر (چاپ شده در حاشيه اليواقيت والجواهر): عبدالوهاب شعرائى، چاپ سنگى، [بى نا - بى تا].
- ١٩٦ . كتاب المصاحف: أبو بكر بن أبي داوود سجستاني، تحقيق: محمد بن عبده، الفاروق الحديثة، قاهره - مصر، سال ١٤٢٣ - ٢٠٠٢ م.
- ١٩٧ . الكشّاف عن حقائق غوامض التنزيل: محمود بن عمود زمخشرى، مكتبه مصطفى ألبانى الحلبي وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥.
- ١٩٨ . الكشف الحثيث: سبط ابن عجمى، تحقيق: صبحى سامرائى، عالم الكتب، مكتبة النهضة العربي، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤٠٧.
- ١٩٩ . كشف الخفاء ومزيل الالباس على اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس: اسماعيل بن محمّد عجلونى جراحى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م.
- ٢٠٠ . كشف الظنون: مصطفى بن عبدالله حاجى خليفة، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بى تا].
- ٢٠١ . كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء: جعفر كاشف الغطاء، تحقيق: عباس تبريزيان، محمد رضا ذاكرى (طاهريان) وعبد الحلیم حلى، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ يكّم، سال ١٤٢٢ - ١٣٨٠ ش.
- ٢٠٢ . كشف المشكل من حديث الصحيحين: أبو الفرج عبد الرحمن ابن جوزى، تحقيق: على حسين بواب، دار الوطن، رياض، [بى تا].
- ٢٠٣ . الكنى والألقاب: شيخ عباس قمى، مكتبة الصدر، تهران، [بى تا].
- ٢٠٤ . الكنى والأسماء: محمد بن احمد بن حماد دولابى، تحقيق: ابوقتيبه محمد فاريابى، دار ابن حزم، چاپ يكّم، سال ١٤٢١ - ٢٠٠٠ م.
- ٢٠٥ . كنز العمّال: على بن حسام الدين متقى هندی، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩.
- ٢٠٦ . الكواكب الدراري في شرح صحيح البخارى: محمد بن يوسف قرشى كرماني، دار إحياء التراث العربي، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠١ .

(ل)

٢٠٧ . اللثالي المصنوعة في الأحاديث الموضوعة: جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، دارالكتب العلمیّة، [بى تا].

٢٠٨ . لسان العرب: محمّد بن مكرم ابن منظور مصرى، نشر ادب الحوزة، سال ١٤٠٥.

٢٠٩ . لسان الميزان: ابن حجر عسقلانى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٠.

٢١٠ . لقط الآلى المتناثرة في الأحاديث المتواترة: محمد مرتضى حسيني زبيدي، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، دارالباز للنشر والتوزيع، مكة المكرمة، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٥، چاپ يكم.

٢١١ . لؤلؤة البحرين: يوسف بحراني، خطى، [بي تا].

(م)

٢١٢ . المؤلف والمختلف: على بن عمر بغدادى (دارقطنى)، تحقيق: موفق به عبدالله بن عبدالقادر، دارالغرب الاسلامى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٦ - ١٩٨٦م.

٢١٣ . مباحث في علوم القرآن: محمد على اردوبادى، مخطوط، [بي نا - بي تا].

٢١٤ . مباحث في علوم القرآن: صبوحى صالح، دار العلم للملايين، چاپ دهم، سال ١٩٧٧ م.

٢١٥ . مبانى تكملة المنهاج: سيد ابوالقاسم خوئى، العلمية، قم، چاپ دوم، سال ١٣٩٦.

٢١٦ . مجمع البحرين: فخرالدين طريحي، مرتضوى، چاپ دوم، سال ١٣٦٢ ش.

٢١٧ . مجمع الزوائد: على بن ابى بكر هيثمى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨.

٢١٨ . مجموعة الفتاوى (ابن تيمية): تقى الدين احمد بن تيميه حرّانى، طبعة الشيخ عبدالرحمن بن قاسم، [بي تا].

٢١٩ . محاضرات الأدباء: حسين بن محمد راغب اصفهانى، دارالمكتبة الحياة، بيروت - لبنان، [بي تا].

٢٢٠ . المحلى: ابن حزم اندلسى، تحقيق: احمد محمّد شاکر، دار الفكر، بيروت، [بي تا].

٢٢١ . المدخل الى مذهب الإمام أحمد بن حنبل: عبدالقادر بن أحمد بدران، دارالكتب العلميه، سال ١٤١٧ - ١٩٩٦

م

٢٢٢ . المراجعات: سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى، تحقيق: حسين راضى، سال دوم، سال ١٤٠٢ - ١٩٨٢ م، [بي نا].

٢٢٣ . مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول: محمد باقر مجلسى، دار الكتب الاسلامية، چاپ دوم، سال ١٣٦٣.

٢٢٤ . مرآة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: على بن سلطان نورالدين محمّد قارى هروى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بي تا].

٢٢٥ . المرشد الوجيز لقراء كتاب الله العزيز: أبو شامه مقدسى، دار صادر، بيروت، سال ١٣٩٥ .

٢٢٦ . المستدرک على الصحيحين: محمّد بن عبدالله حاکم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، [بي تا].

٢٢٧ . المستصفي في علم الاصول: ابوحامد محمد بن محمد غزالى، تصحيح: محمد عبدالسلام عبدالشافى، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، [بي تا].

٢٢٨ . مستمسك العروة الوثقى: سيد محسن طباطبائى حكيم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم - إيران، چاپ چهارم، سال ١٤٠٤.

- ٢٢٩ . مستند الشيعة في أحكام الشريعة: أحمد بن محمد مهدي نراقي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، سال ١٤١٥.
- ٢٣٠ . مسند أبي داود الطيالسي: سليمان بن داود طيالسي، دار المعرفة، بيروت، [بي تا].
- ٢٣١ . مسند أبي يعلى: أحمد بن علي ابويعلی موصلي، تحقيق حسين سالم أسد، دار المأمون للتراث، دمشق، سال ١٤٠٤.
- ٢٣٢ . مسند احمد: احمد بن حنبل شيباني، دار صادر، بيروت، [بي تا].
- ٢٣٣ . مشكل الآثار: ابوجعفر طحاوي، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٣٣.
- ٢٣٤ . مصائب النواصب في الردّ على نواقض الروافض: سيد نورالدين مرعشي حسيني شوشتری، تحقيق: قيس العطار، دليل ما، چاپ يكم، سال ١٤٢٦.
- ٢٣٥ . مصابيح الأنوار في حلّ مشكلات الأخبار: سيد عبدالله شبر، المطبعة العلمية، سال ١٣٧١.
- ٢٣٦ . المصاحف: عبدالله بن أبي داود سجستاني، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
- ٢٣٧ . المصنّف: عبدالرزاق صنعاني، منشورات المجلس العلمي، [بي تا].
- ٢٣٨ . المصنّف: عبدالله بن محمّد بن أبي شيبه، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
- ٢٣٩ . المعارف: ابن قتيبه، دار المعارف، مصر، [بي تا].
- ٢٤٠ . معالم العلماء: ابن شهر آشوب، قم، [بي نا - بي تا].
- ٢٤١ . معاني الأخبار: محمّد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق علي اكبر غفاري، مؤسسة نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٣٧٩ ش.
- ٢٤٢ . معاني القرآن: ابوجعفر نحاس، تحقيق: محمّد علي صابوني، جامعة أم القرى، چاپ يكم، سال ١٤١٠ - ١٩٨٩ م.
- ٢٤٣ . المعتمبر في شرح المختصر: محقق حلي، مؤسسة سيد الشهداء عليه السلام، قم، سال ١٣٦٤ ش.
- ٢٤٤ . معجم رجال الحديث: سيد ابوالقاسم خوئي، چاپ پنجم، سال ١٤١٣ - ١٩٩٢ م، [بي نا].
- ٢٤٥ . المعجزة الكبرى القرآن: محمّد أبو زهرة، دار الفكر العربي، قاهره، سال ١٣٩٠.
- ٢٤٦ . المعجم الأوسط: سليمان بن أحمد طبراني، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمّد و عبدالمحسن بن ابراهيم الحسيني، دار الحرمين، قاهره، سال ١٤١٥.
- ٢٤٧ . المعجم الصغير: سليمان بن احمد طبراني، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].
- ٢٤٨ . المعجم الكبير: سليمان بن أحمد طبراني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.
- ٢٤٩ . معرفة السنن والآثار: أبوبكر احمد بن حسين بيهقي، تحقيق: سيد حسن كسروي، دار الكتب العلمية، [بي تا].

- ٢٥٠ . المعيار والموازنة: ابوجعفر اسكافي، تحقيق: محمّد باقر محمودي، [بي تا]، چاپ يكم، سال ١٤٠٢ - ١٩٨١ م.
- ٢٥١ . المغني في الإمامة: قاضي عبدالجبار معتزلي، تحقيق: جورج قنواتي، الدار المصرية، قاهره، سال ١٩٦٥.
- ٢٥٢ . المغني في الضعفاء: شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: ابو زهراء، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
- ٢٥٣ . مفاتيح الأصول: سيد محمد طباطبائي، چاپ سنگي، [بي نا - بي تا].
- ٢٥٤ . مفتاح الكرامة: سيد محمد جواد عاملي، تحقيق وتعليق: محمد باقر خالصي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٩.
- ٢٥٥ . مقباس الهداية في علم الدراية: عبدالله مامقاني، تحقيق: محمدرضا مامقاني، دليل ما، چاپ يكم، سال ١٤٢٨ - ١٣٨٥ ش.
- ٢٥٦ . مقباس الهداية (چاپ شده در جلد سوم تنقيح المقال): عبدالله مامقاني، انتشارات جهان، سال ١٣٥٢.
- ٢٥٧ . مقدمتان في علوم القرآن: ابن الصلاح، مكتبة الخانجي، مصر، سال ١٣٧٥ .
- ٢٥٨ . مقدمة ابن صلاح: عثمان بن عبدالرحمان ابن صلاح شهرزوري، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٦.
- ٢٥٩ . مقدمة تحفة الأحمدي: محمد بن عبدالرحمان مباركفوري، دارالفكر، بيروت، [بي تا].
- ٢٦٠ . مقدمة فتح الباري: ابن حجر عسقلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
- ٢٦١ . المناقب: موفّق بن احمد بن محمّد خوارزمي، تحقيق: شيخ مالك محمودي، مؤسسة نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.
- ٢٦٢ . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: محمّد علي بن شهرآشوب مازندراني، المكتبة الحيدرية، نجف، سال ١٣٧٦.
- ٢٦٣ . مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام: علي بن محمّد ابن مغازلي، سبط النبي صلى الله عليه وآله، سال ١٤٢٦ - ١٣٨٤ ش.
- ٢٦٤ . مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: احمد بن موسى ابن مردويه اصفهاني، دار الحديث، سال ١٤٢٤.
- ٢٦٥ . مناهج الأحكام: ميرزا ابوالقاسم قمي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.
- ٢٦٦ . مناهل العرفان في علوم القرآن: محمّد عبدالعظيم زرقاني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٦ .



٢٦٧ . منتهى المقال فى أحوال الرجال: محمد بن إسماعيل مازندراني (ابوعلى حائرى)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ يكم، سال ١٤١٦ - ١٣٧٤ ش - ١٩٩٥ م .

٢٦٨ . من لا يحضره الفقيه: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: على اكبر غفارى، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، چاپ دوم.

٢٦٩ . منهاج السنة: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّانى، دار احد، [بى تا].

٢٧٠ . منهاج الكرامه: حسن بن يوسف بن مطهر حلى، تحقيق: عبدالرحيم مبارك، انتشارات تاسوعا، مشهد، چاپ يكم، سال ١٣٧٩ ش.

٢٧١ . الموطأ: مالك بن انس، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث العربى، بيروت، سال ١٤٠٦ - ١٩٨٥ م .

٢٧٢ . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢ .

٢٧٣ . الميزان فى تفسير القرآن: سيد محمد حسين طباطبايى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، [بى تا].

(ن)

٢٧٤ . الناسخ والمنسوخ فى كتاب الله تعالى: قتادة بن دعامة سدوسى، تحقيق: حاتم صالح ضامن، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٩ - ١٩٨٨ م .

٢٧٥ . النسخ فى القرآن الكريم: مصطفى زيد، دار الفكر، بيروت، سال ١٣٩١ .

٢٧٦ . نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين: محمد بن يوسف زرندى حنفى، مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧ .

٢٧٧ . نفحات الأزهار فى خلاصة عبقات الأنوار: سيد على حسينى ميلانى، چاپ يكم، قم، سال ١٤١٨ .

٢٧٨ . نقد الرجال: سيد مصطفى بن حسين حسينى تفرشى، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٣٧٦ .

٢٧٩ . نكت الإنتصار لنقل القرآن: ابوبكر باقلانى، تحقيق: محمد زغلول سلام، مصر، [بى نا - بى تا].

٢٨٠ . نوادر الأصول فى احاديث الرسول: ابو عبدالله محمد بن على (حكيم ترمذى)، تحقيق: عبدالرحمن عميرة، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٩٢ م .

٢٨١ . نهاية الأرب فى فنون الأدب: شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب نوبرى، دارالكتب العلميه، بيروت - لبنان، چاپ يكم، ١٤٢٤ - ٢٠٠٤ م .

٢٨٢ . النهاية في غريب الحديث والأثر: مبارك بن محمّد بن اثير جزرى، تحقيق: طاهر احمد زاوى و محمود محمّد طناجى، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٦٤ ش.

٢٨٣ . نهاية الوصول إلى علم الأصول: حسن بن يوسف بن مطهر حلى، مؤسسة الإمام الصادق، چاپ يكم، سال ١٤٢٥ .

٢٨٤ . نيل الأوطار: محمّد بن على بن محمّد شوكانى، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣ م.

(و)

٢٨٥ . الوافي بالوفيات: صلاح الدين صفدى، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

٢٨٦ . الوافي: محمد محسن فيض كاشانى، تحقيق: ضياء الدين حسينى أصفهانى، مكتبة الامام أمير المؤمنين على عليه السلام العامة، أصفهان، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.

٢٨٧ . الوافية فى أصول الفقه: عبد الله بن محمد بشرى خراسانى (فاضل تونى)، تحقيق: سيد محمد حسين رضوى، مجمع الفكر الاسلامى، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٢٨٨ . الوجيزة في علم الدراية: شيخ بهائى عاملى، خطى، [بي نا - بي تا].

٢٨٩ . وسائل الشيعة: محمد بن حسن حرّ عاملى، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

**Jawahir al-Kalam**

**fi Ma'rifat al-Imamah wal-Imam**

*"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"*

**The Kharij lectures on Imamate**

**Volume Six**

Complement of the Verses on Imamate - Non distortion of the Qur'an

*Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani*